

فَبَيِّنْ آيَاتِ رَبِّكَ كَمَا تَكذِّبَانِ

دفاع از قرآن

در ردّ کتاب نقد قرآن

نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری

در دانشگاه علوم پزشکی زنجان





تقديم به:

حضرت رسول اکرم ﷺ و اهل بیت طاهرين ﷺ



دفاع از قرآن

در رد کتاب نقد قرآن

(نقد و بررسی فصل اول و دوم)

محمدباقر حیدری نسب

نهاد مقام معظم رهبری در دانشگاه علوم پزشکی زنجان

سرشناسه: حیدری نسب، محمدباقر، ۱۳۶۲ -

عنوان قراردادی: نقد قرآن. شرح

عنوان و نام پدیدآور: دفاع از قرآن در رد کتاب «نقد قرآن»: (نقد بررسی فصل اول و دوم) / محمدباقر حیدری نسب؛ آبه سفارش نهاد مقام معظم رهبری دانشگاه علوم پزشکی زنجان.].

مشخصات نشر: قم: فرشتگان فردا، ۱۳۹۵.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۷۲۳-۰۵-۹

مشخصات ظاهری: ۳۲۴ ص.

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: کتاب حاضر شرحی بر فصل اول و دوم کتاب "نقد قرآن" نوشته سها (مستعار) است.

یادداشت: کتابنامه: ص. ۳۱۵-۳۲۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: سها، مستعار. نقد قرآن -- نقد و تفسیر

موضوع: Qur'an -- Apologetic works

موضوع: قرآن -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها

شناسه افزوده: سها، مستعار. نقد قرآن. شرح

شناسه افزوده: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها(دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی زنجان)

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۵ ۷۰۴۲۲۳ ۸۶س/ ۸۹/ BPT

رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۱۵۹

شماره کتابشناسی ملی: ۴۶۲۰۳۵۲

دفاع از قرآن در رد کتاب «نقد قرآن» (نقد و بررسی فصل اول و دوم)

مؤلف: محمدباقر حیدری نسب

ناشر: فرشتگان فردا

چاپخانه: مؤسسه بوستان کتاب

نوبت چاپ: اول، بهار ۹۶

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۷۲۳-۰۵-۹

تلفن مرکز پخش:

۰۹۱۲۷۵۱۱۲۴۵ ؛ ۰۹۱۲۹۳۴۱۲۴۵

حق چاپ محفوظ

فهرست مطالب

۲۰	درآمد
۲۱	مقدمه
۲۴	نقد و بررسی مقدمه کتاب
۲۴	روش‌شناسی سه‌ها در نقد قرآن و روش ما در نقد او
۲۹	مذهب نویسنده کتاب
۳۰	اشکال به فراگیری علمی قرآن
۳۱	جواب
۳۳	اشکال به مبارزه‌طلبی قرآن
۳۴	جواب
۳۵	برتر دانستن شعر حافظ و مولوی بر قرآن
۳۵	جواب

۴۱	نقد و بررسی فصل اول: معرفی قرآن
۴۲	ادعای تکراری بودن قرآن
۴۲	جواب نقضی
۴۳	جواب حلی
۴۵	ادعای کم محتوا بودن قرآن
۴۶	اشکال اول
۴۶	جواب
۴۷	اشکال دوم
۴۸	جواب
۴۹	ادعای محیط‌زدگی قرآن
۴۹	اشکال اول
۴۹	جواب
۵۱	اشکال دوم
۵۱	جواب
۵۲	اشکال سوم
۵۲	جواب
۵۸	ادعای بی‌نظمی قرآن
۵۹	جواب
۶۱	ادعای غیردقیق بودن قرآن
۶۲	جواب
۶۳	ادعای ابهام در قرآن
۶۶	فهم قرآن

جواب.....	۶۶
ادعاهای سها در باب فلسفه، عرفان و اخلاق اسلامی.....	۶۶
جواب.....	۶۷
موانع فهم قرآن.....	۷۰
۱. بی‌نظمی قرآن.....	۷۰
جواب.....	۷۰
۲. تکمیل نظر قرآن با زمان.....	۷۰
جواب.....	۷۱
۳. ناسخ و منسوخ.....	۷۱
جواب.....	۷۱
۴. اصلاحات مترجمین و مفسرین.....	۷۲
جواب.....	۷۲
نقد و بررسی فصل دوم خطاهای علمی قرآن.....	۷۷
مقدمه فصل دوم.....	۷۷
اشکال (اشتباه بودن اکثر قرآن در علوم طبیعی).....	۸۵
جواب.....	۸۵
پاسخ به شبهات قسمت بارداری و جنین.....	۹۳
۱- منی آبی پست.....	۹۴
اشکال.....	۹۴
جواب.....	۹۴
۲- خروج منی از بین ستون فقرات و دنده‌ها.....	۹۶
اشکال اول.....	۹۷

- جواب..... ۹۷.....
- اشکال دوم ۱۰۰.....
- جواب..... ۱۰۰.....
- اشکال سوم ۱۰۱.....
- جواب..... ۱۰۱.....
- ۳- تعیین نر و ماده پس از علقه ۱۰۲.....
- اشکال ۱۰۲.....
- جواب..... ۱۰۳.....
- ۴- مراحل رشد جنین ۱۰۵.....
- اشکال اول بررسی یک حدیث ۱۰۶.....
- جواب..... ۱۰۷.....
- اشکال دوم مرحله علقه و مضغه ۱۰۹.....
- جواب:..... ۱۱۱.....
- اشکال سوم مرحله استخوان ۱۲۰.....
- جواب..... ۱۲۰.....
- اشکال چهارم مرحله دمیدن روح ۱۲۱.....
- جواب..... ۱۲۱.....
- اشکال درباره زالو دانستن علقه ۱۲۲.....
- جواب..... ۱۲۲.....
- اشکال (دیدگاه گالن و مقایسه آن با دیدگاه پیامبر ﷺ) ۱۲۴.....
- جواب..... ۱۲۵.....
- اشکال (انتقال اندیشه‌های گالن) ۱۲۶.....

- جواب ۱۲۷
- ۵- دوره‌ی حمل ۶ ماه ۱۲۹
- اشکال ۱۳۰
- جواب ۱۳۰
- ۶- خروج شیر از بین سرگین و خون ۱۳۲
- اشکال ۱۳۲
- جواب ۱۳۲
- پاسخ به شبهات قسمت آسمان و زمین ۱۳۵
- ۱- آسمان، سقف محفوظ ۱۳۵
- اشکال ۱۳۵
- جواب ۱۳۶
- ۲- بالا نگه داشتن آسمان ۱۴۰
- اشکال ۱۴۰
- جواب ۱۴۱
- ۳- ستون‌های نگه‌دارنده‌ی آسمان ۱۴۲
- اشکال اول ۱۴۲
- جواب ۱۴۴
- اشکال دوم ۱۴۸
- جواب ۱۴۸
- ۴- آسمان یک دست و بدون خلل و شکاف ۱۴۹
- اشکال ۱۴۹
- جواب ۱۵۰

- ۵- ستارگان چراغ‌های زینت‌بخش آسمان ۱۵۱
- اشکال اول ۱۵۱
- جواب ۱۵۱
- اشکال دوم ۱۵۲
- جواب ۱۵۲
- ۶- هفت‌آسمان ۱۵۳
- اشکال ۱۵۳
- جواب ۱۵۵
- ۷- عرش الهی ۱۶۱
- اشکال ۱۶۱
- جواب ۱۶۲
- ۸- حرکت خورشید و ماه در فلک خودشان ۱۶۶
- اشکال ۱۶۷
- جواب ۱۶۸
- آیه اول ۱۶۹
- آیه دوم ۱۷۰
- آیه سوم ۱۷۱
- ۹- حرکت خورشید سبب پیدایش روز و شب ۱۷۲
- اشکال اول ۱۷۲
- جواب ۱۷۴
- اشکال دوم ۱۷۵
- جواب ۱۷۶

- ۱۷۷..... اشکال سوم
- ۱۷۸..... جواب
- ۱۸۰..... اشکال چهارم
- ۱۸۱..... جواب
- ۱۸۲..... اشکال پنجم
- ۱۸۲..... جواب
- ۱۸۲..... ۱۰- رفتن خورشید به محل استقرار در شب
- ۱۸۲..... اشکال
- ۱۸۳..... جواب
- ۱۸۶..... ۱۱- مسطح بودن زمین
- ۱۸۶..... اشکال اول
- ۱۸۷..... جواب
- ۱۸۸..... اشکال دوم
- ۱۸۸..... جواب
- ۱۸۹..... اشکال سوم
- ۱۹۰..... جواب
- ۱۹۰..... اشکال چهارم
- ۱۹۱..... جواب
- ۱۹۱..... ۱۲- هفت زمین
- ۱۹۱..... اشکال
- ۱۹۳..... جواب
- ۱۹۵..... ۱۳- شکل کلی جهان در قرآن

- ۱۹۷..... جواب
- ۱۹۷..... ۱۴- خلقت جهان در شش روز یا هشت روز؟
- ۱۹۷..... اشکال اول
- ۱۹۹..... جواب
- ۲۰۰..... اشکال دوم (اقتباس قرآن از تورات و انجیل)
- ۲۰۰..... جواب
- ۲۰۸..... اشکال سوم
- ۲۱۰..... جواب
- ۲۱۲..... ۱۵- خلقت آسمان قبل خلقت زمین یا بعدش
- ۲۱۲..... اشکال اول
- ۲۱۴..... جواب
- ۲۱۵..... اشکال دوم
- ۲۱۵..... جواب
- ۲۱۶..... ۱۶- صورت جهان در ابتدای پیدایش
- ۲۱۶..... اشکال
- ۲۱۶..... جواب
- ۲۱۸..... ۱۷- اتصال زمین و آسمان در ابتدا
- ۲۱۹..... اشکال اول
- ۲۲۰..... جواب
- ۲۲۱..... اشکال دوم
- ۲۲۱..... جواب
- ۲۲۱..... اشکال سوم

- ۲۲۲.....جواب
- ۲۲۴.....ارتباط آیه با بیگ بنگ.....
- ۲۲۴.....اشکال اول و دوم.....
- ۲۲۴.....جواب.....
- ۲۲۵.....اشکال سوم.....
- ۲۲۵.....جواب.....
- ۲۲۵.....اشکال چهارم.....
- ۲۲۶.....جواب.....
- ۲۲۶.....اشکال پنجم.....
- ۲۲۶.....جواب.....
- ۲۲۶.....اشکال ششم.....
- ۲۲۷.....جواب.....
- ۲۲۷.....۱۸- برج‌های آسمان.....
- ۲۲۷.....اشکال.....
- ۲۲۸.....جواب.....
- ۲۲۹.....۱۹- شتاب شب در پی روز.....
- ۲۲۹.....اشکال.....
- ۲۲۹.....جواب.....
- ۲۳۰.....۲۰- نور بودن ماه.....
- ۲۳۰.....اشکال اول.....
- ۲۳۰.....جواب.....
- ۲۳۱.....اشکال دوم.....

- ۲۳۲ جواب
- ۲۳۲ اشکال سوم
- ۲۳۲ جواب
- ۲۳۲ اشکال چهارم
- ۲۳۳ جواب
- ۲۳۳ ۲۱- آشکار کردن و پوشاندن خورشید توسط روز و شب
- ۲۳۳ اشکال
- ۲۳۳ جواب
- ۲۳۵ ۲۲- سجود سایه‌ها
- ۲۳۵ اشکال
- ۲۳۶ جواب
- ۲۳۷ ۲۳- خلقت شب
- ۲۳۷ اشکال
- ۲۳۸ جواب
- ۲۳۹ ۲۴- شهاب‌سنگ تیری به سوی شیطان و جن
- ۲۴۱ اشکال اول
- ۲۴۱ جواب
- ۲۴۱ اشکال دوم
- ۲۴۲ جواب
- ۲۴۳ ۲۵- کوه‌ها مانع لرزش زمین
- ۲۴۳ اشکال
- ۲۴۴ جواب

- ۲۵۰ ۲۶- نصب کوه‌ها
- ۲۵۰ اشکال
- ۲۵۰ جواب
- ۲۵۰ ۲۷- کوه‌های آسمان
- ۲۵۰ اشکال
- ۲۵۰ جواب
- ۲۵۲ ۲۸- در هم نیامیختن آب شور و شیرین دریا
- ۲۵۲ اشکال
- ۲۵۳ جواب
- ۲۵۴ ۲۹- نسبت دادن تفکر به قلب درون سینه
- ۲۵۵ اشکال
- ۲۵۵ جواب
- ۲۶۲ ۳۰- زنده کردن زمین بعد از مرگ
- ۲۶۲ اشکال
- ۲۶۳ جواب
- ۲۶۵ ۳۱- زوجیت همه‌ی موجودات
- ۲۶۵ اشکال اول
- ۲۶۵ جواب
- ۲۶۷ اشکال دوم
- ۲۶۷ جواب
- ۲۶۸ ۳۲- قطعی بودن زمان مرگ هرکس از ابتدا
- ۲۶۹ اشکال

- ۲۶۹ جواب
- ۳۳- بررسی وجود نقص در جهان ۲۷۱
- اشکال ۲۷۱
- جواب ۲۷۲
- ۳۴- بیرون آمدن آب از سنگ ۲۷۷
- اشکال ۲۷۸
- جواب ۲۷۸
- ۳۵- لمس جن یا شیطان ۲۷۸
- اشکال ۲۷۸
- جواب ۲۷۹
- پاسخ به شبهات قسمت بررسی ادعای معجزه‌های علمی ۲۸۱
- ۱- پیش بینی سفر به فضا، ادعای قرآن ۲۸۱
- اشکال ۲۸۱
- جواب ۲۸۲
- ۲- ادعای بیان حرکت زمین در قرآن ۲۸۳
- آیات ۱۵ و ۱۶ سوره ملک ۲۸۳
- اشکال ۲۸۳
- جواب ۲۸۴
- آیات ۸۷ تا ۹۰ سوره نمل ۲۸۵
- اشکال اول ۲۸۵
- جواب ۲۸۶
- اشکال دوم ۲۸۷

- ۲۸۷.....جواب
- ۲۸۸.....اشکال سوم
- ۲۸۸.....جواب
- ۲۸۸.....آیات دال بر حرکت زمین و عدم بیان آن توسط سها
- ۲۸۸.....آیه ۳۰ سوره نازعات
- ۲۸۸.....آیه ۶ سوره شمس
- ۲۸۹.....۳- ادعای کروی بودن زمین
- ۲۸۹.....آیه ۳۰ سوره نازعات
- ۲۸۹.....اشکال اول
- ۲۸۹.....جواب
- ۲۹۰.....اشکال دوم
- ۲۹۰.....جواب
- ۲۹۰.....اشکال سوم
- ۲۹۰.....جواب
- ۲۹۰.....آیات دال بر کروی بودن زمین و عدم بیان آن توسط سها
- ۲۹۰.....آیه ۵ سوره زمر
- ۲۹۱.....آیه ۴۰ سوره یس
- ۲۹۱.....آیات ۱۳۷ سوره اعراف و ۵ سوره فصلت و ۴۰ سوره معارج
- ۲۹۲.....۴- ادعای پیش بینی پیروزی روم بر ایران
- ۲۹۲.....اشکال اول
- ۲۹۳.....جواب
- ۲۹۳.....اشکال دوم

۲۹۴.....	جواب.....
۲۹۴.....	اشکال سوم.....
۲۹۶.....	جواب.....
۲۹۸.....	اشکال چهارم.....
۲۹۹.....	جواب.....
۲۹۹.....	۵- ادعای مشخص کردن کم ارتفاع‌ترین نقطه‌ی زمین.....
۲۹۹.....	اشکال.....
۳۰۰.....	جواب.....
۳۰۲.....	۶- ادعای اشاره‌ی قرآن به اکسیژن.....
۳۰۴.....	اشکال اول.....
۳۰۴.....	جواب.....
۳۰۵.....	اشکال دوم.....
۳۰۶.....	جواب.....
۳۰۶.....	۷- دور گردش آب.....
۳۰۷.....	جواب.....
۳۰۸.....	۸- ادعای اعجاز عدد ۱۹ و ۷ در قرآن و تحلیل کلام سه‌ها.....
۳۱۱.....	نتیجه‌گیری سه‌ها در فصل دوم.....
۳۱۲.....	جواب.....
۳۲۰.....	کتابنامه.....

درآمد

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس و ستایش از آن خدایی است که خلقت و آفرینش خویش را همراه تعلیم و تربیت برای انسان توسط انسان کامل و ثمره خلقت یادآور نمود و درود و سلام خدا بر آن شیرین‌ترین میوه خلقت نبی مرسل آخرین پیام آور حق حضرت محمد ﷺ و خاندان پاک و اطهر ایشان.

انسان در طول خلقت خویش همواره در برابر پیام‌آوران آفریننده‌ی خویش که همان پیامبران هستند بر دو وجه برخورد نموده‌اند: گروهی مبلغ و بهره‌مند از این آموزه‌ها بوده و گروهی دیگر در جهت نفسانیات خویش سعی در انکار آن بر آمده و به عناوین مختلف تلاش خویش را در جهت خاموش نمودن این شمع هدایت‌گر نموده‌اند.

دفتر پژوهش نهاد مقام معظم رهبری با توجه به رسالت دینی الهی خویش تلاش نموده تا در شعله‌ور شدن شمع هدایت بشریت که همان قرآن مبین است مطالبی را در جهت نشان دادن پوچی مطالب ارائه شده توسط ملحدین و معاندین آماده نماید تا سستی و بی‌پایه بودن مفاهیم ارائه شده در کتاب «نقد قرآن» را برای هدایت‌جویان ارائه نماید تا شاید مورد قبول حضرت دوست واقع گردد.

من الله التوفيق

محرر معلى شير محمدى

مسئول نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری

در دانشگاه علوم پزشکی زنجان

مقدمه

قرآن بارها آدمی را توصیه به تفکر و تعقل در امر دین و آیات الهی می‌کند و از ایمان کورکورانه بر حذر می‌دارد و این نوع ایمان را از نازل‌ترین نوع ایمان می‌داند و خود مشوق تدبیر و تعمق در دین است. اگر هدف قرآن تعبد محض و ایمان کورکورانه بود هیچ‌وقت دعوت به تدبیر نمی‌کرد از این رو قرآن از سؤال و کشف حقایق آیات الهی استقبال می‌کند اما در طول زمان افرادی بوده‌اند که نه به خاطر کسب معارف قرآنی بلکه به دلیل دشمنی و کینه از اسلام و کتاب آسمانی از هیچ بهانه و افترا بر این کتاب آسمانی فروگذار نکرده‌اند. در قرون اخیر با شروع نهضت رنسانس در جهان غرب، حمله به دین و خداوند بیشتر نمود پیدا کرد لذا شبهات و مکاتب جدیدی در مقابله با دین شکل گرفت، در این بین بعضی از مکاتب، افیون بودن دین و مرگ خدا را مطرح کردند و بعضی هم رسالت دین را محدود در زندگی فردی دانسته‌اند. گرچه در این مدت اقداماتی در دفاع از دین در جهان غرب از جانب دین‌داران انجام شد اما موارد زیادی نقش تعدیل مفاهیم دینی و انفعالی را داشته‌اند.

با پیروزی انقلاب اسلامی و تأکید ورود دین در اجتماع، اندیشه دینی و معنویت‌گرایی در جهان قوت گرفت^۱ و این نهضت، خوشایند دشمنان دین نبوده و از این رو حمله به دین و امر معنویت شدت بیشتری گرفت و امروزه بر کسی پنهان نیست که عده‌ای در سطح اجتماع و فضای مجازی سعی در تخریب دین و ترویج بی‌خدایی می‌کنند.

اسلام چون مهم‌ترین دینی است که در مقابل این تفکر ایستاده مورد حمله فکری-فرهنگی شدیدتری از جانب کسانی که منافع آن‌ها در خطر است قرار گرفته و کتاب‌هایی را در ردّ قرآن، پیامبر و احکام اسلام تألیف یا حمایت کرده‌اند.

چندی است کتابی با عنوان «نقد قرآن» توسط شخصی با نام مستعار «دکتر سه‌ها» در فضای مجازی انتشار یافته است و در این کتاب سعی شده قرآن را کتابی پر از اشکال معرفی کند و از طرف دیگر به شخص حضرت رسول ﷺ توهین می‌کند و در ادامه منکر خداوند هم می‌شود.

در این تحقیق به نقد و بررسی دو فصل اول کتاب نقد قرآن (معرفی قرآن و اشکالات علمی قرآن) پرداخته شده است.

این دو فصل، خصوصاً فصل دوم از اهمیت زیادی برخوردار است، زیرا سه‌ها مبنای خود را در علوم، علم تجربی می‌داند و با این دید به قرآن اشکالاتی وارد کرده است اما در ادامه معلوم خواهد شد قرآن در موضوعات تجربی نظریاتی را بیان کرده است که با علم

۱ - در شبکه تلویزیونی بی.بی.سی انقلاب ایران را این‌گونه معرفی می‌کند: «آنچه در ایران در سال ۱۹۷۹ رخ داد نه تنها برای ایرانیان بلکه برای تمام ادیان جهانی نقطه عطفی بود نقطه عطفی که از بازگشت میلیون‌ها نفر در سراسر دنیا به اصول‌گرایی مذهبی خبر می‌دهد» به گفته این شبکه «در سراسر جهان پیروان دیگر ادیان مانند مسیحیت یهودیت و هندو نیز به اصول‌گرایی مذهبی روی آوردند؛ حتی در ترکیه نیز که هفتاد سال قبل با مذهب وارد جنگ شده بود روند بازگشت به اصول اسلامی سرعت گرفته است»؛ روزنامه جام جم تاریخ ۸۶/۳/۱۳.

تجربی درست بودن آن ثابت شده است همان طور که دانشمندان علوم تجربی بدان اقرار کرده‌اند.

چند نکته مهم

اول: در این کتاب صاحب کتاب نقد قرآن جملاتی به‌دوراز احترام و گاه بی‌ادبانه نسبت به حضرت رسول ﷺ به کار می‌برد و من به جهت حفظ امانت در گفتار و روشن شدن شبهه مجبور به آوردن آن هستم از این رو از ساحت حضرت رسول رحمت ﷺ عذرخواهم.

دوم: تیتراهایی که در فصل دوم بکار رفته با کمی ویرایش همان تیتراهایی است که صاحب کتاب آورده و از این رو بیانگر دیدگاه نویسنده نیست.

در پایان لازم است از نهاد رهبری دانشگاه علوم پزشکی زنجان که این فرصت را در اختیارم قرار داد و همه‌ی کسانی که بنده را با پیشنهادها و انتقادات و نکات علمی یاری کرده‌اند تشکر نمایم خصوصاً:

حجت‌الاسلام‌والمسلمین شیرمحمدی مسئول نهاد رهبری دانشگاه علوم پزشکی زنجان، دکتر علیرضا عبدانی پور استادیار آناتومی، دکتر سهرابی دانشیار بافت‌شناسی و جنین‌شناسی، دکتر صمد ندری، استادیار نانوفناوری، حجت‌الاسلام‌والمسلمین احمد قزلباش، خانم ملیحه ربیعی دانشجوی دکترای فیزیک نجوم، آقای روح‌الله حسنی کارشناسی ارشد فیزیک نجوم و حجت‌الاسلام‌والمسلمین محمدمهدی عارفی دانش‌پژوه دکترای کلام اسلامی

...و

محمدباقر حیدری نسب

بهمن ۱۳۹۵

نقد و بررسی مقدمه کتاب

روش‌شناسی سه‌ها در نقد قرآن و روش ما در نقد او

دکتر سه‌ها از چند روش در نقد قرآن استفاده کرده است که در ذیل به آن‌ها اشاره می‌شود.

اول: استفاده از آیات برای تقویت شبهه

وی در بعضی از قسمت‌های کتابش برای تأیید یک شبهه از آیات دیگر قرآن استفاده می‌کند. اصل استفاده از آیات قرآنی در تبیین یک آیه روشی درست و مورد تأیید ائمه علیهم‌السلام است به‌طور مثال امام علی علیه‌السلام می‌فرماید: «وَيَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَ يَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ»^۱ بعضی از قرآن از بعضی دیگر سخن می‌گوید و برخی بر برخی دیگر گواهی می‌دهد. اصل استفاده از این روش مورد تأیید است اما سه‌ها در همه شبهات این‌گونه عمل نمی‌کند و نگاه جامع به آیات قرآن ندارد که در ادامه اشاره می‌شود.

دوم: استفاده از سنت

سه‌ها از سنت در کنار قرآن برای روشن شدن بعضی از شبهات استفاده می‌کند؛ وی می‌گوید: "برای نزدیک شدن به معنای واقعی قرآن باید هرچه بیشتر به خود قرآن بدون بزک و سنت صحیح تکیه کنید و به منابع نزدیک‌تر به صدر اسلام مراجعه کنید بنابراین راه مطمئن در فهم قرآن، استفاده از خود قرآن و سنت است؛ گرچه این راه به‌ظاهر آسان

می‌آید ولی چندان هم سر راست و آسان نیست. در اینجا به مهم‌ترین مشکلات و راه‌حل‌های آن‌ها پرداخته می‌شود.^۱

گرچه اصل استفاده از سنت در رسیدن به معنی واقعی قرآن درست است اما قریب به اتفاق روایت‌های وی از منابع اهل تسنن است و از احادیث اهل بیت علیهم‌السلام غفلت نموده و حال آنکه به باور ما سنت واقعی، در احادیث پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام نمود پیدا کرده است^۲ و با رجوع به آن‌ها بسیاری از شبهات برطرف می‌شود. رویکرد ما در این نوشتار، دفاع از قرآن کریم است بنابراین در صورتی که سه‌ها از روایات شبهه‌ناک موجود در کتب اهل سنت استفاده کرده باشد ما در صدد دفاع از آن روایات نیستیم البته همان‌طور که بیان خواهد شد بخشی از این روایات بر اساس دیدگاه رجال‌شناسان اهل تسنن مشکل سندی دارد.

نکته دیگر اینکه این‌طور نیست همه سخنان کسانی که به صدر اسلام نزدیک بوده‌اند در

۱ - نقد قرآن ص ۴۱ و ۴۲.

۲- ما از آیه (وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ، لِنُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ)، «نحل آیه ۴۴» (ما کتاب را بر تو نازل کردیم، تا برای مردم بیان کنی، که چه چیز برای آنان نازل شده) حجیت بیان پیامبر را در تفسیر می‌فهمیم و از حدیث ثقلین، به دست می‌آید که اهل بیت علیهم‌السلام ملحق به پیامبرند که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به طور متعدد از طریق شیعه و اهل سنت نقل شده که «من دو چیز گرانبها، یا سنگین را در میان شما گذاشتم، کتاب خدا قرآن و عترتم را»، بعد فرمود: «ما إن تمسکتُم بهما» اگر از هر دو استفاده کنید و به هر دو تمسک بجوئید، شما نجات پیدا می‌کنید. (صحیح مسلم ج ۷ ص ۱۲۲، سنن الترمذی ت بشار ج ۶ ص ۱۳۳ و کافی ج ۲، ص: ۴۱۵.

حضرت صلى الله عليه وآله می‌فرماید: «ما إن تمسکتُم بهما لن تضلوا» اگر به هر دو، هم قرآن و هم اهل بیت علیهم السلام تمسک پیدا کنید گمراه نمی‌شوید لذا مفهوم حدیث این است که «ما إن تمسکتُم باحدهما أولا تمسکتُم بهما»: اگر به یکی تمسک پیدا کنید یا به هیچ کدام تمسک پیدا نکنید گمراه خواهید شد. پس نه قرآن بدون اهل بیت انسان را به مقصد می‌رساند، نه اهل بیت بدون قرآن، باید هر دو، با هم باشند تا انسان را به سر منزل مقصود برسانند. بدین ترتیب از این روایت استفاده می‌شود که بیان و تفسیر اهل بیت علیهم السلام برای ما معتبر است. (پرسش و پاسخ‌های قرآنی ویژه جوانان، ج ۱، ص ۴۱)

تفسیر قرآن درست باشد.^۱ وارد کردن بعضی تمایلات نفسانی در تفسیر قرآن و عدم تعمق در آیات توسط برخی از مسلمین در صدر اسلام موجب به وجود آمدن اختلافات تفسیری و کلامی و کشمکش‌های متعددی گردید. نمونه آن را در تفسیر خوارج از آیات قرآن می‌توان یافت. علاوه بر این در روایات به فهم بهتر مردان آخرالزمان به دلیل تفکر و تعمق بیشتر در آیات اشاره شده است.

«سُئِلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ التَّوْحِيدِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَ الْآيَاتِ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ إِلَى قَوْلِهِ وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ فَمَنْ رَامَ وَرَاءَ ذَلِكَ فَقَدْ هَلَكَ»^۲

از علی بن الحسین عَلَيْهِ السَّلَامُ درباره توحید پرسش شد، فرمود: به راستی خدای عزوجل می‌دانست در آخرالزمان مردمی محقق و موشکاف آیند و به خاطر آن‌ها سوره ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ را نازل کرد و آیتی از سوره حدید تا آنجا که فرماید: ﴿وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ هر که برای خداشناسی ماورای این‌ها را بجوید هلاک است.

سوم: استفاده از عقل

سها از عقل به‌عنوان منبع شناخت یاد نکرده است اما در مقام عمل از آن استفاده کرده است ولی ما برای فهم صحیح مقاصد قرآنی، علاوه بر آیات و روایات صحیح از روش عقلی نیز استفاده می‌کنیم زیرا قرآن خود دستور به تدبر و تفکر و استفاده از عقل داده

۱ - از این روست که حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ باب علم نبی به احادیثی که بعضی از صحابه نقل می‌کردند با دیده تردید نگاه می‌کرد.

اسماء بن حکم فزاری نقل کرده: از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ شنیدم که می‌گفت: من کسی بودم که وقتی از رسول خدا حدیث می‌شنیدم، اگر خدا می‌خواست که از آن سود ببرم، سود می‌بردم و هنگامی که یکی از اصحاب پیامبر برایم حدیث می‌گفت، من او را سوگند می‌دادم که اگر قسم می‌خورد، حدیثش را از او باور می‌کردم. سنن ابی داود ج ۲ ص ۸۶ و سنن الترمذی ت بشار ج ۱ ص ۵۲۴ اگر همه احادیث و سخنان صحابه اعتبار داشت حضرت این‌گونه برخورد نمی‌کرد.

۲ - کافی، ج ۱، ص ۹۱.

است و بعضی از شبهات با کمی دقت و تدبر و به‌دور از تمایلات نفسانی رفع می‌شود و حقانیت دیدگاه قرآن ثابت می‌گردد.

چهارم: استفاده از تحقیر یا تمسخر

یکی از روش‌های سها ایجاد شبهه و در ادامه تمسخر یا تحقیر حضرت رسول ﷺ، قرآن و خداوند است ولی سعی ما این است که از این روش خلاف اخلاق استفاده نکنیم.

پنجم: استفاده از علوم تجربی در رد دیدگاه قرآن

از دیگر روش‌های سها استفاده از علوم تجربی روز در رد قرآن است. سعی ما هم بر این است که از علم روز استفاده کنیم.

اما اشکالی که بر سها وارد است اینکه وی علوم تجربی روز را قطعی تلقی کرده و آن را مبنا برای نقد قرآن قرار داده است، درحالی‌که بخشی از علوم تجربی در حال تکمیل یا تغییر هست و در بسیاری از نظریات علمی، نظریات مخالف، وجود دارد.

ششم: ادعای بیان کردن قوی‌ترین شبهات

سها مدعی است که شبهاتی در این کتاب آمده که احتمال ضعیف در رد آن وجود نداشته باشد او می‌نویسد: اگر خطایی [از قرآن] توسط خودم یا مفسرین قابل توجیه (هرچند ضعیف) بود آن را کنار گذاشتم.^۱

صاحب کتاب گرچه این ادعا را بیان می‌کند اما قضاوت با خوانندگان باشد که آیا واقعاً شبهاتی که بیان کرده احتمال ولو ضعیفی بر رد آن وجود ندارد.^۲

۱ - نقد قرآن ص ۳۱.

۲ - واقعیت این است برای شبهاتی که سها بیان کرده جواب‌های قوی و متقنی وجود دارد.

در اینجا به ماجرای هدایت اسحاق کندی توسط امام حسن عسکری اشاره می‌کنیم:

هفتم: تکرار زیاد برخی شبیہات در کتاب

دکتر سہا بعضی از شبیہات را در مواضع مختلف کتاب، بہ طور فراوان تکرار کردہ است. این امر برای کسی کہ ہمہی کتاب را مطالعہ نکردہ باشد این ابہام را ایجاد می کند کہ شبیہہ جدیدی بیان کردہ است.

اسحاق کندی کہ از فیلسوف ہای زمان خود بود شروع کرد بہ نوشتن کتابی بہ نام تناقض القرآن. مدتہا مشغول نوشتن آن بود. تنہا، بی آنکہ کسی را متوجہ نماید بہ این کار اشتغال داشت.

یکی از شاگردان او خدمت امام حسن عسکری علیہ السلام رسید. حضرت عسکری فرمودند: یک مرد توانا میان شما وجود ندارد استاد را از سرگرم شدن بہ قرآن وادارد؟ او گفت ما از شاگردان این مرد هستیم چطور می توانیم بر او اعتراض نہائیم در این مورد یا کار دیگری؟! امام علیہ السلام فرمودند: می توانی آنچه بہ تو می آموزم بہ او برسانی؟ جواب داد آری. فرمود: می روی پیش او خیلی بہ او محبت می کنی و در کاری کہ اشتغال دارد بہ او کمک خواهی کرد. وقتی بہ تو انس گرفت و با او نزدیک شدی، می گوئی یک سؤال برایم پیش آمدہ اگر اجازہ می دہی بپرسم؟ او خواهد گفت سؤال را بکن.

بہ او بگو گمان کردہ ای قرآن پیش تو بیاید و بگوید منظورم از این سخن غیر آن چیزی است کہ تو گمان کردہ ای (و با خود خیال می کنی متناقض است). او در جواب تو خواهد گفت ممکن است زیرا مرد فہمیدہ ای است وقتی بشنود می پذیرد. وقتی این کار را کردی بگو شاید غیر آنچه تو خیال کردہ ای از سخن خود خواستہ باشد در این صورت تو کلام او را در غیر معنی مراد متکلم معنی کردہ ای.

شاگرد پیش استاد کندی رفت و خیلی بہ او محبت نمود تا بالآخرہ این سؤال را کرد. مرد کندی گفت باز حرف خود را برایم تکرار کن. برای مرتبہ دوم گفت. استاد کندی بہ فکر فرو رفت و فہمید چنین چیزی در لغت امکان دارد و جایز است.

استاد گفت ترا قسم می دہم بگو از کہ این حرف را شنیدہ ای گفت چیزی بہ خاطر م رسید پرسیدم گفت نہ غیر ممکن است ہرگز مثل توئی چنین چیزی را درک نمی کند بگو ببینم از کجا گرفتہ ای گفت امام حسن عسکری (علیہ السلام) بمن این دستور را داد گفت حالا درست است باید چنین مسائلی از این خانوادہ سرزند. بعد آتش خواست و ہر چہ نوشتہ بود آتش زد. (زندگانی حضرت جواد و عسکریین (علیہ السلام)، ترجمہ بحار الأنوار، ص ۲۷۰ و ۲۷۱)

به عنوان نمونه، اینکه قرآن مدعی است همه چیز در قرآن هست را در صفحات ۲۶، ۲۷، ۵۳۴، ۵۴۳، ۵۴۴ و ۶۵۱ و ادعای گرفتن مطالب قرآن از تورات در صفحات ۵۷، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۶، ۲۷۵، ۲۹۲، ۳۲۷، ۳۳۸، ۴۵۰، ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۵۸، ۴۶۱، ۴۶۰، ۴۶۵، ۴۶۸، ۵۰۰، ۷۱۴، ۷۲۰ و... بیان شده است.

مذهب نویسنده کتاب

نویسنده کتاب شخصی است با نام مستعار «دکتر سها» و نام اصلی خود را بیان نکرده است.

وی درباره قبل از خروج خود از دین اسلام چنین می گوید: مسلمان بوده‌ام ... در همان مدارس دینی که علمای بزرگ اسلامی از آنان برآمده‌اند سال‌ها درس خوانده‌ام. مطالعاتم را ده‌ها سال و تا آنجا ادامه دادم که در اکثر علوم اسلامی مثل تفسیر و حدیث و تاریخ اسلام و فقه و فلسفه صاحب نظر شدم و مدتی طولانی مدرس بعضی علوم اسلامی بوده‌ام.^۱

اگر ادعای وی درست باشد^۲ بر اساس شواهد از اهل سنت بوده است زیرا در جای دیگر می گوید: این کتاب چون در پی بررسی قرآن است منبع اولش صرفاً قرآن است و اگر آیه‌ای وضوح کافی نداشت برای فهم معنی آن به سنت مراجعه می‌شود. سنت هم فقط سنت معتبر، شامل کتب معتبر احادیث نبی، مخصوصاً صحیح بخاری و مسلم و شامل سیره رسول الله ابن اسحاق و ابن هشام و تاریخ طبری. به معتبرترین تفسیرهای موجود هم

۱ - نقد قرآن ص ۳۰.

۲ - برخی از شواهد احتمال اینکه کتاب نقد قرآن حاصل تلاش گروهی باشد را تقویت می‌کند از جمله تناقضات گفتاری در کتاب و چه بسا دکتر سها وجود خارجی نداشته و به جهت تاثیرگذاری بیشتر این کتاب در بین مسلمانان با این نام چاپ شده است که اینک و هابیت با این حربه کتابی را علیه شیعه می‌نویسند و نویسنده آن را شخصی به نام دکتر حسین موسوی می‌گذارند در حالی که طبق تحقیق چنین شخصی وجود خارجی ندارد.

مراجعه می‌شود^۱ و روشن است که کتب ذکرشده از منابع حدیثی و تاریخی اهل تسنن هست. مؤید دیگر اینکه در کتاب خود از حضرت علی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) به‌عنوان خلیفه‌ی چهارم یاد می‌کند.^۲

اشکال به فراگیری علمی قرآن

سها: قرآن مدعی است که معجزه است. یکی به این دلیل که قرآن دارای همه‌چیز است؛ و دیگر اینکه صد در صد {مطالبش} درست است و سوم اینکه هیچ‌کس نمی‌تواند سوره‌ای شبیه قرآن بیاورد. آیاتی که ادعای همه‌چیز داشتن قرآن را مطرح می‌کنند عبارت‌اند از:

﴿مَّا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾^۳

ترجمه: (قرآن) سخنی نیست که به‌دروغ ساخته‌شده باشد بلکه تصدیق آنچه است که پیش از آن بوده و تفصیل هر چیزی است و برای مردمی که ایمان می‌آورند رهنمود و رحمتی است.

﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾^۴ ترجمه: و این کتاب را که بیانگر هر چیزی است و برای مسلمانان رهنمود و رحمت و بشارت‌گری است بر تو نازل کردیم.

غلط بودن ادعای همه‌چیز داشتن قرآن که بدیهی است. همه‌چیز در هزاران کتاب هم نمی‌گنجد چه رسد در یک کتاب. این ادعا، مفسرین را سخت به‌دردسر انداخته است و

۱ - همان ص ۲۹ و ۳۰.

۲ - همان ص ۱۳۶ و ۵۲۳.

۳ - یوسف، آیه ۱۱۱.

۴ - نحل آیه ۸۹.

بعضی ادعا کرده‌اند که منظور از همه‌چیز داشتن، همه‌چیز لازم برای هدایت بشر به سوی خداست. اما این ادعا دو اشکال اساسی دارد اولاً: مگر خدا نمی‌توانست بگوید " قرآن همه‌چیز لازم برای هدایت را دارد" به کار بردن همه‌چیز یعنی همه‌چیز به‌طور عام. ثانیاً این تفسیر با هر دو آیه‌ی قبل جور در نمی‌آید؛ چون هر دو آیه به دنبال همه‌چیز، هدایت را مطرح کرده‌اند یعنی قرآن شامل همه‌چیز هست و شامل هدایت هم هست یعنی هدایت متفاوت از همه‌چیز است.^۱

جواب

خداوند در آیه دوم سوره بقره درباره قرآن می‌فرماید: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» ترجمه: آن کتاب با عظمتی است که شک در آن راه ندارد و مایه هدایت پرهیزکاران است. با این وصف که کتاب هدایت است در جای دیگر می‌گوید: «تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ» از جمع این دو آیه فهمیده می‌شود که منظور از «تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ» مسائل مرتبط با هدایت است چنان‌که نویسنده کتاب پزشکی وقتی می‌گوید: «من همه‌چیز را در این کتاب گفته‌ام» مخاطبان خردمند به‌خوبی متوجه می‌شوند. منظور هر آنچه مربوط به دانش پزشکی و موردنیاز مخاطبان آن است در این کتاب بیان شده است. اگر بالفرض بپذیریم که قرآن تبیان برای هر چیزی است از این آیه فهمیده نمی‌شود که فهم همه مطالب برای همه آشکار است. بر اساس روایات، قرآن دارای لایه‌ها و بطونی است، به‌گونه‌ای که ظاهر آیات قرآن برای مردم قابل‌فهم هست و لایه‌های باطنی آن که بیان‌گر حقایق ژرف و اشارات ملکوتی است، برای پیامبر و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام قابل‌درک است.

مؤید این احتمال ابتدای آیه است که خداوند می‌فرماید: «نَزَّلْنَا عَلَيْكَ» یعنی «تبیان لکل شیء» برای پیامبر است و بنابر حدیث ثقلین همان‌طور که در پاورقی صفحات قبل بیان شد اهل بیت علیهم‌السلام مفسر واقعی قرآن می‌باشند.

علامه طباطبایی در ذیل آیه «و نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ»^۲ می‌نویسد: در روایات آمده که قرآن تبیان هر چیزی است و علم «ما کان و ما یکون و ما هو کائن» یعنی آنچه بوده و هست و تا روز قیامت خواهد بود همه در قرآن هست و اگر این روایات صحیح باشد لازم‌هش این می‌شود که مراد از تبیان اعم از بیان به طریق دلالت لفظی باشد و هیچ بعدی هم ندارد که در قرآن کریم اشارات و اموری باشد که آن اشارات از اسرار و نهفته‌هایی کشف کند که فهم عادی و متعارف نتواند آن را درک نماید.^۳

وجه دیگر این است که خداوند سبحان در قرآن تمام نیازهای بشر را به دو صورت ذکر کرده است: صورت نخست، آیاتی که محتوای نیازهای آدمی را بیان کرده‌اند مانند آیاتی که به خداشناسی، انسان‌شناسی، فرجام‌شناسی، اخلاق‌شناسی و احکام‌شناسی دلالت دارند صورت دوم آیاتی که روش‌های رفع نیازهای آدمی را بیان می‌کنند مانند آیاتی که بر تأکید به تعقل، بهره‌گیری از اهل ذکر و امامان معصوم، استفاده از حس و تجربه و به‌کارگیری شهود دلالت می‌کنند.^۴

اشکال‌کننده بعد از بیان آیات ۱۱۱ سوره یوسف و ۸۹ سوره نحل «مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَ لَٰكِن تَصَدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»^۵

۱ - نحل آیه ۸۹.

۲ - همان.

۳ - ترجمه تفسیر المیزان ج ۱۲ ص ۴۶۹.

۴ - کلام جدید با رویکرد اسلامی ص ۸۷ و ۸۸.

۵ - یوسف آیه ۱۱۱.

«قرآن سخنی نیست که به دروغ ساخته شده باشد بلکه تصدیق آنچه است که پیش از آن بوده و تفصیل هر چیزی است و برای مردمی که ایمان می‌آورند رهنمود و رحمتی است» می‌گوید: این که این تفسیر (مربوط به هدایت باشد) با هر دو آیه‌ی قبل جور در نمی‌آید؛ چون هر دو آیه به دنبال همه‌چیز، هدایت را مطرح کرده‌اند یعنی قرآن شامل همه‌چیز هست و شامل هدایت هم هست یعنی هدایت متفاوت از همه‌چیز است.^۱

جواب: «تَفْصِيلٌ كُلِّ شَيْءٍ» مقدمه هدایت و رحمت است یعنی تفصیل مطالبی که مرتبط با هدایت است و نتیجه آن هدایت و رحمت الهی می‌شود. اگر در کتاب پزشکی نویسنده‌اش بنویسد که در این کتاب همه‌چیز هست و هدایت و پیشرفت برای دانشجویست دانشجو متوجه خواهد شد که منظور از همه‌چیز، مطالب پزشکی هست و نتیجه آن هدایت و پیشرفت در این فن است. بنا بر مطالب بیان شده برداشت سه‌گانه از این آیات نیز اشتباه است.

اشکال به مبارزه‌طلبی قرآن

«مبارزه‌طلبی قرآن یک مغالطه است. چون نوشته هر کس مثل خودش منحصر به فرد است مثلاً شعر فردوسی و نثر سعدی و غزل حافظ و حتی با دقت علمی، نوشته‌ها و گفته‌های افراد عادی منحصر به فردند. هیچ‌کس نمی‌تواند مانند شعر فردوسی و نثر سعدی و غزل حافظ بگوید. ادیبان مختلف سعی در تقلید از آنان کردند ولی موفق نشده‌اند. آیا این بدان معنا است که شعر فردوسی و نثر سعدی و غزل حافظ معجزه‌اند؟ به هیچ‌عنوان.»

جواب

در این باره اولین نکته قابل توجه آن است میان «عدم تکرارپذیری» یک پدیده و «منحصر به فرد بودن» یک پدیده تفاوت وجود دارد. به این معنا که به دقت عقلی و فلسفی تکرار یک پدیده با تمام خصوصیات محال است زیرا حداقل یکی از عناصر و ابعاد آن مانند «زمان» تغییر کرده است؛ اما منحصر به فرد بودن در ادبیات عمومی به معنای برتری بدون رقیب است که متأسفانه برای شبهه افکن این نکته دقیق پوشیده مانده است و یا گرفتار مغالطه شده است.

علاوه بر آن مسئله تحدی و هم آورد طلبی قرآن، تنها در قالب الفاظ و زیبایی های نظم و نثر و شعر خلاصه نمی شود بلکه می توان گفت: اساس این تحدی فرو فرستادن بلندای معارف و آمیختگی آن با زیبایی هست به طوری که حقایق جهان هستی و وقایع تاریخ پیامبران و دقایق مرتبط با هدایت انسان با بیان و قالبی بی نظیر در قرآن ارائه شده است قالبی که از یک سو نثر است و محدودیت قافیه و ردیف را ندارد و از سوی دیگر همانند نظم است و از زیبایی و روانی و آهنگ پذیری برخوردار است و از ملال آوری متن ساده به دور است.

در حالی که درباره نمونه های ادعاشده چنین نیست که منحصر به فرد باشند و از جهت تحدی و هم آورد طلبی بتوان آن ها را همسنگ قرآن دانست و صرف آنکه همانند آن یافت نمی شود، دلیل آن نیست که نمی توان همانند آن را آورد و آنان چون چنین ادعائی بر مبارز طلبی نداشته اند، دیگران در صدد معارضه و همانند آوردی جدی در مورد آثارشان بر نیامده اند. تحدی قرآن شامل آوردن حتی یک سوره از قرآن نیز می باشد و تاکنون هیچ کس، سوره ای نیاورده است که به شهادت فصحا و بلغای عرب، همانند سوره ای از

قرآن باشد اما در مورد اشعار، قطعاً غزل‌ها و قصیده‌هایی یافت می‌شوند که با برخی از اشعار شعرایی همچون حافظ و سعدی برابری می‌کنند و حتی بر آن‌ها برتری می‌یابند.

برتر دانستن شعر حافظ و مولوی بر قرآن

نوشته‌هایی به زیبایی قرآن حتی بسیار بهتر از آن، در جهان حاضر وجود دارند از جمله شعر حافظ که در قله‌ی ادبیات جهان است. ثانیاً از نظر محتوی، گفتن یا نوشتن مطالبی پر از ضعف و غلط از هر کسی برمی‌آید و نیازی به حافظ و سعدی ندارد و نوشته‌هایی هم زیباتر و هم پر محتواتر از قرآن هم بسیار وجود دارند مثل مثنوی مولانا.

جواب

اولاً: وجود مطالبی پر از ضعف و غلط در قرآن صرف ادعا است و در ادامه ثابت خواهیم کرد که برداشت‌های سها به دلایل مختلف غلط بوده است.

ثانیاً: با جستجو در کتاب دیوان حافظ و مثنوی مولوی معلوم می‌شود که آن دو خود را جیره‌خوار قرآن می‌دانند و همواره از قرآن دفاع می‌کنند اگر کتب این دو بالاتر از قرآن می‌بود آن‌ها تحدی می‌کردند و بی‌اعتقاد یا کم‌اعتقاد به قرآن می‌شدند.

حافظ خود را شاگرد مکتب قرآن می‌داند و در این باره می‌گوید:

صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ هر چه کردم همه از دولت قرآن کردم^۱

مولوی می‌گوید:

بشنو از آیت قرآن مجید گر تو باور نکنی قول مرا^۲

مولوی به کسانی که به قرآن طعنه می‌زنند این‌گونه جواب می‌دهد:

۱ - دیوان حافظ، غزلیات شماره ۳۱۹.

۲ - دیوان شمس غزلیات شماره ۱۸۴.

ای سگ طاعن تو عوعو می کنی طعن قرآن را برون شو می کنی
 این نه آن شیرست کز وی جان بری یا ز پنجه قهر او ایمان بری
 تا قیامت می زند قرآن ندا ای گروهی جهل را گشته فدا
 که مرا افسانه می پنداشتید تخم طعن و کافری می کاشتید^۱

ناگفته نماند که اعجاز و برتری قرآن تنها به جنبه‌های ادبی و محتوایی خلاصه نمی‌شود بلکه شدت تأثیرگذاری و نفوذ و خوشایندی آن برای گروه‌های سنی مختلف از کودکان تا پیران و از کمترین سطوح علمی تا بالاترین سطح علمی و دوستان و دشمنان قابل استفاده و جذاب می‌باشد که این نیز از ویژگی‌های انحصاری قرآن هست. ثالثاً سها در اینجا مغالطه کرده است زیرا این کتاب را برای فارس زبانان نوشته و ویژگی‌های ادبی کتب فارسی برای مردم بیشتر روشن است در این شبهه به مقایسه یک کتاب عربی با کتاب فارسی اشاره کرده است و طبیعتاً کسی که آشنایی به زبان عربی نداشته باشد نمی‌تواند فصاحت و بلاغت متن عربی را درک کند. این شبهه مثل این است که کسی کتاب مثنوی را با کتاب انگلیسی در معرض ارزیابی مردم انگلیسی‌زبان قرار دهد به‌طور معمول عوام مردم حکم به زیبایی کتاب انگلیسی می‌کنند ولو اینکه در واقع این‌گونه نباشد حال برای شناخت اینکه قرآن در اوج فصاحت و بلاغت است اقرار عرب‌زبانانی که معتقد به دین اسلام نبوده‌اند اما با شنیدن کلام قرآن لب به ستایش این کتاب گشوده‌اند راه‌گشاست. به چند نمونه از اقرار به عظمت قرآن از جانب کسانی که حتی دشمنی با اسلام داشته‌اند اشاره می‌شود:

«ولید بن مغیره» یکی از ثروتمندان بانفوذ و ادیبان برجسته عرب که پس از شنیدن آیات نخستین سوره مبارکه «غافر» در اثر زیبایی دلکش آن، بی‌اختیار از قرآن ستایش کرده است، گواه روشن مدعا است، او در تمجید از قرآن چنین گفت:

"والله لقد سمعت من محمد أنفاً كلاماً ما هو من كلام الانس و لا من كلام الجن، وإنه له لحلاوة، و إن عليه لطلاوة و إن اعلاه لمثمر و إن اسفله لمغدق و انه ليعلو و ما يعلى عليه."

به خدا سوگند! چندی پیش از محمد ﷺ سخنی شنیدم که نه همانند سخن آدمیان بود و نه همانند سخن پریان. به خدا سوگند! سخن او شیرینی ویژه‌ای و رویه زیبایی دارد. همچون درختی برومند و سر برافراشته، که بلندای آن پرثمر و اثربخش و پایه آن استوار است و ریشه مستحکم و گسترده دارد. همانا بر دیگر سخنان برتری خواهد یافت و سخنی دیگر بر آن برتر نخواهد گردید^۱

حلاوت و زیبایی قرآن به حدی بود که دشمنان مشتاق به شنیدن آن بودند. ابوعبدالله الحافظ از زهری روایت می‌کند که گفت ابوجهل و ابوسفیان و اخنس بن شریق شبی برای اینکه به قرآن خواندن پیامبر گوش دهند پنهان از یکدیگر پشت دیوارهای خانه پیامبر رفته بودند، زیرا آن حضرت شب‌ها در خانه نماز شب می‌خواند، آن‌ها شب را تا سحر همان‌جا ماندند چون سپیده دمید هر یک پی کار خود می‌رفت که در راه به یکدیگر برخوردند و هر یکدیگری را شماتت کرد که اگر بعضی از افراد کم‌عقل ترا ببینند خیال می‌کنند محمد ﷺ بر حق است و قرار گذاشتند که این کار تکرار نشود اما شب بعد هم هر یک از ایشان برای شنیدن آمده بود و سپیده‌دم اتفاقاً به یکدیگر برخوردند و مطالب قبل را تکرار نمودند، شب سوم هم همچنان از نیمه‌شب تا سپیده‌دم برای گوش دادن به

۱ - تفسیر موضوعی قرآن ویژه جوانان ج ۱ ص ۵۸؛ علوم قرآنی (معرفت)، ص ۳۵۲.

قرآن شب‌زنده‌داری کرده بودند، بالأخره گفتند چاره‌ای نداریم نذر می‌کنیم که این کار را انجام ندهیم و نذر و پیمان بستند.^۱

نمونه دیگر: دکتر شبلی شمیل پزشک معروف سوری که در جوانی مسیحی بوده و سپس به مادیگری پیوست اما چندان دربند دین نبود بلکه راهی را در مخالفت با دین رفت که او را پیر ملحدان مسیحیان گفتند. با این حال اشعاری در تمجید پیامبر اسلام ﷺ و قرآن می‌گوید:

هل أكفرنّ بحکم الآيات...	إني و آن اك قد كفرت بدینه
بطل حليف النصر و الغارات	رجل الحجبى رجل السياسة و الدهى
و بسيفه أنهى على الهامات	ببلاغة القرآن قد غلب النهى
من غائب أو حاضر أو آت	من دونه الأبطال من كلّ الورى

یعنی: و من اگرچه به دین او کافر و مسلمان نیستم ولیکن آیا می‌توانم به آیات محکمه‌ای که در قرآنش آمده است کفر ورزم؟

... او تنها مرد عقل و درایت و فهم و کیاست بود. یگانه مرد سیاست و اندیشمندی با فطانت بود. او یگانه شجاع و یکه‌تاز روزگار است که در تاراج و درهم شکستن سپاه کفر، هم‌پیمان با ظفر و پیروزی بود.

محمد ﷺ با بلاغتی که در قرآن داشت، بر تمام عقول بشر پیشی گرفت و با شمشیر برنده‌اش سرهای دشمنان دین و انسانیت و بشریت را در زیر سایه خود داشت.

تمام شیرمردان بیشه علم و درایت و پهلوانان رزم و شجاعت در تمام دوره‌هایی که بر انسانیت گذشته است، چه از کسانی که الآن حاضرند و یا زمانشان سپری شده و غائب‌اند

و یا آنان که هنوز نیامده‌اند؛ همگی در مقامی پائین‌تر و در رتبه و درجه‌ای پست‌تر از مقام و منزلت او قرار دارند.^۱

شاهد گفتار ما آنجا است که می‌گوید: «بِبَلَاغَةِ الْقُرْآنِ قَدْ غَلَبَ النَّهْيُ» یا «بِبَيَانِهِ أَرْبِي عَلِيَّ أَهْلِ النَّهْيِ» که تصریح دارد پیامبر اسلام ﷺ با بلاغت و بیان قرآنی بر عقول بشر چیره شده است.

به بیان دیگر اعجاز قرآن در چهار ویژگی و امتیاز، تجلی یافته است:

۱- فصاحت الفاظ و زیبایی عبارات؛

۲- بلاغت معانی و بلندی مفاهیم؛

۳- شگفت‌انگیزی نظم و تألیف موضوعات؛

۴- بی‌نظیری اسلوب و سبک.^۲

اجتماع عوامل چهارگانه فوق است که تأثیر در نفوس، لذت تلاوت، نرمی دل و شرح صدر را برای بشر به ارمغان آورده است.

۱ - نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۱۰۴ تا ۱۰۶.

۲ - الالهیات ۳ ص ۲۶۷ تا ۳۱۷.

نقد و بررسی فصل اول:

معرفی قرآن

نقد و بررسی فصل اول: معرفی قرآن

قرآن کتابی است که محتوای بلند و جامع آن حتی غیرمسلمانان را نیز شگفت‌زده نموده است حتی دانشوران غیرمسلمان درباره قرآن و عظمت آن مطالب فراوانی گفته‌اند که نقل آن‌ها از حوصله این نوشتار خارج است و تنها به ذکر چند نمونه بسنده می‌کنیم:

فرانسوا ماری ولتر (فیلسوف نامدار و نویسنده بزرگ فرانسوی): «من یقین دارم که اگر قرآن و انجیل را به یک فرد غیر متدین ارائه دهند، او حتماً اولی را بر دومی ترجیح می‌دهد، زیرا کتاب محمد ﷺ در ظاهر، افکاری را تعلیم می‌دهد که به اندازه کافی بر مبنای عقلی منطبق است!»

مهاتما گاندی (رهبر اسبق هند): «از راه آموختن دانش قرآن، هرکسی به اسرار وحی و حکمت‌های دین ... نائل می‌شود.»

ناپلئون بناپارت (امپراتور فرانسه): «قرآن به‌تنهایی عهده‌دار سعادت بشر است ... کجا است آن روزی که ما مجتمع و هیئتی بزرگ از سیاست‌مداران و علمای حقوق دنیا تشکیل دهیم؟ قرآن کلام الهی و متین‌ترین قوانین محمدی، همان نسخه پرافتخار بشری را پیش رو گذاریم و از روی آن قوانین و سعادت حقیقی بشر را تنظیم کنیم.»^۱

بسیاری از دانشمندان غیرمسلمان وقتی به قرآن رجوع کرده‌اند لب به تمجید قرآن گشوده‌اند اما برخی نیز بوده‌اند که با دید منفی به قرآن نگاه کرده‌اند و سعی خود را در خرده‌گرفتن به این کتاب آسمانی معطوف کرده‌اند. نویسنده کتاب نقد قرآن از این دسته

است. وی در این فصل به معرفی اجمالی قرآن می‌پردازد و ایراداتی وارد می‌کند که مورد بررسی قرار می‌گیرد:

ادعای تکراری بودن قرآن

اشکال: پیام‌های اصلی قرآن صدها بار تکرار شده‌اند و در هر صفحه‌ای از قرآن به همه یا بعضی از آنان برخورد می‌کنید. قرآن شاید تکراری‌ترین کتاب موجود باشد. اگر کسی یک سوره‌ی بزرگ قرآن مثل بقره را بخواند، با خواندن بقیه‌ی قرآن چیز زیادی به دانش وی از قرآن اضافه نمی‌شود.^۱

جواب نقضی

سها که تکرار را نقدی بر قرآن می‌داند خود وی بعضی شبیهات را چند جا به مناسبت‌های مختلف تکرار می‌کند که به بعضی قبلاً اشاره شد و به دو مورد به‌عنوان نمونه اشاره می‌شود:

نسخ در قرآن در صفحات ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۲۱۶، تا ۲۵۰، ۳۷۶، ۴۲۰، ۵۷۷، ۶۶۲، ۶۶۵، ۷۰۱، ۷۸۳، ۷۹۵، ۹۰۰ و ۹۱۰ به مناسبت‌های مختلف بیان می‌کند.
بحث ابهام در قرآن را در صفحات ۴۰، ۴۳، ۱۴۳، ۱۵۰، ۲۴۷ تا ۲۶۳، ۷۳۱، ۸۵۱ تا ۸۵۶، ۸۵۹، ۸۶۱، ۹۱۰... بیان می‌کند.

سها می‌گوید: اسم موسی ۱۳۶ بار در قرآن تکرار شده است و داستان موسی به‌صورت کوتاه و بلند در ۳۴ سوره‌ی قرآن تکرار شده است. با اندکی تأمل دانسته می‌شود که این اشکال سها بسیار نابجا است زیرا صرف تکرار یک اسم دلیل بر تکرار مطلب و مقصود

نیست خود سه‌گانه محمد را بیش از ۱۰۰۰ بار بکار برده است وی کلمات موسی، یوسف و اسلام به ترتیب ۵۷،۴۷ و ۵۰۹ بار تکرار کرده است و این‌گونه موارد زیاد هست.

جواب حلی

در مورد موضوع تکرار در قرآن مفسران دو دیدگاه دارند:

دیدگاه اول: برخی از مفسران و متفکران اسلامی معتقدند، که در قرآن «تکرار» وجود ندارد بلکه بعضی از این واژه‌ها، لفظاً تکرار شده اما در حقیقت، مفهومی که به دست می‌آید تکراری نیست؛ بدین صورت که ما هر موردی را مثلاً «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» یا آیه‌ی «و يَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدِ» را که با قبل و بعدش در نظر بگیریم، مفهوم جدیدی را به ما منتقل می‌کند در یک آیه که می‌فرماید: «کدام نعمت پروردگارتان را شما تکذیب می‌کنید؟» به آسمان‌ها و زمین اشاره می‌کند و جای دیگر اشاره می‌کند به انسان و همین‌طور موارد دیگر. در حقیقت سؤال جدید و مطلب تازه‌ای به انسان منتقل می‌کند یا داستان حضرت موسی (عَلَيْهِ السَّلَام) و انبیای دیگر که تکرار شده، در هر بار زاویه‌ی خاصی را بیان می‌کند مثلاً بیان متعدد داستان حضرت موسی در قرآن به خاطر این است که زندگی حضرت موسی ویژگی خاصی داشته است و آن اینکه دارای تنوع بسیاری بوده است. موسی با گروه‌های مختلف درگیر یا مرتبط بوده است مثل فرعون، هامان، قارون، سامری، بنی‌اسرائیل، خضر حضرت موسی با زر (قارون) زور (فرعون) و تزویر (سامری) و جهل (بنی‌اسرائیل) و علم (خضر) و... مرتبط بوده است. شاید به خاطر این تنوع است که در قرآن از زندگی او زیاد صحبت شده است. چراکه قرآن کتابی است که باید برای زمان‌ها و شرایط

مختلف مطلب داشته باشد و تنوع زندگی موسی می تواند برای شرایط مختلف برای ما قانون ارائه دهد.^۱

دیدگاه دوم: برخی معتقدند که تکرار در قرآن وجود دارد، ولی ما باید ببینیم «چرا در قرآن مطالبی مکرر آمده است؟» قبل از پاسخ به این پرسش بنگریم که «قرآن چگونه کتابی است؟» قرآن کتاب تربیت است، کتاب تربیت و هدایت و این امر مستلزم آن است که در موارد لازم، مسائل تربیتی برای کسی که مورد تربیت قرار می گیرد تکرار شود، هر مربی و معلمی مطالبی را به طور مکرر برای متربی و متعلم بیان می کند تا آن مطالب برای وی تثبیت گشته، در ذهن و جان او جای گیرد. این امر، نه تنها اشکال ندارد بلکه امری مستحسن و در مواردی، امری مؤکد و معین است.

در نظام تعلیم و تربیت امروزی نیز، هیچ کس از تکرار منع نمی کند بلکه آن را لازم نیز می شمارد. البته نباید تکرار ملال آور و خسته کننده باشد بلکه لازم است در حد ضرورت و مصلحت باشد قرآن هم چون کتاب تربیتی است از همین روش استفاده کرده است.^۲

بنابراین باید گفت:

اولاً: تکرارهای قرآن فایده های تربیتی دارد و هر تکراری ناپسند نیست. مثل توصیفات بهشت و جهنم.

ثانیاً: آیات به مناسبت های مختلف و در حد لزوم تکرار شده است.

ثالثاً: اینکه در هر قسمتی از این تکرارها همان طور که اشاره شد از زاویه ی خاصی نگاه شده است مثلاً داستان میهمانی حضرت ابراهیم علیه السلام در سوره ی هود آیه ی ۶۹ آمده و در

۱ - دفاع از قرآن ص ۱۸.

۲ - پرسش و پاسخ های قرآنی ویژه جوانان، ج ۱، ص ۱۳۸.

سوره‌ی عنکبوت آیه‌ی ۳۱ هم این مطلب را می‌بینید اما در سوره‌ی هود، میهمان‌نوازی حضرت ابراهیم و آداب میهمان‌داری مورد تأکید واقع شده است و در سوره‌ی عنکبوت اصلاً بحث میهمان‌نوازی حضرت ابراهیم مطرح نشده است بلکه درباره بشارت ولادت اسحاق و خبر نزول عذاب بر قوم لوط است.

رابعاً: تکرار این داستان و امثال آن نشان می‌دهد این ماجرا خیلی مهم است یعنی خود تکرار، نشان می‌دهد که این مطلب مهم است و باید به آن توجه ویژه شود و از زاویه‌های مختلفی به این موضوع نگاه کرد.

در مورد آیه «يَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» باید گفت که: موضوع آیات در مورد رستاخیز و انکار مخالفین است که چه موقع این وعده‌ی رستاخیز واقع می‌شود؟ و می‌بینیم در آیه‌های مختلف که در هر موردی یک واقعه‌ای بوده و این سؤال از طرف مخالفین تکرار شده و پاسخ مناسب همان واقعه هم داده شده است.

بنابراین امکان دارد افراد متعددی، در وقایع گوناگونی یک سؤالی را از پیامبر کرده باشند و پاسخ‌های مناسب خودشان را در همان واقعه، گرفته باشند.

از این رو اگر به موارد سؤال در آیات مراجعه شود متوجه می‌شویم که مسئله‌ی تکرار در این موارد حداقل کمتر به ذهن می‌رسد.^۱

ادعای کم محتوا بودن قرآن

صاحب کتاب در این قسمت برخی از مسائل مطرح در قرآن را دلیل بر کم محتوایی قرآن دانسته، دو اشکال را بیان می‌کند:

اشکال اول

وقتی از محمد پرسیده می‌شود که چرا ماه شکل‌های متنوع دارد؟ او در قرآن می‌گوید: برای اینکه شما عدد سنین (سال‌ها) و حساب را داشته باشید. اگر امروز همین سؤال از یک دانش‌آموز هم پرسیده شود خواهد گفت که چون قسمت‌های مختلفی از ماه به سمت خورشید است ولی محمد اصلاً چنین چیزی را نمی‌دانسته است بنابراین، این جواب بسیار عوامانه را داده است.^۱

جواب

طبیعتاً یک واقعه را از نگرش‌های مختلفی می‌توان نگاه کرد و باید ببینیم این سؤال از چه کسی و به چه منظوری پرسیده شده است.

برای اینکه این بحث واضح‌تر شود بد نیست مثالی دیگر بزنیم. فرض کنید شخصی درباره گوسفند سؤال می‌کند اگر طرف مقابل او یک زیست‌شناس باشد جواب او درباره نوع زندگی و مسائلی درباره زیست اوست، اگر از یک قصاب پرسیده شود جواب او از مقدار گوشت و ... است اگر از فقیه سؤال کند جواب او از حلال و حرام بودن اوست و سؤال‌کننده از هر یک که می‌پرسد در ارتباط با همان موردی که مرتبط با رشته اوست سؤال می‌کند. حال ظاهر امر این است که سؤال آن‌ها درباره هلالی بودن ماه و ارتباط آن با دین بوده است چون از پیامبر به‌عنوان رهبر دینی پرسیده است.

اگر شما بقیه موارد «يَسْئَلُونَكَ عَنْ...» در قرآن را ببینید متوجه خواهید شد که موارد بسیاری از آن سؤالات این بوده است که حکم دین در آن مورد چیست؟ نه اینکه سؤال‌کنندگان بخواهند از حقیقت آن چیز آگاهی پیدا کنند مثلاً وقتی گفته شده است که از

شراب و قمار از تو می‌پرسند آیا مراد این است که از چگونگی ساخت شراب از تو می‌پرسند یا مرادشان این است که از حکم شرعی شراب از تو می‌پرسند؟^۱

در آیه ۱۸۹ بقره: «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتٌ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ» سؤال از چرایی خلقت ماه به صورت هلالی بوده است نه از چگونگی تحقق آن، هم چنان که با مراجعه به شأن نزول و تفاسیر (مانند مجمع‌البیان،^۲ ذیل این آیه) آشکار می‌گردد. در آیه دیگری نیز چنین آمده است:

«هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِّينَ وَالْحِسَابِ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ»^۳

«اوست خدایی که آفتاب را درخشان و ماه را تابان نمود و سیر و سفر ماه را در منازل معین کرد تا بدین وسیله شماره‌ی سال‌ها و حساب ایام را بدانید. این‌ها را خدا جز به حق و مصلحت نظام خلق نیافریده و خداوند آیات خود را برای اهل علم و معرفت به تفصیل بیان می‌فرماید.»

بنابراین فلسفه خلقت سیروسفر ماه غیر از علت تغییر اشکال ماه است.

اشکال دوم

محمد چیزهای محدودی از کتب مقدس یهود و مسیحیان فراگرفته بود و چیزهای مختصری هم از فرهنگ خود یا فرهنگ‌های دیگر به گوشش خورده بود.^۴

۱ - دفاع از قرآن ص ۲۵.

۲ - مجمع‌البیان ج ۲، ص ۵۰۸.

۳ - یونس آیه ۵.

۴ - نقد قرآن ص ۳۶.

جواب

اولاً: هیچ دلیل تاریخی وجود ندارد که مطالب قرآن برگرفته از کتب تورات و انجیل است بلکه آنچه به شهادت مورخان عرب، ثابت است، آن است که پیامبر ﷺ پیش از نزول قرآن، نه در مکتبی تعلّم پرداخته و نه کتابی خوانده است و سهواً مدرکی بر این ادعای خود نمی‌آورد و فقط به بعضی احتمالات به دلیل شباهت با تورات و انجیل اشاره می‌کند مثلاً در صفحه ۱۰۶ درباره خلقت جهان در شش روز می‌گوید: احتمال بسیار قوی محمد آن را از تورات گرفته است. سهواً در جای دیگر به تشابه بعضی مطالب قرآن با تورات اشاره می‌کند^۱ این هم معلوم است که صرف تشابه، دلیل برگرفتن از آنها نیست. ثانیاً: لازمه قبول این احتمال این است که آنچه در قرآن آمده است با آنچه در تورات و انجیل نوشته شده است مطابق باشد، حداقل در خطمشی عقیدتی و در روح احکام و ویژگی‌های جهان بینی و اصل خداشناسی و ویژگی‌های پیامبران با یکدیگر مطابق باشند در صورتی که چنین نیست.^۲ در این رابطه در فصل دوم ذیل بحث خلقت آسمان در شش روز به‌طور مفصل جواب این شبهه بیان خواهد شد.

۱ - همان ص ۳۳۸.

۲ - قرآن‌شناسی ص ۲۱۰ و ۲۱۱.

ادعای محیط‌زدگی قرآن

اشکال اول

یکی دیگر از اشکالات سه‌جا محیط‌زدگی قرآن است. وی می‌گوید: قرآن به‌شدت تحت تأثیر فرهنگ و سنت‌ها و زبان عربی است. مثلاً فهم بسیاری از کلمات و مفاهیم قرآن نیاز با آشنایی به فرهنگ و سنن عربی در زمان محمد دارد.^۱

جواب

اولاً تأثر از محیط، بر دو گونه است: تأثر مطلوب و تأثر نامطلوب. کسی که می‌خواهد بر محیط خود تأثیر بگذارد و آن‌ها را به راهی که در نظر دارد، هدایت کند، باید نخست واقعیاتی همچون: شرایط لازم برای تفهیم مطالب به مخاطبان، مانند سخن گفتن به زبان آن‌ها را مورد توجه قرار دهد و طبق آن‌ها عمل نماید. چنین شخصی باید وضع محیط خود را در نظر بگیرد و آن را کاملاً بشناسد تا عوامل مؤثر را به شایستگی به کار اندازد. چنین تأثیری، از نظر عقل، جزو تأثرات لازم و مطلوب است. اما تأثر نامطلوب عبارت است از اثرپذیری شخص از انگیزه‌ها و انگیزه‌های نابخردانه محیط زندگی خود؛ بنابراین فرق است میان آنکه محیط بر روی او تأثیر گذارد و او را به دنبال خود بکشد، با آنکه او خود را با محیط هم‌آهنگ سازد تا عوامل مؤثر در آن را شناخته و بتواند بر آن تأثیر گذارد؛ مثلاً اگر فرهنگ حاکم بر جامعه‌ای، ادبیات زیبا و رسا و علاقه و گرایش به شعر و جملات موزون باشد، شخص با توجه به چنین گرایشی دعوت خود را اعلام می‌کند و در ضمن با جملات محکم و کوتاه و موزون پیام‌های خود را بیان می‌کند چنین شخصی رعایت جامعه‌شناسی محیط را کرده و متناسب با مقتضیات آن، رسالت خود را بیان می‌کند.

از این رو باید بین تأثر نامطلوب از محیط و بین تأثر مطلوب برای تأثیرگذاری در بین مردم فرق قائل شد. پس آنچه عیب و نقص است، تأثر نامطلوب است ولی تأثر مطلوب کمال محسوب می‌گردد که از بهترین راه توانسته است مرام و آیین خود را پیاده کند.^۱ ثانیاً: اگرچه بعضی از مطالب قرآن ناظر به حوادث و وقایع عربستان است اما در قلب حوادث و اتفاقات، حقایق و مفاهیمی وجود دارد که برای دیگر ملل و برای زمان‌های دیگر قابل استفاده است.

کنیست گریک انگلیسی استاد دانشگاه کمبریج درباره قرآن و اینکه در محیط عربستان نازل شده می‌گوید: با اینکه قرآن به زبان عربی و در درجه اول برای قوم عرب نازل گردیده است احکام آن طوری بود که مختصات قومی ملل دیگر را نقض نمی‌کرد و فقط عقیده مذهبی آن‌ها را تغییر می‌داد.^۲

ثالثاً: برخی از مفاهیم مثل عدالت و قبح دروغ و... به نوع انسان برمی‌گردد که منحصر به یک عصر نیست.

سها بت پرستی در محیط مکه را شاهی بر محیط زدگی قرآن می‌داند و معتقد است که بر همین اساس مبارزه با بت پرستی محور اصلی قرآن است.

در حالی که محور اصلی قرآن پرستش خداوند و کنار زدن هر نوع پرستش حتی پرستش نفس و جیت و طاغوت است علاوه بر اینکه آیات مربوط به بت پرستی در زمان حاضر نیز که بت پرستی در کشورهای متعددی رواج دارد، نقش هدایت‌گری خود را ایفا می‌نماید یا امروزه در دین بودا که جزو چند دین بزرگ دنیاست پرستی وجود دارد.

۱ - علوم قرآنی، ص ۸۴ و ۸۵ (با کمی تغییر).

۲ - قرآن را چگونه شناختم ص ۳۰۶.

اشکال دوم

بارها در قرآن به نقش باد در پیش راندن کشتی اشاره شده و آن را خواست خدا دانسته است. مثل: «هُوَ الَّذِي يَسِيرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرِينَ بِيْهِمْ بِرِيْحٍ طَيِّبَةٍ»^۱ او کسی است که شمارا در خشکی و دریا می گرداند تا وقتی که در کشتی‌ها باشید و آن‌ها با بادی خوش آنان را به پیش براند. غافل از اینکه به‌زودی موتورهای متنوع جای باد را می‌گیرند این امر هم مؤید آن است که قرآن کار محمد است نه خدا چون خدا از آینده خبر دارد.^۲

جواب

قرآن برای هدایت مردم به مثالی اشاره می‌کند که برای آن‌ها قابل فهم باشد اما معلوم است سهایی که مدعی است ده‌ها سال از عمر خود را در تحصیل علوم دینی گذرانده نسبت به آیات قرآن جاهل است و به دیگر آیات قرآن توجه نکرده است زیرا خداوند به مرکب‌هایی اشاره دارد که در آینده خلق می‌شوند و بشر از آن خبر ندارد «وَ الْخَيْلِ وَ الْبِغَالِ وَ الْحَمِيرِ لِتَرْكَبُوْهَا وَ زِينَةً وَ يَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ»^۳ ترجمه: اسبان و استران و خران را برای شما آفرید تا بر آن‌ها سوار شوید و مایه زیبایی و تجمل زندگی شما باشند و چیزهایی را به سود شما می‌آفریند که از آن‌ها آگاه نیستید.

خداوند بعد از بیان حمل بار توسط کشتی به خلقتی شبیه آن اشاره می‌کند «وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِكِ الْمَشْحُونِ وَ خَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ»^۴ و برای آنان نشانه‌ای دیگر از ربوبیت ما این است که فرزندان‌شان را در کشتی انباشته (از بار و مسافر) حمل کرده و آنان را از غرق شدن حفظ نموده‌ایم و برای آنان چیزهای دیگری که مانند

۱- یونس آیه ۲۲.

۲- نقد قرآن ص ۳۷ و ۳۸.

۳- نحل آیه ۸.

۴- یس آیات ۴۱ و ۴۲.

کشتی بر آن سوار شوند آفریده‌ایم.

اشکال سوم

بسیاری از آیات در توضیح زندگی خصوصی محمد ﷺ است مانند آیات افک که در مورد تهمت زنا به عایشه به‌طور تفصیل سخن می‌گویند در صورتی که این ریزه‌کاری‌های جزئی فایده‌ای برای اعصار دیگر ندارد.

جواب

منظور اشکال کننده، آیات ۱۱ تا ۱۹ سوره نور است. سه‌ها مدعی است آیاتی که درباره زندگی خصوصی پیامبر ﷺ بی‌فایده برای دیگر زمان‌ها است. وی آیات افک را برای دیگر اعصار بی‌فایده می‌داند ما هم به تحلیل این آیات می‌پردازیم.

آیات افک از چند جهت دارای فایده است که به آن‌ها اشاره می‌شود:

اول: خداوند، پیامبر را اسوه و الگو برای مؤمنین معرفی کرده است.^۱ از این رو سبک زندگی پیامبر ﷺ در ابعاد مختلف از جمله سبک زندگی خانوادگی آن حضرت برای اعصار دیگر فایده دارد.

دوم: تهمت فحشا به همسر پیامبر که توسط منافقین شایع شده بود موجب تضعیف روحیه مسلمانان و دلسردی آن‌ها شده بود که اگر رد نمی‌شد ممکن بود رسالت حضرت با مشکل روبرو شود و آیات افک با هدف تقویت روحیه مسلمانان نازل شده است.^۲

سوم: عدم رد این قضیه فتح بابی می‌شود برای تهمت‌های دیگر برای پیامبر و با آمدن آیات افک چهره منافقان برای مسلمانان روشن گردید. لذا در آیه می‌گوید «لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم»^۳

چهارم: عدم رد این قضیه شائبه درست بودن اصل قضیه را تقویت می‌کرد و در اعصار

۱ - لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ (احزاب آیه ۲۱).

۲ - إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ ... لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ.

۳ - نور آیه ۱۱.

دیگر ممکن است بعضی این را دلیل بر جواز فحشا بدانند کما اینکه در موضوع رضاع کبیر (شیر خوردن مرد از سینه زن نامحرم به جهت محرم شدن) بعضی از اهل سنت فتوا داده‌اند مستند آن‌ها حدیثی است.^۱

پنجم: مسکوت گذاشتن آن ممکن است موجب سلب اعتماد مردم نسبت به الگو بودن پیامبر ﷺ در زندگی خانوادگی و نیز بدبین شدن بقیه افراد در اعصار دیگر به قرآن و پیامبر ﷺ شود.

ششم: در آیات افک نکاتی وجود دارد که مختص همان موضوع و همان عصر نیست و برای دیگر مسلمانان قابل استفاده است که به چند نمونه اشاره می‌شود:^۲

اول: اخلاقی

مراقب شایعه‌سازان در میان خود باشید.^۳

سخن باید بر اساس علم باشد.^۴

نقل تهمت‌ها و شایعات ممنوع و از گناهان کبیره است.^۵

در جامعه‌ی اسلامی باید روحیه‌ی حسن ظن حاکم باشد.^۶

امید دادن به مؤمنان در برابر توطئه و تهمت بدخواهان لازم است.^۷

۱ - صحیح مسلم ج ۴ ص ۱۶۸.

۲ - مطالبی که بیان می‌شود برگرفته از تفسیر راهنما و تفسیر نور ذیل آیات افک است.

۳ - «إِنَّ الَّذِينَ جَاؤُ بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ»؛ همانا کسانی که آن دروغ بزرگ را (در میان) آوردند، گروهی از خود شما بودند.

۴ - «تَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ».

۵ - «وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ».

۶ - «ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا».

۷ - «بَلْ هُوَ خَيْرٌ».

آبرو و حیثیت رهبران جامعه اسلامی، جدا از آبرو و حیثیت اعضای آن جامعه نیست.^۱
بر حذر داشتن مسلمانان از تحلیل و برخورد سطحی با رخدادهای سیاسی و توطئه‌های دشمنان^۲

بازگو کردن تهمت‌های بی‌دلیل و نقل آن برای دیگران، اکیداً ممنوع است.^۳

پذیرش آنچه بر سر زبان‌هاست، بدون تحقیق محکوم است.^۴

مردم به موعظه نیاز دارند و خداوند بهترین واعظ است.^۵

پشیمانی از گذشته کافی نیست، گناه را نباید تکرار کرد.^۶

دوست داشتن بعضی گناهان، گناه کبیره است، مانند ریختن آبروی مؤمن.^۷

مؤمنان و مؤمنات زیر سؤال بردن آبروی مردم را ساده نگیرند^۸ و در برابر آبروی یک «فرد» مسئول هستند^۹ در چنین موقعیتی سکوت ممنوع است.

آغاز به تنزیه خداوند، به هنگام پاک دانستن دامن متهمی از آلودگی، از آداب قرآنی است.^{۱۰}

۱ - با آن که ماجرای «افک» مربوط به پیامبر ﷺ و خانواده او است؛ ولی خداوند جامعه اسلامی را مخاطب قرار داده و

بازتاب مثبت این ماجرا را، به آنان گوشزد کرده است (بل هو خیر لکم).

۲ - «إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ ... عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ».

۳ - «وَلَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا».

۴ - «تَلْفَوْنَهُ بِالْأَيْسِنِيِّكُمْ».

۵ - «يَعْظُمُكُمْ اللَّهُ».

۶ - «تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ».

۷ - «يُجِبُونَ ... عَذَابَ أَلِيمٍ».

۸ - «وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا».

۹ - «الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ».

۱۰ - «وَلَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ ... سُبْحَانَكَ».

شکستن حرمت و آبروی اهل ایمان، امری خطیر و گناهی بزرگ در پیشگاه خداوند است.^۱
 سیاست اسلام، مبتنی بر اهتمام به حفظ آبرو و حیثیت مؤمنان در جامعه است.^۲
 بازی با حیثیت مؤمنان و بدنام ساختن آنان، معصیتی بزرگ و دارای فرجامی سخت و دردناک در دنیا و آخرت است.^۳
 انسان‌ها نسبت به پیامد و بازتاب شوم دنیوی و اخروی اشاعه فحشا در جامعه، آگاهی درست و کاملی ندارند.^۴
 سلامت و پاکی مردم در جامعه از فحشا و انحرافات جنسی، مورد اهتمام اسلام است.^۵
 دوم: اعتقادی

خداوند، به همه امور علم و آگاهی دارد.^۶

انسان زمانی مجرم و مقصر است که با علم و قصد گناه کند.^۷

در گناهان دسته‌جمعی، هر یک از افراد به مقدار سهم خود مجرم هستند.^۸

مجازات کسی که نقش اصلی را در ارتکاب جرم دارد، بزرگ‌تر است.^۹

دامن زدن به سوءظن و افتراء، موجب محو ایمان می‌شود.^{۱۰}

۱ - «إِذْ تَلَقَوْهُ بِاللَّيْلِ كَاسًا مَّاءٍ يَافُوهُ لَمِيسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ تَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ».

۲ - «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ».

۳ - «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ».

۴ - «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ... وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ».

۵ - «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ... وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ».

۶ - «وَ اللَّهُ يَعْلَمُ».

۷ - «اِكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ».

۸ - «لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ».

۹ - «وَ الَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ... لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ».

۱۰ - «يَعْطُكُمُ... إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ».

ایمان، بازدارنده آدمی از تکرار گناه است.^۱
 حکم خداوند مبنی بر کیفر دنیوی و اخروی اشاعه دهندگان فحشا و سخت‌گیری نسبت
 به آنان، ناشی از علم و آگاهی او به حکمت و پیامد کارها و رفتارها است.^۲
 خداوند، دستگیر امت اسلامی در مواقع بروز خطر است.^۳
 خداوند، از هر عیب و نقصی منزه است.^۴
 امت اسلامی، در دو عرصه دنیا و آخرت، از فضل و رحمت خداوند برخوردارند.^۵
 هتک حرمت پیامبر ﷺ در پی دارنده عذابی بزرگ است.^۶
 - قوانین و احکام خداوند، جلوه‌ای از علم و حکمت او است.^۷

سوم: فقهی

نهی از منکر واجب است.^۸

کسانی که به دنبال اشاعه فحشا هستند، نظام اسلامی باید آن‌ها را تنبیه کند (تعزیر یا حد).^۹

اثبات ادعای زنا، درگرو اقامه چهار شاهد مرد است.^{۱۰}

۱ - «يَعْظُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ».

۲ - «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ... هُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ».

۳ - «وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ... لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ».

۴ - «سُبْحَانَكَ».

۵ - «وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ».

۶ - «لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ».

۷ - «وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ».

۸ - «وَلَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ» (سخن گفتن برای دفاع از آبروی مسلمان واجب است).

۹ - «عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا».

۱۰ - «لَوْ لَا جَاؤُ عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ».

در صورتی که کذب کنندگان (کسانی که تهمت به زنا می‌زنند) از اقامه بیّنه ناتوان باشند، تکذیب آنان و میرا دانستن دامن متهم، واجب است.^۱

مسلمانان، موظف‌اند در برابر شایعه‌ها و تهمت‌های بی‌اساس علیه پیامبر ﷺ و حریم آن حضرت، واکنشی صریح و قاطع نشان دهند و به مقابله جدی با آن‌ها برخیزند.^۲

چهارم: تاریخی

اگر از مطالب بیان‌شده بگذریم بیان مباحث تاریخی خود منافی دارد و در تحلیل درست وقایع صدر اسلام مفید استپ مخصوصاً موضوعاتی که در ارتباط با پیامبر اسلام ﷺ باشد از این رو بیان این‌گونه مباحث از عظمت این کتاب نمی‌کاهد. به بعضی از نکات تاریخی آیات افک اشاره می‌شود:

منافقان عصر بعثت، دارای جمعیتی هم‌دست و متشکل برای توطئه علیه پیامبر ﷺ و اسلام بودند.^۳

افرادی بدخواه و خواستار اشاعه فحشا و بدنامی اهل ایمان در جامعه نوپای صدر اسلام وجود داشته است.^۴

بدخواهان جامعه نوپای صدر اسلام، افرادی ظاهرالصلاح و ناشناخته برای مردم مسلمان بودند.^۵

ماجرای «افک»، در میان مسلمانان صدر اسلام به‌طور گسترده انتشار یافت.^۶

۱ - «لَوْ لَا جَاؤُ عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةٍ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَادِبُونَ».

۲ - «وَلَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ ... هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ».

۳ - «إِنَّ الَّذِينَ جَاؤُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ» «عُصْبَةٌ» در لغت به گروه متشکل و پشتیبان هم که از ده تا چهل نفر باشند، گفته می‌شود.

۴ - «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ».

۵ - «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا ... وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ».

۶ - «إِنَّ الَّذِينَ جَاؤُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تحْسِبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ».

در پی انتشار شایعه «افک» در میان جامعه مسلمانان نگران شدند.^۱ خداوند، مسلمانان را به خاطر تأثیرپذیری در برابر شایعه «افک» و عدم موضع‌گیری مناسب در برابر آن، نکوهش می‌کند.^۲ دست‌اندرکاران اصلی توطئه «افک» علیه پیامبر ﷺ و حریم رسالت، از فضل و رحمت خداوند محروم شدند.^۳

توطئه‌گران علیه خاندان پیامبر (در قضیه افک)، از اقامه حتی یک شاهد هم ناتوان بودند.^۴ حال خودتان قضاوت کنید با توجه به نکات بیان‌شده این آیات برای همه اعصار مفید نیست؟!

سها آیات جنگی قرآن را از دیگر مصادیق محیط زدگی می‌داند^۵ که با توجه به بررسی آیات افک معلوم شد که آن‌ها نیز نکات قابل‌استفاده است و در آیات جنگ نکاتی در باب تاکتیک‌های نظامی، آداب جنگی و... دارد که برای هر زمان قابل‌استفاده است نکته این است که سها ظاهر آن‌ها را دیده و به عمق آن‌ها توجه نکرده است.

ادعای بی‌نظمی قرآن

دکتر سها می‌نویسد: قرآن از لحاظ مفاهیم، موضوعات و نوشتار نظم ندارد! مطالب قرآن به‌صورت تکه‌تکه و نامربوط پشت سرهم قرار گرفته‌اند. گاهی حتی در یک آیه، دو یا چند

۱ - «إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ ... لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ».

۲ - «وَلَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ ... سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ».

۳ - «وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ ... مَسَّكُمْ فِيهَا أَفْضَتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ».

۴ - «فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ».

۵ - نقد قرآن ص ۳۸.

مفهوم نامربوط کنار هم آمده و چینش مطالبش نه بر اساس موضوع و نه بر اساس تاریخ نزول است.^۱

جواب

اولاً: در این زمینه ابتدا باید نظم تعریف شود: نظم در یک پدیده طبیعی، جز این نیست که اجزای مختلفی از نظر کیفیت و کمیت دور هم گرد آیند تا در پرتو همکاری اجزای آن، هدف مشخصی تحقق یابد.^۲

قرآن هم یک مجموعه منظم باهدف کلی هدایت انسان نازل شده است. اگر کسی با ابزارهای لازم جهت بهره‌مندی از آن، بدان بنگرد، طراحی، برنامه‌ریزی و هدفمندی خاص را در آن می‌بیند.

تنوع و گوناگونی آیات و روایات، تأثیر خاصی برای جذب و تربیت مخاطبان دارد. به طوری که آیات یک سوره، آمیزه‌هایی از بیم و امید، شادی و نگرانی، آسیب‌ها و درمان‌ها را در خود جای داده است و همگی باهدف هدایتگری و آموزشی هماهنگ است. در نتیجه روش قرآن در بیان مفاهیم و موضوعات، منحصر به فرد است؛ چرا که نظام عملی و عقیدتی و اخلاقی را آمیخته به یکدیگر بیان می‌کند. این بهترین روش برای هدایت است به طور مثال: در جایی احکام را بیان می‌کند و پس از بیان احکام، به موضوع قیامت و حسابرسی هم اشاره می‌کند تا شنونده و خواننده، برای عمل تحریک شود. البته در قرآن مجید سوره‌های موضوعی نیز وجود دارد؛ مثلاً برخی از سوره‌ها به یک داستان و قصه اختصاص یافته است (مانند سوره یوسف) و بعضی به مسائل توحیدی پرداخته و برخی دیگر به

۱ - همان.

۲ - ایمان و آثار سازنده آن ص ۸۵.

موضوع قیامت. در عین حال در سوره‌های دیگر، همه مسائل را در سیستم و نظام واحدی تبیین کرده است.^۱

ثانیاً: چه بسا چیزی در اصل منظم باشد ولی به ظاهر نامنظم جلوه کند مثلاً خورشید گرفتگی، ماه گرفتگی، طوفان‌ها، آتش فشان، برخورد های شهاب سنگ‌ها و مسائلی از این قبیل که ممکن است به نظر وقایعی نامنظم جلوه کند ولی در واقع دارای نظم خاصی هست اگر نظم خاصی نداشته باشد قابل پیش‌بینی نیست در حالی که متخصصین این وقایع را قابل پیش‌بینی می‌دانند.

در بعضی مواقع، عدم توجه و نادیده گرفتن زمینه‌ها و اسباب نزول، موجب پدید آمدن مشکلاتی در فهم چگونگی ارتباط و یکنواختی بخش‌های قرآن شده است. این مشکلات گاه در شناخت معنی دقیق یک آیه رخ داده است، آنجا که برخی گمان برده‌اند که میان صدر و ذیل آیه تناسب معنایی وجود ندارد.^۲ مثل نساء آیه ۳۳ و مائده آیه ۹۴. گاه ترجمه یا تفسیر اشتباه و بدون تدبر آیات، در جلوه دادن این برداشت بی‌نظمی و یا مبهم کردن مطالب تأثیرگذار بوده است.

۱ - قرآن‌شناسی ص ۱۴۸.

۲ - همان ص ۱۵۶.

۳- درباره آیه مبارک «وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِسُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ»

ایرادی که بر آیه گرفته شده، این است که رعایت عدالت درباره یتیمان به ازدواج با زنان شباهتی ندارد تا بجا باشد میان آنها تقارن ایجاد نمود و در یک آیه در کنار هم مذکور بیفتد. با وجود این، دو موضوع کاملاً بی‌ربط، در آیه سوره نساء در کنار یکدیگر نهاده شده و با "فاء" نتیجه به هم اتصال یافته است.

اما با توجه به آیه قبل: «وَأَتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ»، باید دانست مسئله مورد بحث در آیه «وَإِنْ خِفْتُمْ» موضوع ستم بر دختران یتیمی است که پس از کشته شدن پدرانشان در جنگ‌ها به نحوی تحت تکفل دیگران قرار گرفته‌اند. منظور این است که اگر نتوانستید نسبت به دختران یتیمی که تحت کفالت شما قرار دارند به عدالت رفتار کنید و در صورت زناشویی با آنها مهرشان را به خودشان بپردازید، زنان دیگری را به همسری اختیار کنید که دیگر ستمی بر آنها نرود و مردانی آنها را به همسری برگزینند که مهره‌شان را به آنها پرداخت نمایند. پژوهشی در نظم قرآن، ص ۱۵۶ و ۱۵۷.

ضمناً جلوه‌های دیگری از نظم نیز در قرآن وجود دارد از جمله نظم آهنگین قرآن^۱ و نظم در تقدیم و تأخیر^۲ و ...

سها مواردی را به صورت کلی بدون ذکر مصادیق به عنوان موارد بی‌نظمی قرآن ذکر می‌کند که این‌گونه ادعا کردن معلوم نمی‌کند نویسنده چه قدر در تحلیل آیات درست قضاوت کرده است کما اینکه در دیدگاه‌های سها اشتباهات زیادی مشاهده می‌شود. سها اشکال کرده است که اگر بخواهید نظر قرآن را در موضوع خاصی بدانید لازم است که تمام قرآن را بگردید. در جواب این ادعا باید گفت که:

اولاً درست است که برای تکمیل بعضی موضوعات رجوع به آیات دیگر نیاز است اما اگر به قرائتی که در آیات قرآن وجود دارد خوب توجه کنیم در بسیاری از موارد می‌توان حتی بدون مراجعه به آیات دیگر نیز نظر قرآن را در آن زمینه فهمید. ثانیاً کتب دیگر نیز همین‌گونه است یعنی برای فهم دقیق و جامع از دیدگاه نویسنده باید کل کتاب را بخوانیم.

ادعای غیردقیق بودن قرآن

صاحب نقد قرآن در ضمن بحث غیردقیق بودن قرآن آیه «ان مع العسر يسرا» را مصداق آن می‌داند وی می‌گوید: «ان مع العسر يسرا» یعنی قطعاً به دنبال هر سختی

۱- سبک‌شناسی اعجاز بلاغی قرآن ص ۲۸۶.

۲- نمونه آن آیه ۱۰۰ سوره انعام است که خداوند می‌فرماید: «وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ» است. تقدیم شدن کلمه شرکاء در آیه، کلام را زیبایی می‌بخشد و دها را به سوی خود می‌کشاند. اگر کلمه شرکاء را مؤخر کنیم و بگوییم «و جعلوا الجن شرکاء لله» آن زیبایی و شکوه را در کلام نمی‌یابیم بلکه از این منظره زیبا به چیزی منتقل می‌شویم که هیچ فایده‌ای ندارد و ذهن بهره‌ای بر نمی‌گیرد. علت آن است که مقدم شدن فایده‌ای دارد و معنایی ارزنده که با تأخیر آن حاصل نمی‌شود. همان، ص ۲۸۸.

آسانی وجود دارد. این جمله به صورت کلی در تمام موارد صادق نیست؛ اما در هیچ جای دیگر نیز این خطا اصلاح نشده است. البته مفسران و فقها به کمک محمد آمده‌اند و در اصلاح این بی‌دقتی‌ها، با آیات بعدی و یا حدیث و یا با استفاده از توجیه‌های من‌درآوردی، سعی بسیار کرده‌اند.^۱

جواب

استفاده از آیات و احادیث دیگر برای روشن کردن منظور خداوند عمل صحیحی است کما اینکه سه‌ها در ابتدای کتاب خود می‌گویند: این کتاب چون در پی بررسی قرآن است منبع اولش صرفاً قرآن است و اگر آیه‌ای وضوح کافی نداشت برای فهم معنی آن به سنت مراجعه می‌شود.^۲ علاوه بر آن همان‌طور که بیان خواهد شد برای اثبات ادعاهای خود از آیات و احادیث دیگر (ولو ضعیف) سوءاستفاده می‌کند.

استعمال مطلق و تقیید آن به‌وسیله قیده‌های قبل و بعد، در عرف، امر پذیرفته‌شده‌ای هست و در محاوره‌ها نیز به‌کاربرده می‌شود و این را خطا نمی‌دانند.

اما عسری که در آیه‌ی مورد بحث آمده به دو قید داخلی و خارجی مقید می‌شود:

قید داخلی: با توجه به اینکه آیات قبل و بعد این آیه خطاب به پیامبر ﷺ است و تلاش پیامبر در امور دینی بوده است^۳ در نتیجه کسانی که در امر دین سختی می‌کشند برای آن‌ها آسانی هست اما این آسانی در این دنیا یا آخرت می‌تواند باشد.

۱ - نقد قرآن ص ۳۹.

۲ - همان ص ۲۹.

۳ - در این آیه گرچه سخن با پیامبر است اما با استفاده از آیات دیگر فهمیده می‌شود که بعضی از آیات قرآن با اینکه خطاب به عده‌ای خاص است اما با بقیه بصورت غیر مستقیم مخاطب این آیه نیز هستند مثلاً در آیه ۲۸ سوره احزاب با

قید خارجی: این سوره از سور مکی هست و در سور مکی سخن از عذاب‌ها و سختی‌های اقوامی چون آل فرعون^۱ و آل ثمود^۲ هم آمده و این‌گونه سختی‌ها که منشأ آن خود انسان باشد و عذاب‌هایی که ناشی از عملکرد منفی آن‌ها است از مصداق «ان مع العسر یسر»^۳ خارج می‌شود و نمی‌توان گفت تقیید آن بعد از بیان کلی بوده است، بلکه عذاب‌های اقوام پیشین قبل از نزول این سوره بیان شده بود. از نتیجه این دو قید استفاده می‌شود که کلمه عسر در این آیه کلیت ندارد.

ادعای ابهام در قرآن

سها اشاره به مبهم بودن قرآن می‌کند حال باید دید از منظر او چه مقدار از قرآن ابهام دارد او می‌گوید: «بیشتر آیات قرآن نیازی به تفسیر ندارند و با خواندن می‌توان فهمید»^۴ پس بخش کمی از قرآن ابهام دارد در ادامه نکته دیگری دارد که از بین این تعداد آیات مبهم "عده‌ی کثیری از آیات قرآن را بدون مراجعه به سنت نمی‌توان فهمید"^۵ و با رجوع به سنت فهمیده می‌شود. این تعداد محدودی که مبهم‌اند را در فصل چهارم بیان می‌کند که در جای خود بیان خواهد شد که آن آیات نیز با استفاده از سنت یا دلایل دیگر ابهام آن‌ها برطرف می‌شود.

اینکه خطاب به همسران پیامبر است اما از این آیه خانواده و بستگان دیگر کسانی که نقش رهبری دینی را دارند مورد خطاب هستند. ر.ک تفسیر نورج ص ۷ ص ۳۵۶.

۱ - در سوره اعراف از سور مکی به عهدشکنی فرعونیان، مایه گرفتاری آنان به انتقام و کیفر الهی می‌کند. و خداوند می‌فرماید: «وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَ نَقْصِ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَدْخَرُونَ»، اعراف آیه ۱۳۰.

۲ - اعراف آیه ۷۳.

۳ - نقد قرآن ص ۳۹.

۴ - همان .

نکته دیگر در باب ابهام آیات قرآن اینکه هر علمی اگر ملاحظه شود این گونه نیست که برای همه واضح باشد و برای تبیین نیاز به مفسر دارد و خداوند حضرت رسول ﷺ و اهل بیتش ﷺ را به عنوان مفسران وحی معرفی کرده است.

علاوه بر این برای ابهام قرآن دلایلی بیان شده که اشاره می‌شود:

یکی: بی‌نیاز بودن از ذکر آن، چون در جای دیگر بیان شده، مانند: «صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»^۱ که منظور از «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» در این آیه بیان شده است: «وَمَنْ يَطْعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّدِيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ»^۲.

دوم: اینکه عدم بیان اسم به خاطر مشهور بودن، مانند فرموده خداوند: «وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ» و گفتیم ای آدم تو و همسرت در بهشت سکونت گزین^۳ و نفرمود: تو و حوا، زیرا که جز او کسی همسر آدم نبود.

سوم: به قصد پوشاندن شخص از باب عطف بر وی، مانند: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ...»^۴، که او اخنس بن شریق هست؛ که بعداً مسلمان شده و وضعش خوب شد.

۱- فاتحه آیه ۷.

۲- نساء آیه ۶۹.

۳- بقره آیه ۳۵.

۴- بقره آیه ۲۰۴.

چهارم: اینکه در تعیین آن فایده مهمی نباشد، مانند: «أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ» یا همچون کسی که بر قریه‌ای گذشت،^۱ «وَسَأَلْتَهُمُ عَنِ الْقَرْيَةِ» و از آن‌ها درباره آن قریه سؤال کن^۲ که نام روستا را خداوند بیان نمی‌کند زیرا در آن فایده‌ای ندارد. پنجم: اینکه حکم عمومیت دارد و مختص به فرد معینی نیست، مانند «وَمَنْ يُخْرِجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا»^۳.

ششم: تعظیم آن با توصیف کامل بیان شده ولی نامی از آن برده نشده است. (مثل آیه ولایت)^۴

هفتم: تحقیر آن با توصیف ناقص، مثل: «إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ»^۵. مشکل سها در اینجا این است که مصادیقی را برای ادعای ایهام در قرآن ذکر نمی‌کند تا مورد بررسی گردد.

۱ - بقره آیه ۲۵۹.

۲ - اعراف آیه ۱۶۳.

۳ - نساء آیه ۱۰۰.

۴ - «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» مائده آیه ۵۵ در این آیه منظور از الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ، طبق دیدگاه شیعه و سنی حضرت علی عليه السلام است.

۵ - کوثر آیه ۱۳.

۶ - ترجمه الاتقان فی علوم القرآن، ج ۲، ص: ۴۵۹ و ۴۶۰.

فهم قرآن

سها مدعی است که منابع اسلام فقط دو چیزند: قرآن و سنت. منظور از سنت گفتار و کردار محمد است که در کتب حدیث و سنن و سیره آمده است.^۱

جواب

عقل هم یکی از منابع اسلام است که سها به آن اشاره نکرده است ضمن اینکه سها سنت را منحصر در قول و فعل پیامبر می‌داند درحالی‌که به تقریر پیامبر اشاره نمی‌کند. مراد از تقریر این است که در محضر معصوم علیه السلام. گفتار یا کرداری از شخصی صادر شود و یا در عصر وی سیره و عادت‌های میان عرف رایج و معمول باشد و معصوم علیه السلام بدون هیچ عذری از آن عمل باز ندارد.^۲

و قبلاً بیان شد که اهل بیت علیهم السلام نیز از مفسران واقعی قرآن هستند.

ادعاهای سها در باب فلسفه، عرفان و اخلاق اسلامی

از نگاه نویسنده کتاب، علم فلسفه و اخلاق اسلامی را از یونانیان و عرفان اسلامی را از مسیحیت و هندو برگرفته شده است او چنین می‌گوید: درحالی‌که در اسلام چیزی از فلسفه وجود ندارد، با برگرفتن فلسفه‌ی یونان و پرورش آن، فلسفه و کلام اسلامی را ساختند. در گفتار و کردار محمد چیزی از عرفان و تصوف وجود نداشت با برگرفتن عرفان از ادیان هندو و مسیحیت، بنای رفیع عرفان اسلامی را ساختند.^۳

۱ - نقد قرآن ص ۴۱.

۲ - فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام ج ۲ ص ۵۷۳.

۳ - نقد قرآن ص ۴۱.

ادعای دیگر سه‌ها، گرفتن اخلاق اسلامی از ملل دیگر هست که با نوشتن صدها کتاب اخلاقی و با برگرفتن اندیشه‌های دانشمندان ملل مختلف مخصوصاً یونانیان، اخلاق اسلامی را پرورش دادند.^۱

جواب

سه‌ها دلیلی بر این ادعای خود بیان نمی‌کند. ادعای وی، نشان‌دهنده عمق ناآگاهی وی از متون اولیه اسلامی است. قرآن و احادیث پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین علی علیه السلام سرشار از معارف حکمی، کلامی، عرفانی و اخلاقی‌اند. این در حالی بود که هنوز کتب یونانی و کتب دیگر ملل به عربی ترجمه نشده بود. بله پس از ترجمه آثار فلسفی مغرب زمین، مباحث فلسفه در میان اندیشمندان مسلمان مطرح گردید ولی به تدریج، تحت تأثیر مباحث عقلی و استدلالی اسلامی قرار گرفت. بعضی از اصطلاحات و مسائل فلسفه اسلامی وامدار فلسفه یونانی و اسکندرانی است اما عجین گشتن فلسفه با مباحث کلام اسلامی موجب تحول کمی و کیفی در این علم شد. فلاسفه اسلامی تحت تأثیر و نفوذ تعلیمات اسلامی، برخی مسائل را وارد فلسفه کردند که قبلاً نبود و بعلاوه در بیان و توجیه و استدلال بعضی مسائل دیگر ابتکاراتی به وجود آوردند. شهید مطهری می‌گوید: یکی از جهاتی که فلسفه اسلامی در مسائل «الهیات بالمعنی الاخص» سرزمین‌های جدیدی فتح کرد و فاصله‌اش با فلسفه یونانی و اسکندرانی زیاد شد مایه‌هایی است که از کلام اسلامی گرفت.^۲

۱ - همان.

۲ - مجموعه آثار استاد شهید مطهری ج ۱ ص ۵۲ و ر.ک همان ج ۱ ص ۳۶۲.

اما در باب عرفان اسلامی و ریشه‌های این افکار باید گفت: ادعای سها اشتباه است ریشه و مایه عرفان اسلامی در کلام خداوند و حضرت رسول ﷺ و اهل بیتش علیهم السلام هست که به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌شود:

«إِنَّمَا تُؤَلُّوا فَنَّمْ وَجْهَ اللَّهِ»^۱؛ به هر طرف رو کنید خدا آنجاست.

«هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ»^۲؛ اول همه اشیاء اوست و آخر همه اوست (از او آغاز یافته‌اند و به او پایان می‌یابند)، ظاهر و هویدا اوست و در همان حال باطن و ناپیدا هم اوست.

و آیاتی دیگر از این قبیل. بدیهی است که این‌گونه آیات، افکار و اندیشه‌ها را به سوی توحیدی برتر و عالی‌تر از توحید عوام فرامی‌خوانده است.

در قرآن سخن از نفس اماره، نفس لوّامه، نفس مطمئنّه آمده است، سخن از علم افاضی و لدنی و هدایت‌های محصول مجاهده آمده است: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»^۳. در قرآن از تزکیه نفس به‌عنوان یگانه موجب فلاح و رستگاری یاد شده است: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا. وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْهَا»^۴. در قرآن مکرر از حب الهی مافوق همه محبت‌ها و عُلقه‌های انسانی یاد شده است. قرآن از تسبیح و تحمید تمام ذرات جهان سخن گفته است.

۱ - بقره آیه ۱۱۵.

۲ - حدید آیه ۳.

۳ - عنکبوت آیه ۶۹.

۴ - شمس آیه ۹ و ۱۰.

زندگی و حالات و کلمات و مناجات رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سرشار از شور و هیجان معنوی و الهی و مملو از اشارات عرفانی است. دعاهای رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فراوان مورد استشهاد و استناد عرفا قرار گرفته است.

و نیز حضرت علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ به مسائل عرفانی اشاره دارد حضرت درباره اهل الله می‌فرماید:^۱
 خرد خویش را زنده ساخته و نفس خویش را میرانده است تا در وجودش درشت‌ها نازک و غلیظ‌ها لطیف گشته است و نوری درخشان در قلبش مانند برق جهیده است. آن نور راهش را آشکار و او را سالک راه ساخته است و درها یکی پس از دیگری او را به پیش رانده است تا آخرین در که آنجا سلامت است و آخرین منزل که بارانداز اقامت است. آنجا قرارگاه امن و راحت است. پاهایش همراه با آرامش بدنش استوار است. همه این‌ها به‌موجب این است که قلب خود را به کار گرفته و پروردگار خویش را راضی ساخته است. دعاهای اسلامی، مخصوصاً دعاهای شیعی، گنجینه‌ای از معارف است، از قبیل دعای کمیل، دعای ابوحمزه، مناجات شعبانیه، دعاهای صحیفه سجادیه. عالی‌ترین اندیشه‌های معنوی و عرفانی در این دعاهاست.^۲

در مباحث اخلاقی بطلان دیدگاه سها روشن است اگر به آیات و روایات نگاه شود گنجینه‌ای غنی از مباحث اخلاقی است که جا برای استفاده از دیگر مکاتب نمی‌ماند.

۱ - «قَدْ أَحْيَا عَقْلَهُ وَ أَمَاتَ نَفْسَهُ، حَتَّى دَقَّ جَلِيلُهُ وَ لَطَفَ غَلِيظُهُ وَ بَرَقَ لَهُ لَامِعٌ كَثِيرُ الْبَرَقِ، فَأَبَانَ لَهُ الطَّرِيقَ وَ سَلَكَ بِهِ السَّبِيلَ وَ تَدَا فَعَتَهُ الْأَبْوَابُ إِلَى بَابِ السَّلَامَةِ وَ دَارِ الْأَقَامَةِ وَ كُتِبَتْ رِجْلَاهُ بِطُمَأْنِينَةٍ بَدَنِيَّةٍ فِي قَرَارِ الْأَمْنِ وَ الرَّاحَةِ بِمَا اسْتَعْمَلَ قَلْبُهُ وَ أَرْضَى رَبَّهُ»، نهج البلاغه خطبه ۲۱۸ ص ۳۳۷.

۲ - ر.ك مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۳، ص ۴۱ تا ۴۱۳۸.

موانع فهم قرآن

در این قسمت به بعضی از موانع فهم قرآن اشاره می‌کند گرچه برخی از مواردی که سها به عنوان موانع فهم قرآن بیان می‌کند فی الجمله مورد قبول است اما در تحلیل او اشتباهاتی وجود دارد که به آن‌ها پاسخ داده خواهد شد.

۱. بی‌نظمی قرآن

یکی از موانع را بی‌نظمی قرآن می‌داند وی می‌گوید: پاره‌پاره بودن مطالب و پراکنده بودن هر مطلب در بین بیش از ۶۶۰۰ آیه، کار فهم نظر قرآن در مورد یک موضوع خاص را بسیار مشکل می‌کند.^۱

جواب

قبلاً درباره نظم در قرآن و عدم فهم صحیح سها در این موضوع توضیح داده شد. نقدی که بر اشکال بیان شده وجود دارد این است که سها تعداد آیات قرآن را نمی‌داند و آن‌ها را بیش از ۶۶۰۰ آیه می‌داند در حالی که کل آیات قرآن ۶۲۳۶ است معلوم نیست که بقیه آیات را از کجا آورده است. در صفحه ۲۴۲ در شمارش آیات دچار اشتباه می‌شود جالب است که وی در ادامه معتقد است که برای یافتن منظور قرآن امروز با استفاده از کامپیوتر بسیار آسان‌تر شده است بد نبود که او توسط کامپیوتر تعداد آیات را حساب می‌کرد.

۲. تکمیل نظر قرآن با زمان

سها می‌گوید: در مواردی با گذر زمان نظر قرآن تغییر پیدا کرده است مثلاً در ابتدای دعوت توصیه به جنگ نمی‌شد ولی در مدینه، جنگ سرلوحه‌ی دعوت محمد قرار گرفت. این تغییر در موارد متعدد دیگری هم مشاهده می‌شود.^۲

۱ - نقد قرآن ص ۴۲.

۲ - همان ص ۴۲.

جواب

اگر منظور از تکمیل نظر قرآن با زمان این است که احکام به مرور زمان بیان شده این دیدگاه درستی است اما اگر منظور وی این است که ابتدا دیدگاه پیامبر ناقص بوده و باگذشت زمان نظر وی عوض شده است اشتباه است زیرا قرآن به صورت تدریجی و به اقتضای زمان بر پیامبر نازل گردیده است از این رو در مکه موقعیت جنگ نبود بنابراین اشاره‌ای به آیات جهاد نشده است اما در مدینه موقعیتش فراهم شد، این آیات نازل گردید. در مکه چون تعداد منافقین کم بود بحث منافقین در سور مکی کمتر مطرح شده اما در مدینه چون منافقین بیشتر بوده در سور مدنی درباره منافقین بیشتر آمده است. آیات حدود در مدینه بیشتر بوده است.

۳. ناسخ و منسوخ

در مواردی حکم‌های قبلی قرآن توسط آیات بعدی نسخ (لغو) شده است.^۱

جواب

آنچه سه‌باره در قرآن بیان می‌کند بعضی موارد واقعاً نسخ است مثل آیه نجوا و حکمتی بر نزول او وجود دارد اما بسیاری از مواردی که سه‌بار ادعای ناسخ و منسوخ بودن آن کرده اشتباه بوده است و برداشت او ناشی از جهل یا تجاهل درباره شان نزول یا فلسفه آن آیات بوده است.^۲

۱- همان ص ۴۲ و ۴۳.

۲- برای اطلاع از احکام و فلسفه ناسخ و منسوخ رجوع شود به کتاب بیان در علوم و مسائل کلی قرآن، آیت الله خویی.

۴. اصلاحات مترجمین و مفسرین

مهم‌ترین اشکال سه‌ا ادعای پیش‌داوری متدینین در فهم قرآن است. سه‌ا در ضمن بحث موانع فهم قرآن معتقد است که مترجمان و مفسران قرآن محققان واقعی برای قرآن نیستند و به باور او مؤمن و روحانی هیچ دینی نمی‌تواند محقق واقعی در دین خودش باشد. برای تحقیق بی‌طرفانه، محقق باید از روی اعتقاد و باور به دین ننگرد. اعتقاد قبلی به چیزی به معنی این است که شما قبل از تحقیق، قضاوتتان را کرده‌اید. بنابراین تحقیق بعدی چیزی جز تأیید اعتقادات قبلی شما نمی‌زاید.^۱

جواب

آقای سه‌ا به این مسئله توجه نداشته است که اکثر مسلمانان از طریق برهان عقلی اعتقاد به خدا و صفات او و لطف بودن فرستادن پیامبر و عصمت نبی از خطا و همراه داشتن معجزه را ثابت کرده‌اند و بنابراین کلام خداوند که به‌وسیله پیامبر بر مردم فرستاده‌شده به‌عنوان یک منبع دینی محسوب می‌شود اما این‌گونه نیست که در آیات الهی تدبر و تفکر نمی‌کنند بلکه تفکر و تدبر در آیات الهی دستور خداوند است که می‌فرماید: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ»^۲ تلاش مترجم و مفسر برای به دست آوردن مقصود واقعی خداوند است با این وصف اگر آیاتی از قرآن برای وی ابهام داشته باشد برای درک آن به دیگر قرآن و سنت و عقل مراجعه می‌کند و علاوه بر آن بر عناصری مانند قواعد زبان متکلم (مثلاً قواعد زبان عربی) قواعد زبان‌شناختی قرآن (مانند قوانین عام و خاص، مطلق و مقید، مجمل و مبین و ...) قرائن حالیه و مقالیه، شأن نزول‌ها و معانی عصر نزول تمسک می‌جوید.^۳

۱ - همان ص ۴۳.

۲ - نساء آیه ۸۲.

۳ - ر.ک کلام جدید با رویکرد اسلامی ص ۱۸۱.

تلاش برای به دست آوردن مقصود واقعی نویسنده یک اصل عقلایی و یک روش پذیرفته شده در بررسی کتب عالمان هست خصوصاً اگر وی جایگاه علمی و معنوی خاصی داشته باشد مثلاً کسی که علمش در علم پزشکی سرآمد پزشکان باشد چنانچه مطلبی بیان کند که احتمالات مختلفی داشته باشد با استفاده از مطالب دیگر این دانشمند یا مبانی فکری وی آن را تفسیر می کنند و بر نزدیک ترین دیدگاه محتمل را انتخاب می کنند. بله تحمیل افکار خود بر قرآن امری است مذموم کما اینکه بعضی از مفسرین و مراجعین به قرآن به خطا این کار را انجام داده اند.

اشکال

صاحب کتاب نقد قرآن در بیان نمونه‌ی عدم بی طرفی مفسران می گوید: مفسران، قرآن را تراویده از قلم صنع می دانند طبعاً در آن خطایی نمی بینند و اگر هم دیدند آن را می پوشانند. به همین دلیل در اکثر موارد در ترجمه و تفسیر قرآن، کلمات و نکاتی را می افزایند تا معنی آیه از دید خودشان درست درآید و غیرمنصفانه تر اینکه گاه حتی معنی لغات را تغییر می دهند مثلاً در ترجمه‌ای دیدم که لغت مکر را تدبیر معنی کرده بود برای اینکه برخلاف قرآن، مکر را به خدا نسبت ندهد.^۱

جواب

جوابش این است که سها اطلاعاتش هم در باب معانی لغوی و هم معانی بیان کم است که این اشکال را کرده است.

زیرا اولاً کلمه "مکر" دو معنی دارد مکر به معنای آن است که با حيله شخصی را از هدفی که دارد منصرف کنی و این دو حالت می شود؛ یکی به نحوه پسندیده مثل اینکه

بخواهی با حيله او را به كاری نيك وابداری و چنین مكری به خدا هم نسبت داده می‌شود. دوم به نحو نكوهیده و آن اینکه بخواهی با حيله او را به كاری زشت وابداری^۱ آیه «استكباراً فی الارضِ وَ لا یحییُّ المکرُ السیئُ إِلَّا بِأهلِهِ»^۲ ترجمه: این‌ها همه به خاطر استكبار در زمین و نیرنگ‌های بدشان بود؛ اما این نیرنگ‌ها تنها دامان صاحبانش را می‌گیرد.

"المکر السیئ" از قبیل اضافه جنس به نوع است، مانند علم الفقه بنابراین مکر پسندیده هم داریم که درباره خداوند صادق است «وَ اللّهُ خَیْرُ الْمَاکِرِیْنَ»^۳. مولانا نیز در اشعار خود این معنی را بیان کرده است.

مکر کن درراه نیکو خدمتی

تا نبوت یابی اندر امتی

مکر کن تا وا رهی از مکر خود

مکر کن تا دور گردی از جسد^۴

ثانیاً: اگر به کتب لغوی رجوع شود اطلاق کلمه تدبیر برای مکر در لغت عربی آمده است.^۵ از این رو اشکال به ترجمه مکر به تدبیر، ناشی از جهل وی و به‌دوراز انصاف است.

ثالثاً: اگر کاربردهای بیان شده نبود باز بکار بردن این کلمه درباره خداوند اشتباه نیست در «علم معانی بیان» چه در فارسی و چه در عربی صنعتی داریم به نام صنعت مشکله، این صنعت که یکی از صنایع لطیف بدیع است و آن عبارت است از اینکه لفظی در کلام طرف مقابل است و طرف مقابل برای اداء مقصد خود در مقابل او آن لفظ را به‌صورت

۱ - مفردات، ص ۷۷۲.

۲ - فاطر آیه ۴۳.

۳ - آل عمران آیه ۵۴.

۴ - مثنوی معنوی دفتر پنجم ص ۷۴۱.

۵ - تهذیب اللغة ج ۱۰ ص ۱۳۶ و الفروق اللغویة ص ۲۶۰.

استعاره بیان کند مانند آنکه کسی بگوید بیا برویم منزل برایت آش خوبی بپزم در مقابل گفته شود اگر ممکن است برایم عباى خوبی بپزی بهتر است.^۱ بنابراین استفاده از صنعت مشاکله در قرآن منعی ندارد.

اشکال

سها اشکال دیگری با این مضمون بیان می‌کند که قصد روشنفکران این است که به اسلام لباس مدرنیته بپوشانند و از این طریق جوانان را گمراه کنند و به‌زور، اسلام را دینی مدرن نشان دهند.^۲

جواب

روشنفکری دو کاربرد دارد: کاربرد خاص و عام. در طول تاریخ بعضی مسلمانان سعی کرده‌اند به هر طریقی شده معجزاتی را برای قرآن درست کنند که نمونه آن دکتر رشاد خلیفه (که سها از آن یاد می‌کند) و سید احمد خان هندی بوده‌اند و از این نمونه اشتباهات در طول تاریخ بعضی انجام داده‌اند و این از نوع روشنفکری به معنی خاص یا همان روشنفکری ناپسند است اما کشف معنای واقعی قرآن، تعمق و تفکر در آیات، توصیه قرآن است و به باور ما قرآن برای یک عصر نازل نشده و نکاتی را بیان کرده که امروزه دانشمندان آن را کشف کرده‌اند این‌گونه برداشت از آیات قرآن طبق ضوابط و قواعد تفسیری صحیح است این دسته از افراد از نوع روشنفکری به معنای عام هستند و این عمل مورد مذمت نیست.

۱ - تفسیر روان جاوید، ج ۱، ص ۱۷۸ و ۱۷۹ سیوطی درباره این صنعت می‌گوید: یاد آوردن يك شیء با لفظ دیگر به جهت اینکه به طور تحقیقی یا تقدیری در مصاحبت آن آمده باشد. ترجمه الاتقان فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۲۹۷.

۲ - ر. ک نقد قرآن ص ۴۵.

نقد و بررسی فصل دوم:

خطاهای علمی قرآن

نقد و بررسی فصل دوم خطاهای علمی قرآن

مقدمه فصل دوم

سها در مقدمه‌ی فصل دوم تحت عنوان علم در قرآن بیان می‌کند که پیامبر اسلام (صلی‌الله علیه واله وسلّم) و قرآن کریم به علوم تجربی (اعم از علوم طبیعی و انسانی) توجه نکرده‌اند و ریشه این عدم توجه را نیز بی‌اطلاعی از علوم تجربی می‌داند.

او با ذکر آیات متعدد قرآن (مثل زمر آیه ۹ - انفال آیه ۲۲ - آل عمران آیه ۱۹۱) و احادیث پیامبر اسلام (صلی‌الله علیه واله وسلّم) یادآور می‌شود که قرآن و پیامبر دعوت به علم کرده‌اند. لیکن مقصودشان علوم دینی بوده است^۱ و در این رابطه می‌نویسد:

«اما آیا منظور از علم ارزشمند در اسلام، همه علوم است؟ خیر. منظور از این همه تأکید بر علم، علم دین است و تعقل و تفکر مورد نظر اسلام تعقل و تفکر در دین است.

این تفحص را می‌توانید در بقیه‌ی آیاتی که لغت فکر یا عقل و یا علم دارند ادامه دهید به

همین نتیجه می‌رسید. بنابراین با توجه به کلیه آیات مربوط به علم و تعقل در قرآن که چند مورد آن ذکر شد کسی که ایمان ندارد فاقد تعقل و تفکر و علم به حساب می‌آید هر چند استاد ریاضی یا نجوم و یا فیزیک باشد. به بیان دیگر علمی که یادگیری و آموزشش صواب دارد و معلم و متعلمش محترم است دانش دین است»^۱.

سها در ادامه به تمجید از علم تجربی می‌پردازد و می‌گوید: اگر قرآن از خدا بود در کتابش از این بخش اساسی (علم تجربی) از زندگی انسان غفلت نمی‌کرد. بنابراین عدم اطلاع قرآن از دانش تجربی نشانگر آن است که قرآن ساخته‌ی انسانی در ۱۴ قرن قبل است که اصلاً دانش جدی وجود نداشت چه رسد به دانش تجربی.

جواب

اولاً: علم تجربی با اینکه قابل استفاده و مفید است اما محدود و ناقص است زیرا هرچه زمان می‌گذرد دانشمندان به علوم جدیدی دست می‌یابند که گاه کاملاً علم تجربی قبلی را رد می‌کند.

ثانیاً: همان‌طور که در فصل اول بیان شد قرآن کتاب هدایت به سعادت انسانی است طبیعی است که تأکید آن بر ایمان به خداوند و دوری از شرک و اعمال صالح باشد اما همان‌طور که بیان خواهد شد به علم تجربی و طبیعی هم توجه نموده است. حتی نکاتی از علوم تجربی و طبیعی را بیان می‌کند که قرن‌ها بعد آن را دانشمندان کشف کرده‌اند^۲ و به‌طور قطع

۱ - همان ص ۵۱

۲ - سوال این است که چرا کتابی که رسالت خود را هدایت دینی می‌داند به علوم تجربی اشاره کرده است؟ جواب هر چند هدف نهایی قرآن هدایت انسانها است اما گاهی رسیدن به این هدف متوقف بر اظهار عظمت عالم و قوانین حاکم بر آن است از این رو می‌بینیم که قرآن به بعضی از این قوانین که در عصر رسالت پیامبر برای مردم ناشناخته بود اشاره می‌کند قوانینی که دانشمندان پس از گذشت قرون متأدی به آن دست یافتند و این در حقیقت نوعی خبر دادن از غیب است. الاهیات، ج ۳، ص ۴۱۸.

خداوند و پیامبران از معلمان علوم تجربی هستند.

درباره حضرت داود (علیه السلام) می‌فرماید: ما ساختن زره را به او تعلیم دادیم تا شما را در جنگ‌هایتان حفظ کند آیا خدا را بر نعمت‌هایش شکرگزار هستید؟^۱
در ماجرای کشتن هابیل توسط قابیل در قرآن آمده است: پس خداوند، زاغی فرستاد که زمین را می‌کاوید تا به او نشان دهد که چگونه کشته‌ی برادرش را بپوشاند (و دفن کند. قابیل) گفت: وای بر من! آیا عاجزم از این که مانند این زاغ باشم و جسد برادرم را دفن کنم؟^۲
آیا این علم تجربی نیست؟!

نکته‌ای که خداوند در این آیه اشاره می‌کند این است که انسان باید همواره در پی آموختن باشد. اصل، آموختن و یادگیری است، از هر طریقی، گرچه از طریق حیوانات باشد.
کسی که آشنا به زبان قرآن باشد و مغرض نباشد می‌داند که قرآن بی‌توجه به علوم تجربی نبوده است و از آیه ۶۰ سوره انفال (در برابر دشمنان هر قدر توانایی دارید از نیرو و قدرت آماده سازید)^۳ استفاده می‌شود که کسب علوم تجربی در جامعه اسلامی لازم است و آیه منحصر در مسائل جنگی نیست.

در اینجا مناسب است خلاصه‌ای از مباحث شهید دکتر پاک‌نژاد در موضوع توجه قرآن به علم طبیعی را بیاوریم.

قرآن به چند نحو علاقه خود را به علوم طبیعی نشان داده و به آن تشویق و ترغیب می‌نماید. کشیش منصفی نوشته بود اینکه می‌گویند: محمد ﷺ مطالب خود را از تورات و دانشمندان یهود گرفته، بی‌مورد است زیرا اگرچه در بسیاری از سوره‌های بزرگ قرآن مطالبی مشابه

۱ - «وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِيُخَصِّنْكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ.» انبیاء آیه ۸۰

۲ - «فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُورِي سَوْأَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَى أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِي سَوْأَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ.» مائده آیه ۳۱

۳ - «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ»، انفال آیه ۶۰.

آنچه در تورات است دیده می‌شود ولی شکل و مطالب و اندازه سوره‌های کوچک قرآن در هیچ‌یک از کتاب‌های دینی دیگر دیده نمی‌شود بخصوص سوگندهایی که خدا در این سوره‌ها یاد کرده است تنها در اختصاص و انحصار قرآن است، سوگند به زیبایی‌های آفرینش و وضع خلقت و در نتیجه ترغیب و تشویق به علوم طبیعی است، قسم به خورشید وقتی فروزش دارد.

و سوگند به ماه هنگامی که خورشید را دنبال می‌کند (به دنبال او می‌چرخد)^۱ و از این قبیل سوگندها.

تمام انبیاء برای دعوت مردم به دین خود و جلب توجه مردم به خالق [در کنار استفاده از برهان‌های عقلی و بیان سرگذشت پیشینیان و عبرت گرفتن از کردار آنها] از راه شناسایی مخلوق و مصنوع نیز وارد می‌شدند. نوح از آفرینش با مردم سخن گفت^۲ و ابراهیم از آسمان و زمین^۳ و همچنین موسی^۴ و عیسی^۵.

شروع دعوت پیامبر اسلام جالب‌تر بود که در اولین کلمه وحی از خواندن و نوشتن ترغیب فرموده و بلافاصله با اشاره به خلقت بدن انسان به علوم طبیعی اشاره کرد. اگر آیات قرآن را بشماریم تعداد زیادی در موضوع علوم مختلف طبیعی است. وجود فزونی آیات مربوط به علوم طبیعی خود دلیل بر علاقه و توجه دین، به این علوم است.^۶

۱ - «والشمس و ضحیها و القمر اذا تلیها»، شمس آیه ۱ و ۲.

۲ - سوره نوح آیه ۱۰ به بعد.

۳ - سوره انعام آیه ۷۹.

۴ - سوره طه آیه ۵۳.

۵ - سوره مائده آیه ۱۱۰.

۶ - ر. ک اولین دانشگاه و آخرین پیامبر ج ۱ ص ۲۰ تا ۲۲.

نکته مهم این است که هدف قرآن به تأکید بر ایمان به خداوند در کنار توجه به علم تجربی ناظر به این است که اگر در کنار علم، ایمان نباشد همان علم وسیله‌ای علیه بشریت و انسانیت و در راستای تمایلات نفسانی می‌شود.

از این روست که در آخرین سال زندگی اینشتین که کنگره‌ای به افتخار او در آمریکا تشکیل شد و خودش هم شرکت کرد، از اختراعش اظهار تأسف می‌کرد و می‌گفت: من نمی‌دانستم که دول ظالم از این اکتشاف من چه سوءاستفاده‌هایی می‌کنند؟ و چگونه با شکافتن اتم موشک‌های قاره‌پیما می‌سازند؟ و زن و بچه و پیر و جوان را در زیر خروارها خاک و سنگ مدفون و طعمه حریق می‌نمایند؟^۱

حال که دیدگاه قرآن درباره علم تجربی روشن شد باید دید احادیثی که سه‌ها بیان کرده آیا علم تجربی را رد می‌کند؟ به آن‌ها اشاره می‌شود:

حدیث اول:

قال النبي ﷺ: «من ابتغي العلم من غيره اضله الله»^۲

کسی که برای علم به غیر از قرآن رجوع کند خدا او را گمراه می‌کند. این حدیث به روشنی بیان می‌کند که علم همان است که در قرآن است و هر که دنبال علم در جایی غیر از قرآن بگردد گمراه می‌شود یعنی در جای دیگری به علم دست نخواهد یافت.^۳

جواب

۱- روایت پیامبر ﷺ تفسیر عیاشی نقل کرده است سلسله سند آن ذکر نشده است.

۱- نور ملکوت قرآن ج ۳ ص ۴۱.

۲- تفسیر عیاشی ج ۱ ص ۶.

۳- نقد قرآن ص ۵۱.

۲- سه‌ها متن حدیث را درست بیان نکرده است زیرا حدیث بیان شده «**من ابتغی العلم فی غیره**» است نه من غیره.

۳- (علی فرض صحت سند) الف و لام در کلمه «العلم» اشاره به علم خاص دارد که به قرینه ادامه روایت که ضلالت را مطرح کرده است به علوم مربوط به هدایت اشاره دارد همان‌طور که برگشت ضمیر (غیره) که به قرآن، قرینه دیگری است که مقصود از علم، علوم دینی مطرح شده در قرآن است که اگر کسی آن‌ها را از غیر قرآن بجوید گمراه می‌شود. پس مقصود روایت جستجوی همه علوم طبیعی و انسانی در قرآن نیست.

حدیث دوم:

«**قال النبی العلم ثلاثة فما سوى ذلك فهو فضل آية محكمة أو فريضة عادلة أو سنة قائمة**»

از محمد (ﷺ) نقل شده است که علم سه گونه است: آیهی محکم، یا واجب الهی عادلانه یا سنت استوار (که هر سه علم دین‌اند) و غیراز آن فضل است. یعنی پیامبر غیر از علم دین را علم نمی‌داند و بقیه‌ی علوم را فضل می‌داند. فضل به معنی زیادی است یا زیادی نیکو (فضیلت) و یا زیادی بیهوده. با توجه به فحوای سخن پیامبر به نظر می‌رسد که منظور وی زیادی بیهوده باشد.^۱

جواب

برای بررسی این حدیث لازم است تمام حدیث آورده شود:

حضرت امام موسی کاظم (علیه السلام) فرمود: رسول خدا ﷺ وارد مسجد شد و به ناگاه جمعی را دید گرد مردی را گرفتند، فرمود: این چیست؟ گفتند: علامه است، فرمود: علامه یعنی چه؟

گفتند: داناترین مردم است به انساب عرب و نبردهای عرب و ایام جاهلیت و اشعار عرب و علوم عربیت، فرمود که: پیغمبر ﷺ فرمود: این علمی است که ندانستن آن زیانی ندارد و دانستنش سودی ندهد.

سپس پیغمبر ﷺ فرمود: همانا علم سه است: آیه محکم، فریضه عادلانه، سنت زنده و بر جا و جز اینها فضل است.^۱

در این حدیث اشاره به علمی دارد که این علم ندانستن آن زیانی ندارد و دانستنش هم سودی ندهد.

درحالی که پیامبر ﷺ و ائمه عليهم السلام تأکید بر فراگیری بعضی از علمی که انسانها نیاز دارند کرده‌اند که در ادامه به چند نمونه اشاره می‌شود:

پیامبر ﷺ فرموده است «اطُّبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ»^۲ علم را فراگیرید ولو در چین باشد. از سه‌سؤال می‌کنم پیامبر ﷺ در این حدیث به کدام علم اشاره دارد آیا علم دین است، علم توحید و ایمان به خداست یا علم تجربی است؟

پیامبر خدا ﷺ راه درمان بیماری را رجوع به طبیب می‌داند و نقل است که حضرت بیماری را عیادت کرد و به او فرمود: "آیا برایت طبیعی فرخوانیم؟"

گفت: آیا تو ای پیامبر خدا به این کار، فرمان می‌دهی؟! فرمود: "آری. خداوند، هیچ دردی فرو نفرستاده، مگر این که درمانی نیز برایش فرو فرستاده است."^۳

۱ - «عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى (الْقَلِيلِيِّ) قَالَ: دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمَسْجِدَ فَإِذَا جَمَاعَةٌ قَدْ أَطْفَأُوا بِرَجُلٍ فَقَالَ مَا هَذَا فَقِيلَ عَلَامَةٌ فَقَالَ وَمَا الْعَلَامَةُ فَقَالُوا لَهُ أَعْلَمَ النَّاسِ بِأَنْسَابِ الْعَرَبِ وَ وَقَائِعِهَا وَ أَيَّامِ الْجَاهِلِيَّةِ وَ الْأَشْعَارِ الْعَرَبِيَّةِ قَالَ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَ دَاكْ عِلْمٌ لَا يَضُرُّ مَنْ جَهَلَهُ وَ لَا يَنْفَعُ مَنْ عِلِمَهُ ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَ إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ أَيْةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَ مَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ»، الكافي ج ۱، ص ۳۲.

۲ - روضة الواعظين و بصيرة المتعظين ج ۱ ص ۱۱.

۳ - حکمت نامه پیامبر اعظم (ص) ج ۱۳ ص ۳۸۵.

در بیانی دیگر پیامبر ﷺ توصیه به تعلیم پزشکی می‌کند. ایشان به شَمَرَدَل پزشک: هیچ کس را درمان مکن، مگر آنگاه که بیماری او را بشناسی.^۱

بی‌تردید، اسلام برای همه علوم و معارفی که در خدمت انسان‌اند، ارزش قائل است و تحصیل آن‌ها را در صورتی که جامعه نیازمند به آن‌ها باشد و افراد آگاه به آن‌ها به اندازه کافی وجود نداشته باشند، واجب می‌داند.^۲

از این رو حضرت رسول ﷺ می‌فرماید: کسی که برای کمک به برادر خود و نفع رساندن به او اقدام کند، پاداش مجاهدان در راه خدا را خواهد داشت.^۳

یا در جای دیگر می‌فرماید: کسی که در راه برآوردن نیاز برادر مؤمن خود بکوشد، چنان است که نه هزار سال با روزه گرفتن و شب‌زنده‌داری، خدا را عبادت کرده باشد.^۴

اما اینکه سه‌ها می‌گوید: «بنابراین با توجه به کلیه آیات مربوط به علم و تعقل در قرآن که چند مورد آن ذکر شد کسی که ایمان ندارد فاقد تعقل و تفکر و علم به حساب می‌آید هر چند استاد ریاضی یا نجوم و یا فیزیک باشد»^۵ در این باره باید گفت: مقصود قرآن کریم از نفی تعقل از کسی که ایمان نمی‌آورد، آن است که چنین شخصی بهره لازم را از عقل خویش نبرده است و در موردی که تعقل و تفکر، ضروری است، اندیشه خود را به کار نگرفته است نه آن که به‌طور کل، او را فاقد تعقل و تفکر و علم بدانند، کما اینکه قرآن کافران را در آیات متعددی فاقد شنوایی و بینایی معرفی می‌کند و مسلم است که مقصود، فقدان شنوایی و بینایی نسبت به حق و حقیقت هست.

۱ - رسول الله صلی الله علیه و آله لِلشَّمَرَدَلِ الْمُتَطَبِّبِ: «لَا تُدَاوِ أَحَدًا حَتَّى تَعْرِفَ دَاءَهُ» همان ج ۱۳، ص ۳۹۰.

۲ - همان ج ۱ ص ۱۱۹.

۳ - همان ج ۹، ص ۲۹۵.

۴ - همان.

۵ - نقد قرآن ص ۵۱.

تناقض در گفتار سه‌ها

یکی از تناقضات گفتاری سه‌ها این است که وی در ابتدا منکر وجود علوم تجربی در قرآن است و می‌گوید: در قرآن و سنت هیچ آیه و یا حدیثی یافت نمی‌شود که با اطمینان بتوان گفت در مورد علوم تجربی است^۱ در جای دیگر می‌گوید: عدم اطلاع قرآن از دانش تجربی نشانگر آن است که قرآن ساخته‌ی انسانی در چهارده قرن قبل است که اصلاً دانش جدی وجود نداشت چه رسد به دانش تجربی.^۲

اما در ادامه با عبارتی دیگر اقرار می‌کند که قرآن به‌طور پراکنده به پدیده‌های طبیعی اشاره کرده است.^۳

اشکال (اشتباه بودن اکثر قرآن در علوم طبیعی)

نویسنده در ادامه می‌گوید: اکثر قریب به اتفاق گفته‌های قرآن در مورد طبیعت خطاست مگر موارد بسیار پیش‌پاافتاده‌ای مثل اینکه خورشید نورانی است و یا آب برای زندگی ضروری است. این خطاها، قطعی‌ترین دلیل بر غیر الهی بودن قرآن‌اند.^۴

جواب

چنانچه بیان شد قرآن به علم تجربی توجه داشته است و به نکات دقیق علمی اشاره کرده که قرن‌ها بعد ثابت شده است اما این مطالب را طوری بیان کرده که فی‌الجمله برای عموم مردم قابل فهم باشد نه با فرمول‌ها و قواعد علمی که قابل فهم برای عده‌ای خاص باشد. کنیست گریک استاد دانشگاه کمبریج انگلستان به خوبی به این نکته اشاره می‌کند و می‌گوید: بر کسی پوشیده نیست که توسعه اسلام ناشی از این بود که اعراب بعد از اینکه

۱ - همان ص ۵۳.

۲ - همان ص ۵۵.

۳ - همان.

۴ - همان.

آیات قرآن را می‌شنیدند به معنای آن پی می‌بردند و اگر آیات قرآن قوانین و فرمول‌های علمی بود کسی مسلمان نمی‌شد از روزی که مذاهب آسمانی به وجود آمده و از آسمان بر پیغمبران کتاب نازل گردید اتفاق نیفتاده که کلام خداوند به شکل قواعد علمی برای آن‌ها نازل گردد.^۱

لازم است که نگاهی تطبیقی به بخشی از نکته‌ها و قوانین تجربی که در قرآن آمده و با دانش تجربی ثابت‌شده، داشته باشیم تا معلوم شود سها تا چه حد نسبت به قرآن انصاف را رعایت کرده است.

برای اینکه عظمت این مطالب قرآنی روشن گردد لازم است بیان شود که قرآن میان امتی نازل گردیده که اکثر آن‌ها هیچ رابطه‌ای با خواندن و نوشتن نداشته و به هیچ‌یک از کتب و موضوعات علمی آشنایی نداشته‌اند، مردمی که در صحرایی دورافتاده که در آن هیچ‌گونه پیوندی با علوم مادّی و طبیعی وجود نداشته زندگی می‌کردند حتی ساده‌ترین مقدمات تمدن و علوم قدیم را که در عراق و ایران و مصر و یونان متداول بوده است نمی‌دانسته‌اند. این قرآن بر مردی نازل گردیده درس نخوانده است^۲ اما در این کتاب اصول کلی علوم و معارف انسانی و نکاتی دقیق از دانش‌های تجربی را بیان می‌نماید که پس از قرون متمادی پرتو تمدن جدید و علوم تجربی حقانیت آن را روشن و روشن‌تر می‌نماید که به چند نمونه اشاره می‌شود:

بعضی از علوم تجربی بیان شده در قرآن را در ضمن رفع اشکالات سها بیان می‌کنیم لذا از بیان آن‌ها در اینجا خودداری می‌شود و به‌صورت اجمالی به مواردی از این علوم اشاره می‌کنیم.

خوردن و آشامیدن (علم تغذیه)

۱ - قرآن را چگونه شناختم ص ۲۰۸.

۲ - الأعراف آیه ۱۵۷.

- ۱- قرآن از گوشت مردار منع می‌کند^۱ در علم تجربی هم ثابت شده که گوشت مردار به علت باقی ماندن خون در رگ‌ها زودتر فاسد می‌شود این گوشت، سنگین و دیرهضم است و نیز گوشت مردار محیط کشت بسیار مناسبی برای تمام بیماری‌ها است.
- ۲- خداوند از خوردن شراب منع می‌کند^۲ امروزه مضرات زیادی را برای شراب کشف کرده‌اند، از جمله امراض دستگاه تنفس، امراض گردش خون، امراض در معده، امراض قلب، امراض عصبی، بیماری‌های مغزی و...^۳
- ۳- قرآن از خوردن خون منع می‌کند،^۴ علم تجربی هم ثابت می‌کند که خون سموم و مواد زائد بدن را حمل می‌کند و محیط مناسبی برای رشد انواع میکروب‌هاست.
- ۴- قرآن از پرخوری منع می‌کند،^۵ ضرر پرخوری در علم تجربی نیز ثابت شده است.
- ۵- در قرآن از عسل به شفا تعبیر شده است^۶ و هرچه علم پیشرفت می‌کند فواید بیشتری برای عسل بیان می‌شود.
- ۶- خداوند به حضرت مریم علیها السلام هنگام بارداری توصیه به خوردن خرما می‌کند^۷ علم امروز ثابت کرده که خرما از بهترین غذاها برای زنان هنگام بارداری و پس از زایمان است.

۱ - «إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ...»، نحل آیه ۱۱۵ - بقره آیه ۱۷۳ - مائده آیه ۳.

۲ - «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»، مائده آیه ۹۰.

۳ - قرآن و طب، ص ۱۵۳.

۴ - «إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ...»، (نحل آیه ۱۱۵ - بقره آیه ۱۷۳ - مائده آیه ۳).

۵ - «كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ»؛ اعراف آیه ۳۱ «بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید که خداوند مسرفان را دوست ندارد.»

۶ - «يَخْرُجُ مِنْ بَطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ...»، (نحل آیه، ۶۹)

۷ - «وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رَطْبًا جَنِيًّا»؛ مریم آیه ۲۵ ترجمه: و تنه درخت خرما را به طرف خود بتکان تا خرمای تازه بر تو فرو افکند.

۷- در قرآن توصیه به شیر مادر می‌کند^۱ و هرچه از پیشرفت علم تجربی می‌گذرد جایگزین بهتری بجای شیر مادر نیافته‌اند.

(فیزیولوژی)^۲

۸- قرآن کریم مردم را به سحرخیزی تشویق می‌کند^۳ امروزه علم به فواید سحرخیزی تأکید می‌کند.

۹- در قرآن تأکید شده وقتی شخصی جنب شد غسل کند^۴ امروزه ثابت شده وقتی انسان به اوج لذت جنسی می‌رسد که معمولاً مقارن خروج منی صورت می‌گیرد در این موقع سلسله اعصاب پاراسمپاتیک بر اعصاب سمپاتیک پیشی می‌گیرد و تعادل به شکل منفی به هم می‌خورد و راه‌حل برطرف کردن این مشکل تماس بدن با آب است.^۵

۱- لقمان آیه ۱۴.

۲ - یکی از مهمترین شاخه‌های زیست‌شناسی (بیولوژی) است که به مطالعه اعمال حیاتی موجود زنده، اندام‌ها، بافت‌ها، سلول‌ها و عناصر سلول می‌پردازد. برای درک عمیق اعمال حیاتی، سعی می‌گردد که خواص و روابط بین این اعمال و تغییراتشان در محیط‌های مختلف و یا در شرایط گوناگون موجود زنده و با استفاده از روابط علم فیزیک و ریاضی، مورد بررسی قرار گیرد.

۳- آل عمران آیه ۱۷ و نیز حضرت علی نیز در این رابطه می‌گوید: «قِيَامُ اللَّيْلِ مَصْحَةٌ لِلْبَدَنِ»؛ شب زنده داری مایه سلامتی بدن است. بحار الأنوار، ج ۸۴، ص ۱۴۴.

۴ - «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ ... وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا ...»، سوره مائده آیه ۶.

۵ - طبق تحقیقات دانشمندان در بدن انسان دو سلسله اعصاب نباتی (خودمختار) وجود دارد که تمام فعالیتهای بدن را کنترل می‌کنند: اعصاب سمپاتیک و پاراسمپاتیک. این دو رشته اعصاب در سراسر بدن انسان و در اطراف تمام دستگاهها و جهازات داخلی و خارجی گسترده‌اند. وظیفه ی اعصاب سمپاتیک تند کردن و به فعالیت واداشتن دستگاههای مختلف بدن است. وظیفه ی اعصاب پاراسمپاتیک کند کردن فعالیت آنهاست. در واقع یکی نقش گاز اتومبیل و دیگری نقش ترمز را دارد و از تعادل فعالیت این دو دسته اعصاب نباتی دستگاههای بدن متعادل کار می‌کند. گاهی جریانهای رخ می‌دهد که این تعادل را به هم می‌زند از جمله ی این جریانها مسأله ی شهوت یا اوج لذت جنسی است که معمولاً مقارن خروج منی صورت می‌گیرد.

۱۰- قرآن بیان می‌کند که حضرت یعقوب در اثر اندوه چشمش سفید می‌شود امروزه ثابت شده مهم‌ترین عامل کاتاراکت یا آب‌مروراید تغییر در مویرگ‌های خونی است که به عوامل مهمی بستگی دارد از جمله: ناراحتی‌های روحی و روانی، بالا رفتن فشارخون بر اثر غم و اندوه زیاد است.^۱

۱۱- از نگاه قرآن پوست محل ادراک درد است^۲ بررسی‌های جدید فیزیولوژیک نیز ثابت کرده که سلول‌های حسی در پوست وجود دارد که مخصوص احساس درد هستند و اگر پوست بدن کاملاً بسوزد و این سلول‌ها از بین بروند دیگر انسان احساس درد نمی‌کند.

۱۲- در قرآن عامل جنسیت را اسپرم مرد می‌داند.^۳ امروزه دانشمندان همین موضوع را تأیید می‌کنند.

(جانورشناسی)

در این موقع سلسله اعصاب پاراسمپاتیک بر اعصاب سمپاتیک پیشی می‌گیرد و تعادل به شکل منفی به هم می‌خورد این موضوع ثابت شده که از جمله اموری که می‌تواند اعصاب سمپاتیک را به کار وادارد و تعادل از دست رفته را تأمین کند تماس آب با بدن است و از آنجا که تأثیر شهوت روی تمام اعضایی بدن به طور محسوس دیده می‌شود و تعادل این دو دسته اعصاب در سراسر بدن به هم می‌خورد، دستور داده شده که پس از آمیزش جنسی یا خروج منی تمام بدن با آب شسته شود و در پرتو اثر حیات بخش آن تعادل کامل در میان این دو دسته اعصاب در سراسر بدن برقرار گردد.

از همه ی اینها گذشته وجوب غسل جنابت یک الزام اسلامی برای پاک نگه داشتن بدن و رعایت بهداشت در طول زندگی است زیرا بسیاری کسان که از نظافت خود غافل می‌شوند ولی این حکم اسلامی آنها را وادار می‌کند که خود را شستشو دهند و بدن را پاک کنند. تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۲۹۲ و ۲۹۳.

۱- طب در قرآن ص ۸۹.

۲- «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كَلِمًا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَاَهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا»؛ «آنان که به آیات ما کافر شدند بزودی به آتش دوزخشان در افکنیم که هر چه پوست تن آنها بسوزد به پوست دیگر مبدلش سازیم تا سختی عذاب را بچشند که همانا خدا مقتدر و کارش از روی حکمت است.»

۳- «وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَىٰ»؛ (نجم آیه ۴۵ و ۴۶) و هم اوست که دو نوع می‌آفریند نر و ماده از نطفه ای چون فرو ریخته شود.

۱۳- قرآن خانه عنکبوت را سست‌ترین خانه می‌داند^۱ و اکنون ثابت شده که علاوه بر این که خانه عنکبوت به ظاهر سست و آسیب‌پذیر و ضعیف است روابط در خانواده عنکبوت هم سست است و عنکبوت ماده در بسیاری از مواقع جفت نر را می‌کشد.^۲

(کیهان‌شناسی)

۱۴- قرآن اشاره به موجودات زنده در آسمان دارد.^۳ امروزه دانشمندان این احتمال را داده‌اند که موجودات زنده در کرات دیگر وجود دارند و در پی یافتن آن‌ها هستند.^۴

(اقیانوس‌نگاری)

۱۵- از نگاه قرآن در دریاها عمیق، تاریکی وجود دارد و نور به اعماق آن نمی‌رسد^۵

۱ - «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعُنكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعُنكَبُوتِ ...»؛ عنکبوت آیه ۴۱.

۲ - قرآن و علوم جدید ص ۸۳ و ۸۴.

۳ - خداوند در آیه ۲۹ سوره‌ی شوری می‌فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ»؛ و از آیات اوست آفرینش آسمان‌ها و زمین و آنچه از جنبنندگان در آنها منتشر نموده؛ و او هر گاه بخواهد بر جمع آنها تواناست. علامه طباطبایی (ره) در مورد دلالت آیه می‌فرماید: ظاهر آیه این است که در آسمان موجوداتی از جنبنندگان (دواب) مثل روی زمین وجود دارد، و اگر کسی بگوید: منظور از جنبنندگان آسمان ملائکه هستند مردود است؛ زیرا «دواب» بر ملائکه اطلاق نمی‌شود.

۴ - حتی بعضی دانشمندان کتاب در این زمینه نوشته‌اند مثل کتاب حیات در آسمانها نوشته ریچارد. اس. یانگ.

۵ - «كَظَلَّمَاتٍ فِي بَحْرِ جُبِّيٍّ، يَغْشَاهُ مَوْجٌ، مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ، مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ، ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ، إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكْدُ يَرَاهَا، وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا، فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ!» [اعمال کافران] مانند تاریکی‌هایی است در دریای ژرف که موجی آن را فرو پوشانیده که روی آن باز موجی دیگر است و بالای آن ابری است. تاریکی بر تاریکی است! هر گاه [غرقه] دست خود بر آرد، به زحمت دست خویش بیند و خدا برای هر کس که نوری نگذاشته او را نوری نباشد! (نور آیه ۴۰) پروفیسور دورگا راتو متخصص زمین‌شناسی می‌گوید: که ۱۴۰۰ سال قبل یک انسان معمولی قادر نبوده است که این پدیده را با این جزئیات تشریح کند بنابراین این اطلاعات باید از منبعی فوق طبیعی آمده باشد.

این موضوع قرن‌ها بعد از بیان قرآن کریم ثابت شده است.^۱

(پاتولوژی)^۲

۱۶- قرآن نزدیکی با زنان در ایام عادت ماهانه را حرام می‌داند^۳ امروزه ثابت شده که نزدیکی در این زمان باعث امراض میکروبی و سرطان رحم می‌گردد.

(ژنتیک)

۱۷- قرآن ازدواج با محارم را منع می‌کند امروزه ثابت شده که یکی از عوامل بیماری‌های ارثی ازدواج با محارم است.

(رویان)

۱۸- آیات قرآن در مورد جنین، شنوایی را مقدم بر بینایی می‌کند^۴ علم تجربی نیز ثابت کرده است که ابتدا ساختمان شنوایی ساخته می‌شود بعد بینایی.^۵

۱ - قرآن و علوم جدید ص ۶۳ تا ۶۶ پروفیسور دوگا راثو متخصص زمین شناسی شاخه اقیانوس شناسی می‌گوید: دانشمندان با استفاده از تجهیزات مدرن تا کنون توانسته‌اند این موضوع را اثبات کنند که در اعماق اقیانوس، تاریکی وجود دارد. انسان بدون وسایل کمکی نمی‌تواند به عمقی بیش از ۲۰ تا ۳۰ متر فرورود و با استفاده از وسایل نمی‌تواند به عمقی بیش از ۲۰۰ متر در اقیانوس زنده بماند... تراپکی از زیر این امواج درونی آغاز می‌شود به گونه‌ای که ماهی نیز در اعماق نمی‌تواند بیند در این حالت تنها منبع آنها توری است که از بدنشان ساطع می‌شود. این استاد دانشگاه در ادامه نتیجه می‌گیرد که ۱۴۰۰ سال قبل یک انسان معمولی قادر نبوده است که این پدیده را با این جزئیات تشریح کند بنابراین این اطلاعات باید از منبعی فوق طبیعی آمده باشد. همان ص ۶۵ و ۶۶.

۲ - شاخه‌ای از علم پزشکی است که در خصوص تأثیر بیماریها و آسیب‌ها در سطح بافتی و سلولی و مولکولی بحث می‌کند و شامل مطالعه فرایند بیماری در یک اندام یا تمامی بدن برای شناخت ماهیت و علت‌های آن است.

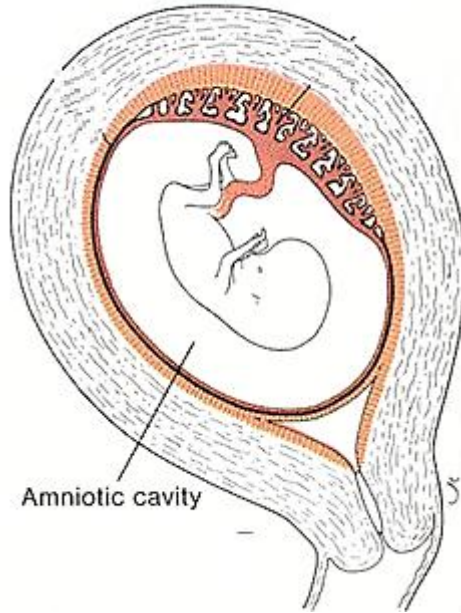
۳ - «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ... وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ»، بقره آیه ۲۲۲.

۴ - «نَا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا»، الإنسان آیه ۲، سوره سجده آیه ۹ و ملک آیه ۲۳.

۵ - طب در قرآن ص ۸۱ جنین بعد از هفته بیست و چهارم صداها را می‌شنود. و در حدود هفته بیست و هشتم شبکه نسبت به نور احساس پیدا می‌کند. قرآن و علوم جدید ص ۱۱۱ و ۱۱۲.

۱۹- قرآن به محافظت جنین با سه پوشش تاریک اشاره می‌کند^۱ علم تجربی هم آن‌ها را این‌گونه بیان می‌کند در پایان ماه سوم جنین دارای سه پرده (کیسه آمنیوتیک، رحم و شکم مادر) است.

تصویر رحم در شکم مادر

(تصویر رحم در شکم مادر)^۲

نکات بیان‌شده بخشی از علوم تجربی است که قرآن بیان کرده و اشتباه نیست بلکه مورد اعجاب بسیاری از دانشمندان علوم تجربی واقع شده است و سه‌ها در تحلیل قرآن در باب علوم تجربی انصاف را رعایت نکرده است.

صاحب کتاب نقد قرآن نکات تجربی که در قرآن آمده را در سه قسمت بیان کرده است،
 ۱- بارداری و جنین ۲- آسمان و زمین ۳- بررسی ادعای معجزه‌های علمی البته در ادامه

۱- «يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ»، زمر آیه ۶.

۲- ر.ک جنین‌شناسی پزشکی لانگمن ص ۱۳۳.

معلوم خواهد شد که تقسیم او نه جامع همه موارد هر قسمت است کما اینکه بعضی از مسائل جنین‌شناسی را بیان کردیم که سها به آن‌ها اشاره نکرده است و نه مانع بیان موارد غیر مرتبط به آن قسمت است کما اینکه در قسمت آسمان و زمین به این موضوع می‌پردازد که آیا زمان مرگ هر کس به‌طور قطعی تعیین شده است؟ بنابراین تقسیم او جامع افراد و مانع اغیار نیست.

پاسخ به شبهات قسمت بارداری و جنین

در این قسمت سها بعضی از آیات را مخالف علم جنین‌شناسی دانسته است اما قبل از اینکه به اشکالات سها پرداخته شود لازم است بیان شود که اگر با دید انصاف آیات قرآن در موضوع پزشکی نگاه شود پی به درستی و حقانیت این کتاب الهی برده می‌شود دکتر گرینه فرانسوی نمونه‌ای از افرادی است که تحت تأثیر نکات بهداشتی و پزشکی قرآن بوده است وی می‌گوید: تمام آیات قرآنی مربوط به علوم طبیعی و بهداشتی و پزشکی را که من خود از کودکی با آن‌ها سروکار داشتم، خواندم و مورد جستجو و بررسی قرار دادم و در پایان دیدم که تمام آن آیات با معارف جدید ما هماهنگی دارد و لذا مسلمان شدم؛ زیرا من یقین پیدا کردم که محمد ﷺ بیش از هزار سال قبل بدون آنکه معلّم و یا استادی از بشر داشته باشد دین حقّ و حقیقت را آورده است. اگر هر عالم و صاحب دانشی تمام آیات قرآنی را که به علم او مربوط است، همان‌گونه که من مقایسه کردم، مقایسه کند، بدون شک اگر عاقل باشد و از غرض‌ورزی به دور باشد مسلمان خواهد شد.^۱

۱- منی آبی پست

«ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سَلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ»^۱ ترجمه: سپس نسل او (انسان) را از چکیده آبی پست مقرر فرمود.

اشکال

امروزه مشخص شده است که منی یکی از برترین پدیده‌های حیاتی است. در هر قطره‌ی آن میلیون‌ها اسپرم زنده‌ی در حال فعالیت همراه با همه‌ی مواد لازم مثل غذا و آب و مواد حفاظتی وجود دارند؛ اما انسان بی‌اطلاع گذشته گمان می‌کرد که منی آبی پست و بی‌ارزش و نفرت‌انگیز است همین ایده‌ی غلط عوام را، محمد وارد قرآن کرده است. اگر این آیه از خدا بود قطعاً می‌دانست که منی از عظمت‌های خلقت و فوق‌العاده ارزشمند است و آن را پست نمی‌دانست. بنابراین آیه‌ی مذکور کلام محمد ﷺ است نه خدا.^۲

جواب

در ابتدا لازم است که بیان شود که خداوند منکر فواید منی نیست لذا در قرآن به خلقت حیوانات خزنده، حیوانات دوپا، حیوانات چهارپا از منی اشاره می‌کند.^۳ قرآن قرآن منی را از مراحل تکوین انسان^۴ و فرایند پیدایش او از منی را شایسته مطالعه و تأمل می‌داند از این رو از آفرینش انسان از منی، بر قدرت الهی بر معاد و تجدید حیات انسان استفاده کرده است.^۵ با این وصف منظور از ماء مهین چیست؟ و آیا این کاربرد اشتباه است یا نه؟

۱- سجده آیه ۸.

۲- نقد قرآن ص ۵۵ و ۵۶.

۳- نور آیه ۴۵.

۴- حج آیه ۵.

۵- «أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ» آیه ۵۸ واقعه علاوه بر این کهف آیه ۳۶ و ۳۷، حج آیه ۵، مؤمنون آیات ۱۳ تا ۱۶، یس آیات ۷۷ تا

۷۹ به این موضوع اشاره دارد.

ابتدا لازم است روشن گردد که مهین از چه ریشه‌ای آمده است مهین یا از ریشه مهین به معنی کم و ضعیف است یا از ریشه هون به معنی ذلیل و پست است^۱ در کتاب التحقیق در فرق بین مهین و هون چنین آمده است که: «الفرق بینها و بین الهوان: انّ الهون حقارة فی نفس الشیء.»

هون به حقارتی گفته می‌شود که در نفس شیء وجود دارد

نویسنده التحقیق در ذیل آیه «أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ»^۲ می‌گوید: یعنی از آب ضعیفی که نه قوه‌ای برایش است و نه اختیاری در او^۳ قرآن در جاهایی که صحبت از عذاب است واژه مهین به معنی پست و خوارکننده را آورده است مثل لقمان آیه ۶، حج آیه ۵۷، بقره آیه ۹۰، آل عمران آیه ۱۷۸ و... زیرا در این آیات عذاب ضعیف معنی ندارد اما در آیه بیان شده از کلمه مهین گرفته شده است نه از کلمه هون^۴ و به معنی حقارت و کمی آمده است. «امتهن الشیء: ابتذله و احتقره»^۵ لغت شناسان «مهین» را حقیر و قلیل معنی کرده‌اند. «أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ»^۶ ترجمه: آیا شمارا از آب ناچیزی نیافریدیم؟

بنابراین ماء مهین؛ به معنی آب قلیل و ضعیف است.^۷ این آب قلیل است که از کل آب منی که حاوی هزاران اسپرم است تنها یک اسپرم از مرد در خلقت انسان نقش دارد و این اسپرم

۱ - مقایس اللغة ج ۶ ص ۲۱.

۲ - مرسلات آیه ۲۱.

۳ - التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۱، ص ۲۱۱.

۴ - همان.

۵ - قاموس قرآن، ج ۶، ص ۳۰۲.

۶ - مرسلات آیه ۲۰.

۷ - لسان العرب، ج ۱۳، ص ۴۲۵.

جز با میکروسکوپ قابل مشاهده نیست و ضعیف است چون غالباً عمر اسپرم در داخل بدن زن ۲۴ تا ۴۸ ساعت می‌باشد و پس از آن می‌میرند از این رو ضعیف است.

اما اگر مهین به معنی آب حقیر و پست بدانیم حقارت بیان شده اشاره به وضع ظاهری آن است زیرا حجم آن اندک و بوی آن زننده است و آدمی آن را کثیف تلقی می‌کند و قیمتی برای آن قائل نمی‌شود.^۱

در تفسیر نمونه آمده که: این آب که ظاهراً آبی است بی‌ارزش و بی‌مقدار از نظر ساختمان و سلول‌های حیاتی شناور در آن و همچنین ترکیب مخصوص مایعی که سلول‌ها در آن شناورند بسیار ظریف و فوق‌العاده دقیق و پیچیده است و از نشانه‌های عظمت پروردگار و علم و قدرت او محسوب می‌شود و کلمه "مهین" که به معنی ضعیف و حقیر و ناچیز است، اشاره به وضع ظاهری آن می‌کند و گرنه از اسرارآمیزترین موجودات است.^۲

اما نکته دیگر که در این آیه شریف مورد توجه است اینکه در این آیه «مِنْ سَلَالَةٍ مِنْ مَاءِ مِهِينٍ» واژه عربی سلاله به معنی سرآمد یا بهترین بخش از کل است امروزه ما می‌دانیم که در میان چند میلیون اسپرمی که توسط مرد تولید و انزال می‌شود فقط یک اسپرم برای باروری تخمک لازم است؛ اسپرمی که تخمک را سوراخ می‌کند و وارد آن می‌شود. این تک اسپرم در قرآن سلاله نامیده شده است.^۳

۲- خروج منی از بین ستون فقرات و دنده‌ها

«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ يُخْرَجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ»^۴

۱- تفسیر هدایت ج ۱۷ ص ۲۳۴.

۲- تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۱۲۶.

۳- قرآن و علوم جدید ص ۱۰۱.

۴- طارق آیات ۵ تا ۷.

ترجمه: پس انسان باید بنگرد که از چه آفریده شده است (۵) از آب جهنده‌ای خلق شده (۶) [که] از بین ستون فقرات و استخوان‌های سینه بیرون می‌آید (۷) در آیه‌ی زیر نیز می‌گوید: نسل آدم را از پشت انسان برگرفته است که مؤید همان آیه قبل است.

«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ»^۱

ترجمه: و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه (نسل) آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستم گفتند چرا گواهی دادیم تا مبادا روز قیامت بگویید ما از این [امر] غافل بودیم.

اشکال اول

امروزه مشخص است که منی در بیضه‌ها ساخته می‌شود و در کیسه‌ی منی ذخیره می‌شود و از مجرای ادرار خارج می‌شود و محل ساخت و مسیر خروج آن هیچ ربطی به ستون فقرات و سینه ندارد. پس این گفته‌ی قرآن، غلطی فاحش است.^۲

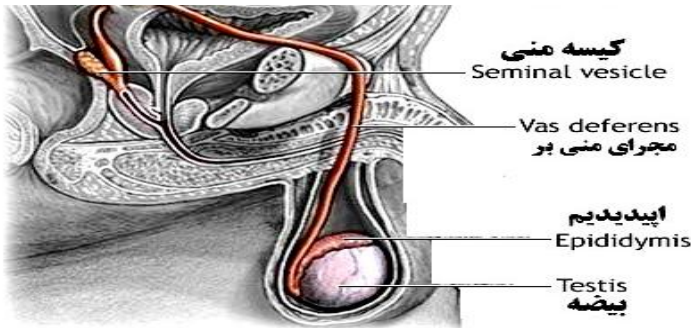
جواب

قبل از اینکه به اشکال جواب داده شود لازم است بیان شود که از لحاظ علمی کیسه منی محل ذخیره منی نیست سها خیال کرده چون در بدن مرد قسمتی به نام کیسه منی هست، پس باید منی در آن ذخیره شود درحالی که منی در اپیدیدیم ذخیره می‌شود و کار کیسه منی زیاد کردن حجم ماده منی است.^۳

۱- اعراف آیه ۱۷۲.

۲- نقد قرآن ص ۵۶ و ۵۷.

۳- ر. ک آناتومی گری برای دانشجویان ص ۴۷۷.



برای روشن شدن آیه بیان شده ابتدا باید منظور از صلب و ترائب روشن گردد:
 صلب در لغت به معنای استخوان‌های تیره پشت از پس گردن تا آخر ران‌ها، کمر و به معنای
 چیز سخت و... آمده است

ترائب از ریشه «تراب» به معنای دو چیز مساوی است.^۱ لذا مصادیقی زیادی برای او ذکر
 کرده‌اند: از جمله استخوان‌ها و دنده‌های سینه^۲ و نیز دو استخوان پا (محل آلت تناسلی) بکار
 رفته است.

از جمله کسانی که معنی اخیر را گرفته «ضحاک بن مزاحم» خراسانی (متوفای ۱۰۵) است
 وی می‌گوید: «التَّرَائِبُ بَيْنَ التَّدْيِينِ وَالرَّجْلَيْنِ وَالْعَيْنَيْنِ.»^۳ ترائب بین دو سینه و بین
 دو پا و بین دو چشم است.

با این وصف یکی از معنای ترائب بین دو استخوان پا است. دکتر کنعان الجابی و علامه
 معرفت^۴ و دکتر رضایی اصفهانی^۵ این معنی را صحیح ترائب در آیه شریفه دانسته‌اند

۱- مقایس اللغة ج ۱ ص ۳۴۶.

۲- ترجمه مفردات راغب، ج ۱، ص: ۳۴۲.

۳- تفسیر القرآن العظیم ج ۸ ص ۳۶۸.

۴- التمهید فی علوم القرآن، ج ۶، ص ۶۴ و تفسیر و مفسران، ج ۲، ص ۴۵۳.

۵- پژوهشی در اعجاز علمی قرآن، ص ۴۵۱.

و معنی آیات ۵ تا ۷ سوره طارق این گونه می‌شود: پس انسان باید بنگرد که از چه چیز آفریده شده است؟! از آبی جهنده آفریده شده است، آبی که از میان پشت و دو استخوان پای مرد بیرون می‌آید
بیان ترائب از جانب خداوند به خاطر رعایت ادب به جای آلت تناسلی، بین دو استخوان پا اشاره کرده است.

دکتر دیاب و قرقوز در این زمینه می‌نویسند: ماء دافق همان آب مرد یعنی منی است که از میان صلب و ترائب (استخوان پاها) او خارج می‌شود.^۱ تمام نقاط و مجاری عبور منی از نظر کالبدشکافی در محدوده صلب و ترائب قرار دارند. غدد کیسه‌ای پشت پروستات (که ترشحات آن‌ها قسمتی از منی را تشکیل می‌دهد) نیز در محدوده صلب و ترائب قرار گرفته‌اند... ترشحات این غدد به رنگ زرد بوده و از نظر فرکتوز بسیار غنی است همچنین این غدد در عمل جهشی منی به خارج و به صورت دفعات بر اثر انقباض عضلات آن‌ها نقش بسیار مهمی ایفا می‌کنند.^۲

این دو دکتر در ادامه می‌نویسند: با توجه به آنچه بیان شد هیچ اشکال و شبهه‌ای باقی نخواهد ماند که قرآن مسئله‌ی (صلب و ترائب) را به گونه‌ای اعجاز آمیز و پند برانگیز بیان کرده است؛ آن‌هم در عصری که کالبدشکافی یا میکروسکوپی وجود نداشت تا از جایگاه مسیر نزول منی قبل از خارج شدن از جسم خبر دهد.^۳

نکته آخر اینکه اشکال کننده در اشکال به این آیه می‌گوید: «منی در بیضه‌ها ساخته می‌شود ... و محل ساخت و مسیر خروج آن هیچ ربطی به ستون فقرات و سینه ندارد» درحالی که

۱- طب در قرآن کریم، ص ۴۷.

۲- همان ص ۴۷ و ۴۸.

۳- همان ص ۴۸.

این از بی‌دقتی وی است آیه بیان شده سخن از ساخت منی نیست بلکه سخن از خارج شدن است و فعل «یخرج» آمده و این آیه ساخت منی در بیضه را رد نمی‌کند.

اشکال دوم

خطای واضح دیگر در آیات سوره‌ی طارق این است که می‌گوید: انسان از منی مرد ساخته می‌شود. چون گفته شده که انسان از آب جهنده ساخته می‌شود. آب جهنده فقط در مورد منی در مرد صادق است. چون زن اصولاً فاقد منی است و تنها ترشحاتی در دیواره‌ی مجرای تناسلی و رحم دارد که انتقال اسپرم را تسهیل می‌کند و تخمک زن هم با پاره شدن جدار تخمدان آزاد می‌شود و آب جهنده نیست. از طرف دیگر اگر می‌خواست بگوید که انسان از منی مرد و زن ساخته می‌شود باید آب جهنده را به صورت تشبیه به کار می‌برد نه مفرد.^۱

جواب

درست است که آیه اشاره به منی دارد زیرا به آب جهنده تعبیر کرده است اما تعبیر خلقت از منی اشاره به بخشی از علت وجود آورنده است و از این آیه انحصار علت فهمیده نمی‌شود و در آیات دیگر اشاره به آب مخلوط از اسپرم و تخمک دارد^۲ و شاید از جهت تأثیر بیشتر اسپرم مرد در ساخته شدن انسان و مذکر یا مؤنث شدن وی باشد و یا آنکه چون در انزال، منی نقش فاعلیت و حرکت را داراست و نقش تخمک، نقش قابلیت و پذیرش هست، از این رو به منی مرد نسبت داده شده است احتمال دیگری هم وجود دارد و آن اینکه در آیه ۵ همین سوره می‌فرماید: «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ» انسان باید بنگرد که از چه چیز آفریده شده است؛ و منی مرد کاملاً محسوس و قابل مشاهده است. به هر حال در محاورات مردم گاه اشاره به بخشی از علت می‌کنند مثلاً اگر گفته شود که گندم از بذر ایجاد می

۱- نقد قرآن ص ۵۷ و ۵۸.

۲- الإنسان آیه ۲.

شود این بدین معنا نیست که نقش آب و خاک و امور دیگری که در رویدن بذر و ثمره دادن آن را قبول نداشته باشد.

اشکال سوم

در هیچ جای قرآن به نقش زن در نطفه اشاره‌ای نشده است. این هم یک باور غلط قدیمی بود که بچه را صرفاً حاصل منی مرد می‌دانستند و حتی تا همین اخیر نیز در جوامع رایج بود. باز هم می‌بینید که محمد این غلط رایج را وارد قرآن کرده و به خدا نسبت داده است. لازم به ذکر است که در روایاتی صحبت از آب زن و مرد شده است. در صورت صحت روایات مذکور به نظر می‌رسد که محمد متوجه این خطای خود در قرآن شده است و در حدیث سعی در اصلاح آن کرده است ولی بهر صورت آنچه در قرآن آمده است غلط است.^۱

جواب

اینکه در قرآن اشاره‌ای به نقش زن در نطفه نشده اشتباه است زیرا در سوره انسان خداوند می‌فرماید: «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ»^۲ ما انسان را از نطفه‌ای مخلوط آفریدیم...

امام باقر علیه السلام درباره «امشاج» می‌فرماید: «مَاءُ الرَّجُلِ وَ مَاءُ الْمَرْأَةِ اخْتَلَطَا جَمِيعاً»^۳. آب مرد با آب زن با همدیگر مخلوط می‌گردند. واژه عربی «نطفه امشاج» به معنای مایع‌های مخلوط و آمیخته شده است که اشاره به ترکیب نطفه مرد (اسپرم) و نطفه زن (تخمک) است.

در آیه ۲۲۰ سوره بقره از زنان به‌عنوان کشتزار یاد شده است و همچنان که کشتزار فقط حامل بذر نیست بلکه خودش نیز دارای اثراتی برای تولید گیاه است از این آیه برداشت

۱ - نقد قرآن ص ۵۸.

۲ - الإنسان آیه ۲.

۳ - تفسیر القمی ج ۲، ص ۳۹۸.

می‌شود که زنان نیز فقط حامل نطفهٔ مرد نیستند بلکه در درون آن‌ها نیز اثراتی وجود دارد که به همراه نطفهٔ مرد موجب ایجاد بچه می‌شوند.^۱

اما این ادعا که نقش احادیث اصلاح اشتباه قرآن باشد درست نیست و قبلاً بیان شد که احادیث مفسر و تبیین‌کننده قرآن‌اند و خود وی موارد مختلف برای تبیین آیات از احادیث استفاده کرده است این امر از جمله تناقضات رفتاری سها است.

۳- تعیین نر و ماده پس از علقه

«أَلَمْ يَكْ نُطْفَةٌ مِنْ مَنِي يَمَنِي (۳۷) ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَى (۳۸) فَجَعَلَ مِنْهُ
الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى (۳۹)»^۲

ترجمه: آیا او نطفه‌ای از منی که در رحم ریخته می‌شود نبود؛ سپس به صورت خون بسته درآمد پس از آن خداوند او را خلقت بخشید پس موزون ساخت؛ پس دو زوج مرد و زن از او آفرید.

اشکال

در تفسیر آیات فوق احادیثی با مضمون واحد آمده است از جمله: پیامبر گفت: نطفه در رحم به مدت ۴۰ شب قرار می‌گیرد سپس فرشته‌ای را به سوی آن می‌فرستد. فرشته می‌پرسد ای خدا مرد باشد یا زن؟ سپس خدا او را مرد یا زن قرار می‌دهد.^۳

این آیات می‌گویند: که نر و ماده بودن جنین پس از مرحله‌ی علقه معین می‌شود که غلطی فاحش است، چون جنسیت جنین به محض تشکیل سلول تخم (ترکیب اسپرم و تخمک در چند ساعت اولیه‌ی پس از آمیزش جنسی) مشخص است.^۴

۱ - دفاع از قرآن ص ۷۰ و ۷۱.

۲ - قیامت آیه ۳۷ تا ۳۹.

۳ - صحیح مسلم ج ۸ ص ۴۶.

۴ - نقد قرآن ص ۵۸ و ۵۹.

جواب

حدیث موردنظر سه‌ها در منابع حدیثی شیعه نیست و در منابع اهل سنت هست با این حال به این نکته اشاره می‌شود که در سلسله سند این حدیث عبدالله بن عطاء الطائفی قرار دارد که بعضی از رجالیان اهل سنت چون نسائی او را تضعیف کرده^۱ و ابن حجر عسقلانی او را اهل تدلیس در حدیث می‌داند.^۲ علاوه بر ضعف سندی حدیث در حدیث بیان شده از صحیح مسلم فعل **جعل** دارد^۳ و در ادامه درباره این فعل توضیح خواهیم داد.

بررسی آیه: دو احتمال در مورد ضمیر منه در آیه «فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى» بیان شده است:

اول: ضمیر «منه» به نطفه برگردد و این آیه را از مراحل تکامل جنین بدانیم، نکته قابل تأمل این است که در آیه از فعل جعل استفاده کرده است نه از فعل خلق و درباره فرق بین این دو فعل این‌گونه بیان شده است «خلقت درباره اصل وجود چیزی است و جعل درباره خواص و آثار و کیفیاتی است که به دنبال آن‌ها وجود پیدا می‌کند»^۴ بنابراین بعد از مرحله علقه است که آثار جنسی و اعضای تناسلی جنین روییده می‌شود با این وصف این آیه در مقام تعیین زمان جنسیت نیست در مقام بروز آثار جنسی است کما اینکه از نظر علم پزشکی هم مورد تأیید است.

برخی از منابع معتبر پزشکی تصریح کرده‌اند که: در طی سومین ماه صورت جنین بیشتر شکل صورت انسان به خود می‌گیرد ... اعضاء تناسلی خارجی به آن حد تکامل یافته که در دوازدهمین هفته جنس جنین را با امتحان وضع ظاهری می‌توان مشخص ساخت.

۱- عبد الله بن عطاء لَيْسَ بِالْقَوِيّ، الضعفاء والمتروكون للنسائي ص ۶۱.

۲- طبقات المدلسين ص ۲۲.

۳- «فَيَجْعَلُهُ اللهُ ذَكَرًا أَوْ أُنْثَى».

۴- تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۱۴۵.

قرآن مرحله خلقت جنس جنین را پس از مرحله تسویه قرار داده است و این همان زمانی است که مرحله مضغه و تسویه در سه‌ماهگی تمام می‌شود.^۱

دکتر عبدانی پور می‌نویسد: از مرحله علقه تا شکل‌گیری جنین، سه ماه طول می‌کشد. در سومین ماه صورت جنین، شکل صورت انسان به خود می‌گیرد و جنسیت جنین مشخص می‌شود و به همین علت قرآن کریم مرحله جنسیت جنین را (پسر یا دختر) پس از مرحله تسویه و شکل‌گیری قرار داده است (فسوی فجعل منه الزوجین) از نظر علمی، اعضاء تناسلی خارجی در ماه سوم تکامل می‌یابند و در دوازدهمین هفته جنسیت جنین را با آزمایش‌های مختلف می‌توان مشخص ساخت.^۲

بنابراین در آیات بیان‌شده چون مراحل تکامل جنین را بیان کرده و از لفظ جعل استفاده کرده است اما جا دارد اشاره به آیه دیگری از قرآن کرد که در آنجا تعیین جنسیت را مرتبط با منی یا اسپرم مرد می‌داند در سوره نجم خداوند می‌فرماید: «وَ أَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنثَى (۴۵) مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى (۴۶)» ترجمه: و اوست که دو زوج نر و ماده را آفرید (۴۵) از نطفه‌ای هنگامی که خارج می‌شود (و در رحم می‌ریزد) (۴۶)

معنی آن این می‌شود که از اسپرم مرد است که جنس مرد و زن تعیین می‌شود و این امر امروزه مورد تأیید جنین‌شناسان است.

زیرا نصف نطفه مرد را کروموزوم‌های جنسی X و نصف دیگر آن را کروموزوم‌های Y

۱- مجموعه مقالات قرآن و طب، ج، ص ۴۵۳.

۲- علم جنین‌شناسی از دیدگاه قرآن ص ۴۵ یونانی‌ها معتقد بودند که تعیین جنسیت با اسپرم مرد است، اگر اسپرم از بیضه راست خارج شود، جنس نوزاد مذکر می‌شود و اگر از بیضه چپ خارج شود نوزاد مؤنث می‌شود. و بعضی دیگر گمان داشتند که اگر جنین در سمت راست رحم رشد کند مذکر می‌شود و اگر در سمت چپ رشد کند مؤنث می‌شود. ارسطو هم معتقد بود که فرزند مذکر مربوط به هیجان روحی مرد هنگام آمیزش است و اگر فاقد آن باشد، فرزند مؤنث می‌شود (همان).

تشکیل می‌دهد، اما تخمک زن همیشه حامل کروموزوم‌های X هست بر این اساس هنگامی که تخمک با نطفه‌ی حامل کروموزوم‌های جنسی X ترکیب شود جنین، دختر خواهد بود و اگر با نطفه حامل کروموزوم جنسی Y پیوند بخورد، جنس جنین پسر خواهد بود.^۱ مسئله‌ای که تا اواسط قرن بیستم، برای جنین شناسان پنهان بود و پس از کشف کروموزوم‌های جنسی توسط دانشمندانی به نام‌های «ون وینواتر»، «پانتز» و «تئولیدان» این پدیده شناخته شد.^۲

دوم: احتمال دارد که ضمیر منه به انسان برگردد «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى (۳۶) أَلَمْ يَكْ نُطْفَةً مِنْ مَنِيِّ يُمْنَى (۳۷) ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَى (۳۸) فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى (۳۹)»

آیا انسان گمان می‌کند بی‌هدف رها می‌شود؟! (۳۶) آیا او نطفه‌ای از منی که در رحم ریخته می‌شود نبود؟! (۳۷) سپس به صورت علقه درآمد و خداوند او را آفرید و موزون ساخت، (۳۸) و از او (انسان) دو زوج مرد و زن آفرید! (۳۹).

بنابراین احتمال این آیه از مراحل خلقت جنین نیست.

۴- مراحل رشد جنین

قرآن در آیات زیر مراحل رشد جنین را ذکر کرده است:

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سَلَالَةٍ مِنْ طِينٍ (۱۲) ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ (۱۳) ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (۱۴)»^۳

۱ - طب در قرآن ص ۳۷.

۲ - علم جنین شناسی از دیدگاه قرآن ص ۴۰.

۳ - مؤمنون آیات ۱۲ تا ۱۴.

و به یقین انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم (۱۲) سپس او را نطفه‌ای در جایگاهی استوار قرار دادیم (۱۳) آنگاه نطفه را به صورت خون بسته (علقه) درآوردیم پس آن علقه را گوشت جویده شده (مضغه) قرار دادیم و آنگاه مضغه را استخوان‌هایی گردانیدیم بعد استخوان‌ها را با گوشتی پوشانیدیم آنگاه آفرینشی دیگر پدید آوردیم پر برکت است خداوند که بهترین آفرینندگان است (۱۴)

مراحل ذکر شده عبارت‌اند از: تبدیل نطفه به خون بسته (علقه) و سپس تبدیل به گوشت جویده شده (مضغه) و سپس تبدیل به استخوان و سپس استخوان توسط گوشت پوشیده می‌شود و سپس آفرینش دیگر.

حدیثی صحیح و متفق علیه در تفسیر آیه‌ی فوق (و آیات مشابه) آمده است:

«حدثنا رسول الله وهو الصادق المصدق قال: إن أحدكم يجمع في بطن أمه أربعين يوماً ثم علقه مثل ذلك ثم يكون مضغاً مثل ذلك ثم يبعث الله ملكاً فيؤمر بأربعة برزقه وأجله وشقي أو سعيد»^۱

پیامبر ﷺ گفت: هر یک از شما در شکم مادرش گرد می‌آید به مدت ۴۰ روز و سپس علقه می‌شود بهمان مقدار (۴۰ روز) و سپس مضغه می‌شود بهمان مقدار (۴۰ روز) سپس خدا ملکی را می‌فرستد و به چهار چیز امر می‌شود به رزق و مرگ و شقی بودن یا سعید بودن.

اشکال اول بررسی یک حدیث

بر اساس این حدیث مدت نطفه ۴۰ روز و مدت علقه نیز ۴۰ روز و مدت مضغه نیز ۴۰ روز می‌شود؛ اما منظور از ایجاد آفرینش دیگر، دمیدن روح در جنین است.^۲

۱- صحیح البخاری ج ۴ ص ۱۱۱، و صحیح مسلم ج ۸ ص ۴۴.

۲- نقد قرآن ص ۵۹ تا ۶۱.

جواب

شبهه این حدیث در کتب شیعه از اهل بیت علیهم السلام نقل شده است^۱ و از لحاظ سندی صحیح است اما نیاز به تبیین دارد از کلام سه‌ها فهمیده می‌شود که وی کلمه یوم را در این حدیث به معنی شبانه‌روز گرفته است و بر این اساس به قرآن و روایت ایراد وارد کرده است اما اگر وی به کتب لغت عربی مراجعه می‌کرد شاید سریع حکم به نادرستی این روایت نمی‌داد زیرا استعمال کلمه یوم در زبان عربی و به تبع آن در آیات و روایات فقط به معنای شبانه‌روز نیست و معانی دیگری هم دارد از جمله: در کتب لغت ادبیات عرب همان‌طور که یوم برای روز از طلوع آفتاب تا غروب آفتاب بکار رفته است علاوه بر آن بر مطلق وقت هم بکار رفته است به کلام چند نفر از لغت‌شناسان عرب اشاره می‌شود:

ابو هلال عسکری (م ۳۹۵ هـ) در باب فرق بین یوم و نهار می‌گوید: یوم اسم است برای مقداری از وقت‌ها.^۲

راغب اصفهانی (م ۵۰۲ هـ) در این باره می‌گوید: از وقت طلوع خورشید تا غروب به یوم تعبیر می‌شود و گاه مدتی از زمان تعبیر به یوم می‌شود.^۳

ابن منظور (۷۱۱ هـ) هم در کتاب لسان العرب می‌گوید: عرب ایام را در معنی وقایع بکار می‌برد و می‌گوید: او عالم به ایام عرب است و منظورش وقایع عرب است.^۴

فیومی (م ۷۷۰ هـ) می‌نویسد که گاهی از یوم اراده وقت و حین می‌شود روز باشد یا شب پس می‌گویی: «ذَخَرْتُكَ لِهَذَا الْيَوْمِ». یعنی برای این وقت.^۵

۱- الکافی ج ۶، ص ۱۳.

۲- «الْيَوْمُ اسْمٌ لِمَقْدَارٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ»، (الفروق اللغوية للعسكري ص ۲۷۳).

۳- مفردات ألفاظ القرآن، ص: ۸۹۴.

۴- لسان العرب ج ۱۲ ص ۶۵۱.

۵- «قَدْ تَطَلَّقَ (الْيَوْمَ) وَ تُرِيدُ الْوَقْتَ وَ الْحِينَ نَهَاراً كَانَ أَوْ لَيْلاً فَتَقُولُ ذَخَرْتُكَ لِهَذَا الْيَوْمِ أَيُّ لِهَذَا الْوَقْتِ»، (مصباح المنير

ج ۲ ص ۶۸۳).

زبیدی (م ۱۲۰۵ ه) درباره یوم می گوید: یوم به معنی مطلق زمان استعمال می شود.^۱ حال اگر به قرآن رجوع کنیم انواع کاربرد یوم وجود دارد؛

اطلاق یوم در مورد نهار در مقابل شب: «سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَ أَيَّامًا آمِنِينَ»^۲ و نیز آیات ۵۹ سوره طه و ۱۸۴ سوره بقره و ۷ سوره الحاقه

اطلاق یوم برای شبانه روز مثل «هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ»^۳

اطلاق یوم برای مطلق وقت و حین

یا برای زمان کمتر از یک روز: «سَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ»^۴ سلام بر او زمانی که به دنیا می آید و زمانی که از دنیا می رود.

«كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»^۵ او در هر لحظه مشغول کار و فعالیت است.

یا برای زمان بیشتر از یک روز: «فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ»^۶ پس در انتظار روزی باش که آسمان دودی آشکار برآورد یا در گفتگوی عرفی گفته می شود که روزی که فلان شخص زنده بود مشکلات ما کمتر بود باینکه منظور سال هایی است که زنده بوده است. استعمالش در خارج از مفهوم مادی است مثل «يَوْمَ الدِّينِ»^۷

این کاربردها در احادیث هم وجود دارد از جمله:

از امیرالمؤمنین علی عليه السلام آمده است: «الدَّهْرُ يَوْمَانِ يَوْمٌ لَكَ وَ يَوْمٌ عَلَيْكَ»^۸

۱- «وَيُسْتَعْمَلُ بِمَعْنَى مُطْلَقِ الزَّمَانِ»، (تاج العروس ج ۱۷ ص ۷۷۹).

۲- سبأ آیه ۱۸.

۳- شعراء آیه ۱۵۵.

۴- مریم آیه ۱۵.

۵- الرحمن آیه ۲۹.

۶- دخان آیه ۱۰.

۷- فاتحه آیه ۴.

۸- نهج البلاغه ص ۴۶.

«روزگار دو روز (دوره) است یک دوره به نفع تو و یک دوره علیه توست.» و این معنا برای خلقت شش‌روزه درست است زیرا در روایتی ذیل آیه ۵۴ سوره اعراف که درباره خلقت آسمان و زمین است از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند: «فی ستة ایام یعنی فی ستة اوقات.»^۱ «در شش روز یعنی در شش وقت».


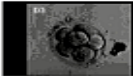
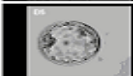
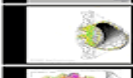
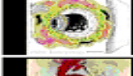
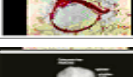
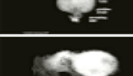
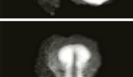





از این رو احتمال می‌رود یوم در حدیث بیان شده به معنی لحظاتی باشد که در هر مرحله از جنین می‌گذرد و چون حرکت و رشد در مرحله نطفه و علقه و مضغه تدریجی است، امور تدریجی قابل تقسیم به لحظه‌های متعدد است و این منافات ندارد که در اصطلاحات الآن پزشکی این مراحل بیان نشده باشد چه بسا در آینده علم به آن دست یابد با این تحلیل حدیث بیان شده با علم روز در تضاد یا تنافی نیست.



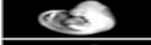







اشکال دوم مرحله علقه و مضغه

برای مقایسه‌ی مراحل ذکر شده با واقعیت‌های رشد جنین به هر کتاب جنین‌شناسی دانشگاهی می‌توانید مراجعه کنید. برای تسهیل امر در اینجا به اختصار، مراحل رشد جنین را در اشکال زیر آورده‌ام. رشد جنین از آغاز لقاح تا انتهای ۸ هفتگی (حدود ۶۰ روز که فرم کلی جنین ایجاد شده است) به ۲۳ مرحله تقسیم می‌شود. در سمت چپ شکل، مراحل، زمان و اندازه‌ی جنین بر حسب میلی‌متر و در سمت راست نوع تغییرات مهمی که در هر مرحله اتفاق می‌افتد را ذکر کرده است. بعد از ۸ هفتگی جنین به سرعت رشد می‌کند و تمام قسمت‌ها و ارگان‌های داخلی و بافت‌ها به سرعت تکامل می‌یابند تا هنگام تولد (آخرین شکل). البته مراحل رشد برخی بافت‌ها و ارگان‌ها مخصوصاً سیستم عصبی پس از تولد هم ادامه می‌یابد. همان‌طور که مشاهده می‌کنید جنین دائماً در حال تغییر و تکامل است.

۱ - بحار الأنوار ج ۵۴، ص ۷۳.

Carnegie Stage Table

Stage	Days (approx)	Size (mm)	Images (not to scale)	Events
1	1 (week 1)	0.1 - 0.15		fertilized oocyte, zygote , pronuclei
2	2 - 3	0.1 - 0.2		morula cell division with reduction in cytoplasmic volume, blastocyst formation of inner and outer cell mass
3	4 - 5	0.1 - 0.2		loss of zona pellucida, free blastocyst
4	5 - 6	0.1 - 0.2		attaching blastocyst
5	7 - 12 (week 2)	0.1 - 0.2		implantation
6	13 - 15	0.2		extraembryonic mesoderm, primitive streak, gastrulation
7	15 - 17 (week 3)	0.4		gastrulation , notochordal process
8	17 - 19	1.0 - 1.5		primitive pit, notochordal canal
9	19 - 21	1.5 - 2.5		Somitogenesis Somite Number 1 - 3 neural folds, cardiac primordium, head fold
10	22 - 23 (week 4)	2 - 3.5		Somite Number 4 - 12 neural fold fuses
11	23 - 26	2.5 - 4.5		Somite Number 13 - 20 rostral neuropore closes
12	26 - 30	3 - 5		Somite Number 21 - 29 caudal neuropore closes
13	28 - 32 (week 5)	4 - 6		Somite Number 30 leg buds, lens placode, pharyngeal arches

14	31 - 35	5 - 7		lens pit, optic cup
15	35 - 38	7 - 9		lens vesicle, nasal pit, hand plate
16	37 - 42 (week 6)	8 - 11		nasal pits moved ventrally, auricular hillocks, foot plate
17	42 - 44	11 - 14		finger rays
18	44 - 48 (week 7)	13 - 17		ossification commences
19	48 - 51	16 - 18		straightening of trunk
20	51 - 53 (week 8)	18 - 22		upper limbs longer and bent at elbow
21	53 - 54	22 - 24		hands and feet turned inward
22	54 - 56	23 - 28		eyelids, external ears
23	56 - 60	27 - 31		rounded head, body and limbs

Following this stage **Fetal Development** occurs until birth (approx 40 weeks)

حال کدام یک از مراحل علقه است و کدام مضغه؟^۱

جواب:

قبل از اینکه به سؤال بالا جواب دهیم لازم است بیان شود که در آیات بیان شده محل قرار گرفتن نطفه را قرار مکین می‌داند «قرار مکین» به معنای قرارگاه امن و امان است. این آیه به موقعیت خاص رحم در بدن انسان اشاره دارد، که یکی از محفوظ‌ترین مکان‌های بدن رحم است؛ چراکه از هر طرف تحت حفاظت قرار گرفته است.

یعنی رحم از طرفی به وسیله‌ی ستون فقرات و دنده‌ها و از طرف دیگر توسط استخوان نیرومند لگن و نیز توسط لایه‌های متعدد شکم، پاسداری می‌شود.

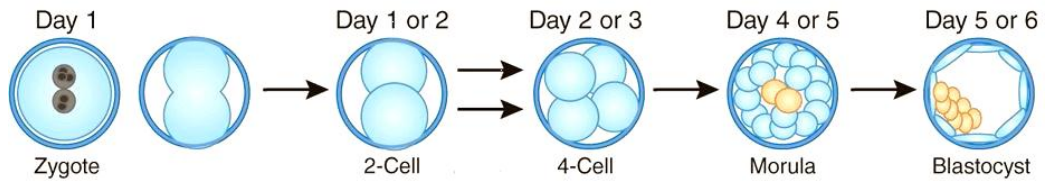
علقه در اصل به معنای چیزی است که به چیز بالاتر آویزان و چسبیده می‌شود^۲ و از این رو کاربرد آن در خون غلیظ و زالو آمده است.^۳

۱ - نقد قرآن ص ۶۱ و ۶۲.

۲ - مقایس اللغة ج ۴ ص ۱۲۵.

۳ - الصحاح تاج اللغة وصحاح العربية ج ۴ ص ۱۵۲۹.

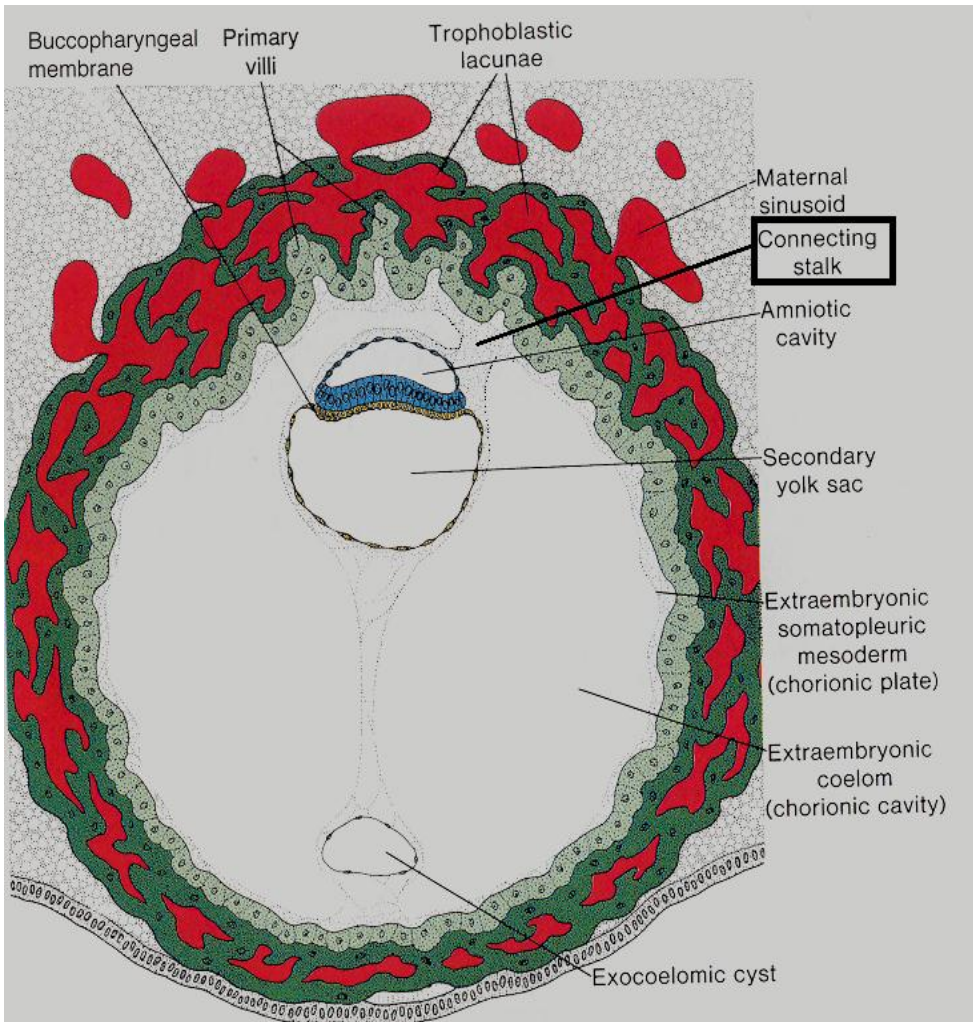
پس می‌توان گفت در مواردی که علقه به کاررفته «چسبندگی» و «آویزان بودن» لحاظ شده است.^۱ حال این خصوصیت از مرحله بلاستوسیست در روز هفتم به بعد تحقق پیدا می‌کند در مرحله بلاستوسیست رویان به رحم چسبیده است و از خون مادر تغذیه می‌کند.



همچنین «علقه» به چیز آویزان و معلق گفته می‌شود؛ جنین نیز از هنگامی که تغذیه را از طریق خون مادر آغاز می‌کند، به وسیله ساقه اتصالی چسبیده به دیواره رحم به صورت آویزان و معلق درون مایع آمنیوتیکی^۲ قرار می‌گیرد.

۱ - التحقیق فی کلمات قرآن کریم، مفردات، قاموس قرآن، ذیل ماده «علق».

۲ - Amniotic fluid

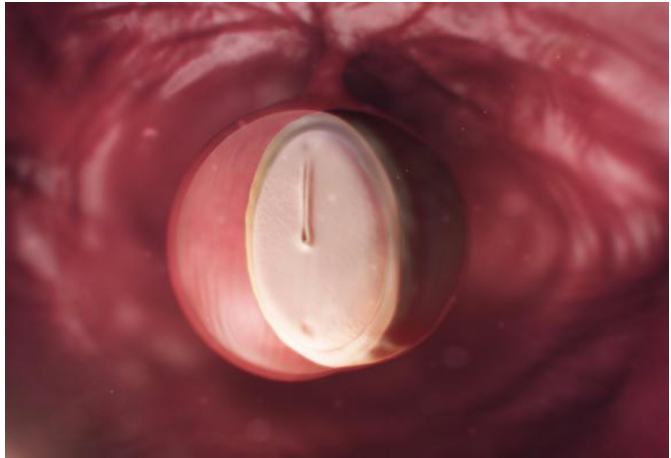


بلاستوسیست در روز ۱۳

در روز ۱۳ گردش خونی - جفتی آغاز شده است و پرزهای اولیه شکل گرفته اند حفره کوریونی کاملاً مشهود است. ساقه اتصالی (Connecting Stalk) یعنی بند ناف آینده در شکل مشهود است.

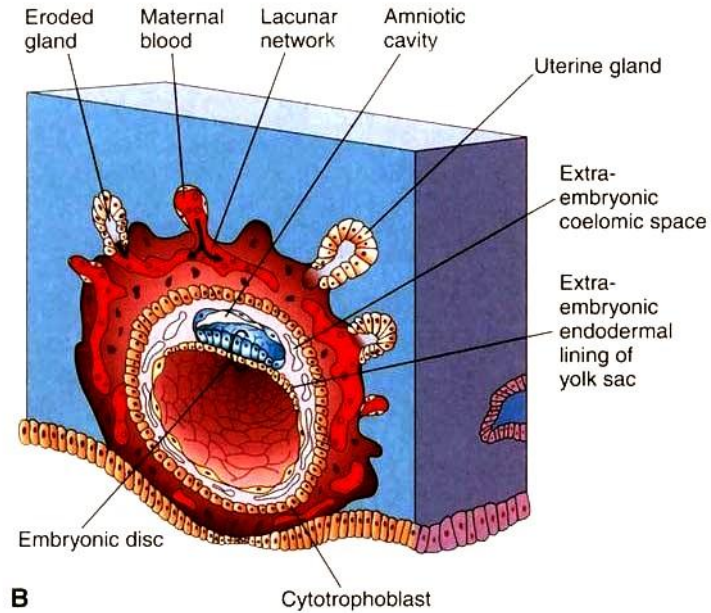
در کتاب جنین‌شناسی لانگمن آمده است: در روز سیزدهم جنین جوان توسط ساقه اتصالی در حفره کوریون آویزان است. همزمان، حفره‌ی کوریون بزرگ‌تر می‌شود و تا روز

نوزدهم با بیستم رویان توسط ساقه‌ی اتصال دهنده‌ی نازکی به پوسته‌ی تروفوبلاستی متصل می‌گردد ساقه اتصال دهنده بعداً تبدیل به بند ناف می‌شود.^۱



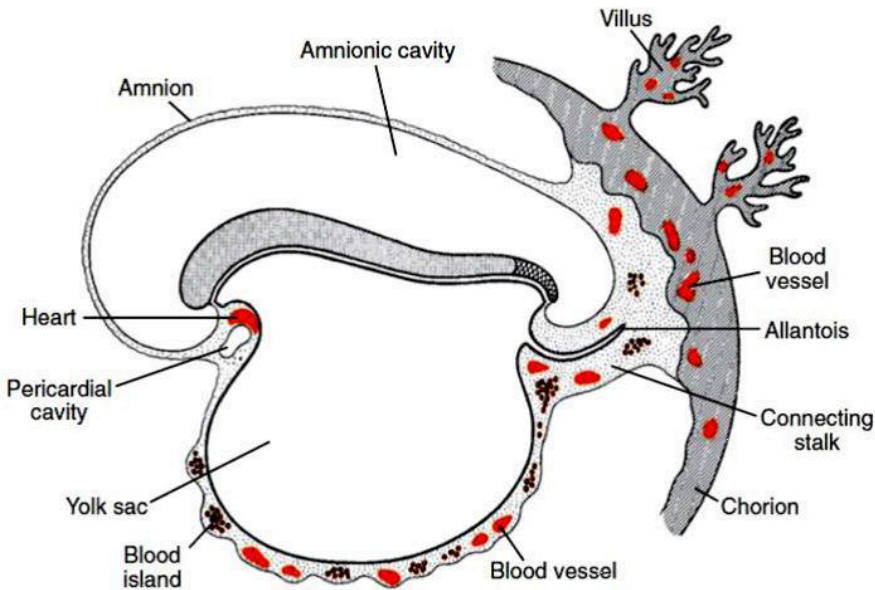
این عکس رویان تقریباً در روز نوزدهم است و ساقه اتصال بیشتر نمایان است. کسانی که علقه را به معنی خون غلیظ گرفته‌اند در مرحله علقه قابل تطبیق است زیرا در طول هفته دوم، به وسیله آنزیم‌هایی که از سلول‌های خارجی مجموعه جنینی ترشح می‌شود، سلول‌های آندومتر، تخریب شده و حفره‌های کوچکی در آن ایجاد می‌شود و مویرگ‌ها و شریان‌های وریدی کوچک به این حفره‌ها راه یافته و خون به داخل آن‌ها جریان پیدا می‌کند. به تدریج حفرات خونی کوچک به هم می‌پیوندند و حوضچه‌های خونی در جداره رحم تشکیل می‌شود به طوری که به صورت یک لخته فیبری خون می‌گیرد. این معنی اشاره به خود رویان ندارد بلکه اشاره به اطراف رویان دارد در مرحله مضغه دیگر آن به صورت لخته فیبری خون نمایان نیست و جنین معلوم می‌شود.

۱- ر. ک جنین شناسی پزشکی لانگمن ص ۹۱ و ۹۲.



این تصویر برای رویان در روز یازدهم بارداری است.

اگر معنی زالو را برای علقه بپذیریم به خاطر شباهتی است که در این مرحله با زالو دارد حالت کرمی شکل جنین، تقریباً تا پایان روز نوزدهم پس از لقاح ادامه دارد که در مرحله مضغه یعنی از هفته چهارم به بعد از شکل ظاهری و حالت مستقیم زالو تغییر شکل می‌دهد و به شکل علامت سؤال درمی‌آید.



جنین ۱۹ روزه قبل از اندام زایی - برقراری اتصال کامل خونی بین جنین و مادر و معلق شدن آن در مایع آمنیوتیکی و شکل کرم مانند جنین (جنین‌شناسی پزشکی لانگمن ص ۱۱۲)

در مرحله مضغه اتصال و چسبندگی به وسیله بند ناف ادامه دارد اما شباهت به زالو و احاطه کردن آن با لخته خون وجود ندارد به عبارتی در مرحله مضغه که به گوشت تبدیل می‌شود برخی خصوصیات علقه را به همراه دارد.

منظور از نطفه و علقه و مضغه از دیدگاه دو پزشک به نام دکتر عبدالحمید دیاب و دکتر

احمد قرقوز

از نطفه تا علقه: **ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً**

همراه با لقاح و پیوند نطفه مرد (اسپرم) و تخمک زن (اوول) و تشکیل تخمک (زیگوت) تخم به وجود آمده شروع به تقسیم و تکثیر نموده در آغاز به دو بخش بعداز آن به چهار

قسمت و بعد هشت بخش و... تقسیم و تکثیر می‌شود بدون این که بر حجم تخم افزوده شود این روند تقسیم و تکثیر تخم در طول حرکت تخم به سوی رحم صورت می‌گیرد آن هم به وسیله حرکت‌های انقباضی رحم و مژک‌های رحم. وقتی که تخم به رحم می‌رسد به صورت یک توده‌ی سلولی در خواهد آمد که اصطلاحاً آن را توته یا مورولا^۱ می‌خوانند علت اطلاق این نام بدان خاطر است که از لحاظ شکل ظاهری شبیه توت‌فرنگی است پس از اینکه جنین در رحم لانه‌گزینی کرد سلول‌های سطحی آن از سلول‌های داخلی جدا شده و به صورت سلول‌هایی استوانه‌ای شکل یا تروفوبلاست درمی‌آیند که کارکرد اصلی آن تأمین غذا برای جنین است.

این‌گونه تمهیدات لازم، لانه‌گزینی تخم در رحم فراهم می‌آید که بعد از آن سلول‌های تغذیه‌کننده به درون لایه مخاطی رحم نفوذ کرده به آن معلق (آویزان) می‌شوند این کار مدت ۲۴ ساعت ادامه می‌یابد و بدین طریق مرحله شکل‌گیری علقه کامل می‌شود چه بسا زیبایی این تعبیر قرآنی جز برای کسانی که این توده سلولی را به صورت آویزان نه کاملاً چسبیده به رحم مشاهده کرده‌اند قابل تصور نباشد.

در اینجا لازم است که اشاره‌ای به آیاتی داشته باشیم که انسان را به یاد زمانی می‌اندازد که به صورت توده‌ای سلولی در رحم مادر معلق بوده از آن گرما، غذا و آرامش می‌گرفته است. خداوند در اولین سوره‌ای که نازل فرمود و آن را سوره علق نامید می‌فرماید: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (۱) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (۲)» ترجمه: بخوان به نام پروردگارت آن که (همه جهان را) آفریده است انسان را از خون بسته آفریده است.^۲

منظور از مضغه

خداوند می‌فرماید: «فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً»^۱

در ابتدا مضغه عبارت است از پاره گوشتی که دولایه دارد: لایه‌ی بیرون یا اکتودرم^۲ و لایه درونی یا اندودرم^۳ بعد از آن، لایه‌ی سومی میان این دو شکل می‌گیرد که لایه میانی یا مزودرم^۴ نام دارد.^۵ این مرحله بنا بر آیه ۵ سوره حج داری دو خصوصیت است یا مخلقه است و غیر مخلقه خداوند این‌گونه می‌فرماید: «فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ»^۶ ترجمه: ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه و بعد از خون بسته‌شده، سپس از مضغه (چیزی شبیه گوشت جویده) که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بدون شکل.

صاحبان کتاب طب در قرآن در تفسیر مخلقه و غیر مخلقه می‌گویند: از ابتدای بارداری تا پایان هفته چهارم هیچ‌یک از اجزای جنین قابل تشخیص نیست. لذا می‌توان این مرحله را به نام مرحله غیر مخلقه یا غیر شکل‌گرفته نام‌گذاری کرد در این مقطع زمانی بارداری وارد مراحل حساس و مهم خود شده، از هفته پنجم تمایز و تفاوت اعضا قابل تشخیص است زمانی که در آن لایه‌های زاینده حرکت و تغییر شکل می‌دهند و چیزی که در علم جنین‌شناسی (Defferentation) خوانده می‌شود و قرآن از آن به تخلق تعبیر می‌فرماید در این مرحله هر یک از سلول‌های زاینده لایه‌های سه‌گانه مضغه برای ساخت و پردازش یکی از اعضای بدن وارد بدن می‌شود و تمامی این مراحل در طی

۱ - مومنون آیه ۱۴.

۲ - Ectoderm

۳ - Endoderm

۴ - Mesoderm

۵ - طب در قرآن ص ۱۲۶.

۶ - الحج آیه ۵.

فرایند رشد و تکامل صورت گرفته تا آفرینش انسان به بهترین وجه و زیباترین شکل انجام پذیرد.

مرحله تخلق (که همان تمایز لایه‌های زاینده و تشکیل اعضا است) تقریباً در ماه سوم بارداری به پایان می‌رسد در این زمان طول جنین ۱۰ سانتی‌متر و وزن آن حدوداً ۵۵ گرم است که می‌توان آن را مرحله مضغه متخلقه یا شکل‌گیری اعضا نامید.^۱



جنین در هفته پنجم برخی از اعضای جنین روئیده شده است.^۲

۱ - طب در قرآن ص ۱۲۷.

۲ - جنین‌شناسی پزشکی لانگمن ص ۱۱۵.

اشکال سوم مرحله استخوان

در هیچ مرحله‌ای استخوان نیست. اساساً رشد تمام بافت‌ها از جمله عضله و استخوان باهم پیش می‌روند نه اینکه ابتدا جنین تبدیل به استخوان شود و سپس گوشت اطراف استخوان‌ها را فراگیرد.^۱

جواب

از نظر علم پزشکی گفته می‌شود که جنین بعد از آنکه مرحله علقه و مضغه را پشت سر گذاشت، بعضی سلول‌هایش تبدیل به سلول‌های پیش ساز استخوانی می‌شود. بعد از آن تدریجاً عضلات و گوشت روی آن را می‌پوشاند. مرحله ایجاد استخوان‌ها و رویش عضله بر آن‌ها به حکم آیه ۱۴ سوره مؤمنون «فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا» (گوشت جویده را به استخوان‌هایی تبدیل کردیم و استخوان‌ها را با گوشت پوشاندیم) این آیه به تکوین استخوان‌ها و ستون فقرات پیش از عضلات اشاره دارد و نیز از عضلات به عنوان پوشش استخوان‌ها یاد شده است و این مطلب از نظر آناتومی امروز کاملاً روشن است.^۲

بنابراین، این آیه یک معجزه علمی است که پرده از روی این مسئله که در آن زمان بر هیچ کس روشن نبود، برمی‌دارد. زیرا قرآن نمی‌گوید: ما مضغه را تبدیل به استخوان و گوشت کردیم، بلکه می‌گوید: ما مضغه را تبدیل به استخوان کردیم و به استخوان‌ها لباس گوشت

۱ - نقد قرآن ص ۶۳.

۲ - مجموعه مقالات قرآن و طب، ج ۴، ص ۴۳۱.

پوشانندیم.^۱ ساخته شدن سلول‌های سکروتوم^۲ که باعث پیدایش غضروف و استخوان می‌شود از هفته‌ی چهارم بارداری شروع می‌شود و در ادامه بر این غضروف‌ها گوشت (عضلات) روییده می‌شود.

اشکال چهارم مرحله دمیدن روح

از جمله اشکالات سه‌با به مرحله دمیدن روح است وی می‌گوید: هیچ تغییری که نشانگر دمیدن روح باشد در جنین اتفاق نمی‌افتد.^۳

جواب

طبق آیات قرآن شکل‌گیری انسان از مراحل نطفه، علقه، مضغه، شکل‌گیری استخوان و دمیدن روح تشکیل می‌شود. در مراحل نخست بدن، حیات نباتی و حیوانی دارد ولی برای رسیدن به مرحله انسانی، نیازمند آن است که به قدری از رشد برسد که توانایی شکل‌گیری روح را داشته باشد. البته ممکن است دانشمندان علوم طبیعی، مراحل اولیه را نیز حیات بنامند و این مسئله منافاتی با آنچه گفته شد ندارد زیرا در نظر فلاسفه اسلامی نیز مراحل اولیه دارای حیات نباتی هستند ولی حیات در مرحله انسانی، امری است که نیازمند دمیده شدن روح الهی است و آن مسئله نیز نیازمند رشد جسم به درجه خاصی است که معمولاً در چهارماهگی جنین رخ می‌دهد. در این زمان که روح وارد بدن جنین می‌گردد، جنین می‌تواند به محیط خود واکنش نشان دهد، صدای مادر را بشنود و از محیط خود ادراک‌هایی داشته باشد.

۱ - همان ج ۴، ص ۴۵۳.

۲ - Sclerotome

۳ - نقد قرآن ص ۶۳.

اشکال درباره زالو دانستن علقه

سها می گوید: عده‌ای از معجزه تراشان سعی کرده‌اند که به کمک محمد بیایند و از این همه غلط معجزه بسازند. گفته‌اند که منظور از علقه زالوست نه خون بسته. یعنی قرآن می‌خواسته بگوید که جنین شبیه زالوست. چون مثل زالو به دیواره‌ی رحم می‌چسبد؛ اما این نظر باطل است چون اولاً مخالف نظر و فهم تمام مفسران و عالمان دینی و صحابه در ۱۴۰۰ سال گذشته است. (چنانچه سیوطی در تفسیرش می‌گوید علقه جمع علق است به معنی خون غلیظ.)

ثانیاً: اگر فرض کنیم که تمام بزرگان دین اشتباه کرده‌اند و منظور زالوست بازهم مسئله حل نمی‌شود چون جنین بعد از هفته‌ی اول تا آخر ۹ ماهگی به دیواره‌ی رحم چسبیده است بنابراین باید گفت علقه شامل تمام دوره‌های جنینی می‌شود که برخلاف نص قرآن است. ممکن است بگویند که زالو نامیدن جنین نه به خاطر چسبیدن به رحم بلکه به خاطر شکل خمیده‌ی جنین است؛ اما بازهم مشکل حل نمی‌شود چون اولاً شکل عادی زالو خمیده نیست و ثانیاً جنین از هفته‌ی سوم تا آخر ۹ ماه فرم خمیده دارد بنابراین بازهم باید گفت که علقه شامل تمام دوره‌های جنینی می‌شود که برخلاف نص قرآن است.^۱

جواب

علقه معانی مختلفی دارد: «علق» جمع «عَلَقَه» و در اصل به معنای چیزی است که به چیز بالاتر آویزان شود. کاربرد آن در خون بسته، زالو، خون منعقد که در اثر رطوبت به هر چیز می‌چسبد، کرم سیاه که به عضو آدمی می‌چسبد و خون را می‌مکد و... می‌باشد. با توجه به اینکه علقه معانی مختلفی دارد لزوماً به معنی خون بسته شده نیست و معانی دیگر مثل آویزان بودن و تشبیه به زالو می‌توان بکار برد که با نظریات جدید پزشکی نیز همخوانی

دارد.

اما اینکه چرا مترجمان و مفسران قرآن - به ویژه قدما - علقه را به خون بسته تفسیر کرده‌اند؛ در حالی که خود جنین در این مرحله از خون بسته نیست شاید به این دلیل باشد که در این مرحله اطراف جنین را خون غلیظی فرا گرفته است که جنین در درون این خون هاست و شکل جنین جز با میکروسکپ قابل مشاهده نیست.

تعبیر علقه به زالو به خاطر این است که اولاً رویان در این مرحله شباهت به زالو دارد کما اینکه قبلاً بیان شد. غیر از شباهت ظاهری، زالو به بدن انسان یا حیوان می‌چسبد و از خون آن‌ها تغذیه می‌کند. رویان نیز به رحم مادر می‌چسبد و از خون او تغذیه می‌کند و این امر ادامه دارد تا اینکه برای خود سلول‌های خون‌ساز درست می‌کند و پس از آن جنین فقط اکسیژن و مواد غذایی را از مادر می‌گیرد علاوه بر این هم از زالو و هم از جنین، ماده‌ای به نام «هپارین» ترشح می‌شود تا خون در آنجا منعقد نشود و قابل تغذیه باشد.

دکتر گری میلر (Gary miller) کانادایی تبار، استاد و یکی از اعضای هیات علمی دانشگاه صنعت نفت ملک فهد در کتابش ماجرای دیدار خود با جان کیت آل مور دانشمند معروف جنین‌شناس را می‌نویسد که من از دیدار و گفتگو با دکتر کیت مور در برنامه تلویزیونی بسیار لذت بردم و مقدار زیادی راجع به این مطلب سخن گفتیم. او یادآور شد که برخی از چیزهایی که قرآن راجع به رشد جنین انسان بیان کرده تا سی سال پیش شناخته نشده بود. در واقع او گفت که به‌ویژه توصیف قرآن در رابطه با جنین انسان با عبارت «زالو شبیه به لخته خون» (علق) (سوره‌های حج آیه ۵، مؤمنون آیه ۱۴ و غافر آیه ۶۷) برای او جدید بوده اما وقتی او آن را بررسی کرد، دریافت که این مطلب درست است و آن را به کتابش افزود. او می‌گفت: «من قبل از این هرگز به این نکته فکر نکرده بودم» او همچنین

به بخش جانورشناسی رفت و تصویر یک زالو را درخواست نمود و وقتی فهمید که زالو دقیقاً شبیه جنین انسان به نظر می‌رسد.^۱

اشکال (دیدگاه گالن و مقایسه آن با دیدگاه پیامبر ﷺ)

جالب‌تر از همه این است که بدانید این گفته‌ی قرآن در مورد مراحل رشد جنین از قرن‌ها قبل از اسلام در جوامع آن زمان‌ها رایج بوده است. گالن پزشک مشهور یونانی در حدود ۱۵۰ سال پس از میلاد (۴۵۰ سال قبل از محمد) در ترکیه‌ی فعلی نوشته است که:

"خلقت جنین به چهار مرحله تقسیم می‌شود. مرحله‌ی اول که شکل منی (معادل نطفه) غالب است وقتی که با خون پر شد (معادل علقه) و هنوز قلب و مغز و کبد ساخته نشده‌اند و بی‌شکل است ولی دارای جسمیت است و اندازه‌ی قابل ملاحظه‌ای دارد این مرحله‌ی دوم است و شکل گوشت دارد (معادل مضغه) نه منی. مرحله‌ی سوم به دنبال می‌آید که در آن سه جزء مشخص، یک طرح کلی و رای‌همه‌ی قسمت‌های دیگر قابل مشاهده است. پیدایش سه جزء مشخص را واضح‌تر می‌بینی معده را مبهم‌تر و دست و پاها را. سپس آن‌ها شاخه (برجستگی که دست‌ها یا پاها را می‌سازند) تولید می‌کنند. در چهارمین و مرحله‌ی نهائی همه‌ی قسمت‌های اندام‌ها مشخص شده‌اند و حرکت می‌کند چون حیوان به‌طور کامل ساخته شده است زمان آن برای طبیعت فرا رسیده است که ارگان‌ها را به‌طور دقیق به هم مرتبط کند و کامل کند. بنابراین طبیعت موجب می‌شود که گوشت بر رو و اطراف استخوان‌ها رشد کند و در انتهای استخوان‌ها لیگامنت‌ها قرار داد که استخوان‌ها را به هم ننگه می‌دارد و در سراسر اطراف استخوان پرده‌ای قرار داد که به آن پرپوستئال گفته می‌شود."

۱ - مجله پیام جاویدان شماره ۳۰۹ مقاله قرآن شگفت انگیز ص ۱۱۷.

انصافاً می‌بینید که گالن مراحل ذکر شده توسط قرآن را با دقت و صحت بیشتر گفته است. صحت بیشتر به این دلیل که پر شدن از خون گرچه کاملاً درست نیست ولی از نظر جنین‌شناسی قابل قبول‌تر است.

چون رگ‌های خونی در اطراف و درون ساختار اولیه‌ی جنین تشکیل می‌شوند اما خون بسته‌شده غلط است. در مرحله‌ی بعد گالن گفته که جنین شبیه گوشت شده که با مضغه تناسب دارد اما مفهوم جویده شده معنی را تحریف کرده است. در مراحل بعد جوانه زدن دست‌ها و پاها و تکمیل آنان را به‌درستی توضیح داده است ولی در قرآن و حدیث نیامده است. همچنین رشد گوشت در اطراف استخوان‌ها را ذکر کرده که درست است ولی محمد بجای بیان صحیح گالن بیان غلط قرآن را بکار برده که مضغه به استخوان تبدیل می‌شود (یعنی در این مرحله جنین از جنس استخوان است) که غلط است و سپس گوشت در اطراف آن می‌روید.^۱

جواب

نکته اول: از جواب‌های قبلی معلوم شد که دیدگاه قرآن در این امر مطابق با علم است. علقه از بلاستوسیست در روز هفتم شروع می‌شود تا آخر هفته دوم ادامه دارد و مضغه از آخر هفته سوم و چهارم شروع می‌شود که اشاره به گوشت بودن جنین دارد که به‌ظاهر شبیه گوشت جویده است و در ابتدا دست‌وپا ایجاد نشده و غیر مخلقه است و در ادامه با جوانه زدن دست‌ها و پاها و تکمیل آنان مخلقه می‌شود رویاندن استخوان از مضغه اشاره به سلول‌های استخوانی و غضروفی دارد که بر آن‌ها گوشت می‌روید.

نکته دوم: اینکه قرآن کتاب هدایت است و کتاب علم جنین‌شناسی نیست از این رو بنا نیست هر آنچه گالن و امثال آن بیان کرده‌اند در این کتاب بیاید.

نکته سوم: امروزه بر دیدگاه گالن ایرادات جدی در علم جنین شاسی وارد است درحالی که هرچه از علم می‌گذرد از قرآن نکات جدید استخراج می‌شود که به یک نمونه اشاره می‌شود: محققین قبل از کشف میکروسکوپ در قرن شانزدهم و در طول قرن هفدهم معتقد بودند که انسان در مرحله نطفه به صورت انسانی مینیاتوری در اسپرم قرار دارد و رحم مادر تنها جایگاه تکامل جنین است. ولی بعد از کشف تخمک در تخمدان زن در قرن هجدهم، نظر دانشمندان تغییر کرد. این دانشمندان اعتقاد داشتند که انسان به طور کامل در تخمک زن آفریده شده است زیرا که تخمک بزرگ‌تر از اسپرم در مردان است. تئوری پیش ساختگی جنین تا اواسط قرن هجدهم پابرجا بود تا این که محققى به نام ولف این تئوری را رد کرد و به جای آن تئوری اپی ژنزیس را پایه‌گذاری کرد. این تئوری بیان می‌کند که تکامل جنین بر مبنای رشد و تمایز سلول‌های تخصص‌یافته می‌باشد. سرانجام محققین به این نتیجه رسیدند که برای ایجاد یک جنین نیاز به اسپرم و تخمک است. در این راستا محققى به نام کارل ارنست با کشف تخمک در تخمدان و مشاهده سلول زیگوت و تقسیمات آن به عنوان پدر علم جنین‌شناسی مدرن لقب گرفت که خداوند در قرآن سال‌ها قبل به آن‌ها اشاراتی داشته است.^۱

اشکال (انتقال اندیشه‌های گالن)

به نظر می‌رسد این اندیشه‌های گالن از طریق تجارت و روابط دیگر از ترکیه به سرزمین‌های دیگر از جمله عربستان رسیده و محمد ﷺ این‌ها را به طور ناقص شنیده و به صورت ناقص‌تر از اصل، در قرآن آورده است که البته برای یک انسان امری طبیعی است نه برای خدا. از معجزه‌تراشان باید پرسید این چه معجزه ایست که به طور ناقص از دیگران قرض گرفته

۱ - علم جنین‌شناسی از دیدگاه قرآن ص ۳.

می‌شود. این قرض گیری ناقص ایده‌ها توسط محمد دلیلی قطعی بر غیر الهی بودن منشأ قرآن است.^۱

جواب

در هر صورت آنچه در قرآن مطرح شده است با علم قطعی روز مطابقت دارد و هیچ تعارضی ندارد. علاوه بر آن، ترجمه متون طب گالن یا همان جالینوس تا زمان پیامبر اسلام (ﷺ) در جزیره العرب مرسوم نبود تا قرآن از آن متأثر باشد و هیچ سند تاریخی بر این ادعای سها وجود ندارد و سها به سبب دشمنی که با پیامبر و اسلام دارد این ادعا را بیان کرده است. علاوه بر این بهترین دلیل برتری دیدگاه قرآن بر دیدگاه گالن تحسین و اعجاب دانشمندان مسلمان و غیرمسلمان موضوع جنین‌شناسی است و اگر همان علوم بیان شده از جانب گالن می‌بود برای دانشمندان جای تحسین نداشت.

به دیدگاه دو تن از دانشمندان جنین‌شناسی درباره آیات قرآن اشاره می‌شود: پروفیسور کیت آل مور از بزرگ‌ترین نظریه‌پردازان جنین‌شناسی معاصر و رئیس دپارتمان آناتومی (کالبدشناسی) دانشگاه تورنتو است وی بعد از مطالعه و بررسی و مطابقت اطلاعات قرآن با نظریات جنین‌شناسی می‌گوید: اطلاعاتی که در قرآن و حدیث آمده کاملاً مطابق با جدیدترین یافته‌های رشته جنین‌شناسی است.

وی در سال ۱۹۸۱م در هفتمین اجلاس پزشکی در دمام عربستان گفت: این کمال مسرت است برای من که بتوانم مساعدتی جهت روشن‌سازی بیانات قرآن در زمینه‌ی رشد انسان انجام دهم و این برای من مشخص است که این بیانات باید از طرف خدا برای محمد آمده

باشد چون تا چندین قرن بعد از او نیز کشف نشد. این برای من اثبات شده است که محمد باید پیامبر خدا باشد.^۱

بعد از انعکاس دیدگاه دکتر مور درباره جنین‌شناسی در قرآن، هیجانی در سراسر کانادا ایجاد گردید، روزنامه‌نگاری از دکتر مور پرسید: «آیا شما فکر نمی‌کنید که ممکن است عرب‌ها در مورد این مطالب چیزی می‌دانسته‌اند؟ یعنی در مورد پیدایش جنین و چگونگی تغییر و رشد آن ممکن است آن‌ها متخصص نبوده باشند؛ اما (درعین‌حال) ممکن است موشکافی‌های ناتمامی در مورد این موضوع انجام داده و این چیزها را آزمایش کرده باشند!» پروفیسور فوراً او را متوجه ساخت که در مورد یک نکته بسیار مهم اشتباه کرده است. همه اسلایدهایی که از جنین نشان داده می‌شد و در فیلم به نمایش در می‌آید، از تصویرهایی میکروسکوپی به‌دست‌آمده بود. وی گفت: امکان ندارد که کسی چهارده قرن پیش تلاش کرده باشد جنین‌شناسی را کشف کند. آن‌ها نمی‌توانستند (حتی) آن تصویرها را ببینند. همه توصیفات قرآن را در خصوص ظهور جنین مربوط به وقتی است که جنین به‌اندازه‌ای کوچک است که با چشم دیده نمی‌شود و برای دیدنش به میکروسکوپ نیاز است. از آنجا که جنین وسیله‌ای فقط صد تا دویست سال قدمت دارد، دکتر مور خبرنگاران را چنین سرزنش کرد که «ممکن است چهارده قرن پیش شخصی مخفیانه یک میکروسکوپ داشته و این تحقیق را بدون هیچ اشتباهی انجام داده و سپس این‌ها را به محمد ﷺ گفته و او را متقاعد کرده که این اطلاعات را در کتابش قرار دهد. سپس تجهیزاتش را نابود کرده و آن را برای همیشه به‌صورت یک راز نگهداشته است آیا شما این را باور می‌کنید؟»

۱ - قرآن و علوم جدید ص ۹۴ ویدئو بخشی از سخنرانی دکتر کیت ال مور در اینترنت موجود است.

وقتی گزارشگر پرسید: چگونه شما وجود این اطلاعات را در قرآن توجیه می‌کنید؟ پاسخ دکتر مور چنین بود: «آن فقط می‌تواند وحی آسمانی باشد!»^۱

پرفسور مارشال جانسون یکی از دانشمندان برجسته آمریکا و رئیس بخش آناتومی و رئیس موسسه دانیال در دانشگاه توماس جفرسون در فیلادلفیای آمریکا است. از وی می‌خواهند که در مورد آیه‌های قرآن که مراحل جنین‌شناسی است نظرات خود را بگوید. او گفت: آیه‌های قرآن که مراحل جنینی را بیان می‌کند نمی‌تواند تصادفی باشد شاید محمد میکروسکوپی قوی داشته است.^۲

بنابراین دانشمندان غیرمسلمان باورشان این است که این دیدگاه‌ها برگرفته از گالن نیست بلکه قرن‌ها بعد کشف شده است و این قطعاً اعجاز علمی قرآن است.

۵- دوره ی حمل ۶ ماه

در آیه‌ی زیر مجموع دوره بارداری و شیردهی ۳۰ ماه ذکر شده است:

«و وصینا الإنسان بوالدیه إحصاناً حملته أمه كُرْها ووضعتہ كُرْها وحمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا»^۳

ترجمه: و انسان را [نسبت] به پدر و مادرش به احسان سفارش کردیم مادرش با تحمل رنج به او باردار شد و با تحمل رنج او را به دنیا آورد و باربرداشتن و از شیرگرفتن او سی ماه است. در آیه‌ی زیر دوره‌ی شیردهی را دو سال (۲۴ ماه) در نظر گرفته است.

(ووصینا الإنسان بوالدیه حملته أمه وهنأ علی وهن و فِصَالُهُ فِي عامين أن اشكر لي ولوالديك إلی المصير)^۴

۱- مجله پیام جاویدان شماره ۳۰۹ مقاله قرآن شگفت انگیز ص ۱۱۷ و ۱۱۸.

۲- قرآن و علوم جدید ص ۱۰۸.

۳- احقاف آیه ۱۵.

۴- لقمان آیه ۱۴.

ترجمه: و انسان را درباره پدر و مادرش سفارش کردیم مادرش به او باردار شد سستی بر روی سستی و از شیر بازگرفتنش در دو سال است که شکرگزار من و پدر و مادرت باش که بازگشت [همه] به سوی من است.

اشکال

باکم کردن دوره‌ی شیردهی از ۳۰ ماه (۳۰-۲۴=۶) دوره‌ی بارداری ۶ ماه می‌شود که غلط است. عده‌ای از مفسران نیز متوجه این غلط شده‌اند و با سخنان غیرمعقولی در پی دفاع از آن برآمده‌اند.^۱

جواب

مفسران در تفسیر دو آیه فوق چنین استنباط کرده‌اند که طبق صریح آیه، مدت شیرخواری طفل دو سال تمام و معادل بیست و چهار ماه است و آیه دیگر مدت بارداری و شیرخواری را در مجموع ۳۰ ماه می‌داند. با توجه به بیست و چهار ماه شیرخواری طفل، حداقل مدت بارداری ۶ ماه هست، چون اگر بیست و چهار ماه را از ۳۰ ماه کم نماییم، ۶ ماه (کوتاه‌ترین مدت بارداری) باقی می‌ماند.

پزشکان پیش از اسلام مانند جالینوس یا همان گالن (۱۳۱-۲۱۰ م) و بعد از اسلام مانند ابن سینا (۳۷۰-۴۲۸ ه. ق) ادعا کرده‌اند که با چشم خود شاهد به دنیا آمدن طفل بعد از شش ماه بوده‌اند. هم‌چنین نقل تاریخی مبنی بر روی دادن چنین قضیه‌ای در زمان‌های مختلف در کتاب‌ها بیان شده است.

پزشکی نوین به این نتیجه رسیده است که جنین اگر شش ماه تمام در رحم مادر باشد، پس از تولد زنده خواهد ماند. هرچند تولد این‌گونه را زایمان زودرس می‌نامند.

در آن موقع با مراقبت‌های ویژه و وصل دستگاه تنفسی و ... می‌توان طفل را از حالت نارسا بودن بیرون آورد.

نتیجه: پیش از آنکه دانش پزشکی حداقل زمان لازم برای بارداری را کشف نماید، قرآن این مطلب را به روشنی بیان کرده است.^۱ البته در شش ماهگی بعضی از دستگاه‌ها به طور کامل تکامل پیدا نکرده‌اند (مانند دستگاه تنفس). اما احتمال زنده ماندن آن هست و تولد قبل از شش ماهگی زنده نمی‌ماند.

برخی از پزشکان می‌نویسند: «پیش از آنکه دانش پزشکی اثبات کند که حداقل زمان لازم برای بارداری شش ماه است، قرآن این مطلب را به روشنی بیان کرده است ...» و سپس به آیات فوق استشهد نموده‌اند و می‌نویسند: «طب نوین نیز به همین نتیجه رسیده است؛ یعنی جنین اگر شش ماه تمام در رحم مادر باشد، پس از تولد زنده خواهد ماند. تولد جنین کمتر از شش ماهه را سقط می‌نامند، زیرا زنده نخواهد ماند و تولد جنین در فاصله شش تا نه ماهگی را زایمان زودرس می‌نامند. نوزادانی که به صورت زودرس متولد می‌شوند، با مراقبت‌های ویژه پزشکی زنده می‌مانند.^۲

صاحب کتاب جنین‌شناسی لانگمن (معتبرترین کتاب در این علم) زنده ماندن در شش ماهگی را رد نمی‌کند وی می‌نویسد: در طول ماه ششم پوست جنین متمایل به قرمز است و به علت عدم تشکیل بافت همبند حالت چروک‌خورده دارد. جنینی که زودتر از موقع در ماه ششم متولد شود به سختی ممکن است به حیات خود ادامه دهد... از ۶/۵ ماهگی طول

۱- تفسیر موضوعی قرآن ویژه جوانان، ج ۶، ص ۹۵ تا ۹۷.

۲- طب در قرآن، ص ۳۵ و ۳۶ با کمی تلخیص.

بدن جنین حدود ۲۵ سانتیمتر است و وزنش تقریباً به ۱۱۰۰ گرم می‌رسد. اگر جنین در این زمان متولد شود به احتمال ۹۰٪ زنده خواهد ماند.^۱

دکتر شهید پاک‌نژاد نیز همین محاسبه را در مورد حداقل زمان بارداری می‌پذیرد و سپس می‌نویسد:

دانشمندان معتقدند: کمترین دوران آبستنی را شش ماه دانسته و کمتر از آن در صورتی که جنین به دنیا آید او را ساقط‌شده و از شش ماه به بعد او را تولد یافته گویند.^۲

۶- خروج شیر از بین سرگین و خون

«إِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُّسْقِيكُم مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبْنَا خَالِصًا سَائِعًا لِلشَّارِبِينَ»^۳

در دامها قطعاً برای شما عبرتی است از آنچه در شکم آنهاست از میان سرگین و خون شیری ناب به شما می‌نوشانیم که برای نوشندگان گواراست.

اشکال

واضح است که خروج شیر از بین سرگین و خون، سخن بی‌معنی و غلطی است که نمی‌تواند گفته‌ی خدا باشد^۴

جواب

ابتدا لازم است که معنی فرث روشن گردد " فرث " در لغت به معنی غذاهای هضم شده درون معده است که به‌مجرد رسیدن به روده‌ها ماده حیاتی آن جذب بدن می‌گردد، و تفاله‌های آن به خارج فرستاده می‌شود، در آن حال که این غذای هضم شده در درون معده

۱ - جنین شناسی پزشکی لانگمن ص ۱۲۶.

۲ - اولین دانشگاه و آخرین پیامبر ج ۱ ص ۲۶۴.

۳ - نحل آیه ۶۶.

۴ - نقد قرآن ص ۶۹.

است به آن " فرث " می‌گویند و هنگامی که تفاله‌های آن خارج شد " روث " (سرگین) گفته می‌شود.^۱

شیر از میان «فَرْت» غذای هضم شده داخل معده و دم «خون» خارج می‌شود - فیزیولوژی امروز این مطلب را ثابت کرده است که در هنگامی که غذای درون معده، هضم و آماده جذب گردد در سطحی بسیار وسیع و گسترده در داخل معده و روده‌ها در برابر میلیون‌ها رگ خونین قرار می‌گیرد. این رگ‌ها عناصر مفید و لازم آن را جذب کرده و به پستان می‌رساند. مادر غذا می‌خورد و عصاره‌اش به خون وارد می‌گردد، در کنار شاخ و برگ‌های انتهایی دستگاه گردش خون «جنین» قرار دارد تا بچه‌ای که در رحم مادر است بدین طریق تغذیه می‌کند اما همین‌که از مادر جدا شده نوک عقربه این قطب نمای تغذیه‌کننده متوجه نوک پستان مادر می‌شود در این حالت، مادر دیگر نمی‌تواند، خون خود را به خون فرزند برساند، از این رو باید تغییر حالت و تصفیه‌ای انجام پذیرد که محصول جدید را برای کودک گوارا و سازگار سازد.

اینجاست که شیر به وجود می‌آید از میان «فَرْت» و «دَم» یعنی از میان آنچه می‌خورد و تبدیل به «فَرْت» شده و بعد از آن تبدیل به خون می‌شود و اتفاقاً ترکیب شیر نیز چیزی است حد وسط میان خون و فرث، نه خون تصفیه‌شده و نه غذای هضم شده تنها.

پستان‌ها برای ساختن مواد پروتئینی، تنها از اسیدهای آمینه ذخیره‌شده بدن استفاده می‌کنند. بعضی از مواد شیر در خون وجود ندارد و در غده‌های پستان ساخته می‌شوند بعضی قسمت‌های دیگر موجود در شیر بدون تغییر از پلاسماهای خون، از طریق ترشح وارد شیر می‌شوند (مانند انواع ویتامین‌ها) نمک و طعام و فسفات‌ها، بعضی دیگر از مواد مانند قند (لاکتوز) از قند موجود در خون گرفته می‌شود که پستان‌ها روی آن فعالیت داشته و در این

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۲۸۹ و ر.ک تفسیر القرآن العظیم ج ۴، ص ۴۹۸.

تغییر و تبدیل سهم مؤثری دارند. به طوری که ملاحظه می‌کنید تولید شیر نتیجه جذب مواد غذایی به وسیله خون و ارتباط مستقیم خون با غده‌های پستان‌ها می‌باشد. ولی جالب اینکه نه بوی خاص فرث و نه رنگ مخصوص خون هیچ‌کدام به شیر منتقل نمی‌شود، بلکه با رنگ و عطر و بوی تازه‌ای از نوک پستان تراوش می‌کند!

جالب‌توجه اینکه دانشمندان می‌گویند: برای تولید یک لیتر شیر در پستان حداقل باید پانصد لیتر خون از این عضو عبور کند، تا بتواند مواد لازم برای آن یک لیتر شیر را از خون بگیرد و برای یک لیتر خون در عروق، باید مواد غذایی زیادی از روده‌ها بگذرد و اینجاست که مفهوم (مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ) کاملاً مشخص می‌گردد. شیر، سرشار از مواد مختلف حیاتی است که روی هم‌رفته یک مجموعه کامل غذایی را تشکیل می‌دهد. مواد معدنی شیر عبارت‌اند از سدیم، پتاسیم، کلسیم، منیزیم، روی، مس، آهن و ... و همچنین فسفر، گوگرد و ریشه‌گازهای اکسیژن و ازت و اسیدکربنیک نیز در آن وجود دارد. مواد قندی شیر به قدر کافی و به صورت «لاکتوز» می‌باشد.^۱

آیه بالا درباره پیدایش شیر حیوانات است، ولی به سبب یکی بودن بعضی از فرایندهای گوارشی و فیزیولوژی انسان و حیوان، شیر مادر مانند حیوانات، از میان خون و غذا به دست می‌آید.

فیزیولوژی ثابت کرده است که وقتی غذا در معده آماده هضم و جذب می‌گردد، در سطح گسترده‌ای در داخل معده و روده‌ها در برابر میلیون‌ها رگ موئین قرار می‌گیرند و غذا از طریق «لنف‌ها» یا توسط ورید باب (سیاهرگ) وارد سیستم گردش خون می‌گردد. ورید باب مواد جذب‌شده از غذاهای هضم شده را به کبد منتقل می‌سازد و در آن تعدیل‌هایی شیمیایی ایجاد می‌کند و این موارد وارد سیستم گردش خون می‌شود.

۱- مجموعه مقالات قرآن و طب، ج ۲، ص ۲۴۷.

غدد پستان نیز که عناصر تشکیل دهنده شیر را ترشح می کنند، مواد مورد نیاز خود را از خون می گیرند.^۱

پاسخ به شبهات قسمت آسمان و زمین

یکی دیگر از موضوعاتی که سها به خیال خود به آن ایرادات علمی - تجربی وارد کرده است، آیات مرتبط با علم نجوم و زمین شناسی است که بیان می شود.

۱- آسمان، سقف محفوظ

آیه اول: خداوند آسمان را سقف محفوظ می داند آیه «وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا» ترجمه: و آسمان را سقفی مورد حفاظت قرار دادیم.^۲

آیه دوم: امکان افکندن قسمتی از آسمان به زمین است.

«أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ نَشَأَ نُخَسِفَ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطُ عَلَيْهِمْ كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ»^۳

ترجمه: آیا به آنچه از آسمان و زمین در پیش رو و پشت سرشان است ننگریسته اند اگر بخواهیم آنان را در زمین فرو می بریم یا قطعه ای از آسمان بر سرشان می افکنیم قطعاً در این [تهدید] برای هر بنده توبه کاری عبرت است.

اشکال

در این آیه آسمان سقفی تصور شده که می توان تکه ای از آن را کند و بر سر مردم گناهکار کوبید. این مطلب غلط است.

چون سقفی در ورای زمین وجود ندارد. جهان مجموعه ای از کرات و منظومه ها و کهکشان

۱- تفسیر موضوعی قرآن ویژه جوانان، ج ۶، ص ۱۰۹.

۲- انبیاء آیه ۳۲.

۳- سباء آیه ۹.

هاست. آسمان آبی که به چشم ما می‌آید رنگ آبی زیبایی است که از تراکم هوای اطراف زمین حاصل می‌شود. این گفته‌ی قرآن همان نظر غلط انسان ابتدائی است که گمان می‌کرد آسمان شیء شفاف است در بالای سر ما.^۱

جواب

برای روشن شدن دیدگاه قرآن درباره آسمان لازم است نگاهی اجمالی به کلمه سماء (آسمان) در قرآن داشته باشیم واژه سماء در قرآن، ۱۲۰ بار به صورت مفرد و ۱۹۰ بار به صورت جمع به کار رفته است این واژه که برگرفته از واژه سمو است، در کتب لغت به معانی مختلفی بکار رفته است که در اصل بر علو و بالا بودن دلالت می‌کند^۲ و کاربرد آن در معانی مختلف امری پذیرفته شده است.^۳ این واژه در کلام قرآن هم به معانی مختلف بکار برده شده است و مشترک لفظی است شاهد بر این مدعی وجود قرائن موجود در آیات است که به نمونه هایی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱- به معنی جهت بالا: این معنا موافق معنای لغوی سماء است. «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ»^۴ همانند درخت پربرکت و پاکیزه که در زمین ثابت و محکم است و شاخه‌های آن به آسمان کشیده شده است.

۲- به معنی محل ابرها: «الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ»^۵ و از آسمان آبی فرو فرستاد.

۱ - نقد قرآن ص ۷۲ و ۷۳.

۲- معجم مقاییس اللغة لابن فارس ج ۳ ص ۹۸.

۳- ر.ك همان و لسان العرب، ج ۱۴، ص ۳۹۷ و ۳۹۸.

۴ - ابراهیم آیه ۲۴.

۵- بقره، آیه ۲۲.

۳- سقف خانه: «مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبِ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُمَا يَعْظُبُ»^۱ پس ریسمانی به سقف خانه خود بیاویزد.

۴- محل قرار گرفتن ستارگان و سیارات: «تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا»^۲ بلندمرتبه و والاست آن کسی که در آسمان برج‌هایی قرار داده و در آن چراغی [روشن] و ماهی تابان پدید آورده است.

۵- آسمان به معنای مقام قرب و مقام حضور که محل تدبیر امور عالم است. «يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ»^۳ اوست که امر عالم را از آسمان تا زمین تدبیر می‌کند.

تا ۹ معنی برای سماء در قرآن بیان شده است که از بیان آن خود داری می‌شود. عیب سه‌ها این است که ندانسته است که لفظ سماء در معانی مختلفی کاربرد دارد و دو آیه را که لفظ آسمان در آن آمده کنار هم قرار داده است و دچار خطا شده است. اما منظور از آیه «وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا»^۴ با کمی دقت و تدبیر فهمیده می‌شود که منظور جو زمین است، لایه‌های جو زمین عبارت است از ۱- تروپوسفر (هواسپهر) ۲- استرانسفر (چند سپهر) ۳- موزونسفر (یون سپهر) ۴- ازون اسفر (لایه ازون) ۵- ترموسفر ۶ و ۷- اگزوسفر (برون سپهر)^۵

از جمله اموری که بسان سقف محفوظ دور زمین هست کمربندهای وان آلن می‌باشد.

۱- حج، آیه ۱۵.

۲- فرقان آیه ۶۱.

۳- سجده آیه ۵.

۴- انبیاء آیه ۳۲.

۵- کهکشانه‌ها در قرآن، ص ۱۹۱.

زمین را دو کمر بند از ذرات باردار پر انرژی احاطه کرده است این‌ها بیشتر متشکل از پروتون‌ها و الکترون‌های پرنرژی‌ای است که در میدان مغناطیسی زمین به دام افتاده‌اند این کمر بندها به اسم فیزیکدان آمریکایی جیمز وان آلن نامیده شده است.^۱ این کمر بند ذرات کیهانی مضر را که به سوی زمین می‌تابند جذب می‌کند. در صورت عدم وجود این دو کمر بند هرگز در زمین حیات پدیدار نمی‌شد.^۲

اطراف زمین پوشش هوایی ضخیمی فراگرفته، که عمق آن به ۳۵۰ کیلومتر می‌رسد. هوا از گازهای «نیتروژن»- به نسبت ۷۸ / ۰۳ درصد و «اکسیژن» به نسبت ۲۰ / ۹۹ درصد و اکسید کربن به نسبت ۰ / ۰۴ درصد و بخار آب و گازهای دیگر به نسبت ۰ / ۹۴ درصد ترکیب یافته است. این پوشش هوایی با این حجم ضخیم و با این نسبت‌های گازی فراهم شده در آن، همچون سپری آسیب‌ناپذیر، زمین را در بر گرفته و آن را از گزند سنگ‌های آسمانی که به حدّ وفور^۳ به سوی زمین می‌آیند و از همه اطراف، تهدیدی هولناک برای ساکنان زمین به شمار می‌روند، حفظ کرده و زندگی را برایشان امکان‌پذیر می‌سازد.

فضا انباشته از سنگ‌های پراکنده‌ای است که بر اثر از هم پاشیدگی ستاره‌های متلاشی شده به وجود آمده‌اند. این سنگ‌ها به صورت مجموعه‌های بزرگ و فراوانی پیرامون خورشید در گردش‌اند و روزانه تعداد زیادی از این سنگ‌ها هنگام نزدیک شدن به کره زمین به وسیله نیروی جاذبه به سمت زمین کشیده می‌شوند. این سنگ‌ها برخی بزرگ و برخی کوچک و با سرعتی حدود (۶۰-۵۰) کیلومتر در ثانیه به سوی زمین فرود می‌آیند، که سرعتی فوق العاده است. ولی هنگامی که وارد لایه هوایی می‌شوند در اثر سرعت زیاد و اصطکاک فوق

۱- نجوم به زبان ساده ص ۲۶۴.

۲ - wikipedia.org

۳ - روزانه میلیون‌ها سنگ پرتاب آسمانی به سوی زمین هدف‌گیری می‌شود.

العاده با ذرات هوا، داغ شده شعله‌ور می‌شوند و در حال سوختن یک خطّ نوری ممتد به دنبال خود ترسیم می‌کنند و به سرعت محو و نابود می‌شوند که به نام شهاب‌سنگ شناخته شده‌اند. برخی از این سنگ‌ها آن قدر بزرگ‌اند، که از لایه هوایی گذشته، مقداری از آن به صورت سنگ‌های سوخته با صدای هولناکی به زمین اصابت می‌کنند. به علاوه در مورد پوشش اطراف زمین وجود لایه ازن از اهمیت بالایی برخوردار است زمین را در برابر پرتوهای مضر کیهانی محافظت می‌کند. اگر این لایه نبود حیات روی زمین ممکن نمی‌شد. که تفصیل آن در جای خود آورده شده است. پس همواره باید گفت: «سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ»^۱.

اما درباره‌ی آیه ۹ در سوره سباء که خداوند می‌فرماید: اگر بخواهیم قطعه‌ای از آسمان بر سرشان می‌افکنیم با توضیح بالا معلوم شد که آسمان در لسان قرآن به معانی مختلفی بکار رفته است کرات و اجرام آسمانی هم از جمله آن‌هاست و اینجا منظور از قطعه‌ای از آسمان، سنگ‌ها و شهاب سنگ‌ها است که جو زمین مانع آن می‌شود و اگر خداوند قادر اراده نماید، قطعه یا قطعه‌هایی از آن‌ها به زمین و زمینیان می‌افکند.

برداشتی که سها از آسمان دارد آسمان آبی است که از تراکم هوای اطراف زمین حاصل می‌شود. اما سؤال این است تراکم هوا نیز می‌تواند مشکل ایجاد کند کما اینکه امروزه کمپرسور یا متراکم کننده هوا وجود دارد که بسیار قوی است در برخی دستگاه‌ها و ماشین‌آلات، استفاده می‌شود که می‌تواند اشیاء را تخریب کند با این وصف خدا می‌تواند هوای متراکمی بر سر انسان فرود آورد که از انسان چیزی نماند.

۱- زخرف آیه ۱۳.

۲- علوم قرآنی ص ۴۳۰ و ۴۳۱.

۲- بالا نگه داشتن آسمان

درباره بالا نگه داشتن آسمان، وی به سه آیه استناد می‌کند:

۱- «وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ»^۱ ترجمه: قسم به آسمان که سقف بالا نگه داشته شده‌ای است.

۲- «وَالِی السَّمَاءِ كَيْفَ رَفِعت»^۲ ترجمه: (آیا نگاه نمی‌کنید) به آسمان که چگونه بالا نگه داشته شده است.

۳- «وَالسَّمَاءِ رَفَعَهَا»^۳ ترجمه: و خدا آسمان را بالا برد (برافراشت)

اشکال

سها می‌گوید: آیه سقف مرفوع به احتمال قوی از کلام قس بن ساعده الایادی^۴ شاعر جاهلی گرفته شده است که در شعرش گفته «وَسَقْفِ مَرْفُوعِ»^{۵،۶}

بالا بودن آسمان هم غلط است. تصور کنید کوهی زمین را به صورت معلق در فضا. بالا و پائین معنا ندارد. ما به صورت قراردادی (نه واقعی) آنچه را روی زمین است یا به سمت زمین است پائین و سمتی که از زمین دور می‌شود را بالا می‌نامیم. این یک قرارداد اعتباری غیر واقعی است. تصور کنید اگر در هنگام ظهر آسمان بالای سر ما باشد، در هنگام غروب در سمت شرق ماست نه بالا و در هنگام شب آسمان در زیر ماست. ولی ما در همه حال آسمان را به خطا بالا می‌دانیم. پس این هم غلط فاحش دیگری است که محمد مطابق تصور یک

۱- طور آیه ۵.

۲- غاشیه آیه ۱۸.

۳- الرحمن آیه ۷.

۴- قس بن ساعده الایادی از خطبا و شعرای مشهور عرب قبل از محمد است او معتقد به خدای واحد و معاد بود و اشعار و خطبه هایش پر از کلمات حکیمانه است. وی قبل از بعثت مرده است. محمد به او علاقه داشته و قبل از مرگش بعضی خطبه‌های او را مستقیماً گوش داده است و بسیاری از گفته‌ها و اشعار او را حفظ کرده بود.

۵- دلائل النبوة للبيهقي محققا ج ۲ ص ۱۰۳.

۶- نقد قرآن ص ۷۳.

انسان ناآگاه اولیه در قرآن آورده است.^۱

جواب

اولاً استدلال سه‌ها مبنی بر گرفتن آیه «سقف مرفوع» از کلام قس بن ساعده به خاطر شباهت، استدلال سستی است زیرا معلوم است که صرف شباهت یک یا چند کلمه دلیل بر گرفتن نمی‌شود. وقتی شباهت دو کلمه از شخصی دلیل سه‌ها بر گرفتن از کسی هست همه کلماتی که سه‌ها در کتابش بکار برده برگرفته از دیگران است و از خود چیزی برای گفتن ندارد با این مبنا هیچ‌یک از شعرا و نویسندگان نباید مطلبی بیان کنند چون ممکن است اشخاصی همچون سه‌ها آنان را متهم به گرفتن از دیگران کنند. علاوه بر آن اگر این ادعا واقعیت می‌داشت، مشرکان که اتهام‌های گوناگون به پیامبر می‌بستند پیامبر را متهم به گرفتن از دیگر افراد می‌کردند و راویان اخبار هم این اتهام را نقل می‌کردند؛ زیرا مشرکان در دستیابی به دلایل نفی نبوت پیامبر ﷺ حریص‌تر از سه‌ها بودند، درحالی‌که چنین اتهامی از سوی مشرکان در تاریخ ثبت نشده است.

ثانیاً: «رفع» معانی دیگری هم دارد که با آن معانی ایراد سه‌ها وارد نیست از جمله ساختن و بنا کردن همان‌طور که در آیه: «وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ»^۲ این معنی در آیات بیان شده اشتباه نیست: «وَأَلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رَفَعْتَ» یعنی به سوی آسمان نگاه کن که چگونه ساخته شده است یا آیه «وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا»^۳ یعنی خداوند آسمان را ساخته است. و ساختن آسمان به هر معنی از معانی آسمان بگیریم درست است.

۱ - همان ص ۷۵.

۲ - بقره آیه ۱۲۷.

۳ - ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج ۲، ص ۹۵.

۴ - الرحمن آیه ۷.

سها در ابتدا کتاب مدعی بود که اشکالاتی که احتمال ضعیف در جواب وجود داشته باشد را در کتاب نیاورد درحالی که از این گونه احتمالات در جواب به اشکالاتش فراوان است. اما بنا بر معنی بیان شده در کتاب، اشکال سها وارد نیست زیرا بالا و پائین بودن از امور قراردادی و اعتباری است اما اعتباری بودن آن واقعی و نسبی بودن آن را نفی نمی کند. به هر حال هر کس در هر جا باشد آسمان بالای سرش هست و این منافات ندارد که بخشی از آسمان یک طرف زمین به دلیل کروی بودن آن برای افراد طرف دیگر زمین بالای سرشان نباشد. این اشکال سها بسیار سست است. معنای بالا بودن در شیء مسطح با شیء کروی یکدیگر متفاوت است. بالاخره خداوند مردم را مخاطب قرار داده که به آسمان بالای سرشان نگاه و تدبر کنند و در هر حالت آسمانی بالای سرشان است.

ثالثاً: سها در شبهه قبل (آسمان، سقف محفوظ) گفت: آسمان آبی که به چشم ما می آید رنگ آبی زیبایی است که از تراکم هوای اطراف زمین حاصل می شود...^۱ که جو زمین هست. در این شبهه (بالا نگه داشتن آسمان) می گوید: تصور کنید اگر در هنگام ظهر آسمان بالای سر ما باشد، در هنگام غروب در سمت شرق ماست نه بالا و در هنگام شب آسمان در زیر ماست. معلوم نیست دیدگاه او نسبت به آسمان چیست؟ آسمان آبی که از تراکم هوا ایجاد شده با گردش زمین، حرکت می کند این گونه نیست که آسمان ثابت باشد و زمین حرکت کند تا گفته شود آسمانی ظهر بالای سرماست غروب بالای سرما نیست.

۳- ستون های نگه دارنده ی آسمان

اشکال اول

اشکال دیگری که سها مطرح می کند این است که: این سؤال پیش می آید که چه عاملی سقف آسمان را بالا نگه می دارد؟ قرآن این گونه جواب می دهد: «إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ

وَالْأَرْضُ أَنْ تَزُولًا وَلَئِن زَالَتْ إِنَّ أَمْسِكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ»^۱

همانا خدا آسمان‌ها و زمین را نگاه می‌دارد تا نیفتند و اگر بیفتند غیر از خدا هیچ کس آن‌ها را نگاه نمی‌دارد.

وَيْمَسِكُ السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ^۲ و خدا آسمان را نگه می‌دارد تا بر زمین نیفتد.

این تصور غلط در افسانه‌های بسیار قدیم بشری نیز وجود دارد.

و در آیه‌ی زیر قرآن نگهداری آسمان را به ستون نسبت داده است.

«خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا»^۳ ترجمه: آسمان‌ها را بی‌هیچ ستونی که آن را ببینید

خلق کرد (یعنی آسمان‌ها دارای ستون‌های نامرئی نگه‌دارنده‌ای هستند که شما نمی‌بینید)

اگر فرض کنیم منظور از ستون، تعادل بین نیروی جاذبه و گریز از مرکز باشد، بازهم غلط است. چون اولاً: تعادل این دو یعنی نه گریز از مرکز و نه جاذبه به تنهایی. در اصطلاح

فیزیک، جمع برداری این دونیرو شیء سماوی را در جهت خاصش (مثلاً دورانی) پیش می

راند. یعنی باز چیز نگه‌دارنده‌ی واقعی (ستون) نمی‌ماند چون عملکرد ستون در جهت پائین

است که هم‌جهت با جمع برداری دو نیرو نیست. ثانیاً در بسیاری موارد تعادلی بین این دو

نیرو وجود ندارد. مثلاً یک سنگ آسمانی در مسیر حرکتش هرگاه به کره‌ای نزدیک شود

تحت تأثیر جاذبه‌ی کره، می‌تواند تغییر جهت دهد یا با کره تصادم کند. یا دور شدن سریع

کهکشانشان‌ها از یکدیگر، غلبه‌ی انرژی جنبشی بر جاذبه‌ی بین کهکشانشان‌ها را نشان می‌دهد

درحالی‌که در فضای بیکران معلق‌اند. بهر روی نمی‌توان ستون نامرئی را به معجزه چسباند،

بلکه این برداشت یک انسان ساده‌ی بی‌اطلاع است که گمان می‌کند هر چیزی اگر نگاه

۱- فاطر آیه ۴۱.

۲- حج آیه ۶۵.

۳- لقمان آیه ۱۰.

داشته نشود می افتد. پس زمین و آسمان هم باید بیفتند. اما چون نمی افتند باید چیزی آن‌ها را نگه دارد، که خداست یا ستون یا هردو. و دیدیم که همه‌ی این خیالات غلط است.^۱

جواب

برای روشن شدن آیات مذکور ابتدا آیه «خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا»^۲ مورد بررسی قرار می دهیم و بعد دو آیه قبل.

بعضی جمله «تَرَوْنَهَا» را صفت برای «عمد» می دانند و آیه را این گونه ترجمه می کنند:

آسمان‌ها را بدون ستونی که دیدنی باشد برافراشتیم و این، وجود ستون‌های نامرئی را برای آسمان اثبات می کند^۳ گروهی نیز «بِغَيْرِ عَمَدٍ» را متعلق به جمله «تَرَوْنَهَا» می دانند که در این صورت آیه می گوید: همان طور که می بینید آسمان بدون ستون است.^۴

اما به نظر می رسد که دیدگاه اول صحیح باشد زیرا سنت که سه‌ها آن را مبنا برای فهم صحیح قرآن می داند سازگار است.

حدیثی که از امیر مؤمنان علی علیه السلام در این زمینه نقل شده بسیار جالب است، طبق این حدیث امام علیه السلام فرمود: «هَذِهِ النُّجُومُ الَّتِي فِي السَّمَاءِ مَدَائِنٌ مِثْلُ الْمَدَائِنِ الَّتِي فِي الْأَرْضِ مَرْبُوطَةٌ كُلُّ مَدِينَةٍ إِلَى عَمُودٍ مِنْ نُورٍ»

«این ستارگانی که در آسمان‌اند، شهرهایی هستند همچون شهرهای روی زمین که هر شهری با شهر دیگر (هر ستاره‌ای با ستاره دیگر) با ستونی از نور مربوط است».^۵

۱- نقد قرآن ص ۷۵ تا ۷۷.

۲- لقمان آیه ۱۰.

۳- ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۳۹۲، تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۱۱۰.

۴- التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۲۷۳.

۵- بحار الأنوار ج ۵۵ ص ۹۱.

حسین بن خالد که از امام رضا علیه السلام راجع به «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ» پرسیدم. فرمود: آسمان‌ها وابسته به زمین‌اند و انگشتان خود را در هم کرد، گفتم: چگونه وابسته به زمین‌اند باینکه خدا می‌فرماید: «به وجود آورد آسمان‌ها را بدون ستونی که ببینید» فرمود: سبحان الله آیا نمی‌فرماید بی‌ستون دیدنی؟ گفتم: چرا فرمود: پس ستونی هست ولی دیده نشود.^۲

اما آیا این معنی با علم روز منافات دارد؟ واقعیت این است که نه تنها منافات ندارد بلکه با زبانی که برای مردم قابل فهم باشد به نکته‌ای اشاره می‌کند که قرن‌ها بعد کشف می‌شود و آن وجود نیرو و قدرتی است که تعادل بین آسمان و زمین را برقرار کند که قرآن از آن به ستون غیرقابل رؤیت یاد می‌کند.

بر طبق قانون جاذبه عمومی نیوتن، کلیه اجسام، همدیگر را جذب می‌کنند و این کشش به دو عامل بستگی دارد: ۱- جرم ۲- فاصله.

یکی از نتایج مهمی که از قوانین نیوتن به‌علاوه‌ی قانون گرانش او می‌توان دست‌یافت، در مسئله‌ی دو جسمی است. فرض کنید یک جسم با یک سرعت مشخص حول جسم بزرگ‌تری در گردش است یک نیرو حاصل نیروی گرانش بین دو جسم می‌باشد و نیروی دیگری نیز به علت حرکت شتابدار جسم محرک ایجاد می‌شود که این دو نیرو باعث تعادل در مجموعه‌ی دو جسمی می‌شوند، یعنی با حذف نیروی گرانش بین دو جسم، جسم کوچک‌تر از مدار خارج خواهد شد و با کم شدن سرعت جسم کوچک‌تر، این جسم به طرف جسم بزرگ‌تر سقوط خواهد کرد. حرکت مداری ماه حول زمین، سیارات منظومه‌ی شمسی حول خورشید و ستاره‌ها و خوشه‌های ستاره‌ای حول مرکز کهکشان‌ها نمونه‌هایی از این

۱- ذاریات آیه ۷.

۲- بحار الأنوار ج ۵۷، ص ۷۹.

مسئله می‌باشند. سقوط آزاد اجسام، جزر و مد اقیانوس‌ها و تقدیم اعتدالین از مسائل مهمی بودند که پس از کشف جاذبه، به علت آن‌ها پی برده شد.

مشکل سها این است که توجهی به وجه شبهه نکرده است زیرا ستون هم مانع فرود و سقوط و هم مانع صعود و دور شدن کرات می‌شود و این اتفاقاً از اعجاز قرآن هست.

آیه «إِنَّ اللَّهَ يَمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِن زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ»^۱

فعل ان تزولا از ریشه زول است و آیه را به دو گونه می‌توان ترجمه کرد اول معنای اصلی زول که زوال و نابودی است^۲ و معنی آن چنین می‌شود: در حقیقت خدا (اجرام) آسمان‌ها و زمین را نگاه می‌دارد تا مبادا (از مسیر منحرف و) فنا شوند و اگر در (آستانه) فنا قرار گیرند، هیچ کس بعد از او آن‌ها را نگاه نمی‌دارد؛ که او بردباری بسیار آمرزنده است.

دوم: که معنی انتقال از محل^۳. اگر این معنی را بگیریم و مقصود، افتادن (سقوط) هم باشد در ضمن آیه بعدی جواب داده خواهد شد.

اما درباره آیه «وَيَمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ»^۴

و خدا آسمان را نگه می‌دارد تا بر زمین نیفتد.

اولاً: احتمال دارد این تعبیر، کنایی باشد. این نوع گفتگو در محاورات مردم نیز وجود دارد مثلاً می‌گویند: آسمان را سرت خراب می‌کنم یا آسمان به زمین نیامده. ماهم می‌دانیم این مطلب کنایه است و کنایات در قرآن بکار رفته است.

۱- فاطر ۴۱.

۲- القاموس المحيط، ج ۳، ص ۵۳۵.

۳- الفروق فی اللغویة، ص ۱۴۷.

۴- حج ۶۵.

ثانیا: به باور ما خداوندی که خالق اشیاء است، بقای اشیاء نیز به افاضه فیض اوست، قدرت خداوند هست که مانع برخورد کرات و سیارات به یکدیگر می شوند. بارها در طول تاریخ بشر، بعضی از ستاره‌شناسان پیش‌بینی کرده‌اند که ممکن است فلان ستاره دنباله‌دار و یا غیر آن در مسیر خود از کنار کره زمین بگذرد، و احتمالاً با آن برخورد کند، این پیش‌بینی‌ها افکار تمام جهانیان را در نگرانی فرو برده است، در این شرایط، این احساس برای همه پیدا شده که در مقابل این ماجرا هیچ کاری از هیچ‌کس ساخته نیست، چراکه اگر فلان کره آسمانی به سوی زمین بیاید و تحت تأثیر جاذبه با یکدیگر برخورد کنند، اثری از تمدن چندین هزارساله بشر، و حتی موجودات زنده دیگر بر صفحه زمین باقی نخواهد ماند، و هیچ قدرتی جز قدرت پروردگار، قادر به جلوگیری از این حادثه نیست.

در این گونه حالات، همگان احساس نیاز مطلق، به خداوند بی‌نیاز مطلق می‌کنند، اما هنگامی که خطرات احتمالی برطرف می‌شود، فراموش‌کاری و نسیان بر وجود انسان‌ها سایه می‌افکند.

بنابراین خداوند است که مانع سقوط اجرام آسمانی به زمین شده است و دو مانع برای سقوط اجرام آسمانی قرار داده است.

۱- خداوند متعال با قرار دادن یک کمربند ایمنی برای کره زمین به نام جو یا اتمسفر از ریزش بی‌رویه سنگ‌های آسمانی با زمین جلوگیری فرموده است.

۲- با قرار دادن نیروی جاذبه و گریز از مرکز و تنظیم و حفظ تعادل آن‌ها در تمام اجرام آسمانی ضمن حرکت دادن آن‌ها در مسیرهایی معین و قوانینی خاص از برخورد آن‌ها با یکدیگر از جمله برخورد با زمین جلوگیری نموده و تداوم بقای کره زمین و حیات در آن را تضمین فرموده است.^۱

۱- نقد بازشناسی قرآن ص ۲۳۲.

سها به گونه‌ای بحث را مطرح می‌کند که منظور قرآن فقط جاذبه یا فقط نیروی گریز از مرکز است درحالی که این برداشت اشتباه است.

اشکال دوم

قرآن را باید با قرآن و سنت فهمید نه با خیال‌پردازی. نه در قرآن و نه در سنت کوچک‌ترین اشاره‌ای به جاذبه وجود ندارد. اگر محمد درجایی از قرآن یا سنت، نیروی جاذبه را مطرح کرده بود قطعاً کار بزرگی کرده بود مثل نیوتون، که تازه آن‌هم معجزه نبود چنانکه نیوتون معجزه نکرد.^۱

جواب

اولاً قرآن کتاب هدایت است و رسالت آن، بیان راهبردهای عقیدتی و راهکارهای عملی برای وصول به کمال حقیقی و سعادت ابدی است نه بیان نکات و قوانین طبیعی و علمی مگر آنچه خداوند حکیم ذکر آن را در قرآن برای تحقق غرض هدایت لازم یا سزاوار دانسته است. بنابراین عدم ذکر برخی از نظریات علمی از عظمت مقام قرآن نمی‌کاهد.

ثانیاً با توضیح بیان شده ادعای عدم اشاره به جاذبه در قرآن و سنت رد می‌شود هم در قرآن^۲ و هم در سنت^۳ به این امر اشاره شده است.

ثالثاً قبلاً توضیح داده شد که استفاده از دقت‌های عقلی و تدبر در قرآن از شرایط لازم فهم این کتاب است.

عجاز از آن جهت است که شخصی در محیط ابتدایی بزرگ‌شده و خود وی هم درس نخوانده است باین حال بتواند به حقیقتی اشاره کند که صدها سال بعد با استفاده از امکانات اثبات

۱ - نقد قرآن ص ۷۷.

۲ - لقمان آیه ۱۰.

۳ - بحار الأنوار ج ۵۷، ص ۷۹.

کنند نهایتاً اگر اعجاز را هم نپذیریم این آیه از نکات علمی قرآن است و از جانب خداوند بوده است.

۴- آسمان یک دست و بدون خلل و شکاف

«أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ»^۱

مگر به آسمان بالای سرشان نگریسته‌اند که چگونه آن را بنا کردیم و زینتش داده‌ایم و برای آن هیچ‌گونه شکاف یا روزنه‌ای نیست.

همچنین آیاتی که از شکافته شدن آسمان در قیامت می‌گویند مؤید سقف یکپارچه بودن آسمان است مثل:

«وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا»^۲ و (در قیامت) آسمان گشوده و درهایی [پدید] می

شود.

«إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ»^۳ هنگامی که (در قیامت) آسمان شکافته شود.

«وَانشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ»^۴ و (در قیامت) آسمان از هم بشکافتد و در آن

روز است که از هم گسسته باشد.

اشکال

این هم تصور غلطی است. در فضاهای جهان بیکران سقفی نیست که یکپارچه و بدون منفذ باشد. این غلط ناشی از نگاه سطحی ابتدائی است که به نظر می‌رسد در سقف بلورین آسمان،

درب یا پنجره‌ای وجود ندارد.^۵

۱- ق آیه ۶.

۲- نباء آیه ۱۹.

۳- انفطار آیه ۱.

۴- الحاقه آیه ۱۶.

۵- نقد قرآن ص ۷۸

جواب

جمله **وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ** (هیچ شکافی در آن نیست) برای فروج می‌توان دو مصداق در نظر گرفت اول: عدم وجود نقص و عیب و ناموزونی در آسمان است و دوم عدم وجود شکاف در خصوص آسمانی است که اطراف زمین را احاطه کرده، و جو زمین نامیده می‌شود و جمع هر دو امکان‌پذیر است و به گفته قرآن «سقفی محفوظ است»^۱ که راه را بر سنگ‌های آسمانی که به‌طور مداوم با سرعت سرسام‌آوری به‌سوی زمین می‌آید می‌بندد، و قبل از رسیدن به سطح زمین آن‌ها را آتش می‌زند و خاکستر می‌کند و همچنین از اشعه‌ی کیهانی زیان‌بخش ممانعت به عمل می‌آورد.^۲

از این‌رو هیچ‌گونه نقص و عیبی چه از نظر مکانیزم ساختمانی، چه از نظر تقسیم‌بندی و آرایشی و چه از نظر نظام و گردشی و غیره نقصی در میان آن‌ها وجود ندارد.^۳

با توضیح سقف محفوظ بودن آسمان این مطلب روشن می‌شود که اگر لایه‌های جو زمین در قسمتی از اطراف زمین نباشد اشعه‌های مضر و نیز سنگ‌های آسمانی به آن قسمت از زمین اصابت می‌کرد. حال منافاتی ندارد که هنگام برپایی قیامت این لایه‌ها برداشته شود زیرا برای وقوع قیامت، حوادث هولناکی واقع می‌شود و نظام کنونی آسمانی درهم فرومی‌ریزد، کواکب و سیارات دگرگون می‌شوند، حتی از جمله آن حوادث این است که کرات آسمانی از هم می‌شکافند و به رنگ سرخ و به‌صورت مذاب همچون روغن در می‌آیند. **فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ**؛^۴ در آن هنگام که آسمان شکافته شود و همچون

۱- انبیاء آیه ۳۲.

۲- تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۲۳۴.

۳- کهکشانها در قرآن ص ۳۲۷.

۴- الرحمن، آیه ۳۷.

روغن مذاب گلگون گردد (حوادث هولناکی رخ می‌دهد که تاب تحمل آن را نخواهید داشت).

۵- ستارگان چراغ‌های زینت‌بخش آسمان

اشکال اول

حال که آسمان سقف یکپارچه‌ی بدون منفذی است، پس ستارگان باید به سقف آسمان چسبیده باشند و آسمان را زینت دهند همان‌طور که ما سقف خانه را زینت می‌دهیم. این دقیقاً همان نظر انسان‌های باستانی است.

توجه کنید: «أَنَا زِينَةُ السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ»؛^۱ به‌درستی که ما آسمان دنیا را به زینت ستارگان زینت دادیم. «وَزِينَةُ السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ»؛^۲ ترجمه: و آسمان دنیا را به چراغ‌ها زینت دادیم.

البته که ستارگان موجب زیبایی آسمان می‌شوند. اما آیا اینکه ستارگان چراغ یا لامپ هستند حرف درستی است؟ اگر کسی از شما بپرسد که ستارگان چیستند؟ آیا شما می‌گویید چراغ‌اند؟! یا اینکه می‌گویید: کراتی هستند شبیه زمین و ماه و خورشید. که یا نور تولید می‌کنند مثل خورشید یا نور را منعکس می‌کنند شبیه ماه و زمین. محمد نمی‌دانسته که ستارگان کراتی شبیه زمین‌اند و چیز ساده‌ی ابتدائی که به ذهنش آمده این است که ستارگان چراغ‌های زینت‌بخش آسمان‌اند همان‌طور که هر عربی در بیابان عربستان همین‌گونه تصور می‌کرد.^۳

جواب

اگر شب‌ها به آسمان نگاه کنیم به زینت بودن ستاره پی می‌بریم. و این منافاتی با لایه‌های

۱- صافات آیه ۶.

۲- فصلت آیه ۱۲ و ملک آیه ۵.

۳- نقد قرآن ص ۷۹.

جوی که به مثل سقف زمین هستند ندارد. اما تشبیه ستاره‌ها به مصباح برای این است که نورش ذاتی اوست و از چیز دیگری نگرفته و این از نکات علمی قرآن است.

خدای متعال در آیه فوق می‌فرماید: «آسمان پایین را با کواکب تزیین کردیم»، درحالی‌که فرضیه‌ای که در آن زمان بر افکار و دانشمندان حاکم بود می‌گفتند: فقط آسمان بالا (آسمان هشتم طبق فرضیه بطلمیوس) آسمان ستارگان ثوابت است.

ولی چنان‌که می‌دانیم، بطلان این فرضیه اثبات‌شده و عدم پیروی قرآن از فرضیه نادرست مشهور آن زمان، خود معجزه زنده‌ای از این کتاب آسمانی است از این مطلب فهمیده می‌شود که قرآن متأثر از فرضیه بطلمیوس نبوده است.

اشکال دوم

سها می‌گوید: چراغ بودن ستارگان غلط است. چون چراغ چیزی است که نور تولید می‌کند درحالی‌که بسیاری از ستارگان فاقد نورند و نوری تولید نمی‌کنند و ممکن است نور ضعیفی را که از ستاره‌ی دیگری به آنان می‌تابد منعکس کنند.^۱

جواب

احتمال دارد سها ستاره را با سیاره اشتباه گرفته است و مدعی شده بعضی از ستاره‌ها فقط منعکس‌کننده نور هستند در حالی‌که منجمین ستاره‌ها را این‌گونه تعریف کرده‌اند: ستاره‌ها گوی‌های بزرگی از گاز بسیار گرم‌اند که به‌واسطه‌ی نورشان می‌درخشند دمای آن‌ها در سطح، هزاران درجه و در داخل بسیار بیشتر است^۲ و نور داشتن صفت ذاتی ستاره است بله نور ستاره کم و مکدر می‌شود کما اینکه در قرآن بیان شده است «إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ»^۳

۱ - نقد قرآن ص ۸۰.

۲ - نجوم به زبان ساده ص ۶.

۳ - تکویر آیه ۲.

هنگامی که ستارگان بی فروغ شوند. یا ستاره می‌میرد «فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ»^۱ و هنگامی که ستارگان محو شوند. که در صورت مرگ ستاره به سیاهچاله تبدیل می‌شود و دیگر ستاره نیست.

۶- هفت آسمان

در قرآن به‌طور مکرر از هفت آسمان یاد شده است. مثلاً: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ»^۲

خداوند همان کسی است که هفت آسمان را آفرید، و از زمین نیز همانند آن‌ها را آفرید هفت آسمان طبقات بالای هم هستند «الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا»^۳ خداست کسی که هفت آسمان را به‌صورت طبقات بالای هم خلق کرد. «أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا»^۴ مگر ملاحظه نکرده‌اید که چگونه خدا هفت آسمان را به‌صورت طبقات آفریده است.

اشکال

صاحب کتاب نقد قرآن درباره این آیات می‌گوید:

۱- وجود آسمان‌های هفت‌گانه که مسیر حرکت سیارات هفت‌گانه (شامل خورشید و ماه) به حساب می‌آمده است و همچنین وجود عرش و کرسی (در قرآن آمده است) در دوری جاهلیت قبل از محمد رایج بوده است و محمد همان مفاهیم را از محیط بدوی گرفته و وارد قرآن کرده است.

۲- اصلاً آسمانی وجود ندارد که هفت عدد باشد.

۱- مرسلات آیه ۸.

۲- طلاق آیه ۱۲.

۳- ملک آیه ۳.

۴- نوح آیه ۱۵.

۳- در سنت، این هفت آسمان مطبق و عرش به وضوح توضیح داده شده است. توجه کنید:

(حدیث در منابع متعدد با اندک تفاوتی در عدد سال بین آسمان‌ها آمده است از جمله: المستدرک علی صحیحین، احادیث المختاره، سنن ابن ماجه، سنن ابی داوود): پیامبر (ﷺ) گفت: (به یارانش) آیا می‌دانید فاصله‌ی بین آسمان و زمین چقدر است؟ گفتیم خدا و رسولش آگاه‌ترند. گفت بین آن‌ها مسیر ۵۰۰ سال است. و از هر آسمان به آسمان بعدی (فوقانی: سنن ابی داوود) مسیر ۵۰۰ سال است و ضخامت هر آسمان هم مسیر ۵۰۰ سال است. و بعد از آسمان هفتم دریایی است که از کف تا سطح آن معادل فاصله‌ی بین آسمان و زمین است. سپس بالای آن ۸ بز نر کوهی قرار دارند که فاصله‌ی بین سم و زانویشان مثل فاصله‌ی بین آسمان و زمین است. سپس در بالای آن (بر پشت آنان: سنن ابی داوود) عرش قرار دارد که فاصله‌ی بین پایین و بالای آن معادل فاصله‌ی زمین تا آسمان است. و خدای تعالی در روی عرش قرار دارد و چیزی از اعمال بنی آدم از او پنهان نیست.^۱ بنابراین از نظر محمد (قرآن و سنت) در بالای زمین هفت آسمان قرار دارند و سپس یک دریا و سپس هشت بز و سپس عرش و روی عرش خداست. محمد بجای آسمان هشتم، که در سیستم بطلمیوسی فلک ثوابت است، دریا و هشت بز و عرش را قرار داده است. واضح است که هفت آسمان مطابق با نظریه‌ی بطلمیوسی رایج در زمان محمد سازگار است، اما دریا و بزها و عرش در نظریه‌ی بطلمیوس نیست. علاوه بر نظریه‌ی بطلمیوس

۱ - «... قال (الرسول) أتدرون كم بين السماء والأرض فقلنا الله ورسوله أعلم قال بينها مسيرة خمس مائة سنة ومن كل سماء إلى السماء التي تليها مسيرة خمس مائة سنة وكثف كل سماء مسيرة خمس مائة سنة وفوق السماء السابعة بحر بين أعلاه وأسفله كما بين السماء والأرض ثم فوق ذلك ثمانية أوعال بين ركبهن وأظلافهم كما بين السماء والأرض ثم فوق ذلك العرش بين أسفله وأعلاه كما بين السماء والأرض والله تعالى فوق ذلك ليس يخفى عليه من أعمال بني آدم شيء».

که تا حدودی بر مشاهدات بنیان نهاده شده بود، افسانه‌های آمیخته با مذهب نیز قبل از محمد در مورد هفت آسمان وجود داشته است. مثلاً در دین هندو هفت جهان بالا (آسمان) و هفت جهان زیرین وجود دارد.^۱

جواب

کلمه سبع (هفت) در عربی به دو صورت بکار می‌رود:

الف: هفت به معنای عدد مشخص و معین که در ریاضیات بکار می‌رود.

ب: هفت به عنوان نماد کثرت؛ چرا که گاهی در عرب کلمه «هفت» بکار می‌رود و معنای

کنایی آن (تعداد زیاد و کثیر) مراد است. برای مثال در قرآن می‌خوانیم:

«وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»^۲

«و اگر هر درخت روی زمین قلم شود و آب دریا به اضافه هفت دریای دیگر مداد گردد باز

نگارش کلمات خدا ناتمام بماند همانا خدا را اقتدار و حکمت (بی‌پایان) است.»

روشن است که مراد از «هفت دریا» در اینجا بیان کثرت است و اگر صدها دریا نیز باشد

برای نگارش کلمات خدا کافی نیست.

در آیات «سبع سموات» برخی از مفسران احتمال دوم را ذکر کرده‌اند^۳ و برخی از

صاحب‌نظران نیز احتمال اول را قوی دانسته‌اند.^۴

۱ - نقد قرآن ص ۸۱ و ۸۲.

۲ - لقمان آیه ۲۷.

۳ - تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۱۶۵-۱۶۷ و ذیل آیه ۱۲ سوره طلاق.

۴ - معارف قرآن، ص ۲۳۹-۲۴۰ به نقل از پژوهشی در اعجاز علمی قرآن، ص ۱۳۸.

اگر احتمال اول را پذیرفتیم مراد (از آیه ۱۲ سوره طلاق) آن است که هفت آسمان واقعی وجود دارد و اگر احتمال دوم را پذیرفتیم مراد آیه آن است که تعداد زیادی آسمان وجود دارد.

آنچه صحیح‌تر به نظر می‌رسد، این است که مقصود از «سماوات سبع» همان معنی واقعی آسمان‌های هفتگانه است، تکرار این عبارت در آیات مختلف قرآن، نشان می‌دهد که عدد «سبع» در اینجا به معنی تکثیر نیست، بلکه اشاره به همان عدد مخصوص است.

منتها از آیات قرآن چنین استفاده می‌شود که تمام کرات و ستارگانی را که ما می‌بینیم همه جزء آسمان اول است، و شش عالم دیگر وجود دارد که از دسترس دید ما و ابزارهای علمی امروز ما بیرون است و مجموعاً هفت عالم را با عنوان هفت آسمان یاد می‌کند.

شاهد این سخن اینکه: قرآن می‌گوید: «و زینا السماء الدنيا بمصابیح»؛ «ما آسمان پایین را با چراغ‌های ستارگان زینت دادیم».^۱

در جای دیگر می‌خوانیم: «انا زینا السماء الدنيا بزینة الكواكب»؛ «ما آسمان پایین را با کواکب و ستارگان زینت بخشیدیم».^۲

از این آیات به خوبی استفاده می‌شود که همه آنچه را ما می‌بینیم و جهان ستارگان را تشکیل می‌دهد همه جزء آسمان اول است، و در ماورای آن شش آسمان دیگر وجود دارد که ما در حال حاضر اطلاع دقیقی از جزئیات آن نداریم.

اما اینکه گفتیم شش آسمان دیگر برای ما مجهول است و ممکن است علوم از روی آن در آینده پرده بردارد، به این دلیل است که علوم ناقص بشر به هر نسبت که پیش می‌رود از عجایب آفرینش تازه‌هایی را به دست می‌آورد، مثلاً علم هیئت هم‌اکنون به جایی رسیده

۱- فصلت آیه ۱۲.

۲- صافات آیه ۶.

است که بعد از آن، تلسکوپ‌ها قدرت دید را از دست می‌دهند، آنچه رصدخانه‌های بزرگ کشف کرده‌اند، فاصله به اندازه هزار میلیون (یک میلیارد) سال نوری هست، و خود معترف‌اند که تازه این آغاز جهان است نه پایان آن، پس چه مانع دارد که در آینده با پیشرفت علم هیئت آسمان‌ها و کهکشان‌ها و عوالم دیگری کشف گردد؟!^۱

بهتر این است که این سخن را از زبان یکی از رصدخانه‌های بزرگ جهان بشنویم. رصدخانه «پالومار» عظمت جهان بالا را چنین توصیف می‌کند: «... تا وقتی که دوربین رصدخانه پالومار را ساخته بودند، وسعت دنیایی که به نظر ما می‌رسید بیش از پانصد سال نوری نبود، ولی، این دوربین وسعت دنیای ما را به هزار میلیون سال نوری رساند، و در نتیجه میلیون‌ها کهکشان جدید کشف شد که بعضی از آن‌ها هزار میلیون سال نوری با ما فاصله دارند، ولی، بعد از فاصله هزار میلیون سال نوری فضای عظیم، مهیب و تاریکی به چشم می‌خورد که هیچ چیز در آن دیده نمی‌شود، یعنی روشنایی از آنجا عبور نمی‌کند تا صفحه عکاسی دوربین رصدخانه را متأثر کند.

ولی بدون تردید در آن فضای مهیب و تاریک صدها میلیون کهکشان وجود دارد که دنیایی که در سمت ما است با جاذبه به آن کهکشان‌ها نگهداری می‌شود. تمام این دنیای عظیمی که به نظر می‌رسد و دارای صدها هزار میلیون کهکشان است جز ذره‌ای کوچک و بی‌مقدار از یک دنیای عظیم‌تر نیست و هنوز اطمینان نداریم که در فراسوی آن دنیای دوم دنیای دیگری نباشد».^۲

البته همان طور که قبلاً بیان شد آسمان در قرآن به معنی مقام قرب و مقام حضور که محل تدبیر امور عالم است نیز به کار رفته است و این احتمال وجود دارد که منظور از شش

۱- پژوهشی در اعجاز علمی قرآن، ص ۱۳۷ و ۱۳۸.

۲- بانک جامع نجوم شناسی ص ۶۸۷.

آسمان دیگر، آسمانهای معنوی باشند.

از مجموع سخنان علامه طباطبائی(ره) در ذیل آیات (سجده/ ۵- فصلت/ ۱۲- مؤمنون/ ۱۷- نوح/ ۱۵) به دست می‌آید که ایشان آسمان در قرآن را امری معنوی یعنی مقام قرب و حضور و راهی برای سلوک امر و تدبیر عالم و رفت و آمد ملائکه می‌داند که از آن طریق، امر الهی جریان می‌یابد^۱ بنابراین گرچه یک معنای قطعی را نمی‌توان در مورد همه آیات جاری دانست، این احتمالات با علم روز در تضاد نیست.

با رجوع به قرآن معلوم می‌شود که ادعای سه‌ها مبنی بر اینکه سخن هفت آسمان از محیط بدوی گرفته شده ادعای بدون دلیل است ضمن اینکه اگر نگاهی به همین سخن سه‌ها و آیه شود تفاوت فهمیده می‌شود؛ زیرا باور به آسمان‌های هفت‌گانه به معنای مسیر حرکت سیارات هفت‌گانه (شامل خورشید و ماه) اگر عقیده دوره‌ی جاهلیت باشد با دیدگاهی که اسلام در موضوع هفت آسمان متفاوت است و آن آسمان‌ها را مسیر حرکت سیارات نمی‌داند. سه‌ها مدعی است که اصلاً آسمانی وجود ندارد معلوم نیست که منظور سه‌ها از آسمان چیست؟ برای کسانی که منظور سه‌ها از اصل وجود آسمان بدست نیآورده اند خلاصه آن را به ترتیب صفحه کتاب بیان می‌کنم:

۱- آسمان وجود دارد: "آسمان آبی که به چشم ما می‌آید رنگ آبی زیبایی است که از تراکم هوای اطراف زمین حاصل می‌شود."^۲

۱ - پژوهشی در اعجاز علمی قرآن، ص ۱۳۱.

۲ - نقد قرآن ص ۷۲ و ۷۳.

۲- آسمان وجود دارد: "اگر در هنگام ظهر آسمان بالای سر ما باشد، در هنگام غروب در سمت شرق ماست نه بالا و در هنگام شب آسمان در زیر ماست. ولی ما در همه حال آسمان را به خطا بالا می‌دانیم."^۱

۲- آسمان وجود ندارد: "آسمان چیزی نیست که ستون بخواند."^۲ از فحوای کلام او انکار وجود آسمان فهمیده می‌شود.

۳- آسمان وجود دارد: "به نظر می‌رسد در سقف بلورین آسمان، درب یا پنجره‌ای وجود ندارد."^۳

۴- آسمان وجود دارد: "البته که ستارگان موجب زیبایی آسمان می‌شوند."^۴

۵- آسمان وجود ندارد: "اصلاً آسمانی وجود ندارد."^۵

۶- آسمان وجود ندارد: "آسمان وجود ندارد که کسی آن را ساخته باشد."^۶

این نشان از تناقض در گفتار وی است. اما ادعای عدم وجود آسمان از اشتباهات علمی سه‌ها است و آسمان یک امر عدمی نیست و اگر امر عدمی باشد به کار بردن آن در علم نجوم نیز اشتباه است.

بررسی حدیث

سه‌ها حدیثی از عباس بن عبدالمطلب از حضرت رسول ﷺ نقل می‌کند و برای اینکه حدیث

۱ - همان ص ۷۴.

۲ - همان ص ۷۶.

۳ - همان ص ۷۸.

۴ - همان ص ۸۰.

۵ - همان ص ۸۴.

۶ - همان ص ۳۸۳.

را تقویت کند به کثرت نقل اشاره می‌کند.

اما جواب این است که اولاً: این حدیث در منابع اهل سنت آمده و در منابع شیعه فقط در کتاب بحارالانوار به نقل از درالمنثور سیوطی و بدون ذکر سند، آمده است که برای ما حجت نیست اما برای اینکه بی‌اعتباری این حدیث روشن شود، به بررسی این حدیث در منابعی که سها بیان کرده، اشاره می‌شود: سها این حدیث را از چهار کتاب اهل سنت که عبارت است از المستدرک علی صحیحین،^۱ سنن ابی داوود^۲ و سنن ابن ماجه^۳ و احادیث المختاره^۴ نقل می‌کند، لازم است بیان شود که اولاً این روایت، خبر واحد هست و سند آن روایات به «عبدالله بن عمیره» می‌رسد و کثرت نقل مایه قوت حدیث نمی‌شود. ثانیاً: حدیث مشکل سندی دارد زیرا «عبدالله بن عمیره» را بعضی از رجالیان اهل سنت ضعیف الحدیث دانسته‌اند.^۵ و علاوه بر آن «سماک بن حرب» نیز در همه اسناد آمده که نزد بعضی ضعیف الحدیث است^۶ اما غیر این دو مورد که در بعضی از کتب بیان شده مثل «یحیی بن العلاء»

۱- أخبرنا أبو زكريا العنبري، ثنا محمد بن عبد السلام، ثنا إسحاق بن إبراهيم، أنبا عبد الرزاق، أنبا يحيى بن العلاء، عن عمه شعيب بن خالد قال: حدثني سهاك بن حرب، عن عبد الله بن عميرة، عن العباس بن عبد المطلب رضي الله عنه. المستدرک علی الصحیحین للحاکم ج ۲ ص ۳۱۶

۲- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الصَّبَّاحِ الْبِرَّازِيُّ، أَخْبَرَنَا الْوَلِيدُ بْنُ أَبِي نَوْرٍ، عَنْ سِهَالِكٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ الْأَخْنَفِ بْنِ قَيْسٍ، عَنْ الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ؛ سنن ابی داوود ج ۴ ص ۲۳۱.

۳- «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الصَّبَّاحِ، حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ بْنُ أَبِي نَوْرٍ الْهَمْدَانِيُّ، عَنْ سِهَالِكٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمِيرَةَ، عَنْ الْأَخْنَفِ بْنِ قَيْسٍ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ»، سنن ابن ماجه ت الأرئووط ج ۱ ص ۱۳۳.

۴- «أَخْبَرَنَا أَبُو جَعْفَرٍ الصِّدْلَانِيُّ بِأَصْبَهَانَ أَنَّ فَاطِمَةَ الْجُوزْدَانِيَّةَ أَخْبَرَتْهُمْ أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ رِيْدَةَ أَبَا سَلِيْمَانَ بْنَ أَحْمَدَ الطَّبْرَائِيَّ ثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَلِيٍّ الْجَارُودِيُّ ثَنَا أَحْمَدُ بْنُ حَفْصٍ حَدَّثَنِي أَبِي ثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ طَهْمَانَ عَنِ سِهَالِكِ بْنِ حَرْبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنِ الْأَخْنَفِ بْنِ قَيْسٍ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ»، الأحادیث المختارة ج ۸ ص ۳۷۶.

۵- الضعفاء الكبير للعقيلي ج ۲ ص ۲۸۴.

۶- التمهيد لما في الموطأ من المعاني والأسانيد ج ۱۶ ص ۱۴.

که در کتاب المستدرک علی صحیحین^۱ آمده است، همهٔ رجالیان او را تضعیف کرده‌اند^۲، و «الولید بن اَبی ثور الهمدانی» نیز که در سنن ابی داوود و سنن ابن ماجه، آمده است، رجالیان او را ضعیف دانسته‌اند.^۳

بنابراین حدیثی که سه‌ها آن را نقل کرده و آن را مبنای اشکالات مختلف خود قرار داده است، مشکل سندی دارد.

۷- عرش الهی

سه‌ها در ادامه مسئله هفت آسمان به موضوع عرش الهی می‌پردازد.

اشکال

حمل عرش خدا توسط هشت موجود در قرآن آمده است: «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ...»^۴

ترجمه: کسانی که عرش [خدا] را حمل می‌کنند و آن‌ها که پیرامون آن‌اند به سپاس پروردگارشان تسبیح می‌گویند:

«وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ»^۵

ترجمه: و فرشتگان در اطراف [آسمان] اند و عرش پروردگارت را آن روز هشت [موجود] بر سر خود بر می‌دارند.

قرار گرفتن عرش بر روی آب در قرآن هم آمده است: «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ

۱- المستدرک علی الصحیحین للحاکم ج ۲ ص ۳۱۶.

۲- تهذیب الکمال فی أَسْمَاءِ الرِّجَالِ ج ۳۱ ص ۴۸۶.

۳- دیوان الضعفاء ص ۴۲۵.

۴- غافر آیه ۷.

۵- الحاقه آیه ۱۷.

وَالْأَرْضِ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ»^۱ ترجمه: و اوست کسی که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید و عرش او بر آب است.

همچنین قرار گرفتن خدا بر روی عرش در خود قرآن هم آمده است: **اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ**^۲ ترجمه: خدا کسی است که آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است در شش روز آفرید آنگاه بر عرش قرار گرفت.^۳

جواب

ابتدا باید منظور از عرش روشن شود

«عرش» از نظر معنا ریشه واحدی دارد و عرب، سقف ساختمان و هر نوع سایبانی را عرش می‌گویند.^۴

از این نظر می‌بینیم که «عرش» و «عریش» در موارد زیر به کار رفته‌اند:

۱- عریش: سایبانی است که از چوب و شاخ و برگ درخت ساخته می‌شود و انصار در جنگ بدر به پیامبر گفتند: «**أَلَا نَبِيٌّ عَلَيْكَ عَرِيْشًا**»؛ آیا اجازه می‌دهید برای شما سایبانی به پا کنیم؟

۲- عریش: کجاوه و محمل زنان که شبیه به داربست انگور است.

۳- عرش: داربست انگور. عرب به بالا بردن شاخه‌های تاک و بستن آن به داربست می‌

گویند: «**تَعْرِيشُ الْكُرْمِ**».

۱- هود آیه ۷.

۲- سجده آیه ۴.

۳- نقد قرآن ص ۸۳ و ۸۴.

۴- مقایس اللغه ج ۴ ص ۲۶۴.

۴- عرش به معنی سقف خانه و سپس هر بنایی که اثر ساییانی داشته باشد، به آن عرش می‌گویند.

۵- یکی از معانی عرش که به مناسبت بکار رفته است تخت سلطنت زمامداران است. مانند «وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ»^۱؛ ترجمه: یوسف پدر و مادر خود را بر تخت نشانید.

۶- از جمله معانی عرش سلطه و حکومت و ملک و مملکت است مانند: «إِذَا مَا بَنُوا مروان ثلث عروشهم وأودت كما أودت أياد وحمير»؛ هنگامی که سلطنت فرزندان مروان رو به زوال نهاد و به سان حکومت‌های ایاد و حمیر نابود گردید.^۲ از این رو عرب می‌گوید: «أظننت عرشك لا يزول»؛ تو تصور می‌کنی که حکومت و سلطه تو سپری نمی‌گردد؟ یا می‌گوییم: «فلان ثل عرشه»؛ کنایه از اینکه قدرتش فرو ریخت^۳ و در فارسی نیز می‌گوییم: «پایه‌های تخت او در هم شکست».

در قرآن و روایات نیز عرش در معانی مختلف بکار رفته است و با قرینه باید فهمید که منظور از عرش چیست؟

گاه "عرش" به معنی "عالم ماوراء طبیعت" و کرسی به معنی مجموع عالم ماده اعم از زمین و آسمان استعمال می‌شود چنان‌که در آیه‌الکرسی آمده است **وسع کرسیه السماوات و الارض.**

از آنجا که مخلوقات و معلومات خداوند از ذات پاک او جدا نیستند گاهی عرش بر "علم خدا" اطلاق شده است.^۴

اگر به قلب پاک بندگان با ایمان "عرش الرحمن" گفته شده به خاطر این است که جایگاه

۱- یوسف آیه ۱۰۰.

۲- قرآن و اسرار آفرینش ص ۵۴ تا ۵۶.

۳- معجم مقاییس اللغة ج ۴ ص ۲۶۵.

۴- الکافی ج ۱، ص ۱۳۲.

معرفت ذات پاک او و نشانه‌های از نشانه‌های عظمت و قدرت او است. بنابراین در هر مورد باید از قرائن فهمید که منظور از عرش کدام یک از معانی آن است، ولی در هر حال همگی در این امر مشترک‌اند که عرش بیانگر بزرگی و عظمت خداوند است. در آیه‌ای که سخن از حاملان عرش الهی دارد و سه‌ها نیز به آن اشاره می‌کند ممکن است منظور از عرش همان حکومت خداوند و تدبیرش در عالم هستی باشد و حاملان عرش اجراکنندگان حاکمیت و تدبیر او هستند و نیز ممکن است به معنی مجموعه عالم هستی و یا عالم ماوراء طبیعت باشد و حاملان آن فرشتگانی هستند که پایه‌های تدبیر این جهان به فرمان خدا بر دوش آن‌ها است.^۱

اما منظور قرآن از عرشه علی الماء چیست؟ بنا بر شواهد قرآنی و سنت فهمیده می‌شود عرش خداوند بر آب کنایه هست و معنای ظاهری نیست. این‌که آب چه چیزی است چند دیدگاه مطرح هست:

۱- از امام صادق علیه السلام نقل شده که شخصی از آن جناب از معنای آیه «وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ» سؤال کرد، و آن حضرت در جوابش فرمود: مردم در معنای آن چه می‌گویند؟ آن شخص در جواب عرض کرد، می‌گویند عرش بر بالای آب و خداوند بر بالای عرش قرار دارد. فرمود: این‌ها به خدا دروغ بسته‌اند، زیرا معنای حرفشان این است که خداوند به صفات مخلوقات متصف بوده و مانند آن‌ها محمول چیزی می‌باشد و این باطل است، زیرا مستلزم این است که چیزی بزرگ‌تر و قوی‌تر از خدای تعالی باشد تا بتواند او را حمل کند، بلکه معنای آیه این است که خداوند قبل از آنکه آسمان و زمین، یا جن و انس، یا آفتاب و ماه را بیافریند، علم خود را بر آب که قبل از این‌ها موجود شده بود، حمل می‌کرد.^۲

۱- تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۳۷ و ۳۸.

۲- التوحید ص ۳۱۹.

مراد از کلمه (ماء)، در جمله: **(وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ)** احتمال دارد همین آب معمولی باشد و معنی آن این است که تدبیر عالم بر آب استوار است کما اینکه خداوند می‌فرماید:

«أَوْ لَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ»

«آیا آن‌ها که خدا را انکار می‌کنند با چشم علم و دانش این حقیقت را ندیدند که آسمان‌ها و زمین، در آغاز به هم پیوسته بود، سپس ما آن‌ها را از هم گشودیم و هر موجود زنده‌ای را از آب آفریدیم»^۱. می‌دانیم که آب را در تشکیل موجودات زنده دخالت تامی است که بدون آن زندگی نه وجود داشت و نه بقا. قرآن در بسیاری از آیات روئیدن نباتات را به آب باران نسبت داده است.^۲

احتمال دارد غیر آن آبی است که ما آن را آب می‌نامیم، به دلیل اینکه قبلاً فرمود: همه اشیاء و آسمان‌ها و زمین را بدون الگو و مصالح قبلی آفرید.^۳

۱- تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۲۶.

۲- ابراهیم، آیه ۳۲.

۳- در کتاب کافی سدید صیرفی روایت کرده‌اند که گفت: من از حمران بن أعین شنیدم: که از امام باقر ع از آیه: (بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) (بقره آیه ۱۱۷) می‌پرسید و آن جناب در پاسخش فرمود: خدای عز و جل همه اشیاء را بعلم خود و بدون الگوی قبلی آفرید، آسمانها و زمین را خلق کرد، بدون اینکه از آسمان و زمینی قبل از آن الگو گرفته باشد، مگر نشیندی که می‌فرماید: (وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ)؟. الکافی ج ۱، ص ۲۵۶.

علامه طباطبائی در ذیل این حدیث می‌گوید: [از این روایت] استفاده شده بس لطیف، و آن اینست که مراد از کلمه (ماء)، در جمله: (وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ) غیر آن آبی است که ما آن را آب می‌نامیم، به دلیل اینکه قبلاً فرمود: همه اشیاء و آسمانها و زمین را بدون الگو و مصالح قبلی آفرید، آب به آن معنا که نزد ما آب است نیز جزو آسمانها و زمین است و معقول نیست که عرش خدا روی آب به آن معنا باشد، و سلطنت خدای تعالی قبل از خلقت آسمانها و زمین نیز مستقر بود و بر روی آب مستقر بود، پس معلوم می‌شود آن آب غیر این آب بوده است، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۳۹۵.

آب مفهومی جامع است و مصادیق بسیار دارد. علم هم یکی از مصادیق آب است. علم در حقیقت آب زندگانی است و عالم برای همیشه زنده است: «الْعُلَمَاءُ بِأَقْوَنَ كَمَا بَقِيَ الدَّهْرُ».^۱ منظور از این علم، علم تدبیر و فرمانروایی است. در آیه‌ای که فرمود: «وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ»^۲ یا «ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ»^۳ آب زندگانی و آب حیات که علم و قدرت الهی است، زیربنای تمام مسائل عالم است بنابراین، آبی که عرش بر آن استوار است شیء مادی نیست و می‌تواند یک حقیقت معنوی باشد.^۴

درباره آیه «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»^۵ شواهد محتوایی و لغوی حاکی است از اینکه عرش در این آیه کنایه از استیلا بر مالکیتش بر آسمان و زمین است^۶ کما اینکه استوی هم به معنی ایستادن خداوند نیست. راغب اصفهانی در کتاب المفردات در این زمینه می‌گوید: هرگاه این واژه با حرف (علی) متعدی شود، در معنی - استیلاء و اقتدار است، مثل آیه: (الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى) یعنی مستولی شد.^۷

۸- حرکت خورشید و ماه در فلک خودشان

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ

۱- «يَا كُمَيْلُ هَلَكَ خَزَانُ الْأَمْوَالِ وَ هُمْ أَحْيَاءُ وَ الْعُلَمَاءُ بِأَقْوَنَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ وَ أَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ»

بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۸۷.

۲- هود آیه ۷.

۳- اعراف آیه ۵۴.

۴- در محضر حضرت آیت الله جوادی آملی ص ۵۴.

۵- طه آیه ۵.

۶- ر.ك. الالهيات ج ۱ ص ۳۳۴ و ۳۳۵.

۷- ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج ۲، ص ۲۹۱.

وَالْقَمَرَ كُلًّا يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ»^۱

ترجمه: آیا ندیده‌ای که خدا شب را در روز درمی‌آورد و روز را در شب درمی‌آورد و آفتاب و ماه را تسخیر کرده است هر یک تا زمان معینی در حرکت‌اند و خدا به آنچه می‌کنید آگاه است.

«وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ»^۲؛

ترجمه: و اوست آن کسی که شب و روز و خورشید و ماه را پدید آورده است هر کدام از این دو در فلکی شناورند.

«لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ»^۳

ترجمه: نه خورشید را سزد که به ماه رسد و نه شب بر روز پیشی جوید و هر کدام در فلکی شناورند.

پس هر کدام از ماه و خورشید در فلک مخصوص به خود حرکت می‌کنند.

اشکال

طبری می‌گوید که در مورد معنی فلک، در سنت چیزی وجود ندارد و فلک در عرب به معنی هر شیء دایر می‌باشد با توجه به اینکه در ۶ آیه از ۷ آیه‌ای که حرکت خورشید و ماه آمده، شب و روز نیز ذکر شده، پس منظور از حرکت خورشید و ماه حرکاتی است که به شب و روز مربوط می‌شوند. بنابراین منظور از این آیات این است که ماه و خورشید، هر یک در مسیری منحنی حرکت می‌کنند و طبعاً حرکت خورشید منجر به پیدایش روز می‌شود که

۱- لقمان آیه ۲۹.

۲- انبیاء آیه ۳۳.

۳- یس آیه ۴۰.

غلطی واضح است. این نظر محمد نیز با سیستم بطلمیوسی سازگار است.^۱

جواب

دلیل سه‌ها بر اینکه از نگاه قرآن خورشید حرکت می‌کند این است که در کنار بحث حرکت خورشید از روز و شب نیز یادشده است.

اگر در آیات دقت شود معلوم می‌شود که نمی‌توان برداشت مذکور را به‌طور قطعی به آن آیات نسبت داد. نه مجموع هر آیه، دلیل بر حرکت خورشید دور زمین می‌کند و نه بخش‌های هر آیه به‌صورت تفکیک شده.

نکته اول: در هیچ‌جای قرآن به صراحت بیان نشده است که خورشید دور زمین می‌چرخد که موافق دیدگاه بطلمیوس باشد اتفاقاً بعضی از آیات قرآن، همان‌طور که بیان خواهد شد نادرستی هیئت بطلمیوسی را روشن می‌کند.

قرآن سه نوع حرکت برای زمین بیان می‌کند اول حرکت پوسته زمین که همان زلزله باشد دوم حرکت وضعی زمین که موجب تشکیل شب و روز می‌شود و سوم حرکت انتقالی زمین به دور خورشید.

بیان حرکت پوسته زمین یا همان زلزله در قرآن مورد اتفاق همه است اما آنچه اختلافی است حرکت وضعی و انتقالی زمین است که در قسمت «ادعای بیان حرکت زمین در قرآن» بیان خواهد شد که آیات آیه ۱۵ سوره ملک آیه ۸۸ سوره سوره نمل، آیه ۲۵ سوره مرسلات، آیه ۳۰ سوره نازعات، آیه ۶ سوره شمس حرکت وضعی و انتقالی زمین را ثابت می‌کند.

نکته دوم صرف بیان حرکت خورشید در کنار شب و روز آن هم به‌صورت جداگانه در صورتی می‌توان دلیل بر زمین مرکزی باشد که ما دلیلی بر رد این دیدگاه از خود قرآن

۱- نقد قرآن ص ۸۶ و ۸۷.

نداشته باشیم اما قرآن همان‌طور که بیان خواهد شد برخلاف دیدگاه بطلمیوس به حرکت‌های وضعی و انتقالی زمین اشاره کرده است از این‌رو صرف بیان خورشید و بحث شب و روز در کنار هم صراحت بر دیدگاه بطلمیوس ندارد.

آیات بیان‌شده به صورت تفکیک‌شده نیز بر حرکت خورشید به دور زمین دلالت ندارد.

آیه اول

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ»^۱

ترجمه: آیا ندیده‌ای که خدا شب را در روز و روز را در شب درمی‌آورد و آفتاب و ماه را تسخیر کرده است هر یک تا زمان معینی در حرکت‌اند و خدا به آنچه می‌کنید آگاه است.

دو قسمت از این آیه مورد بحث است

جمله «يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ»

۱. اینکه مراد از این جمله اشاره تغییر تدریجی محسوسی باشد، که در شب و روز در طول سال مشاهده می‌شود؛ و این با میل محور زمین و حرکت انتقالی آن به دور خورشید امکان پذیر است.

جمله «سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى»

مقصود از تسخیر ماه و خورشید آن است که آن‌ها را در خدمت منافع بشر قرار داده است تا انسان از نور و حرارت و آثار دیگر آن‌ها بهره ببرد.

تعبیر «أَجَلٍ مُّسَمًّى» اشاره به آن است که نظام حرکتی منظومه‌ی شمسی، از جمله ماه و خورشید، جاودانی نیست و روزی با تمام شدن ذخایر خورشید این نظم و حرکت به پایان می‌رسد و خداست که این امور را تدبیر می‌کند و برای حرکت هر کدام زمان‌بندی

خاصی مشخص ساخته است.

آیه دوم

«وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ»^۱

یسبحون از کلمه سبِح گرفته شده است این کلمه با خود معنای حرکت را به همراه دارد که به هر جسم محرک اطلاق می‌شود. اگر شما این کلمه را برای فردی به کار ببرید که در زمین قرار دارد بدین معنی نیست که در حال غلتیدن است بلکه بدین معنی است که او یا راه می‌رود یا می‌دود. همچنین اگر این کلمه را برای فردی به کار ببرید که در آب قرار دارد، بدین معنی نیست که او روی آب شناور است بلکه بدین معنی است که او در حال شنا کردن است.

شبيه این، اگر شما واژه یسبح را برای اجرام سماوی همانند خورشید به کار ببرید نه تنها بدین معنی است که خورشید در میان اجرام در حال حرکت است بلکه بدین معنی نیز هست که خود در حال چرخش است؛ به عبارت دیگر در عین حال که در میان اجرام در حال حرکت است، خود نیز می‌چرخد.^۲ مسئله حرکت خورشید به دور خود اولین بار در سال ۱۶۰۹م توسط دانشمند آلمانی «یوهانس کپلر»^۳ در کتاب نو اختر نجوم منتشر شد و نتیجه گرفت که نه تنها سیاره‌ها با حرکت بیضی شکل به دور خورشید می‌چرخند بلکه با یک سرعت بی‌قاعده حول محور خودشان نیز در حال گردش‌اند.^۴

اگر حرکت در فلک را علاوه بر خورشید و ماه، شامل شب و روز نیز بدانیم، باید گفت: درست است که فلک به معنی شیء گرد یا دایره‌وار است اما حرکت شب و روز بنا بر هر

۱- انبیاء آیه ۳۳

۲- قرآن و علوم جدید ص ۳۰ و ۳۱.

۳ - Johannes Kepler.

۴- قرآن و علوم جدید ص ۲۹.

دو دیدگاه قطعاً استعاره است چه معتقد باشیم که خورشید دور زمین می‌گردد و چه معتقد باشیم که زمین به دور خود می‌گردد از این رو گردش شب و روز به تبع حرکت زمین استعاره و تعبیری درست است. تاریکی نیمی از کره زمین را همیشه پوشانده، و روشنایی نیم دیگر را و این دو در بیست و چهار ساعت یک دور تمام به گردش زمین می‌گردند و شناور بودن خورشید و ماه، حرکت دورانی آنها است. چنان که ماه به دور زمین می‌چرخد و خورشید هم به همراه منظومه‌ی شمسی در داخل کهکشان راه شیری در حال حرکت بوده، هم چنان که کل کهکشان نیز در حال حرکت بوده و به دور خود در حال گردش است بنابراین معنی اشتباه نیست.

آیه سوم

«لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ»^۱

ترجمه: نه خورشید را سزد که به ماه رسد و نه شب بر روز پیشی جوید و هر کدام در فلکی شناورند.

این آیه سه قسمت دارد

قسمت اول: «لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ»

برای خورشید سزاوار نیست که به ماه برسد و مدار حرکت خورشید و ماه هیچ‌گاه تلاقی نمی‌کنند. و هریک در مدار خود حرکت می‌کنند.

قسمت دوم: «وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ»

با توجه به این نکته که، مسابقه و پیش افتادن یکی از آن دو در صورتی ممکن است که هر دو در زمان واحدی موجود باشند، وجود شب و روز در یک‌زمان، از آیه فهمیده می‌شود

و از آنجایی که این اجتماع فقط در صورت کروی بودن زمین امکان دارد؛ می‌توان کروییت زمین را لازمه‌ی معنای آیه دانست.^۱

قسمت سوم: «كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ»

تفسیر این قسمت در آیه قبل بیان شد

معلوم شد که استدلال به این سه آیه بر حرکت خورشید به دور زمین سست است.

۹- حرکت خورشید سبب پیدایش روز و شب

اشکال اول

خورشید است که حرکت می‌کند و روز و شب را به وجود می‌آورد نه زمین در حکایت ذوالقرنین در قرآن آمده است:

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقُرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا (۸۳) إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا (۸۴) فَأَتْبَعَ سَبَبًا (۸۵) حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجدهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَهَا عِنْدَهَا قَوْمًا ... (۸۶) ... ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا (۸۹) حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجدهَا تَطَّلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سَبِيلًا (۹۰)»

و از تو درباره ذوالقرنین می‌پرسند بگو به‌زودی چیزی از او برای شما خواهم خواند (۸۳) ما در زمین به او امکاناتی دادیم و از هر چیزی اسبابی بدو بخشیدیم (۸۴) تا سببی را پیروی کرد (۸۵) تا آنگاه که به محل غروب خورشید رسید. (ذوالقرنین) یافت (مشاهده کرد) که خورشید در چشمه‌ای تیره غروب می‌کند و نزدیک آن طایفه‌ای را یافت ... (۸۶) ... سپس سببی را پیروی کرد (۸۹) تا آنگاه که به محل طلوع خورشید رسید [خورشید] را [چنین] یافت که بر قومی طلوع می‌کرد که برای ایشان در برابر آن پوششی قرار نداده بودیم (۹۰)

۱- تفسیر موضوعی قرآن ویژه جوانان ج ۵ ص ۲۰۱.

در حدیث هم این مطلب به وضوح ذکر شده است:

ترجمه: از ابوذر نقل شده که گفت من در ردیف پیامبر (بر چهارپائی) سوار بودم در حینی که خورشید غروب کرد. پیامبر گفت ای ابوذر آیا می‌دانی که خورشید در کجا غروب می‌کند. پس گفتم خدا و رسولش آگاه‌ترند. پیامبر گفت خورشید در یک چشمه‌ی تیره غروب می‌کند.^۱ طلوع خورشید از یک نقطه‌ی زمین و غروب آن در چشمه‌ی تیره یک تصور خام ابتدائی است که هر انسان ناآگاه، آن را با چشم می‌بیند. اگر در یک بیابان مسطح باشید مشاهده می‌کنید که خورشید در صبحگاه از نقطه‌ای بسیار دور، از زمین خارج می‌شود و در طول روز پهنه‌ی آسمان را به‌طور قوسی طی می‌کند. در هنگام غروب مخصوصاً در بیابان‌های شنی عربستان، سرابی تیره مشاهده می‌شود که خورشید به تدریج در آن فرو می‌رود. این چیزی است که محمد و هر عرب دیگری از طلوع و غروب خورشید می‌دیدند و محمد همین توهم غلط ناآگاهانه را وارد قرآن کرده و به خدا نسبت داده است. به هر صورت در آیات فوق شش غلط فاحش وجود دارند شامل:

اول و دوم: خورشید یک محل طلوع و یک محل غروب دارد که هر دو غلط‌اند.

سوم: خورشید است که حرکت می‌کند و از مشرق زمین سر برمی‌آورد و در مغرب زمین در چشمه‌ای فرو می‌رود و شب و روز را به وجود می‌آورد که غلط است.

چهارم: غروب خورشید در چشمه‌ی تیره غلط است.

پنجم: لازمه‌ی ورود خورشید در چشمه‌ای تیره، برخورد خورشید با زمین است که این هم غلطی واضح است.

۱ - «وعن أبي ذر كنت ردیف رسول الله على الجمل فرأى الشمس حين غابت فقال يا أبا ذر أتدري أين تغرب هذه فقلت الله

ورسوله أعلم قال فإنها تغرب في عين حامية»، تفسير الزمخشري = الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل ج ۲ ص ۷۴۳.

ششم: لازمه‌ی این گونه طلوع و غروب این است که طلوع یا غروب در همه جای زمین در یک‌زمان اتفاق بیفتد. چون خورشید در یک‌زمان وارد چشمه‌ی تیره می‌شود و برای هر کس در هر کجای زمین در هنگام غروب، خورشید وارد چشمه‌ی تیره می‌شود نه اینکه در پس قسمت‌های دیگر زمین پنهان شده باشد. لازمه‌ی این هم‌زمانی، مسطح بودن کامل زمین است نه کروی.

چون در زمین کروی، محال است که در همه جا طلوع یا غروب در یک‌زمان اتفاق بیفتد پس این آیات هم، غلط مسطح بودن زمین، که در آیات دیگری آمده‌اند، را تأیید می‌کند.^۱

جواب

درباره فرورفتن خورشید در چشمه‌ی تیره: مستند سها یک آیه و یک حدیث بود که به هر دو جواب داده خواهد شد اما آیه: «وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ» باید گفت که آیه اشاره دارد که به گمان و خیال ذوالقرنین چنین می‌رسیده است که خورشید در چشمه غروب می‌کند و لذا با (وجدها) تعبیر نموده است. همان‌طور که انسانی که در کشتی نشسته یا در ساحل ایستاده، غروب خورشید را در دریا می‌پندارد. و حال آنکه در دریا غروب صورت نمی‌گیرد.^۲

بررسی حدیث پیامبر: اولاً این حدیث در منابع شیعه فقط در بحار^۳ بدون ذکر سند آمده است و سها این حدیث را از کتاب کشف زمخسری که بدون سند است نقل کرده است و در دیگر منابع حدیثی اهل سنت است تنها یک سلسله سند دارد و خبر واحد است و سلسله راویان این حدیث چنین نقل کرده‌اند: «يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ، عَنْ سُفْيَانَ بْنِ حُسَيْنٍ، عَنْ

۱ - نقد قرآن ص ۸۷ تا ۹۰.

۲ - پرسش و پاسخهای قرآنی ص ۳۷۰.

۳ - بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۱۲۶.

الْحَكَمُ بْنُ عَتِيْبَةَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ التَّمِيْمِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي ذَرٍّ، قَالَ: كُنْتُ رَدَفَ رَسُولِ اللَّهِ عَلَى حِمَارٍ، فَرَأَى الشَّمْسَ حِينَ غَابَتْ، فَقَالَ: " يَا أَبَا ذَرٍّ، تَدْرِي أَيْنَ تَغْرُبُ هَذِهِ؟ "، قَالَ: فَقُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: " فَإِنَّهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنِ حِمَيْةٍ »^۱

در سلسله سند این خبر سفيان بن حسين بن الحسن هست که ابن سعد از علمای اهل سنت درباره اش می گوید: در احادیثش زیاد خطا کرده است^۲ ابن معین از علمای رجالی اهل سنت درباره او آورده که در حدیثش ضعف است^۳ و نیز حکم ابن عتیبه^۴ قرار دارد که ابن حجر او را متهم به تدلیس می کند^۴ و شخصیت بعدی إبراهيم بن يزيد تيمي است که ابن حجر وی را نیز مدلس می داند.^۵

ثانیاً همانطور که در آیه قبل بیان شد قرآن بر کروی بودن زمین اشاره کرده است و آیات دیگری نیز وجود دارد که در قسمت ادعای کروی بودن زمین بیان خواهد شد. ثالثاً: وی سعی می کند که ثابت کند که حضرت این افکار را از بطلمیوس گرفته است و توجیهاات مختلف هشت فلک را ثابت کند^۶ اما اینجا مسطح بودن زمین را مطرح می کند و این را مخالف نظر بطلمیوس می داند بالاخره معلوم نشد به باور سها پیامبر این گونه آیات را از بطلمیوس گرفته یا نه و این تناقض در گفتار سها است.

اشکال دوم

آیهی دیگری که بهوضوح حرکت خورشید در روز را تأیید می کند آیهی زیر است:

۱ - سنن أبي داود ج ۴ ص ۳۷.

۲ - الطبقات الكبرى ط العلمية ج ۷ ص ۲۲۷.

۳ - مغاني الأختيار في شرح أسامي رجال معاني الآثار ج ۱ ص ۴۱۴.

۴ - تقريب التهذيب ص ۱۷۵.

۵ - همان ص ۹۵.

۶ - نقد قرآن ص ۸۴.

«أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا»؛^۱

ترجمه: آیا ندیده‌ای که پروردگارت چگونه سایه را گسترده است و اگر می‌خواست آن را ساکن قرار می‌داد آنگاه خورشید را بر آن دلیل گردانیدیم.

این آیه می‌رساند که دلیل حرکت سایه، حرکت خورشید است که تأیید مجدد حرکت خورشید است نه زمین.^۲

جواب

این سایه کشیده و گسترده که در آیه بیان شده همان سایه‌ای است که بعد از طلوع فجر و قبل از طلوع آفتاب بر زمین حکم فرما است و لذت‌بخش‌ترین سایه‌ها و ساعات همان است، این نور کم‌رنگ و سایه‌گستر، از لحظه طلوع فجر شروع می‌شود و به هنگام طلوع آفتاب، روشنایی جایگزین آن می‌گردد.

امام باقر (علیه‌السلام) فرمود: مراد از سایه گسترده در آیه، سایه‌ی مابین طلوع فجر و طلوع خورشید است.

زیرا به دنبال آن می‌فرماید "سپس خورشید را بر وجود این سایه گسترده دلیل قرار دادیم" (ثم جعلنا الشمس عليه دليلاً).

در آیه شریفه خورشید را دلیل سایه می‌داند نه دلیل حرکت سایه یعنی اگر آفتاب نبود مفهوم سایه‌روشن نمی‌شد، اصولاً سایه از پرتو آفتاب به وجود می‌آید، خدای متعال در این آیه شریفه اصل وجود سایه را به شمس نسبت داده است نه حرکت سایه را زیرا "سایه" معمولاً به تاریکی کم‌رنگی گفته می‌شود که برای اشیاء پیدا می‌شود و این در صورتی است که نور به جسمی که قابل عبور از آن نباشد بتابد و در طرف مقابل سایه آشکار شود، بنابراین نه

۱- فرقان آیه ۴۵.

۲- نقد قرآن ص ۹۰.

فقط طبق قانون تعرف الاشياء باضدادها سایه را با نور باید تشخیص داد بلکه وجود آن نیز از برکت نور است.^۱

بنابراین هنگامی که زمین هم حرکت کند کشیدن سایه تحقق پیدا می‌کند و از این آیه حرکت خورشید دور زمین فهمیده نمی‌شود.

آیت‌الله جوادی آملی برای تبیین این آیه می‌گوید: آن‌ها که از سایه به خورشید پی می‌برند مثل کسانی هستند که از مخلوق به خالق پی می‌برند، ولی آن کسی که دقیق‌تر است از خالق به مخلوق پی می‌برد مثل کسی که از شمس به سایه پی می‌برد و به فرموده قرآن، شمس دلیل سایه است.

علاوه بر آن بالفرض بر حرکت خورشید دلالت کند الآن در همه جای جهان باینکه می‌دانند که زمین به دور خورشید حرکت می‌کند اما حتی در گفتگوها می‌گویند خورشید طلوع کرد یا می‌گویند خورشید غروب کرد؛ این زبان محاوره است و ایرادی هم ندارد اما در زبان علمی این سخن گفته نمی‌شود و نیز بعداً بیان خواهد شد که آیات دیگری از قرآن بر حرکت زمین به دور خورشید دلالت می‌کند.

اشکال سوم

لازم به ذکر است که بعضی معجزه تراشان گفته‌اند که منظور از حرکت خورشید در آیات مختلف، حرکت آن و کل منظومه‌ی شمسی در کهکشان است و این معجزه‌ی بزرگی است. اما این معجزه تراشی باطل است زیرا:

اول: در قرآن و سنت کوچک‌ترین اشاره‌ای به حرکت در کهکشان نیست. و اصلاً در قرآن و سنت مفهوم کهکشان نیز نیست چه رسد به حرکت در آن و نمی‌توان با خیال‌بافی چیزی

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۱۱۱.

را به قرآن نسبت داد. قرآن صرفاً باید بر اساس خود قرآن و سنت فهم شود.^۱

جواب

اولاً این ادعا که قرآن و سنت کلامی از کهکشان به میان نیامده است نشان از جهل اشکال کننده دارد و هم در قرآن و هم در سنت اشاره به کهکشان شده است که به دو مورد اشاره می‌شود.

۱- در تفسیر آیه ۱ سوره انشقاق: «**اِذَا السَّمَاءُ اُنشَقَّتْ**» هنگامی که آسمان شکافته شود. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «**انها تنشق من المجرة**» ترجمه: آسمان‌ها از کهکشان جدا می‌شود.^۲

که درباره این حدیث نکاتی وجود دارد.

این بیان مبین این حقیقت است که آسمان که بیان شده که مفهوم وسیعی دارد و ستارگان و سیارات را نیز در برمی‌گیرد، متصل به کهکشان است و در مقدمه تحول جهان و آغاز قیامت از آن گسیخته و جدا می‌شود.^۳ آیه الله مکارم می‌گوید: این حدیث پرمعنی و قابل دقت است، و از معجزات علمی محسوب می‌شود، زیرا از حقیقتی پرده برمی‌دارد که در آن زمان هیچ‌یک از دانشمندان به آن نرسیده بودند و آن اینکه دانشمندان فلکی امروز با مشاهدات نجومی خود به وسیله تلسکوپ‌های عظیم و نیرومند ثابت کرده‌اند که عالم مجموعه‌ای است از کهکشان‌هاست و هر کهکشان مجموعه‌ای است از منظومه‌ها و ستارگان.

۱- نقد قرآن ص ۹۱.

۲- بحار الأنوار ج ۵۵، ص ۸۲.

۳- پرتوی از قرآن ج ۳ ص ۲۷۴.

وی در ادامه می‌گوید: چه کسی آن زمان می‌دانست که ستارگانی که ما می‌بینیم در واقع جزء این کهکشان است جز کسی که قلبش به عالم غیب مربوط باشد و از سرچشمه علم خدا سیراب گردد.^۱

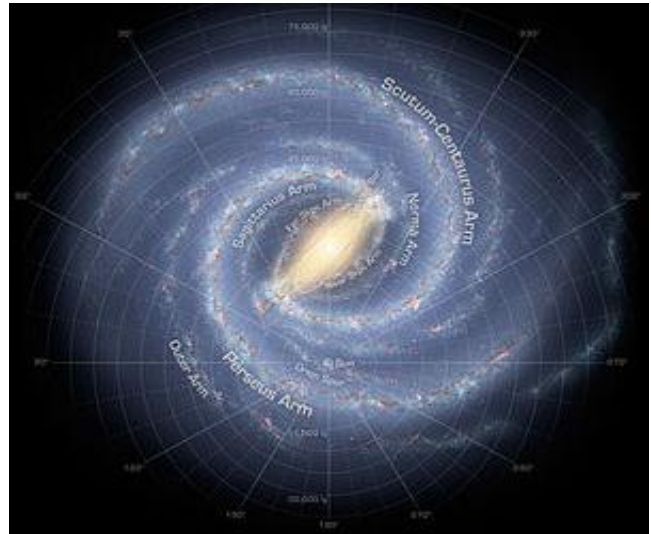
۲- ابن کواء از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: کهکشان در آسمان است؟ فرمود: آن کانال و رودخانه آسمان است و امان اهل زمین است.^۲

آیت‌الله کمره ای می‌گوید: کهکشان‌ها امروزه مهم‌ترین نظرگاه دانشمندان فلکی است و تا آنجا معلوم شده که مرکز جهان ماده و همه پدیده‌های این فضای بی‌نهایت‌اند و فعل و انفعالات اساس ماده که به پیدایش میلیاردها اختر و میلیون‌ها منظومه شمسی می‌گراید از آن‌ها است و در حقیقت کارخانه‌های منظومه سازی هستند که ماده در آن‌ها طوفانی می‌شود و به صورت لوله‌های چرخنده درمی‌آید و کم‌کم کره‌ای و اختری می‌گردد و شماری از آن‌ها از مرکز کهکشان مربوطه صادر می‌شوند و در گوشه‌ای از فضا به دورهم فراهم می‌شوند و منظومه‌ای تشکیل می‌دهند و امام در جواب نفرمود کهکشان در آسمان است، فرمود: رودخانه آسمان است یعنی چون نهری است که همه اختران از آن به همه جای فضای آسمانی روانه می‌شوند و سرچشمه‌ای است همیشه در کار ساختن و پرداختن و فرستادن و این تعبیر بسیار لطیف و پرمعنا و معجزه‌آسا است.^۳

۱- تفسیر نمونه ج ۲۶ ص ۳۰۳ و ۳۰۴.

۲- بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۵۵، ص ۹۰.

۳- آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد ۵۴)، ج ۲، ص ۸۶.



کهکشان‌های بزرگ به وسیله خوردن کوچک‌ترها رشد می‌کنند. حتی کهکشان راه شیری هم کهکشان‌های کوچک که بسیار نزدیک هستند جذب می‌کند و آن‌ها در دام گرانش راه شیری اسیر می‌شوند.

درباره حرکت خورشید و کل منظومه شمسی مفسرین احتمال داده‌اند که در آیه «وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا»^۱ «لام» به معنای «الی» (: به سوی)، و «مستقر» اسم مکان باشد^۲ و از این آیه حرکت خورشید و منظومه شمسی به سوی ستاره وگا برداشت کرده‌اند و دلیلی بر رد این احتمال نداریم.

بنابراین هم قرآن و هم سنت اشاره به کهکشان شده است و حرکت خورشید در کهکشان از آیه آخر می‌توان برداشت کرد.

اشکال چهارم

در بیشتر آیاتی که صحبت از حرکت خورشید شده، بحث حرکت خورشید همراه است با بحث روز و شب، که مؤید قطعی بر این است که هدف محمد حرکت روزانه‌ی خورشید بوده

۱-یس، ۳۸.

۲- تفسیر قرآن مهر (ویژه جوانان)، ج ۱، ص ۸۵ و ۸۶.

است. مثلاً: «لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ»^۱

ترجمه: نه خورشید را سزد که به ماه رسد و نه شب بر روز پیشی جوید و (هرکدام در فلکی شناورند).

«يُولِجُ اللَّيْلُ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارُ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلًّا يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى»^۲

ترجمه: شب را به روز درمی آورد و روز را به شب درمی آورد و خورشید و ماه را تسخیر کرده است [که] هر یک تا هنگامی معین در حرکت اند.

«خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يَكْوَرُ اللَّيْلُ عَلَى النَّهَارِ وَيَكْوَرُ النَّهَارُ عَلَى اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلًّا يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ»^۳

ترجمه: آسمان‌ها و زمین را به حق آفرید شب را به روز درهم بپیچد و روز را به شب درمی پیچد و خورشید و ماه را تسخیر کرد هرکدام تا مدتی معین روان اند آگاه باش که او همان عزیز آمرزنده است.

آیه ۳۸ یس (و احادیث مربوط به آن) که در عنوان بعدی بحث شده گفته که خورشید شب‌ها در محلی مستقر می‌شود که این هم تایید صریح حرکت خورشید و پیدایش شب و روز از آن است.^۴

جواب

به این شبهه قبلاً جواب دادیم و معلوم شد که بیان آن‌ها در کنار هم دلیل بر حرکت خورشید

۱- یس آیه ۴۰.

۲- فاطر آیه ۱۳.

۳- زمر آیه ۵.

۴- نقد قرآن ص ۹۱ و ۹۲.

به دور زمین نیست علاوه بر آن بعضی آیات قرآن صراحت در حرکت وضعی و انتقالی زمین دارد.

اشکال پنجم

آیات ذوالقرنین (و احادیث آن) به صراحت مؤید حرکت خورشید برای ایجاد شب و روز است.^۱

جواب

در قرآن با لفظ «وجدها» آمده که به برداشت ذوالقرنین برمی گردد علاوه بر آن، قرآن در سخن گفتن با مردم، از بیان معمول و زبان محاوره آن‌ها استفاده نموده است، همچنان که امروزه نیز همه دانشمندان این چنین با مردم خود سخن می گویند.

۱۰- رفتن خورشید به محل استقرار در شب

«وَأَيَّةٌ لَهُمُ اللَّيْلِ نَسَلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُم مَّظْلَمُونَ (۳۷) وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ»^۲

ترجمه: و نشانه‌ای [دیگر] برای آن‌ها شب است که روز را از آن برمی کنیم و به ناگاه آنان در تاریکی فرو می‌روند (۳۷) و خورشید به محل استقرار خود روان است تقدیر آن عزیز دانا این است (۳۸)

اشکال

برحسب آیه‌ی فوق خورشید در شب به قرارگاهی می‌رود. چون در قرآن توضیحی برای محل استقرار خورشید وجود ندارد برای فهم معنی این آیه به سنت مراجعه می‌کنیم. در حدیثی آمده است که خورشید شب‌ها به زیر عرش برای سجده‌ی خداوند می‌رود: «از ابوذر نقل شده است که در هنگام غروب خورشید با پیامبر در مسجد بودم. پیامبر گفت:

۱- همان ص ۹۳.

۲- یس آیه ۳۷ و ۳۸.

ای ابوذر آیا می‌دانی خورشید کجا غروب می‌کند. گفتم خدا و رسولش بهتر می‌دانند. پیامبر گفت: خورشید می‌رود و در زیر عرش خدا را سجده می‌کند و این است (معنی) قول خداوند که خورشید به محل استقرار می‌رود.»^۱

همین حدیث با اضافه‌ی اندکی آمده بدین نحو که خورشید (قبل از طلوع مجدد) از خدا اجازه می‌گیرد و خدا می‌گوید: برگرد به همان جایی که آمدی. بنابراین، آیه و حدیث فوق نیز به صراحت می‌رسانند که خورشید حرکت می‌کند و شب و روز را به وجود می‌آورد و خورشید در شب‌ها به محل قرار گرفتن (توقف و آرامش) می‌رود که هر دو مطلب به وضوح غلط‌اند. زمین است که به دور خود می‌گردد و شب و روز حاصل می‌شود و بنابراین خورشید طلوع و غروب نمی‌کند که به محل آرامش برود. علاوه بر آن، در حدیث فوق خطای دیگری هم هست به این صورت که خورشید باید شب‌ها مسیر هفت‌آسمان را تا عرش طی کند و صبح‌ها برگردد. یعنی خورشید شب‌ها از زمین دور شود تا به عرش برسد و بالعکس که توهم نامعقولی بیش نیست.^۲

جواب

قبل از اینکه به اشکال سه‌ها به آیه جواب داده شود ابتدا لازم است حدیث مورد بررسی قرار بگیرد.

اولاً: قبلاً بیان شده در منابع شیعی فقط در بحارالانوار بدون ذکر سلسله سند آمده است و در منابع اهل سنت با سند آمده اما ضعف سندی دارد.

۱- «حدثنا أبو نعیم حدثنا الأعمش عن إبراهيم التیمی عن أبي ذر رضي الله عنه قال كنت مع النبي في المسجد عند غروب الشمس فقال يا أباذر أتدري أين تغرب الشمس قلت الله ورسوله أعلم قال فإنها تذهب حتى تسجد تحت العرش فذلك قوله تعالى والشمس تجري لمستقر لها ذلك»، صحيح بخاري ج ۴ ص ۱۸۰۶.

۲- نقد قرآن ص ۹۳ و ۹۴.

ثانیا: اگر به حدیث با دقت نگاه شود معنی صحیح را می‌توان به دست آورد. موضوع سجده خورشید و دیگر موجودات در آیه ۱۸ سوره حج و آیه ۶ سوره الرحمن آمده است و آن اشاره به سجده تکوینی دارد و منظور تذلل و اظهار کوچکی در مقابل عزت و کبریای خدای عزوجل، و در تحت قهر و سلطنت او و فرمانبری از خداست و نیز قبلاً بیان کردیم که عرش کنایه از قدرت و تدبیر الهی است از این رو معنای حدیث این است که خورشید در برابر تدبیر الهی مطیع و خاضع است.

بررسی آیه

دو نکته در این آیه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

اول: منظور از واژه‌های تجری و مستقر باید روشن گردد:

منظور از «تجری»

که به معنای جریان داشتن است و با «تحرک» تفاوت دارد شاید بتوان از این تعبیر استفاده کرد که خورشید نه تنها حرکت می‌کند، بلکه جریان هم دارد؛ یعنی همچون آب در حال حرکت، زیر و رو می‌شود. این برداشت از آیه را که مورد تأیید کشفیات علمی نیز هست می‌توان یکی از موارد اعجاز علمی قرآن به شمار آورد.^۱

امروزه دانشمندان کشف کرده‌اند که خورشید علاوه بر حرکت وضعی، انتقالی طولی، انتقالی دورانی، دارای یک حرکت دیگر هم هست، و آن حرکت درونی خورشید است درون خورشید دائماً انفجارات هسته‌ای صورت می‌گیرد تا انرژی نورانی و گرما را تولید کند و روشنی بخش ما باشد^۲ دکتر اریک اوبلاکر می‌نویسد: «در درجه حرارت ۱۵ میلیون سانتیگراد و فشار اتمسفری ۲۰۰ میلیارد اتمسفر به بیان خیلی ساده هسته‌های اتم‌های هیدروژن به هسته‌های

۱- پرسش‌های قرآنی جوانان، ص ۶۰.

۲- ر. ک. فیزیک نوین، ص ۲۰.

هلیوم تبدیل می‌شود ... بنابراین در این میان مقداری جرم از دست می‌رود که برابر فرمول (اینشتین) به انرژی تبدیل می‌شود این عمل ذوب هسته‌ای یا جوشش هسته‌ای نام دارد.^۱ خورشید هر دو ساعت و ۴۰ دقیقه سطح آن با سرعت ۶ کیلومتر به داخل و خارج می‌رود و قطر آن ۱۰ کیلومتر تغییر می‌کند و این تپش خورشید است. و در اثر میدانهای مغناطیسی اطراف، لکه‌ها به وجود می‌آید و با سرعت $1/600/000$ کیلومتر در ساعت از خورشید فوران می‌کند و دور می‌شود و به سرعت خاموش می‌شود.)

به عبارت دیگر خورشید فقط حرکت نمی‌کند، بلکه مثل آب جریان دارد و دائماً زیرورو می‌شود. و این لطافت تعبیر قرآنی غیر از طریق وحی نمی‌تواند صادر شده باشد و از این رو ممکن است اعجاز علمی قرآن را برساند.^۲

منظور از کلمه مستقر

مستقر در آیه ممکن است اسم زمان و یا اسم مکان باشد. اگر آن را اسم زمان بگیریم معنی آن این است که خورشید تا مدت زمان خاصی جریان دارد و بعد رو به خاموشی می‌رود. فیزیکدانان جدید می‌نویسند: «خورشید می‌تواند تا ۱۰ میلیارد سال بدرخشد و از این عمر طولانی پنج میلیارد سال آن گذشته است. بنابراین اکنون خورشید در نیمه‌راه زندگی خود قرار دارد»^۳.

او می‌نویسد: «خورشید در ثانیه ۵۶۴ میلیون تن هیدروژن به عنوان سوخت مصرف می‌کند که از این مقدار ۵۶۰ تن هلیوم به وجود می‌آید ۴ میلیون تن مواد باقیمانده (که فقط ۷٪)

۱- همان، ص ۲۰.

۲- پژوهشی در اعجاز علمی قرآن، ص ۱۶۷ و ۱۶۸.

۳- ر. ک فیزیک نوین، ص ۲۰ و ۲۱.

سوخت مصرفی می‌باشد) تبدیل به انرژی می‌شود که در نهایت به صورت نور و گرما انتشار می‌یابد».

اگر مستقر را به معنی اسم مکان بگیریم، ممکن است اشاره داشته باشد به حرکت خورشید با مجموعه منظومه شمسی در وسط کهکشان ما به سوی یک سمت معین و ستاره دوردستی که آن را ستاره "وگا" نامیده‌اند.

این معانی منافاتی باهم ندارند و ممکن است کلمه "تجری" اشاره‌ای باشد به تمام این حرکات و حرکت‌های دیگری که تاکنون علم و دانش ما به آن نرسیده است و شاید در آینده کشف گردد.

۱۱- مسطح بودن زمین

سها آیات زیر را مصداق مسطح بودن زمین می‌داند.

اول: «وَالْأَرْضُ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا»^۱ ترجمه: و (خدا) زمین را بعد از آسمان پهن کرد.

زید بن عمرو شاعر جاهلی می‌گوید:

بأيد و ارسى عليها الجبالا

دحاها فلما استوت شدها

ترجمه: زمین را پهن کرد و چون درست شد آن را با دست خویش قوی گردانید و کوه‌ها را بر آن استوار گردانید.

اشکال اول

این مطلب نشان می‌دهد که مفهوم مسطح بودن زمین در محیط عربستان قبل از محمد شایع بوده است. بعلاوه احتمال قرض گرفتن محمد از شعر فوق نیز وجود دارد.

دوم: وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سَطَحَتْ^۲ ترجمه: و (آیا نگاه و تفکر نمی‌کنید) به زمین که چگونه مسطح شده است.

۱- نازعات آیه ۳۰.

۲- غاشیه ۲۰.

عده‌ای از مفسران با توجه به اینکه می‌دانسته‌اند که حتی در سیستم بطلمیوسی زمین کروی است با زیرکی از کنار این آیه گذشته‌اند و آن را به معنی بسط یا مسطح بودن قطعاتی از زمین دانسته‌اند. در صورتی که آیه از زمین به‌طور کلی صحبت کرده و نه قطعه‌ای از زمین، یعنی زمین مسطح است نه بخشی از آن. در سنت چیزی در مورد این آیه وجود ندارد.^۱

جواب

اولاً: با دقت در آیات قرآن فهمیده می‌شود که اطلاق کلمه ارض گاه به کل زمین و گاه به قطعه‌ای از زمین استعمال می‌شود کما اینکه اطلاق زمین به قطعات زمین در محاورات مردم نیز به کار می‌رود.

ثانیاً: آیات قرآن و روایات دلالت بر کروی بودن زمین می‌کند.

در قرآن و روایات ما اشارات لطیف و زیبایی به این مطلب شده است، آنجا که می‌فرماید: «فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ»^۲؛ به خدای مشرق‌ها و مغرب‌ها سوگند یاد می‌کنیم.

زیرا بر فرض مسطح بودن زمین، یک مشرق و یک مغرب بیشتر وجود ندارد و با کروییت آن، هر نقطه‌ای برای نقاط شرقی‌تر، مغرب و برای نقاط غربی‌تر، مشرق است. در روایات نیز اشاره به کروی بودن زمین شده است چنان که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّمَا عَلَيْكَ مَشْرِقُكَ وَمَغْرِبُكَ»^۳ ترجمه: تو باید تابع مشرق و مغرب خود باشی.

۱ - نقد قرآن ص ۹۴ و ۹۵.

۲ - معارج آیه ۴۰.

۳ - من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۲۱.

اما آیه **وَالْأَرْضُ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا**^۱ نه تنها دال بر مسطح بودن کل زمین نمی‌کند بلکه یکی از معانی دحا به معنی غلتیدن است^۲ و این اتفاقاً با کروی بودن زمین سازگاری دارد. اما اگر «دحا» را به معنای گستردن نیز بدانیم، آیه بر مسطح بودن سطح زمین دلالت می‌کند و بر مسطح بودن کل زمین دلالت نمی‌کند.

بنابراین بعضی از آیات به مسطح کردن زمین و برخی دیگر به کروی بودن آن اشاره می‌کند از جمع اینها مسطح کردن اجزای زمین جهت زندگی فهمیده می‌شود.

سها ماجرای ذوالقرنین را بار دیگر بر مسطح بودن زمین بیان می‌کند که جوابش را دادیم.^۳

اشکال دوم

اگر زمین کروی باشد [تنها] یک مغرب و یک مشرق وجود نخواهد داشت و مشرق‌ها و مغرب‌های فرضی متعدد خواهیم داشت که این هم با آیات فوق [ماجرای ذوالقرنین، والارض بعد ذلک دحاها و الی الارض کیف سطحت] جور در نمی‌آید.

غلط واضح دیگری که از این آیات به دست می‌آید این است که یک‌طرف زمین (چه کروی و چه مسطح) اصلاً روز وجود نداشته باشد. یعنی خورشید مشاهده نشود که غلط است.^۴

جواب

سها با عنادی که نسبت به قرآن دارد در اینجا به آیات دلالت‌کننده بر تعدد مشرق و مغرب اشاره نمی‌کند از جمله:

۱- نازعات آیه ۳۰.

۲- الفائق فی غریب الحدیث ج ۱ ص ۱۸۴.

۳- نقد قرآن ص ۹۵.

۴- نقد قرآن ص ۹۷ و ۹۸.

«رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ»،^۱ «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَ رَبُّ الْمَشَارِقِ»،^۲ «فَلَا أُفْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ»^۳ و «أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا»^۴

اما اشکال دوم وی بسیار سست است و با کمی دقت جواب آن فهمیده می شود.

اشکال سوم

آیهی دیگری که هم مؤید مسطح بودن زمین وهم مؤید طرح کلی محمد از هستی است این است:

أَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمَ السَّمَاءِ بَنَاهَا (۲۷) رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا (۲۸) وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا (۲۹)^۵

ترجمه: آیا شما انسانها از نظر خلقت مشکل ترید و یا آسمانی که خدا بنا کرد (۲۷) سقف آسمان را بالا برد و آن را درست کرد (۲۸) و (خدا) شبش (شب آسمان) را تیره و روزش را آشکار گردانید (۲۹)

هر سه آیهی فوق غلطاند. بالا بردن سقف آسمان را قبلاً توضیح دادیم و آیهی ۲۷ را نیز در جای خود توضیح می دهیم.

اما شب آسمان تاریک است یعنی چه؟ توجه کنید در هنگام شب تنها در یک سمت زمین که پشت به خورشید است یک مخروط بدون نور وجود دارد. بقیه‌ی نقاط جهان مثلاً جایی که ماه یا خورشید یا سیارات دیگر منظومه‌ی شمسی وجود دارند شب معنی ندارد. بنابراین شب فقط در یک سمت کره‌ی زمین است نه در آسمان. به تعبیر دیگر شب فقط در رابطه با

۱- الرحمن آیه ۱۷.

۲- الصافات آیه ۵.

۳- المعارج آیه ۴۰.

۴- اعراف آیه ۱۳۷.

۵- نازعات آیه ۲۷ تا ۲۹.

سیاراتی که دور خورشیدی بگردند معنی دارد نه در پهنه‌ی آسمان. این آیه مؤید نظر محمد است که زمین مسطح است و بر فراز آن هفت آسمان وجود دارند و طبعاً با فرورفتن خورشید در چشمه‌ی تیره، کل آسمان باید تاریک شود. بنابراین هم آیه غلط است و هم مؤید غلط بزرگ دیگری است.^۱

جواب

وقتی ثابت شد که قرآن به کروی بودن زمین اشاره دارد دیگر دلایل سه‌ها بر مسطح بودن کل زمین درست نیست همان‌طور که بیان شد منظور آیه «آسمان را تاریکی می‌پوشاند.» آسمان همان بخش از زمین است که در تاریکی شب فرو می‌رود.

اشکال چهارم

در قرآن ۶ مورد مشرق و مغرب واحد، دو مورد مشرقین و مغربین (دو مشرق و دو مغرب) و ۳ مورد مشارق و مغارب (مشرقها و مغربها) آمده است که همه غلط‌اند. واضح است که زمین، مشرق و مغرب عینی واقعی ندارد نه یکی نه دوتا و نه چند تا. و اگر منظور محمد مشرق و مغرب واقعی باشد همه‌ی آیات فوق غلط‌اند و متناقض. از مجموعه‌ی این آیات، فقط آیات ذوالقرنین در مورد یک مشرق و یک مغرب واقعی صراحت دارند و مفهوم مشرق‌ها و مغرب‌ها و مشرقین و مغربین در بقیه‌ی آیات روشن نیست و حدیثی هم از شخص محمد در این مورد وجود ندارد البته مفسرین و بعضی از صحابه مثل ابن عباس نظرات متفاوتی داده‌اند مثلاً مشارق را به محل‌های متفاوت طلوع خورشید در روزهای مختلف سال و مشرقین را به مشرق تابستان و مشرق زمستان و یا مشرق خورشید و ماه تفسیر کرده‌اند. که بین خود این تفاسیر اختلاف وجود دارد و چون دلیلی از سنت (از شخص محمد) برای آنان نیست قابل اعتماد نیستند. به همین دلیل به همان آیات ذوالقرنین که به مغرب و مشرق واقعی تصریح

دارند اکتفا کردیم.^۱

جواب

مشارق و مغارب اعتباری هستند و همان طور که قبلاً بیان شد با این آیات مسطح بودن همه زمین رد می‌شود ماجرای ذوالقرنین هم که سه‌بارها تکرار می‌کند و به خیال خود اشکال اساسی بر قرآن وارد کرده است، صراحت در مشرق و مغرب واقعی ندارد بلکه این آیه خیال ذوالقرنین را بیان می‌کند.

نکته دیگر اینکه، سه‌بار در اینجا سنت را شخص پیامبر می‌داند درحالی که قبلاً بیان شد که کلام اهل بیت هم جزئی از سنت است و حدیثی از امام صادق علیه السلام در این زمینه بیان شد.^۲

۱۲- هفت زمین

اشکال

در قرآن همه‌جا از یک زمین نام برده شده ولی در یک مورد به هفت زمین اشاره شده: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ»^۳
ترجمه: خدا همان کسی است که هفت آسمان و همانند آن‌ها هفت زمین آفرید فرمان [خدا] در میان آن‌ها فرود می‌آید.

با توجه به اینکه مفهوم هفت زمین در قرآن روشن نیست به سراغ سنت می‌رویم. محمد در حدیثی طولانی هفت آسمان و مسافت بین آنان را همان گونه که قبلاً نقل کردیم بیان می‌کند و سپس از یارانش می‌پرسد:

«ثُمَّ قَالَ أَتَدْرُونَ مَا هَذَا تَحْتَكُمْ قُلْنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ أَرْضُ أَتَدْرُونَ مَا تَحْتَهَا قُلْنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ أَرْضُ أُخْرَى أَتَدْرُونَ كَمْ بَيْنَهَا وَبَيْنَهَا قُلْنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ

۱ - نقد قرآن ص ۹۹ و ۱۰۰.

۲ - امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّمَا عَلَيْكَ مَشْرِقٌ وَمَغْرِبٌ»؛ تو باید تابع مشرق و مغرب خود باشی. من لا یحضره

الفقیه، ج ۱، ص ۲۲۱.

۳ - طلاق آیه ۱۲.

أَعْلَمُ قَالَ مَسِيرَةَ خَمْسَمِائَةِ عَامٍ حَتَّىٰ عَدَّ سَبْعَ أَرْضِينَ ثُمَّ قَالَ وَأَيُّمُ اللَّهُ لَوْ دَلَيْتُمْ أَحَدَكُمْ بِحَبْلِ إِلَى الْأَرْضِ السُّفْلَى السَّابِعَةَ لَهَبَطَ»^۱

ترجمه: سپس (پیامبر) گفت آیا می‌دانید در زیر شما چیست. گفتند خدا و رسولش بهتر می‌دانند. (پیامبر) گفت زمین، آیا می‌دانید چه چیزی در زیر آن است گفتند خدا و رسولش بهتر می‌دانند. (پیامبر) گفت زمین دیگری، آیا می‌دانید بین این زمین‌ها چه فاصله ایست. گفتند خدا و رسولش بهتر می‌دانند. (پیامبر) گفت مسیرش ۵۰۰ سال است. به همین نحو تا هفت زمین را شمرد و گفت به خدا قسم اگر یکی از شما با طنابی به زمین هفتم بروید می‌افتید (سقوط می‌کنید).

با توجه به آیه و حدیث فوق هفت زمین مطابق وجود دارد که غلطی واضح است و اگر کسی در پشت زمین هفتم برود سقوط می‌کند که این هم غلط است. اصولاً تصور بالا و پائین انسان ابتدائی و محمد غلط است.

انسان ابتدائی گمان می‌کند که هرچه به سمت پائین برود می‌افتد به همین دلیل محمد گمان کرده که اگر کسی زمین‌های هفتگانه را سوراخ کند و به طرف دیگر برود می‌افتد. اگر این مطلب درست باشد افرادی که در طرف دیگر کره‌ی زمین هستند باید بیفتند یعنی در فضای بیکران رها شوند!

قبل از زمان محمد نیز افسانه‌های آمیخته با مذهب در مورد هفت دنیای زیرین وجود داشته است. مثلاً در دین هندو هفت جهان بالا (آسمان) وجود دارد (Underworlds) و هفت دنیای زیرین همچنین در یونان باستان وجود دنیای زیرین مطرح بوده است و همین افسانه‌ها توسط محمد به قرآن آورده شده است.^۲

۱ - الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۶، ص ۱۷۰.

۲ - نقد قرآن ص ۱۰۰ تا ۱۰۲.

جواب

در قرآن کریم ارض به چند معنا به کار رفته است:

۱- ارض به معنای کره زمین که به صورت اسم خاص و علم شخصی است. (مثالها و آیات آن زیاد است).

۲- ارض به معنای قطعات زمین. مثال: «وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ»؛^۱ هیچ ذی نفسی نمی داند در کدام زمین می میرد روشن است که در اینجا مراد از «ارض» کره زمین نیست بلکه مقصود سرزمین آن هاست. در احادیث نیز «الارضین» را به معنای قطعات زمین و خشکی ها آورده است: «و ركبها اعناق سهول الارضين»؛ (کوهها) بر گردن همواری های زمین ها سوارند. «ألم يكونوا اربابا في اقطار الارضين»؛ آیا در اطراف زمین ها پادشاهان و مالک رقاب نبودند. «فهم حكام على العالمين و ملوك في اطراف الارضين»؛ (اعراب) در اطراف زمین ها پادشاهان شدند. البته با توجه به قرائن موجود در کلام حضرت امیر عليه السلام در همه موارد «ارضین» به معنای قطعات زمین و خشکی هاست.

۳- ارض به معنای «عالم طبیعت» در مقابل «سما» به معنای عالم ماوراء طبیعت:

مثال: «وَلِكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ ..»^۲.

«أما او (بلعم باعورا) بر زمین، روی آورد و از خواهش های خویش پیروی کرد و ... که در اینجا «اخلد الی الارض» به معنای دلبستگی به زمین و دنیا است که یک امر قلبی است. و بر اساس این معنا و با این اطلاق آسمان مادی هم ارض است. «یعنی آسمان و زمین هر دو جزء دنیا است».

درباره آیه باید گفت: از ظاهر جمله «وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلُهُنَّ» برمی آید که مراد از "مثل"

۱- لقمان آیه ۳۴

۲- اعراف آیه ۱۷۶.

مثلیت عددی است، یعنی همان طور که آسمان هفت تا است، زمین هم مثل آن هفت تا است، حال باید دید منظور از هفت زمین چیست؟ در این باب چند احتمال هست:

اول اینکه بگوییم منظور از هفت زمین، هفت عدد از کرات آسمانی است، که ساختمانش از نوع ساختمان زمینی است که در آن کسانی زندگی می کنند.

بعضی از احادیث این احتمال را تقویت می کند: مثنی بن ولید حناط آورده است که: از حضرت صادق علیه السلام درباره هفت آسمان پرسیدم، فرمود: «هفت آسمان است که در هر یک آفریدگانی زندگی می کنند، و در فاصله هر یک با دیگری نیز آفریدگانی وجود دارد» گفتم: زمین چطور؟ فرمود: «هفت زمین است که در پنج زمین خلایقی است و در دوتای دیگر اثری از زندگی نیست»^۱.

احتمال وجود موجودات زنده در کرات دیگر موضوعی است که دانشمندان احتمال آن را داده اند و در پی کشف آن هستند و افسانه تلقی کردن آن ادعای بی دلیل سهواست. دوم اینکه بگوییم منظور از آن تنها زمین خود ما است، که دارای هفت طبقه است، که (چون طبقات پیاز) روی هم قرار دارند، و به تمام کره احاطه دارند، و ساده ترین طبقاتش همین طبقه اولی است که ما روی آن قرار داریم.^۲

۱- كِتَابُ الْمُثَنَّى بْنِ الْوَلِيدِ الْحَنَاطِ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: «سَأَلْتُهُ عَنِ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ فَقَالَ سَبْعُ سَمَاوَاتٍ لَيْسَ مِنْهَا سَمَاوَةٌ إِلَّا وَفِيهَا خَلْقٌ وَبَيْنَهَا وَبَيْنَ الْأُخْرَى خَلْقٌ حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى السَّابِعَةِ قُلْتُ وَ الْأَرْضُ قَالَ سَبْعٌ مِنْهُنَّ حَمْسٌ فِيهِنَّ خَلْقٌ مِنْ خَلْقِ الرَّبِّ وَ اثْنَتَانِ هَوَاءٌ لَيْسَ فِيهِنَّ شَيْءٌ». بحار الأنوار ج ۵۵، ص ۹۷.

۲- علم زمین شناسی (Geology) نیز به این باور است که زمین نیز متشکل از هفت لایه هست:

ا. قشر سخت آبی Lithosphere (water)

ب. قشر سخت خشکی Lithosphere (land)

ج. قشر پوک Asthenosphere

د. گوشته بالایی Upper Mantle

ه. گوشته داخلی Inner Mantle

سوم اینکه بگوییم منظور از زمین‌های هفتگانه اقلیم‌ها و قسمت‌های هفتگانه روی زمین است، که (علمای جغرافی قدیم) بسیط زمین را به هفت قسمت (و یا قاره) تقسیم کرده‌اند. این چند وجه و جوهی است که هر یک طرفدارانی دارد.

اما حدیث بیان شده ضعیف‌السند است سلسله سند آن این گونه است «حَدَّثَنَا سُرَيْجٌ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَكَمُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ، عَنْ قَتَادَةَ، عَنِ الْحَسَنِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ...» که

در این سلسله سند الْحَكَمُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ به اتفاق علمای رجال ضعیف‌الحدیث است.^۱

۱۳- شکل کلی جهان در قرآن

سها با نتیجه‌گیری از برداشت‌های اشتباه گذشته می‌گوید: با توجه به کلیه آیات و احادیث فوق، جهان موردنظر محمد شامل هفت زمین مسطح مطبق (طبقه طبقه) است و در بالای این زمین‌ها هفت آسمان نیم کره‌ای مطبق وجود دارد و در بالای آن یک دریا و در بالای

و. هسته خارجی Outer core

ز. هسته داخلی Inner core

لیتوسفر که از کلمه Litho به معنی سنگ گرفته شده است پوست یا قشر زمین را تشکیل می‌دهد. این طبقه با مقایسه بر طبقات دیگر بسیار نازک است و ضخامت آن در زیر دریا حدود ۷ کیلومتر هست. این طبقه نظر به طبقات دیگر سخت‌تر و سردتر است.

استنوسفر که از کلمه Asteno یا ضعیف گرفته شده، این طبقه متشکل از مواد نیمه جامد مذاب و داغ می‌باشد فکر می‌شود که طبقه لیتوسفر بالای این طبقه که به آهستگی حرکت داشته، شناور است.

در زیر استنوسفر طبقات بسیار داغ سنگ‌های نیمه جامد با ضخامت ۲۹۰۰ کیلومتر قرار دارد که به نام گوشته (Mantle) یاد می‌شود. نظر به قشر زمین حاوی مقدار زیاد آهن مگنیزیم و کلسیم است.

در مرکز زمین هسته آن قرار دارد که خود هسته به دو قسمت داخلی و خارجی تقسیم می‌شود که هسته داخلی به دلیل وجود مقدرا زیاد الیاز آهن و نیکل چگال تر است. جنس هسته خارجی مایع بوده و ضخامت آن ۲۲۰۰ کیلومتر می‌باشد.

ضخامت هسته داخلی ۱۲۵۰ کیلومتر است. هسته خارجی قطب مغناطیسی زمین را بوجود می‌آورد. اعجاز قرآن در پرتو ساینس و تکنولوژی ص ۳۳ و ۳۴ با کمی تغییر.

۱- میزان الاعتدال ج ۱ ص ۵۷۶.

آن هفت بز که عرش (تخت سلطنت) را حمل می‌کنند و بر روی عرش، خدا قرار دارد. و خدا از روی عرش از بالا به پائین دستور می‌دهد و جهان را اداره می‌کند چنانچه در این آیات آمده است:

«اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ^۱ يَدْبُرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ»^۲

ترجمه: خدا کسی است که آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است در شش روز آفرید آنگاه بر عرش قرار گرفت برای شما غیر از او سرپرست و شفاعتگری نیست آیا بازهم پند نمی‌گیرید کار [جهان] را از آسمان به سوی زمین اداره می‌کند آنگاه در روزی که مقدارش آن چنان که شما برمی‌شمارید هزار سال است به سوی او بالا می‌رود.

«أَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ^۳ أَمْ أَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرٍ»^۴

ترجمه: آیا از آن کس (خدا) که در آسمان است ایمن شده‌اید که شمارا در زمین فروبرد پس به ناگاه [زمین] به تپیدن افتد (۱۶) یا از آن کس (خدا) که در آسمان است ایمن شده‌اید که بر [سر] شما تندبادی از سنگریزه فرو فرستد پس به زودی خواهید دانست که بیم دادن من چگونه است.

می‌دانیم که همه این‌ها افسانه و مخالف دانش ما از جهان هستند. این‌ها مخلوطی از نظریات بطلمیوس و افسانه‌های رایج در زمان محمد است. مثلاً گرچه بطلمیوس زمین را کروی

۱- سجده آیه ۴.

۲- سجده آیه ۵.

۳- ملك آیه ۱۶.

۴- ملك آیه ۱۷.

می‌داند ولی تصور این مطلب برای اعراب بدوی عربستان بسیار سخت بوده و ظاهراً آنان هنوز زمین را مسطح می‌دانسته‌اند. چنانچه ما نیز اگر در محیطی بدوی زندگی کنیم و از دانش امروز بی‌بهره باشیم ساده‌ترین شکل زمین برایمان شکل مسطح است و آسمان را نیز نیمکره‌ی شفافی می‌دانیم که ستارگان مثل چراغ‌های نورانی به آن چسبیده‌اند. دقیقاً این تصور خام ابتدائی است که در یونان بسیار قدیم (چنانچه قبلاً گفتیم) نیز وجود داشته است، و همین تصور ابتدائی است که در قرآن آمده است. نهایتاً، آیا این همه غلط می‌تواند از خدا باشد؟^۱

جواب

سها برداشت‌های اشتباه را کنار هم می‌گذارد تا شکل کلی جهان را از دیدگاه قرآن بیان کند که با توجه به مطالب بیان شده بطلان این دیدگاه روشن شده است.

۱۴- خلقت جهان در شش روز یا هشت روز؟

اشکال اول

خلقت در شش روز: در قرآن در هفت آیه خلقت جهان در شش روز مطرح شده است، مثلاً: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَىٰ الْعَرْشِ»^۲

ترجمه: خدا کسی است که آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است (در شش روز آفرید آنگاه (خدا) بر تخت سلطنت (عرش) قرار گرفت.

در تضاد با آیات فوق در سوره‌ی فصلت آیات ۹-۱۲ خلقت جهان را در هشت روز مطرح کرده است.

۱- نقد قرآن ص ۱۰۳ و ۱۰۴.

۲- سجده آیه ۴.

خلقت در ۸ روز - فصلت آیات ۱۲ تا ۹:

«قُلْ أَنْتُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۹) وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِي مِنْ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سِوَاءٍ لِلسَّائِلِينَ (۱۰) ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ (۱۱) فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيْنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (۱۲)»^۱

ترجمه: بگو آیا این شمايید که واقعاً به آن کسی که زمین را در دو روز آفرید کفر می‌ورزید و برای او همتیانی قرار می‌دهید این است پروردگار جهانیان (۹) و از بالای زمین کوهها نهاد و در آن خیر پدید آورد و مواد (خوراکی آن را در چهار روز مقدر کرد به اندازه‌ی نیاز روزی خواهان) (۱۰) سپس آهنگ آسمان کرد و آن دود بود پس به آن و به زمین فرمود بیایید از (روی تسلیم یا از روی کراهت) آن دو گفتند با اطاعت و تسلیم آمدیم (۱۱) پس آن‌ها را [به صورت] هفت آسمان در دو روز خلق کرد و در هر آسمانی کار آن را وحی کرد و آسمان دنیا را به چراغ‌ها آذین کردیم و برای حفاظت این است تقدیر آن نیرومند دانا. مطابق آیات فوق خلقت زمین در دو روز انجام گرفته و قرار دادن کوه‌ها و خلق (گیاه و حیوان و غیره) در ۴ روز انجام شده و دو روز هم خلقت آسمان‌ها طول کشیده که روی هم ۸ روز می‌شود. این خطا و بی‌توجهی محمد را نشان می‌دهد، که مؤید این است که قرآن کار محمد است نه خدا، چون محال است خدا خطا کند و بین جملاتش تضاد باشد. این تضاد، مفسران را به دردسر فراوان انداخته و سعی کرده‌اند آن را به نحوی بپوشانند. مثلاً گفته‌اند در آیه ۱۰ فصلت منظور از ۴ روز، ۴ روز به اضافه‌ی دو روز آیه‌ی ۹ است. عجب کشفی! خدا گفته کوه‌ها و روزی‌ها را در ۴ روز خلق کرده آقایان می‌گویند منظور خدا این

بوده که در دو روز خلق کرده منتهی این دو روز با دو روز آیه‌ی قبل می‌شود ۴ روز. اولاً که این روش کاملاً خلاف روش بیان درست رایج در بین عقلاست.^۱

جواب

گرچه ظاهر سیاق دو آیه اختلاف دارند. اما با اندک دقت در آیات درمی‌یابیم که هیچ‌گونه اختلافی در آیات دیده نمی‌شود.

آنچه از قرآن و سنت فهمیده می‌شود عبارت از همان شش روز است و هشت روز درباره خلقت آسمان و زمین بیان نشده است.

مفسران در پاسخ به این سؤال می‌گویند: آیه «و مواد غذایی زمین را در چهار روز مقدر فرمود» منظور از چهار روز، به این ترتیب است در دو روز اول از این چهار روز، زمین آفریده شد و در دو روز بعد سایر خصوصیات زمین، به اضافه خلقت آسمان‌ها در دو روز، مجموعاً شش روز (شش دوره) می‌شود.

اما اینکه چرا خداوند این‌گونه بیان کرده است برای ما دقیقاً روشن نیست و چه بسا حکمتی داشته که ما نمی‌دانیم زیرا حکیم بودن خداوند به برهان عقلی در علم کلام ثابت شده است آیات قرآن وحی الهی و از طرف خدای عالم قادر حکیم نازل شده است. قطعاً خداوند عالم قادر سخنی بی‌حکمت نمی‌گوید چه طور می‌شود که امثال سها به بعضی نظریه‌هایی که دانشمندان مثل اینشتین و ... بیان کنند آن را سریع رد نمی‌کنند و در پی اثبات آن هستند اما به خدا که می‌رسند با دید منفی نگاه می‌کنند.

نکته دیگر اینکه نظیر این تعبیر در زبان عرب و تعبیرات فارسی نیز وجود دارد. برای مثال گفته می‌شود: از اینجا تا مکه ۱۰ روز طول می‌کشد و تا مدینه ۱۵ روز، یعنی پنج روز فاصله مکه و مدینه است و ده روز فاصله از اینجا تا مکه نه اینکه ۱۰ روز فاصله از اینجا و ۱۵

روز هم تا مدینه که ۲۵ روز شود.^۱ بنابراین آیات قرآن، هیچ‌گونه تعارض و تناقضی باهم ندارند، بلکه مفسر و توضیح همدیگرند.

اشکال دوم (اقتباس قرآن از تورات و انجیل)

اما منشأ این ۶ روز در کتاب تکوین (خلقت) تورات است که به احتمال بسیار قوی محمد آن را از تورات گرفته است.^۲

جواب

اشکال کننده در جاهای مختلف از اقتباس قرآن از تورات و انجیل و یا افراد دیگر سخن می‌گوید بنابراین لازم است جواب کامل به این شبهه داد. اشکال وی در اقتباس قرآن از تورات و انجیل اشکال تازه‌ای نیست و برخی مستشرقان این اشکال را به قرآن وارد کرده‌اند و مهم‌ترین و شاید تنها دلیل آن‌ها شباهت‌های گفتاری در کتب آسمانی است اما جواب آن، این است که:

اولاً: سه‌ها در فصل اول مبنای نقد خود را قرآن و سنت صحیح بیان می‌کند طبق همین مبنا باید گفت که: قرآن بیان می‌کند که آیات به پیامبر وحی شده است^۳ و ساخته پیامبر نیست، در جای دیگر قرآن تأکید می‌کند که: «وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ»^۴ هرگاه او دروغی بر ما ببندد ما او را با قوت و قدرت می‌گیریم، و مجازات می‌کنیم، و رگ قلب او را می‌بریم.

۱ - تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۲۲۴.

۲ - نقد قرآن ص ۱۰۶.

۳ - کهف آیه ۱۱۰.

۴ - سوره حاقه آیه ۴۶.

و احادیث صحیح بسیاری نیز در این باره وجود دارد که مخالفی ندارد که اگر مخالفی می‌داشت سها آن را بیان می‌کرد بنابراین با مبنای خودش یعنی رجوع به قرآن و سنت جواب خود را می‌یابد.

ثانیاً: ادیان الهی از منشأ واحدی سرچشمه گرفته و همین امر موجب می‌شود که جوهره اصلی ادیان - بنا بر فرض سلامت از تحریف - یکی باشد. در ادیان ابراهیمی وجود پاره‌ای از مشترکات در زمینه‌های اعتقادی، احکام و معارف، توصیه‌های اخلاقی، قصص و سرگذشت‌ها، امری انکارناپذیر است و صراحت قرآن در دعوت اهل کتاب به پایبندی به پاره‌ای از اشتراکات انکارناپذیر است. از سوی دیگر قرآن نزول وحی بر پیامبر را بدعت و امری تازه و بی‌سابقه ندانسته و اشاره دارد که برخی مطالبی که در قرآن است در صحف اولین و کتاب پیشینیان وجود دارد و دلیل مشابهت، اعم از مدعاست، چراکه متشابهات، معلول وحدت خاستگاه مشترکات این دو کتاب، یعنی «وحی آسمانی» باشد.

مولوی این مطلب را این‌گونه بیان می‌کند:

اطْلُبِ الْمَعْنَى مِنَ الْقُرْآنِ قُلْ
لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ آحَادِ الرُّسُلِ^۱

ثالثاً: احتمال کسب معارف از تورات و انجیل برای حضرت رسول ﷺ از سه صورت متصور است: اول: دین خود حضرت قبل بعثت یا دین اجداد حضرت؛ مسیحی یا یهودی بود و در خانواده مسیحی یا یهودی زندگی کرده باشد. دوم: با علمای یهود و مسیحیت ارتباط داشته باشد و از آنها فرا گرفته است. سوم: کتاب مقدس را مطالعه کرده باشد و هر سه احتمال باطل است.

زیرا دین حضرت رسول ﷺ قبل از بعثت و اطرافان حضرت همچون حضرت عبدالمطلب و ابوطالب مسیحی نبوده است دین حضرت قبل از بعثت را حضرت علی عليه السلام که همواره همراه

پیامبر بوده است این‌گونه بیان می‌کند: از زمانی که رسول خدا از شیر گرفته شد خداوند بزرگ‌ترین فرشته از فرشتگان خود را با او قرین ساخت تا وی را به مکارم سوق دهد.^۱ و اخبار مستفیضه این را ثابت می‌کند که پیامبر چون از بدو تولد عقلش کامل بود مخاطب ملک قرار می‌گرفت و در چهل‌سالگی به رسالت مبعوث گردید.^۲

در روایات آمده که حضرت عبدالمطلب علیه السلام و ابوطالب علیه السلام بر دین حضرت ابراهیم علیه السلام بوده‌اند.^۳ و حتی علامه مجلسی آن دو بزرگوار را از اوصیای آن حضرت علیه السلام می‌داند.^۴ در هیچ گزارش تاریخی، خبر از تعلیم و انتقال معارف عهدین به آن حضرت نیامده است و حتی یکی از اهل کتاب در مدت عمر آن حضرت برای انتقال معارف از کتب تورات و انجیل اشاره نکرده است و حال آنکه اگر می‌بود بیان می‌کردند.

بعضی از مستشرقین دیدار پیامبر با بحیرا را دلیل بر این ارتباط می‌دانند. ویل دورانت می‌نویسد: عمویش ابوطالب پس از دوازده سالگی او را با یک کاروان تا بصری که شهری در دیار شام بود همراه برد بعید نیست که در این سفر با برخی از وجوه تعلیمات دین یهود و آئین عیسی بر خورد کرده باشد.

این کلام هم باطل است: زیرا سن آن حضرت چنانکه گفته شد در آن هنگام از سیزده سال تجاوز نمی‌کرد و فاصله‌اش تا زمان بعثت (چهل‌سالگی) فاصله طولانی بوده است و به اتفاق مورخان حضرت هم توانایی خواندن و نوشتن نداشتند از طرف دیگر دیدار با بحیرا کوتاه و

۱ - نهج البلاغه ص ۳۰۰ خطبه قاصعه.

۲ - بحار الانوار ج ۱۸ ص ۲۲۷.

۳ - همان ج ۱۷ ص ۱۴۳.

۴ - همان .

شامل سؤالات او و پاسخ حضرت ﷺ بوده است بعلاوه تعلیم تورات و انجیل به پیامبر را نه مسیحیان شام و کاروانیان همراه پیامبر هیچ‌گاه ادعا نکردند.^۱

اشاره شده که پیامبر سواد خواندن و نوشتن را نداشته تا تورات و انجیل را مطالعه نماید. رابعاً: اختلاف بین تورات و انجیل تحریف‌شده در عصر ظهور اسلام با قرآن در مسائل مختلف برای اهل تحقیق روشن است به‌طوری که قرآن از اهل کتاب درخواست نمود که کتاب‌های آسمانی‌شان را ارائه دهند تا پیامبر اسلام ﷺ تحریف‌های آنان و انحرافاتشان را که قرآن گزارش داده اثبات کند. این درخواست نشانه ناسازگاری قرآن با برخی متون عهدین آن زمان است نه اقتباس از آن‌ها قرآن در این زمینه به‌صراحت می‌فرماید: «قُلْ فَاتُوا بِالْتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَمَنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»؛ بگو: اگر راست می‌گویید (که غیر از این است)، پس تورات را بیاورید و آن را بخوانید [و از آن پیروی کنید] و کسانی که بعد از این بر خدا دروغ ببندند، پس تنها آنان ستمکارند.^۲ لازمه قبول احتمال اقتباس این است که آنچه در قرآن آمده است با آنچه در تورات و انجیل موجود مطابق باشد، حداقل در خطامشی عقیدتی و در روح احکام و ویژگی‌های جهان‌بینی و اصل خداشناسی^۳ و ویژگی‌های پیامبران با یکدیگر مطابق باشند

۱ - تاریخ اسلام ص ۱۱۱

۲ - آل عمران آیات ۹۳ و ۹۴.

۳ خدای که قرآن آن را معرفی کرده باخدایی که تورات و انجیل فعلی معرفی کرده‌اند تفاوت‌های زیادی دارند زیرا خدای تورات «یهوه» خدای قبیله‌ای و ملی یهود است و او در بین همه ملت‌ها یهود را برگزیده و او را «شعب الله المختار» نامیده و ملت‌های دیگر را به خاطر شرافت ملت یهود آفریده است در صورتی که خدای قرآن «الله» معیار کرامت و ارزش را «تقوا» دانسته «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» و در بین عرب و عجم و سیاه و سفید و زرد و سرخ تفاوتی قائل نشده و از طرف دیگر خدای تورات «یهوه» خیلی خشن و قهر آگین و بدون صرف نظر است و علاوه بر اینکه از يك ذره گناه کسی نمی‌گذرد و کبریائی او به کسی اجازه نمی‌دهد که با او راز و نیاز داشته باشد و رابطه دعا برقرار کند، و خیلی جدی‌تر از آن است که کسی

در صورتی که چنین نیست و به عنوان مثال چند نمونه‌ای را ارائه می‌دهیم:

۱- در قرآن خدا به حق مطلق توصیف گردیده است: «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ»^۱ و به ذاتی بی‌نهایت عالم و قادر و مرید و بی‌مثل و بی‌نظیر و میراً از هر نقص و کسر و صفات جسمی و جسمانی معرفی شده است در صورتی که در تورات: (سفر تکوین جمله ۱۷) چنین آمده است: «خداوند به آدم گفت از این درخت نخورید که می‌میرید» و در سفر تکوین جمله ۲۲ می‌گوید: «آدم پس از خوردن از درخت نیک و بد، همچو یکی از ما خدایان شده است» و همچنین در سفر پیدایش جمله ۲۴ آمده است: «خدا با یعقوب کشتی گرفت و عن‌قریب بود که بر خدا غلبه کند و خدا گفت: یعقوب مرا رها کن» و همچنین در سفر تکوین فصل دوم و سوم آمده است: «خدا به ابراهیم گفت سروصدای زیادی از شهرهای قوم لوط شنیده‌ام و گناهان زیادی از آن‌ها نقل می‌کنند از آسمان فرود آیدم تحقیق کنم بینم راستی آنچه گزارش داده‌اند درست بوده یا نه».

۲- در قرآن پیامبران خدا، بندگان کاملاً خدا ترس و دور از فحشاء و فساد اخلاق و فساد عمل معرفی شده‌اند در صورتی که در تورات (سفر خروج باب ۳۳) آمده است هارون خود طراح گوساله سازی بود و به کمک او این طرح پیاده گردید و خدا هنگامی که به خشم آمد و می‌خواست قوم موسی را نابود کند موسی به خدا گفت: دو نکته را به یاد بیاور اول اینکه

از او طلب عفو و مغفرت نماید» یهوه» بسیار خشمگین تر از خدای «المییا» در داستان‌های یونان که در حال خشم دشمنانش را قتل‌عام می‌کند و گاهی به نفع خودش آنها را دچار تفرق و اختلاف در زبان‌ها می‌کند» داستان برج بابل در اصحاح ۱۱ سفر تکوین تورات و اما خدای انجیل «تئوس» مانند قوم و خویش با بندگان می‌نشیند و پدر آنها می‌شود و به خاطر پاک کردن آنها از گناه، خود را فدا می‌کند. و همه جهانیان گواه هستند که خدای قرآن «الله» نه با آن درجه از تفریط دور است از بندگان و دور و بی‌مهر و بی‌ترحم است و نه با آن درجه از افراط نزدیک است، و خدای قرآن نه آن است و نه این بلکه خدای واقعی است «حق» است (بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ) نه افراط و نه تفریط.

مردم مصر خواهند گفت که موسی عمداً بنی اسرائیل را برای کشته شدن از مصر بیرون برد دوم تو به ابراهیم و اسحاق و اسرائیل قول داده‌ای که فرزندان شما را افزایش می‌دهم و خدا بر اثر این دو تذکر تغییر اراده داد!! و در همین سفر و باب تورات می‌گوید: موسی به بارگاه خداوند شتافت و گفت: «اگر گناه آن‌ها را می‌بخشی که خوب و الا مرا از کتابی که مکتوب نموده‌ای (ابلاغ نبوت) محو نمایی (استغفای مرا از مقام نبوت قبول بفرما) و همچنین در تورات کتاب اول ملوک و پادشاهان فصل ۱۱ جمله ۱ تا ۳۴: «سلیمان هزار زن دارد و دستور ساختن بتخانه‌ای می‌دهد و بتکده‌ای برای بت (کاموس) و بت (مو) بنا می‌کند و به بت «عشتروت» علاقه خاصی پیدا کرده است» و در کتاب دوم شموئیل فصل دوازدهم جمله ۱ تا ۲۴ داود بعد از انجام دادن عمل زنا با زن فرمانده سپاهش و حامله کردن آن زن توطئه‌ای را طراحی نموده و آن افسر و فرمانده کشته می‌شود و داود آن زن را تصاحب می‌نماید و همچنین در سفر تکوین فصل ۲۷ جمله ۱ تا ۳۵- یعقوب پدرش را فریب داده و به گونه تقلب و جعل شکل، مقام رفیع جانشینی را تصاحب نموده و صاحب امت‌ها گشته و وارث زمین ابراهیم شده است.

همچنین در انجیل یوحنا- باب دهم جمله‌های ۳۱ تا ۳۸ آمده است: «یهودیان که تصمیم گرفته بودند عیسی را سنگسار کنند عیسی به آن‌ها جواب داد که من بسیار کارهای خوب را از جانب پدر خود به شما نموده‌ام ... یهودیان گفتند: ترا سنگسار می‌کنیم به جهت اینکه تو انسان هستی و خود را خدا می‌گردانی، عیسی گفت: آیا در آیین شماها نگارش نیافته است که من گفتم: «شما خداها هستید» آیا شما به آن کس که پدر او را منزّه کرد و به جهان فرستاده می‌گویید تو کفر می‌گویی از آنجا که گفتم: «من پسر خدا هستم» اگر من کارهای پدر خود را بجا نمی‌آورم مرا باور نکنید».

۳- در قرآن کریم ایمان به معاد و روز جزا دومین اصل به شمار می‌آید:

«وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ»^۱ و یک هزار و هفتصد آیه در حدود یک‌سوم تمام قرآن درباره معاد نازل گردیده است، در صورتی که در تورات هیچ خبری از معاد نیست و از جهان دیگر و جزا در آن اساساً بحث نشده است و جزای کارهای نیکو را فقط در همین جهان - از قبیل طول عمر و افزایش روزی و غیره - بحث کرده است.

۴- در قرآن کریم، دفاع از حریم حقوق، عامل سلامتی جامعه و اصلاح طبقات شمرده شده است: «وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ»^۲ و جهاد و مبارزه با ستمگران و قطع ایادی تجاوز آن‌ها از فرایض و واجبات و از اهمّ وسایل برتری برخی از مؤمنان بر برخی دیگر بشمار آمده است: «فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً»^۳ در صورتی که در انجیل متی - باب پنجم عدد ۳۸ تا ۴۱ چنین آمده است: «در مقابل شر ایستادگی مکن، بلکه اگر کسی به گونه راست تو سیلی بزند، تو گونه چپت را نیز مقابل او قرار ده، و کسی که بخواهد با تو دشمنی کند و پیراهنت را بگیرد، تو رداء خود را نیز به او بده، و کسی که تو را تا یک میل به زیر بار خود کشید تو میل دوم را نیز با او برو»^۴.

خامساً: چگونه قرآن می‌تواند برگرفته از تورات و انجیل باشد درحالی که آیات فراوانی دال بر تکفیر یهود و توبیخ آنان به شدیدترین وجه ممکن در قرآن وجود دارد، از جمله: «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا...»^۵ «مسلماناً یهودیان و

۱ - بقره آیه ۱۷۷.

۲ - بقره آیه ۲۵۱.

۳ - نساء آیه ۹۵.

۴ - قرآن‌شناسی (احمدیان) ص ۲۱۰ تا ۲۱۴.

۵ - مائده آیه ۸۲.

کسانی را که شرک ورزیده‌اند، دشمن‌ترین مردم نسبت به مؤمنان خواهی یافت...» «بِأَهْلِ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ»^۱ «ای اهل کتاب! چرا به آیات خدا کفر می‌ورزید، در حالی که شما (به‌درستی آن) گواهی می‌دهید؟!» و از طرفی برخی از یهودیان در پی کشتن حضرت بودند و حتی مشرکین را ترغیب به این امر می‌کردند.^۲

سادساً: پیامبر صحابه را به خاطر گرفتن معارف از کتاب مقدس منع می‌کرد و آن‌ها را بخاطر روی آوردن به کتاب تورات و انجیل مورد سرزنش قرار می‌داد، ابوهریره به این واقعیت اشاره کرده و می‌گوید: عده‌ای از صحابه پیامبر مطالب تورات را می‌نوشتند. هنگامی که پیامبر از این مطلب مطلع شدند، فرمودند: احمق‌ترین احمق‌ها و گمراه‌ترین گمراهان کسانی هستند که به مطالب و آموزه‌هایی که توسط پیامبرشان آورده شده، توجه نمی‌کنند و به نوشتن مطالب و دستورات پیامبر قوم دیگر می‌پردازند.^۳

سابعاً: با وجود آن که دشمنان اسلام در عصر ظهور اسلام همواره در پی آن بودند که به‌گونه‌ای بی‌اعتباری قرآن را بیان کنند، هیچ‌گاه سخنی از برگرفتن حضرت از ادیان یا افراد دیگر در تاریخ بیان نشده است بلکه نقل شده است که قریش اجتماعاتی را برای تخریب کلام حضرت تشکیل داد اما درنهایت موفق نشد. از جمله، دریکی از آن اجتماعات، ولید بن مغیره، از دانشمندان آن عصر جاهلی، این‌گونه مجبور به اقرار می‌شود: «وَاللَّهِ لَقَدْ سَمِعْتُ مِنْ مُحَمَّدٍ أَنفَا كَلَامًا مَا هُوَ مِنْ كَلَامِ الْإِنْسِ وَلَا هُوَ مِنْ كَلَامِ الْجِنِّ وَإِنْ لَهُ لِحَلَاوَةٌ وَإِنْ عَلَيْهِ لَطَلَاوَةٌ وَإِنْ أَعْلَاهُ لِمَثْمَرٌ وَإِنْ أَسْفَلُهُ لِمَعْدَنُقٌ وَمَا هَذَا بِقَوْلِ بَشَرٍ»^۴

۱- آل عمران آیه ۷۰

۲- ترجمه الاتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۱۱۷.

۳- «كان ناس من أصحاب رسول الله يكتبون من التوراة، فذكروا ذلك لرسول الله صلى الله عليه وسلم، فقال: إن أحمق الحمق وأضل الضلالة قوم رغبوا عما جاء به نبيهم إلى نبي غير نبيهم و إلى أمة غير أمتهم»، الدر المنثور ج ۶ ص ۴۷۲.

۴- بهجة المحافل وبغية الأمثال ج ۱ ص ۷۹.

ترجمه: به خدا سوگند سخنانی از محمد شنیدم که نه سخن انسان بود و نه سخن جن، همانا دارای حلاوت و پوشیده از ملاحظت است (همچون درختی است که بخش اعلاى آن پرثمر است و (بخش) پائین آن، دارای آب فراوان و گوارا است. کلامی است برتر از سایر کلامها و هیچ چیزی بر او برتری نمی‌یابد.

اشکال سوم

چنانچه در مقدمه ذکر شد راه صحیح فهم معانی آیات مبهم، مراجعه به سنت خود محمد است نه خیال‌بافی. حال ببینیم در سنت چه آمده است:

از پیامبر سؤال شد که خدا در چه مدت آسمان‌ها و زمین را خلق کرد؟ پیامبر گفت: خدا اول روزها را یکشنبه قرارداد و زمین را در یکشنبه و دوشنبه خلق کرد. و در روز سه‌شنبه و چهارشنبه کوه‌ها را خلق کرد و نهرها را شکافت و در زمین میوه‌ها را کاشت و روزی هر سرزمینی را تقدیر کرد. سپس آهنگ [آفرینش] آسمان کرد و آن دود بود پس به آن و به زمین فرمود بیاید از روی تسلیم یا از روی کراهت. آن دو گفتند با اطاعت و تسلیم آمدیم پس آن‌ها را [به صورت] هفت آسمان در دو روز خلق کرد و در هر آسمانی کار آن را وحی کرد در روزهای پنجشنبه و جمعه. و آخرین خلق در ساعات آخر روز جمعه بود و چون روز شنبه شد دیگر در آن خلقی نبود.

گرچه در انتساب خلقت موارد فوق به روزهای خاصی از هفته در احادیث فوق تفاوت‌هایی وجود دارد، ولی همگی معنی روز را روزهای هفته گرفته‌اند. بنابراین تفسیر یوم به دوره‌ی زمانی مخالف سنت و سخن بیهوده‌ای است.^۱

۱ - «سئل رسول الله في كم خلقت السماوات والأرض قال خلق الله أول الأيام الأحد و خلقت الأرض في يوم الأحد ويوم الإثنين و خلقت الجبال و شقت الأنهار و غرس في الأرض النثار و قدر في كل أرض قوتها يوم الثلاثاء ويوم الأربعاء ثم استوى إلى السماء وهي دخان فقال لها وللأرض ائتيا طوعا أو كرها قالتا أتينا طائعين فقضاهن سبع سماوات في يومين وأوحى في كل

در قرآن، یوم (روز) با سه دوره‌ی زمانی آمده است. روز معمولی که انسان‌ها می‌شناسند. روز در نزد خدا که هزار سال یا پنجاههزار سال است. دقت کنید:

روز عادی: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ»^۱

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید چون برای نماز جمعه ندا در داده شد به‌سوی ذکر خدا بشتابید و دادوستد را واگذارید اگر بدانید این برای شما بهتر است.

روز هزار ساله: «وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُونَ»^۲

ترجمه: و قطعاً روز در نزد خدایت مانند هزار سال است از آنچه شما می‌شمارید.

«يُدْبِرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُونَ»^۳

ترجمه: خدا امور را از آسمان به‌سوی زمین تدبیر می‌کند و سپس به‌سوی او بالا می‌رود در روزی که مقدار آن هزار سال است از آنچه شما می‌شمارید.

- روز پنجاههزارساله: «تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ»^۴

ترجمه: ملائکه و روح به‌سوی او بالا می‌رود در روزی که مقدار آن پنجاههزار سال است. نتیجه: از آغاز خلقت زمین (با جزئیات: کوه و رود و گیاهان و حیوانات و انسان و غیره) تا انتهای خلقت آسمان‌ها یا ۶ روز هفته (نظر مطابق سنت) یا ۶۰۰۰ سال (نظر دوم) یا ۳۰۰

سَاءَ أَمْرَهَا فِي يَوْمِ الْخَمِيسِ وَيَوْمِ الْجُمُعَةِ وَكَانَ آخِرَ الْخَلْقِ فِي آخِرِ السَّاعَاتِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَلَمَّا كَانَ يَوْمَ السَّبْتِ لَمْ يَكُنْ فِيهِ خَلْقٌ.»

۱ - جمعه آیه ۹.

۲ - حج آیه ۴۷.

۳ - سجده آیه ۵.

۴ - معارج آیه ۴.

هزار سال (نظر سوم) طول کشیده است؟! که همگی غلطاند. امروزه می‌دانیم که فقط زمین حدود ۵ میلیارد سال عمر دارد. و عمر کل جهان از بیگ بنگ تا کنون حدود ۱۳/۳ تا ۱۳/۹ میلیارد سال است.^۱

جواب

سها معترف است که کلمه یوم در قرآن و سنت به فراتر از شبانه‌روز هم بکار برده شده است.

قبلاً بیان شد که اطلاق کلمه روز و اراده‌ی فراتر از شبانه‌روز در کتب لغوی هم بکار برده می‌شود و در زبان عربی امری متداول بوده است و این‌گونه نیست که اولین بار در قرآن بکار برده شود و این‌گونه استعمال حتی در زبان فارسی هم بکار رفته است. مثلاً گفته می‌شود که آسمان منطقه شمال یک روز آفتابی است و دو روز ابری و مردم می‌فهمند که منظور برهه‌ای از زمان آفتابی و برهه‌ای از زمان ابری است.

سها واژه یوم را منحصر در سه دوره‌ی زمانی می‌کند در حالی اطلاق کلمه یوم در قرآن فراتر از این موارد است و به معنی دوره‌ای از زمان بدون بیان وقت دقیق هم آمده مثل: «وَ دَكَّرَهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ»^۲ «و روزهای خدا را به آنان یادآوری کن» «تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ»^۳ «ما این روزها [ی شکست و پیروزی] را میان مردم به نوبت می‌گردانیم.» و منظور از این آیه شش دوره است نه شش روز زیرا در روایتی ذیل آیه ۵۴ سوره اعراف از امام صادق ع نقل شده که فرمودند: «فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ يَعْنِي فِي سِتَّةِ أَوْقَاتٍ»^۴ «در شش روز یعنی در شش وقت.»

۱ - نقد قرآن ص ۱۰۷ تا ۱۰۹.

۲ - ابراهیم آیه ۵.

۳ - آل عمران آیه ۱۴۰.

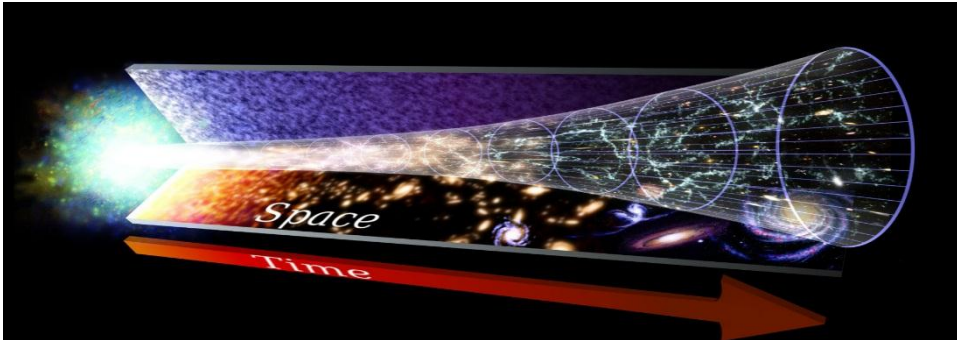
۴ - بحار الأنوار ج ۵۴، ص ۷۳.

بنابراین اطلاق کلمه یوم برای دوره زمانی هم در قرآن و سنت و عرف بکار برده می‌شود و خیالبافی نیست.

اما حدیثی که سها بیان کرده در منابع اهل سنت آمده و همان طور که قبلاً بیان شد بنا نیست که از روایاتی که سها از منابع اهل سنت می‌آورد دفاع کنیم اما باین حال لازم به ذکر است که حدیث از لحاظ سندی مشکل دارد و در سلسله سند این روایت محمد بن قاسم هست^۱ که هیچ‌یک از رجالیان اهل سنت او را ثقه ندانسته اند.

نکته دیگر این است که سها بین خلق آسمان و زمین و عمر آسمان و زمین خلط کرده است آنچه آیات بیان می‌کنند در شش دوره آسمان و زمین است. اینکه دوره‌های شش‌گانه به چه اعتبار بوده برای ما روشن نیست احتمال دارد به ترتیب ذیل بوده است:

۱- روزی که همه جهان به صورت توده گازی شکلی بود که با گردش به دور خود از هم جدا گردید و ستاره‌ها و کرات را تشکیل داد. توده‌های گازی در واقع ستاره‌ها و ساختارهای کهکشانی را تشکیل می‌دهند، عکس زیر نموداری است که برای نشان دادن تحولات کیهان از بیگ بنگ تاکنون استفاده می‌شوند.



۲- این کرات تدریجی به صورت توده مذاب و نورانی و یا سرد و قابل سکونت درآمدند.

۳- روز دیگر منظومه شمسی تشکیل یافت و زمین از خورشید جدا شد.

۴- روز دیگر زمین سرد و آماده حیات گردید.

۱- المستدرک علی الصحیحین للحاکم ج ۲ ص ۴۸۹.

۵- سپس گیاهان و درختان در زمین آشکار شدند.

۶- سرانجام حیوانات و انسان درروی زمین ظاهر گشتند.^۱

سها می‌گوید: «امروزه می‌دانیم که فقط زمین حدود ۵ میلیارد سال عمر دارد و عمر کل

جهان از بیگ بنگ تاکنون حدود ۱۳/۳ تا ۱۳/۹ میلیارد سال است»

با توضیح بالا معلوم شد که عمر زمین ربطی به خلقت اولیه زمین ندارد.

۱۵- خلقت آسمان قبل خلقت زمین یا بعدش

اشکال اول

آسمان‌ها بعد از زمین خلق شده‌اند:

در آیات سوره‌ی فصلت ۹-۱۲ می‌گوید آسمان‌ها بعد از زمین خلق شده‌اند: دوباره به آیات دقت

کنید: «قُلْ أَنْتُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أُندَادًا ذَلِكَ

رَبُّ الْعَالَمِينَ (۹) وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَّ مِنْ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا

فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ (۱۰) ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا

وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ (۱۱) فَفَضَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ

فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَحِفْظًا ذَلِكَ

تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ (۱۲)»

ترجمه: بگو آیا این شماست که واقعاً به آن کسی که زمین را در دو روز آفرید کفر می‌ورزید و

برای او همتیانی قرار می‌دهید این است پروردگار جهانیان (۹) و از بالای زمین کوه‌ها نهاد

و در آن خیر پدید آورد و مواد خوراکی آن را در چهار روز مقدر کرد به‌اندازه‌ی نیاز روزی

خواهان (۱۰) سپس آهنگ [آفرینش] آسمان کرد و آن دود بود پس به آن و به زمین فرمود

بیاید از روی تسلیم یا از روی کراهت. آن دو گفتند با اطاعت و تسلیم آمدیم (۱۱) پس آن‌ها

را [به‌صورت] هفت آسمان در دو روز خلق کرد و در هر آسمانی کار آن را وحی کرد و آسمان

۱- تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۲۰۲.

دنیا را به چراغها آذین کردیم و حفظ کردیم این است تقدیر آن نیرومند دانا (۱۲)
 همین مطلب در آیهی زیر نیز آمده است: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ
 اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»؛^۱
 ترجمه: اوست آن کسی که آنچه در زمین است همه را برای شما آفرید سپس به آسمان
 پرداخت و هفت آسمان را استوار کرد و او به هر چیزی داناست.

در آیات ۲۷ تا ۳۳ سورهی نازعات درست برعکس آیات قبل، گفته شده که آسمانها قبل از
 زمین خلق شده اند. دقت کنید: آسمان قبل از زمین خلق شده است؟!!

«أَأَنْتُمْ أَشَدَّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا (۲۷) رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا (۲۸) وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا
 وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا (۲۹) وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا (۳۰) أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا
 (۳۱) وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا (۳۲) مَتَاعاً لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ (۳۳)»

ترجمه: آیا آفرینش شما دشوارتر است یا آسمانی که [خدا] آن را ساخته است (۲۷) سقفش
 را برافراشت و آن را درست کرد (۲۸) و شبش را تیره و روزش را روشن گردانید (۲۹) و
 پس از آن زمین را پهن کرد (۳۰) آبش و چراگاهش را از آن بیرون آورد (۳۱) و کوهها را پابرجا
 (استوار) گردانید (۳۲) متاعی برای شما و دامهایتان (۳۳)

در آیات سورهی فصلت گفته شد که زمین و ارزاق و کوهها قبل از آسمان خلق شده و اینجا
 می گوید زمین و ارزاق (آب و چراگاه) و کوهها بعد از خلقت آسمان به وجود آمده اند. آیا امکان
 دارد این تناقض واضح کار خدا باشد؟ زمانی بگوید زمین را قبل از آسمان و زمانی دیگر
 بگوید آسمان را قبل از زمین خلق کردیم. خیر! قرآن ساختهی محمد است نه خدا. انسان
 است که باگذشت زمان ممکن است گفته های قبلی اش را فراموش کند نه خدا.^۲

۱- بقره آیه ۲۹.

۲- نقد قرآن ص ۱۱۰ و ۱۱۱.

جواب

"ثم" معمولاً برای افاده تأخیر در زمان به کار می‌رود ولی گاه به معنی تأخیر در بیان می‌باشد (همان طوری که در ادبیات عرب نظایر فراوان دارد)^۱ نمونه آن، آیه: «ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا» می‌باشد که برای تأخیر در وقت نیست.^۲

از این رو هیچ مانعی ندارد که با آن که از دیدگاه قرآن، در عالم تکوین، ابتدا آفرینش آسمان‌ها صورت گرفته است و سپس زمین، ولی به هنگام بیان کردن، نخست از آفرینش زمین و ارزاق و منابع آن که مورد توجه و نیاز انسان‌هاست شروع کرده، سپس به شرح آفرینش آسمان پرداخته است.

این معنی هم با اکتشافات علمی هماهنگ‌تر است و هم با آیات سوره نازعات که چنین می‌فرماید:

«أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا وَ أَعْطَشَ لَيْلَهَا وَ أَخْرَجَ ضُحَاهَا وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَ مَرْعَاهَا وَ الْجِبَالَ أَرْسَاهَا مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْعَامِكُمْ»

"آیا زنده شدن شما بعد از مرگ مهم‌تر است، یا آفرینش آسمان؟ خداوند آن را بیان کرد و برافراشت و منظم ساخت، شب آن را تاریک، و روز آن را آشکار ساخت، و زمین را بعد از آن گسترده، آب‌های درونی آن و گیاهان و چراگاه‌های آن را خارج نمود، و کوه‌ها را بعد از آن پابرجا ساخت، تا وسیله زندگی برای شما و چهارپایانتان فراهم گردد!"^۳

این آیات به خوبی روشن می‌سازد که گسترش زمین و جوشیدن چشمه‌ها و پیدایش درختان و مواد غذایی، همه بعد از آفرینش آسمان‌ها صورت گرفته است، در حالی که اگر «ثم» را به

۱- التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۲۷.

۲- تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب ج ۱ ص ۳۱۳.

۳- نازعات آیات ۲۷-۳۳.

تأخیر زمانی تفسیر کنیم باید بگوییم همه این‌ها قبل از آفرینش آسمان صورت گرفته، و از آنجا که کلمه «بعد ذلك» به روشنی همه این‌ها را بعد از آن می‌شمرد و نسبت به ثمّ وضوح و ظهور بیشتری در تأخیر زمانی دارد، تفسیر ثمّ به تأخیر بیانی نه تأخیر زمانی صحیح به نظر می‌رسد.^۱ نکته دیگر اینکه آیات متعددی وجود دارد که در آن‌ها آسمان‌ها پیش از زمین ذکر شده است^۲ و این می‌تواند مؤیدی بر تقدیم زمانی آسمان بر زمین باشد.

اشکال دوم

جالب است که هر دو سری آیات در اشتباه‌اند چون نه آسمان قبل از زمین و نه زمین قبل از آسمان به وجود آمده است. چنانچه مشاهدات علمی نشان داده است سیارات در حال تولد، همراه و در دامن کهکشان‌ها به وجود می‌آیند. پس از بیگ بنگ سیر ایجاد ستاره‌ها و سیاره‌ها شروع شده است و قبل و هم‌زمان و بعد از پیدایش زمین، ستاره‌ها و سیارات فراوانی شکل گرفته‌اند و می‌گیرند. بنابراین، خلقت آسمان‌ها پس از زمین یا قبل از آن‌ها غلط فاحشی است که در این آیات آمده است.^۳

جواب

شواهد علمی نشان می‌دهد که قبل از خلقت زمین بخشی از آسمان یعنی کهکشان‌های دیگر ایجاد شده است از این‌رو تقدم خلقت آسمان بر زمین درست است. آقای سها مدعی است دروس حوزوی را خوانده طبیعتاً این قاعده را خوانده است که اثبات شیء نفی ماعدا نمی‌کند از این‌رو بیان خلقت آسمان قبل از خلقت زمین نفی خلقت بخشی از آسمان بعد از خلقت زمین را نمی‌کند.

۱ - تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۲۲۷ و ۲۲۸.

۲ - اعراف آیه ۵۴، یونس آیه ۳، هود آیه ۷، فرقان آیه ۵۹، سجده آیه ۴، ق آیه ۵۰، نازعات آیات ۲۷ تا ۳۳، شمس آیات ۱۰ تا ۵.

۳ - نقد قرآن ص ۱۱۲.

۱۶- صورت جهان در ابتدای پیدایش

«ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ فَفَضَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ»^۱

ترجمه: سپس (خدا) آهنگ آسمان کرد و آن دود بود پس به آن و به زمین فرمود بیایید از روی تسلیم یا از روی کراهت. آن دو گفتند با اطاعت و تسلیم آمدیم (۱۱) پس آن‌ها را [به صورت] هفت آسمان در دو روز خلق کرد.

اشکال

در آیه‌ی ۱۱ گفته که آسمان‌ها قبل از تشکیل شدن، دخان یعنی دود بوده‌اند. این غلطی آشکار است. چون بر اساس آخرین تئوری فیزیک تشکیل جهان از بیگ بنگ شروع شده است. یعنی جهان در ابتدا یک توده‌ی فوق متراکم از انرژی بوده و هیچ اتم یا ملکولی هنوز به وجود نیامده بوده است. این توده‌ی انرژی به حالت انفجارگونه‌ای آغاز به گسترش کرده است و هنوز هم کهکشان‌ها در حال دور شدن از یکدیگرند، در صورتی که دود مخلوطی از گازهای منواکسید کربن، دی‌اکسید کربن و ملکولهای آلی مرکب از کربن و موکول‌های دیگر است.

دود تنها پس از تشکیل گیاهان و مواد آلی چون نفت و سوختن آنان امکان‌پذیر است که فقط در کمتر از یک میلیارد سال گذشته‌ی زمین موجود بوده‌اند. یعنی حدود ۱۳ میلیارد سال پس از بیگ بنگ و بیش از ۵ میلیارد سال پس از پیدایش منظومه‌ی شمسی.^۲

جواب

مسئله ابتدای خلقت یکی از موضوعاتی است که هنوز بین اختر شناسان مورد بحث و گفتگو

۱- فصلت آیات ۱۱ و ۱۲.

۲- نقد قرآن ص ۱۱۳ و ۱۱۴.

است^۱ و همه نظریه‌ها مخالفان و موافقانی دارد و نظریه قطعی که همه ابعاد آن اثبات شده باشد وجود ندارد. یکی از این نظریات نظریه بیگ بنگ است. گرچه این نظریه موافقان زیادی دارد اما مخالفینی در بین کیهان شناسان دارد و فرضیه‌های دیگری چون نظریه حالت پایدار، جهان پلازما و جهان انفجارهای کوچک (کهبانگ) مطرح است بنابراین قطعیت این علم ثابت نشده است و چه بسا نظریه بیگ بنگ در آینده تغییراتی صورت گیرد و یا باطل شود و نظریه دیگری مطرح شود. اما باین حال شباهت‌هایی بین دیدگاه قرآن و نظریه بیگ بنگ وجود دارد در قرآن ماده اولیه را دخان می‌داند اما شواهد نشان می‌دهد که این دخان دود ساده برگرفته از آتش نیست تا زیرا اولاً حضرت علی (علیه السلام) ماده اولیه را «مثل الدخان» دانسته است^۲، ثانیاً لغت شناسان عرب درباره دخان می‌گویند:

آن چیزی است که از آتش می‌آید و سپس تشبیه می‌شود به هر چیزی که شبیه اوست از دشمنی و نظیر آن.^۳ از این رو در کتب لغت در معانی دیگر نیز توسعه داده‌اند و فقط به معنی دود نیست از جمله اینکه الأَدْخَانُ - [دخن] به آن کسی گفته می‌شود که به رنگ کدر و سیاه مانند دود درآمده باشد. یا دَخْنٌ - دُخْنَةٌ: رنگ او تیره بسان سیاهی دود شده. یا الدُّخَانُ زنی که رنگ چهره‌اش تیره همانند دود شده باشد.^۴ راغب در کتاب مفردات در ذیل آیه «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ مِّمَّنْ الدُّخَانِ»^۵

ماده اولیه که منجمین بیان می‌کنند هیدروژن و هلیوم است و برای بیان آن به بخاطر سطح فهم مردم از نزدیک ترین اصطلاح استفاده شده است.

۲- یکصد و هشت پرسش نجومی ص ۷۱.

۲- «بَدَا لَهُ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ فَصَرَبَ بِأَمْوَاجِ الْبُحُورِ فَثَارَ مِنْهَا مِثْلُ الدُّخَانِ»، بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۵۴، ص ۹۲.

۳- «وَهُوَ الَّذِي يَكُونُ عَنِ الْوُقُودِ، ثُمَّ يُشَبَّهُ بِهِ كُلُّ شَيْءٍ يُشَبَّهُهُ مِنْ عَدَاوَةٍ وَنَظِيرِهَا»، مقابیس اللغة ج ۲ ص ۳۳۶.

۴- فرهنگ ابجدی، ص ۳۴ و ۳۵ و العین ج ۴ ص ۲۳۲ و تهذیب اللغة ج ۷ ص ۱۲۶.

۵- مفردات ألفاظ القرآن، ص ۳۱۰.

۱۷- اتصال زمین و آسمان در ابتدا

«أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا»^۱

ترجمه: آیا کسانی که کفر ورزیدند ندانستند که آسمان‌ها و زمین به هم پیوسته بودند و ما آن دو را از هم جدا ساختیم.

قبل از اینکه به اشکالات سه‌پارده‌ای پرداخته شود لازم است تفاسیر این آیه بیان شود.

برای آیه مذکور دو تفسیر آمده است که به نظرمی رسد هر دو درست باشد.

۱- منظور از به هم پیوستگی آسمان این است که در آغاز بارانی نمی‌بارید و به هم پیوستگی زمین این است که در آن زمان گیاهی نمی‌روئید، اما خدا این هر دو را گشود، از آسمان باران نازل کرد و از زمین انواع گیاهان را رویانید.

روایات متعددی از اهل بیت علیهم‌السلام این تفسیر را بیان می‌کنند که به یک نمونه اشاره می‌شود: نافع از امام باقر علیه‌السلام درباره مقصود خدا از آیه «أَوَّلَ مَا يَرَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا» پرسید و امام علیه‌السلام فرمود: همانا خداوند تبارک و تعالی چون آدم را به زمین فرود آورد آسمان‌ها بسته بودند و هیچ نمی‌رویاند و زمین بسته بود و گیاهی از آن نمی‌رویید و چون خداوند عزوجل توبه آدم را پذیرفت آسمان را فرمود تا از ابر باران ریزد و آن را فرمود تا در مشک خود را گشود و سرازیر کرد، و سپس به زمین فرمود تا درخت‌ها رویانید و میوه‌ها برآورد و جوی‌های آب بر خروشانید، و این بود بستن آن‌ها و آن گشودن آن.^۲

۲- به هم پیوستگی آسمان و زمین اشاره به آغاز خلقت است که طبق نظرات دانشمندان، مجموعه این جهان به صورت توده واحد عظیمی از بخار سوزان بود که بر اثر انفجارهای

۱- انبیاء آیه ۳۰.

۲- کافی ج ۸، ص ۱۲۱.

درونی و حرکت، تدریجاً تجزیه شد و کواکب و ستاره‌ها از جمله منظومه شمسی و کره زمین به وجود آمد و بازهم جهان در حال گسترش است بعضی از روایات به این مورد اشاره دارد.^۱ از این رو نمی‌توان گفت آیه حتماً ناظر به موضوع به‌هم‌پیوستگی آسمان و زمین است اما چون این احتمال وجود دارد به شبهات سه‌پر داخته می‌شود:

اشکال اول

رتق به معنی دوختن دو چیز به هم و منضم کردن دو چیز به هم است. بنابراین مفهوم آیه این است که زمین و آسمان در کنار هم و یا به هم چسبیده بودند و سپس خدا آن‌ها را از هم جدا کرد.

آیه‌ی دیگری که معنی رتق را واضح‌تر می‌کند عبارت است از «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجْلِ لِلْكِتَابِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ»^۲ ترجمه: روزی (قیامت) که آسمان را همچون در پیچیدن صفحه نوشته‌ها در می‌پیچیم همان‌گونه که بار نخست آفرینش را آغاز کردیم دوباره آن را باز می‌گردانیم.

در این آیه هم می‌گوید: در قیامت ما آسمان‌ها را چون طومار نوشته‌ای در هم می‌پیچیم همان‌گونه که در ابتدا آغاز کردیم یعنی در آغاز ایجاد آسمان‌ها نیز چنین بودند. آغاز ایجاد را در آیه‌ی قبلی^۳ مطرح کرد که آسمان و زمین به صورت رتق بودند. از مثال در آیه‌ی دوم (کَطِي السِّجْلِ) به خوبی می‌توان فهمید که معنی رتق قرار گرفتن لایه‌های آسمان‌های هفتگانه بر روی هم و بر روی زمین است. چسبیده بودن آسمان‌ها و زمین به هم در اوایل به وجود آمدنشان، یک ایده‌ی بسیار قدیمی افسانه‌ای است که تا چند هزار سال قبل از

۱- بحار الأنوار ج ۵۴، ص ۷۲.

۲- انبیاء آیه ۱۰۴.

۳- انبیاء آیه ۳۰.

محمد قدمت دارد. این ایده در هندو در بودائی در تائوئیسم در افسانه‌های چینی بابل در باستان در مصر و نهایتاً در تورات آمده است. و به احتمال قوی محمد این ایده را از تورات گرفته است.^۱

جواب

در اینجا جمع شدن آسمان در روز قیامت را تشبیه به اول خلقت می‌کند باید دید که وجه شبه چیست؟ با توجه به اینکه ابتدای خلقت را از دخان می‌داند معلوم می‌شود که وجه شبه در جمع کردن هست نه در لایه بودن «كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ» تشبیه در چسبیدن و جمع بودن است نه در روی هم قرار گرفتن بلکه مسئله انقباض نخستین جهان است و این موضوعی است که دانشمندان علم نجوم به آن اعتراف کرده‌اند. انقباض دوباره عالم نیز با دانش جدید منطبق است بر اساس نظریه‌های علمی، دانشمندان عقیده دارند که چنین اتفاقی در انتظار جهان است. چون جهان بعد از انبساط، روزی طی یک‌روند خود انقباضی، منهدم خواهد شد؛ این هم به خاطر محدودیت مواد موجود در جهان است که دیگر قادر به انبساط بیشتر نیست. بنابراین، این مواد منقبض می‌شوند و اندازه جهان به مقدار اولیه‌اش برمی‌گردد. و با توجه به آیه «يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ»- «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ» درمی‌یابیم که آسمان در پایان کار به صورت نخستین خود (دخان و گاز) برمی‌گردد. بنابراین آسمان با بساط کنونی‌اش به چهره و ماهیت نخستین گازی خود برگشت خواهد نمود. به کار بردن «جمع کردن طومار» تشبیه است برای پایان کار یعنی جهان هستی که هم چون طوماری گشوده و دارای نقوش و خطوط است، هنگامی که فرمان رستاخیز فرامی‌رسد، درهم‌پیچیده می‌شود و شکل کنونی جهان و ستارگان و سیارات درهم فرومی‌ریزد و این نوع اصطلاحات در گفتار عامیانه مردم هم به کار برده می‌شود کما اینکه کسی که از دنیا برود

می‌گویند: طومار زندگی او برچیده شد. قرآن اشاره دارد که آسمان هنگام قیامت به صورت اول برمی‌گردد و فرموده «وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ» و انتهای خلقت را چنین بیان کرده است «يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ» بنابراین آسمان در پایان کار به صورت نخستین خود یعنی دخان برمی‌گردد و این تفسیر را علی بن ابراهیم قمی از اصحاب امام هادی (علیه السلام) در تفسیرش بیان کرده است وی می‌گوید: «طویها»^۱ یعنی نابود می‌شود و تبدیل به دود می‌شود»^۲

ادعای گرفتن از ادیان دیگر ادعای بدون دلیل است و در قسمت خلقت جهان در شش روز به‌طور مفصل به این ادعا پاسخ داده شد.

اشکال دوم

معنای دیگری که از آیه فوق قابل برداشت است و توسط بعض صحابه مطرح شده این است که آسمان‌ها به صورت یکپارچه بودند و زمین‌ها هم یکپارچه بودند و خدا از آسمان هفت آسمان ایجاد کرد و از زمین هفت زمین ایجاد کرد نه اینکه آسمان و زمین به هم چسبیده باشند.^۳

جواب

سها مشخص نکرده است که این مطلب را کدام یک از صحابه گفته است و در کدام کتاب نقل شده است. لذا ادعای وی مورد قبول نیست.

اشکال سوم

قرآن در آیه‌ی دیگری اتساع یا گسترش آسمان‌ها را بیان می‌کند: «وَالسَّمَاءِ بَنِيَانًا بَأْيَدِ

۱- «يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجِّلِ لِلْكِتَابِ».

۲- تفسیر القمی، ج ۲، ص ۷۷.

۳- نقد قرآن ص ۱۱۶.

وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ»^۱ ترجمه: و آسمان را به دست خود ساختیم و بی‌گمان ما گسترش دهنده‌ایم.

در مورد معنی لغت موسعون در تفاسیر و کتب حدیث سه نظر مطرح شده است: اول به معنی وسعت دادن که بین آسمان‌ها و زمین را وسعت دادیم که از ریشه‌ی سعه گرفته شده باشد. دوم به معنی قادر بودن (توانا هستیم) که از ریشه‌ی وسع گرفته شده باشد. و سوم وسعت دادن رزق با ارسال باران از آسمان. معقول‌ترین معنی که در هماهنگی با دو آیه‌ی قبل است، وسعت دادن بین زمین و آسمان است یعنی همان مفهوم آیه‌ی ۱۰۴ انبیاء که خدا آسمان و زمین را از هم دور کرد.

گسترش (وسعت دادن) و دوباره منقبض یا جمع کردن جهان نیز ایده‌ای بسیار قدیمی است که مثلاً در هندو و بودائی مطرح بوده است.^۲

جواب

ابتدا لازم است بیان شود که معنی درست همان وسعت دادن است اما دو نکته قابل تذکر است.

اول اینکه در این آیه صحبت از وسعت آسمان است نه وسعت بین آسمان و زمین دوم اینکه لموسعون دال بر تداوم توسعه در آسمان دارد یعنی هم‌اکنون هم آسمان در حال گسترش است دلیل این ادعا آن است که تعبیر به «إِنَّا لَمُوسِعُونَ» (ما گسترش دهنده‌گانیم) جمله اسمیه و اسم فاعل معنی تداوم امر را می‌رساند.

با این وصف این خبر از اعجاز علمی قرآن است زیرا تداوم گسترش آسمان و زمین در ادیان

۱ - ذاریات آیه ۴۷.

۲ - نقد قرآن ص ۱۱۶ و ۱۱۷.

پیشین نیامده است و این موضوع توسط مشاهدات هابل (م ۱۹۵۳) کشف شده است.^۱ کتب علم امروز می‌گویند: نه تنها کره زمین، بر اثر جذب مواد آسمانی تدریجاً فربه و سنگین‌تر می‌شود، بلکه آسمان‌ها نیز در حال گسترش‌اند، یعنی ستارگانی که در یک کهکشان قرار دارند به سرعت از مرکز کهکشان دور می‌شوند، حتی سرعت این گسترش را در بسیاری از مواقع اندازه‌گیری کرده‌اند.

آقای "جان الدر" می‌گوید:

"جدیدترین و دقیق‌ترین اندازه‌گیری‌ها در طول امواجی که از ستارگان پخش می‌شود پرده از روی یک حقیقت عجیب و حیرت‌آور برداشته، یعنی نشان داده است مجموعه ستارگانی که جهان از آن‌ها تشکیل می‌یابد پیوسته با سرعتی زیاد از یک مرکز دور می‌شوند، و هر قدر فاصله آن‌ها از این مرکز بیشتر باشد بر سرعت سیر آن‌ها افزوده می‌گردد، مثل این است که زمانی کلیه ستارگان در این مرکز مجتمع بوده‌اند، و بعد از آن از هم پاشیده، و مجموعه ستارگان بزرگی از آن‌ها جدا و به سرعت به هر طرف روانه می‌شوند! دانشمندان از این موضوع چنین استفاده کرده‌اند که جهان دارای نقطه شروعی بوده است."^۲

ژرژ گاموف "در کتاب" راز آفرینش جهان" در این زمینه چنین می‌گوید:

«پی بردن به اینکه جهان ما در حال انبساط است کلید اصلی را برای گنجینه معمای جهان‌شناسی مهیا می‌کند، زیرا اگر اکنون جهان در حال انبساط باشد لازم می‌آید که زمانی در حال انقباض بسیار شدیدی بوده است!»^۳

وی در جای دیگر می‌گوید: دیدیم که مشاهدات هابل تعیین می‌کند که کهکشان‌های

۱- راز آفرینش جهان ص ۴۵.

۲- آغاز و انجام جهان ص ۸۹.

۳- راز آفرینش جهان ص ۴۳.

پراکنده در سراسر فضای جهان به نظر می‌رسد که از ما دور می‌شوند و هراندازه دورتر باشند سریع‌تر حرکت می‌کنند.^۱

سوم: مسئله انقباض جهان همان‌طور که بیان شد مورد تأیید علم نجوم است اما ادعای فراگرفتن از ادیان دیگر، ادعایی بی‌دلیل است و بارها بدان پاسخ داده‌ایم.

ارتباط آیه با بیگ بنگ

اشکال اول و دوم

جالب است که بعضی از معجزه تراشان ادعا کرده‌اند که این آیات معجزه‌اند چون بیگ بنگ را مطرح کرده‌اند. بدین نحو که قرآن گفته که آسمان‌ها در ابتدا دود بودند و منظور از دود گاز است. همچنین گفته آسمان و زمین یکی بودند و از هم جدا شدند و همچنین گفته که جهان در حال گسترش است. و این‌ها نشان می‌دهد که قرآن تئوری بیگ بنگ را مطرح کرده است پس معجزه است. اما چنین نیست و این آیات همگی غلطاند و از افسانه‌های پیشین منشأ گرفته‌اند:

اول: همان‌طور که قبلاً گفتیم مطابق تئوری بیگ بنگ جهان از انرژی متراکم شروع شده نه از دود یا گاز.

دوم: مطابق تئوری بیگ بنگ، زمین هم از انرژی خالص سرچشمه گرفته است در صورتی که در قرآن تنها آسمان از دود سرچشمه گرفته است.^۲

جواب

قبلاً بیان شد که نظریه بیگ بنگ گرچه موافقانی دارد اما نظریه‌ای قطعی و اثبات‌شده که مورد قبول همه منجمین باشد، نیست و مخالفانی نیز دارد و چه‌بسا در آینده این نظریه تعدیل

۱- همان ص ۴۵.

۲- نقد قرآن ص ۱۱۷ و ۱۱۸.

یا رد شود و نظریه دیگری مطرح شود اما اطلاق گاز به تئوری بیگ بنگ درست است زیرا ماده اولیه را هیدروژن دانسته‌اند و هیدروژن نوعی گاز است و قبلاً بیان کردیم که در زبان عربی دخان فقط برای دود بکار نرفته است بلکه شیبه به دود را نیز دخان گفته‌اند. همچنین بر اساس آیه ۳۰ انبیاء، آسمان‌ها و زمین در ابتدا رتق و به هم پیوسته بودند. از این رو می‌توان نتیجه گرفت که از دیدگاه قرآن، زمین نیز همچون آسمان‌ها ابتدا توده متراکم گاز بوده است.

اشکال سوم

چنانچه در صفحات قبل دیدید در آیات ۹ و ۱۰ فصلت مطرح شده که خدا اول زمین را خلق کرده سپس آسمان را، که این هم مخالف تئوری و شواهد بیگ بنگ است. زمین و آسمان‌ها باهم از بیگ بنگ شروع به پیدایش و تحول کرده‌اند. حتی بر اساس تئوری بیگ بنگ هم عمر عالم بیش از عمر زمین است.^۱

جواب

این شبهه قبلاً جواب داده شد که ثم برای ترتیب بیانی است از این رو از دیدگاه قرآن ابتدا خلقت آسمان بوده و سپس زمین.

اشکال چهارم

در تئوری بیگ بنگ مطرح شده که همه‌ی جهان یک توده‌ی عظیم انرژی بوده ولی قرآن گفته که آسمان و زمین به هم چسبیده بوده‌اند مثل دو پارچه که به هم دوخته می‌شوند و مطابق مثال خود قرآن مثل طومار نوشته که لایه‌هایش روی هم قرار می‌گیرند که این هم مخالف بیگ بنگ است.^۲

۱ - همان ص ۱۱۸.

۲ - همان .

جواب

اگر دقت شود، معلوم می‌شود که سه‌ها مسئله طومار را از آیه دیگری که دربارهٔ پایان جهان و معاد است، اخذ کرده است و در آنجا بیان کردیم که وجه شبهه در تشبیه به طومار، در جمع کردن هست نه روی هم قرار گرفتن.

اشکال پنجم

لازمه‌ی وسعت دادن به معنی قرآنی این است که آسمان‌های هفتگانه از هم و از زمین دور شوند. و لازمه‌ی این امر این است که مثلاً فاصله‌ی خورشید و ماه که هر کدام در یک آسمان هستند از زمین افزایش یابد که این هم مخالف بیگ بنگ است. چون کهکشان‌ها از هم دور می‌شوند نه اجزای یک منظومه چون منظومه‌ی شمسی.^۱

جواب

در هیچ جای قرآن به فاصله گرفتن هفت آسمان از یکدیگر اشاره نشده است آیه این‌گونه است «وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ»^۲ قرآن نگفت سماوات تا این ایراد را وارد کنید.

بیان شد که آسمان مفهوم وسیعی دارد و شامل همهٔ ستارگان و کهکشان‌ها می‌شود. از نظر علمی، ثابت است که جهان در حال توسعه است و کهکشان‌ها از یکدیگر فاصله می‌گیرند.

اشکال ششم

مفهوم گسترش جهان به مفهوم امروزی با حدیث صحیحی که قبلاً هم مطرح کردیم در تضاد است: «... قَالَ (الرَسُول) أَتَدْرُونَ كَمْ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ فَقُلْنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ بَيْنَهُمَا مَسِيرَةُ خَمْسِ مِائَةِ سَنَةٍ وَمِنْ كُلِّ سَمَاءٍ إِلَى السَّمَاءِ الَّتِي تَلِيهَا مَسِيرَةُ خَمْسِ مِائَةِ سَنَةٍ وَكُنْتُ كُلِّ سَمَاءٍ مَسِيرَةَ خَمْسِ مِائَةِ سَنَةٍ»؛

۱- همان ص ۱۱۸ و ۱۱۹.

۲- ذاریات آیه ۴۷.

ترجمه: ... پیامبر گفت (به یارانش) آیا می‌دانید فاصله‌ی بین آسمان و زمین چقدر است؟ گفتیم خدا و رسولش آگاه‌ترند. گفت بین آن‌ها مسیر ۵۰۰ سال است. و از هر آسمان به آسمان بعدی مسیر ۵۰۰ سال است و ضخامت (کثف) هر آسمان هم مسیر ۵۰۰ سال است. در این حدیث محمد فاصله‌ی آسمان‌ها را باهم ۵۰۰ سال و ضخامت هر آسمان را نیز ۵۰۰ سال دانسته است. ولی با مفهوم گسترش امروزی، فاصله‌ها دائماً در حال افزایش است. به عبارت دیگر خود محمد نظر معجزه تراشان را قبول ندارد.^۱

جواب

این روایت قبلاً در قسمت «هفت آسمان» بررسی سندی شد و معلوم شد که مشکل سندی دارد از این رو حجت نیست.

۱۸- برج‌های آسمان

«وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزِينًا لِلنَّازِرِينَ»^۲ ترجمه: به درستی که ما در آسمان

برج‌هایی (بروجی) قرار دادیم و آسمان را برای نگاه‌کنندگان زینت دادیم.

«وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ»^۳ ترجمه: سوگند به آسمان که دارای برج‌هاست.

اشکال

در ستاره‌شناسی قدیم، دایره‌ی بزرگی را که خورشید در طول یک سال طی می‌کند، به ۱۲ قسمت فرضی تقسیم کرده بودند و به آنان برج‌های دوازده‌گانه می‌گفتند و هر برج را بر اساس صورت فلکی که مسیر از آن می‌گذشت نام‌گذاری کرده بودند. این برج‌ها توسط بطلمیوس در قرن دوم میلادی نام‌گذاری شد. شامل: حمل (قوچ)، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو و حوت. طبعاً مردم قدیم این برج‌ها را واقعی

۱- نقد قرآن ص ۱۱۹.

۲- حجر آیه ۱۶.

۳- بروج آیه ۱.

می‌پنداشتند و محمد هم آنان را واقعی پنداشته و در آیات زیر گفته که خدا این برج‌ها را در آسمان قرار داده است.^۱

جواب

منظور از ذات البروج همان برج‌های دوازده‌گانه است که اینک امام محمدباقر علیه السلام در ذیل آیه «تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا» می‌فرماید: بروج عبارت است از ستارگان و از این ستارگان آن چند برجی که مربوط به سه ماه بهار است: "حمل" و "ثور" و "جوزاء" است و آنکه مربوط به سه ماه تابستان است: "سرطان" و "اسد" و "سنبله" است و آنکه مربوط به سه ماه پاییز است: "میزان" و "عقرب" و "قوس" است، و آنکه مربوط به سه‌ماه زمستان است: "جدی" و "دلو" و "حوت" است که مجموعاً دوازده‌برج می‌شود.^۲ درست است که بروج دوازده‌گانه اعتباری هستند، اما دلیلی بر اینکه قرآن و پیامبر بروج را واقعی دانسته باشند، وجود ندارد. از سوی دیگر، امر اعتباری اگر مبتنی بر واقعیت باشد، چون برای انسان و زندگی او فایده دارد، از زمره نعم الهی محسوب می‌شود که بروج دوازده‌گانه این‌گونه است. از این رو، اعتباری بودن بروج مانع از این نمی‌شود که خداوند متعال آن‌ها را در قرآن بیان نکند چراکه همانندهای فراوانی در قرآن وجود دارد که اموری اعتباری، موردنظر قرار گرفته‌اند که اینک مفهوم «عدم»، «ملکیت» و «حاکمیت» از امور اعتباری است اشکال سه‌ها در صورتی وارد بود که بطلان برج‌های دوازده‌گانه مثل آسمان‌های هشت‌گانه بطلمیوس ثابت شده باشد اما امروزه برج‌های ذکر شده نه تنها رد نشده بلکه از اموری است که در علم نجوم از آن استفاده می‌شود.

۱ - نقد قرآن ص ۱۲۰.

۲ - تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۱۵ و ۱۱۶.

۱۹- شتاب شب در پی روز

«يَغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا»^۱ ترجمه: شب روز را می‌پوشاند (درحالی‌که) شتابان او را می‌طلبد.

اشکال

در واقع، روز وجود نور و شب عدم نور است نه چیزی که چون چادر روز را بپوشاند. بنابراین پوشانده شدن روز توسط شب غلط است و همچنین نه شب روز را می‌طلبد و نه روز شب را می‌طلبد. بنابراین در این آیه دو غلط واضح وجود دارد. علت آن است که محمد شب را یک امر وجودی می‌دانسته و به آن کاره‌ای خاصی را نسبت داده است ممکن است گفته شود که این‌ها تشبیهات شاعرانه‌اند. اما خدا اگر تشبیه هم بکند تشبیه درست می‌کند نه غلط.^۲

جواب

در این زمینه چند نکته را باید یادآور شد: اول اینکه: همان‌طور که بعداً در قسمت خلقت شب بیان خواهد شد شب گرچه عدم نور است اما این نوع عدم در فلسفه عدم ملکه نامیده می‌شود و با عدم‌های صرف فرق دارد و بهره‌ای از وجود دارند و مسئله کوری نیز این‌گونه است.

دوم اینکه: این آیه اشاره به اختلاف افق‌ها در زمین دارد از این آیه کروی بودن زمین فهمیده می‌شود و تعقیب دائمی شب و روز، تنها با کروی بودن و حرکت وضعی زمین ممکن است زیرا این شتابان بودن همیشگی است و وقفه ندارد و اگر کسی از بیرون کره زمین ناظر چگونگی حرکت آن به دور خود و افتادن سایه مخروطی شکل زمین بر روی خودش باشد با توجه به اینکه کره زمین با سرعت (در حدود ۳۰ کیلومتر در دقیقه) به دور خود می‌گردد

۱- اعراف آیه ۵۴.

۲- نقد قرآن ص ۱۲۱.

چنین احساس می‌کند که گویا سیاه مخروطی شکل با سرعت زیاد در روی این کره به دنبال روشنایی روز در حرکت است^۱ لذا از این آیه معلوم می‌شود که همواره در زمین مکانی هست که در حال تاریک شدن است و مکانی دیگر در حال روشن شدن.

۲۰- نور بودن ماه

«أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجًا»^۲

ترجمه: مگر ملاحظه نکرده‌اید که چگونه خدا هفت آسمان را طبقات روی هم آفریده است و ماه را در میان آسمان‌ها نور قرارداد و خورشید را چراغ قرارداد. در این دو آیه حداقل دو غلط علمی وجود دارد.

اشکال اول

ماه نور نیست بلکه کره‌ای است خاکی از جنس زمین و تنها نور خورشید را منعکس می‌کند.^۳

جواب

با توجه به تفاوت تعبیر نور و سراج و اشاره سنت به آن، تفاوت ماهوی این دو شی نورانی آشکار می‌شود. زیرا «سراج» به معنای چراغ است که از درون خودش نور می‌افشاند و از این رو با خورشید متناسب است که نور آن از فعل و انفعالات و انفجارت و سوختن مواد درون آن تأمین می‌شود.

اما «نور» مفهوم عامی دارد و شامل نور غیرمستقیم نیز می‌شود و از این رو با ماه تناسب دارد که نور آن انعکاس نور خورشید است.

۱- تفسیر نمونه ج ۶ ص ۲۰۶، ترجمه تفسیر المیزان ج ۸ ص ۱۸۷.

۲- نوح آیه ۱۵ و ۱۶.

۳- نقد قرآن ص ۱۲۲.

شاهد دیگر بر اینکه نور اشاره به نور غیرمستقیم نیز دارد حدیثی از امام صادق علیه السلام است که بیاع سابری می‌گوید: «به امام صادق علیه السلام گفتم: من از نگریستن در دانش نجوم لذت می‌برم و این کار نزد مردم عیب است. اگر گناهی در آن است، آن را رها کنم ولی اگر گناه ندارد، من از این کار لذت می‌برم.

امام علیه السلام فرمود: «آیا می‌توانی ستارگان طلوع کننده را برشماری؟» گفتم: آری. آنگاه آن‌ها را برشمردم.

امام علیه السلام فرمود: خورشید چه مقدار از نورش را به ماه می‌تاباند؟ گفتم: این چیزی است که تاکنون هرگز آن را نشنیده‌ام!

امام علیه السلام فرمود: خورشید چه میزان از نورش را به زهره می‌تاباند؟ گفتم: این را نیز تاکنون هرگز نشنیده‌ام!

امام علیه السلام فرمود: این چیزی است که هرگاه کسی آن را بداند، نی وسط یک نیزار را تشخیص می‌دهد. آن‌گاه امام علیه السلام افزود: جز خانواده‌ای از عرب و خاندانی از هند، کسی به علم نجوم آگاهی ندارد.^۱

اشکال دوم

آیا ماه نور هفت‌آسمان است. کل منظومه‌ی شمسی ما ذره‌ی ناچیزی در کهکشان ماست و کهکشان ما یکی از صدها میلیارد کهکشان و خورشید ما ستاره‌ای متوسط از میلیاردها ستاره‌ی کهکشان ماست. بنابراین ماه حتی در منظومه شمسی شیء نورانی به حساب نمی‌آید چه رسد به اینکه نوری باشد برای کل هستی.^۲

۱- بحار الأنوار ج ۵۵ ص ۲۵۰. «كَمْ تَسْقِي الشَّمْسُ الْقَمَرَ مِنْ نُورِهَا قُلْتُ هَذَا شَيْءٌ لَمْ أَسْمَعْهُ قَطُّ وَقَالَ وَكَمْ تَسْقِي الزُّهْرَةَ الشَّمْسُ مِنْ نُورِهَا قُلْتُ وَلَا هَذَا».

۲ نقد قرآن ص ۱۲۲.

جواب

در این سوره می‌گوید: ماه را در این هفت‌آسمان نور قراردادیم معنی آن این نیست که در هر هفت‌آسمان نور ماه دیده می‌شود منظور آیه‌ی شریفه این است که: ماه در ناحیه‌ی آسمان‌ها قرار دارد، نه این که همه آسمان‌ها را نور می‌دهد؛ مثل اینکه ما می‌گوییم: در این خانه‌ها یک چاه آب هست، با این که چاه در یکی از آن‌هاست ولی می‌گوییم:

«در این خانه‌ها» مثال دیگر: مانند این که می‌گوییم من به میان بنی تمیم رفتم، با اینکه به خانه بعضی از آن‌ها رفته‌ام.^۱

ممکن است اشکال شود که بعضی از اجرام دیگر آسمانی همان خصوصیت نوری را دارد که ماه دارد بنابراین تفاوتی در کار نیست

جواب این است که ما قاعده‌ای داریم به این عنوان که اثبات شیء نفی ماعدا نمی‌کند و اثبات نور بودن ماه، قمرهای دیگر کرات را نفی نمی‌کند.

اشکال سوم

آیا بیان نور قرار داشتن در ماه که می‌تواند به صورت انعکاس یا ناشی از خودش باشد، معجزه است؟

جواب

بیان تفاوت ماه و ستارگان و از جمله خورشید توسط کسی که دسترسی به علم نجوم و ابزار آن نداشته است و هیچ کتاب و درسی را نخوانده است نوعی اعجاز است.

اشکال چهارم

ضمیر هن جمع است و به آسمان‌ها برمی‌گردد و معنی این می‌شود که خدا ماه را در میان آسمان‌ها نور قرارداد یعنی ماه از جنس نور است.^۲

۱- ر.ک ترجمه تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۴۹.

۲- نقد قرآن ص ۱۲۲ و ۱۲۳.

جواب

اگر سها آشنایی به لغت عرب می‌داشت، می‌فهمید که به نور عارضی هم نور می‌گویند و در دانش معانی و بیان این‌گونه کاربرد قابل قبول است مثل اینکه به شخص شجاع بگویند شیر. به چنین تعبیری جز شخص جاهل یا معاند اعتراض نمی‌کند.

۲۱- آشکار کردن و پوشاندن خورشید توسط روز و شب

«وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا (۱) وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّاهَا (۲) وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا (۳) وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا (۴)»^۱

ترجمه: سوگند به خورشید و تابندگی‌اش (۱) سوگند به ماه چون در پی (خورشید) رود (۲) سوگند به روز چون آن را آشکار گرداند (۳) سوگند به شب چون آن را بپوشاند (۴)

اشکال

سها اشکال می‌کند که نه روز خورشید را نمایان می‌کند و نه شب خورشید را می‌پوشاند^۲

جواب

در اینکه ضمیر «ها» در «جلاها و یغشاهها» به چه چیز بازمی‌گردند؟ در میان مفسران گفتگو است، بسیاری آن را به زمین یا دنیا برمی‌گردانند. درست است که در آیات گذشته سخنی از "زمین" در میان نبوده، ولی از قرینه مقام روشن می‌شود هر انسانی می‌داند که آن چیزی که توسط روز روشن می‌شود زمین است و آن چیزی که توسط شب، تاریک می‌شود، زمین است.

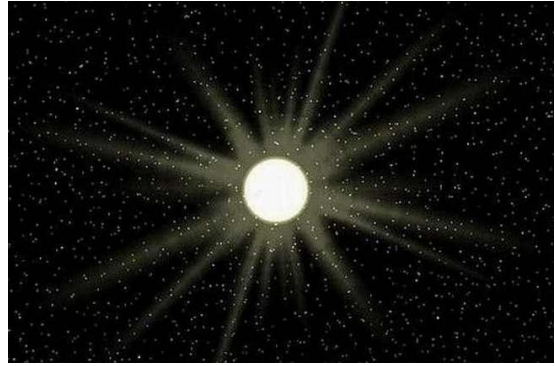
اگر ضمیر را به خورشید برگردانیم در این صورت کلام به صورت مجازی است نه حقیقی و به عقیده ما مجاز در قرآن آمده است اما اینکه مجاز بودن اشاره به چیست؟ یک قول این است که چون قرآن بر اساس فهم مردم نازل شده تا هدایت یابند این‌گونه بیان شده است.

۱- الشمس آیات ۱-۴.

۲- نقد قرآن ص ۱۲۳ و ۱۲۴.

در قرآن بعضی از مطالب بر اساس ظاهر بیان شده است از جمله این آیه و این منافات ندارد که برداشت حقیقی چیز دیگری باشد و این یک امر پذیرفته شده در گفتگوهاست حتی در این دوران که علم پیشرفت کرده است، مردم در گفتگوها و حتی در کتب علمی بر اساس همان نگاه ظاهری سخن می‌گویند؛ برای مثال می‌گویند، «خورشید بالا آمد» یا «خورشید وسط آسمان است» یا «خورشید غروب کرد» درحالی که همه ما می‌دانیم که در واقع زمین است که حرکت می‌کند در قرآن نیز در مواردی بر اساس همین نگاه ظاهری به جهان سخن گفته شده است؛ چنان که حضرت ابراهیم علیه السلام خدای خود را کسی معرفی می‌کند که خورشید را از مشرق برمی‌آورد: «**قَالَ اِبْرَاهِيمُ فَاِنَّ اللّٰهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ**»^۱ ابراهیم گفت: خدا [ی من] خورشید را از خاور برمی‌آورد» این دو آیه ناظر به برداشت ظاهری می‌باشند نه حقیقت واقعی، البته بدون آن که واقع را انکار کند. اشکال در صورتی بر قرآن وارد است که آن تعبیر را به عنوان واقع بیان نموده باشد درحالی که قبلاً بیان شد که قرآن به حرکت زمین اشاره دارد و دیدگاه بطلمیوسی را رد می‌کند.

قول دیگر که مورد توجه بعضی از علماست آن است که منظور از نهار، مکانی است که روز در آن تحقق پیدا می‌کند و به خورشید جلا و روشنی می‌دهد. مردم مدت‌های زیادی خیال می‌کردند که خورشید روز را روشن می‌کند و قرآن می‌گوید: روز است که به خورشید روشنی می‌دهد. وقتی به خورشید در خارج از جو نگاه شود هنگامی که خورشید طلوع می‌کند، حتی وسط روز آن را به صورت یک ستاره کوچک می‌بینیم و روشنایی به این شکلی که در زمین می‌بینیم ندارد.



وقتی اشعه‌های خورشید به یک لایه از اطراف زمین و ذرات بخار آب در آسمان برخورد می‌کند این چنین نوری از خود بروز می‌دهد.^۱

۲۲- سجود سایه‌ها

«وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُم بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ»^۲

ترجمه: و هر که در آسمان‌ها و زمین است خواه‌وناخواه با سایه‌هایشان (بامدادان و شامگاهان برای خدا سجده می‌کنند)

«أُولَئِكَ يَرْوُونَ إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَتِحُونَ ظِلَالَهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ»^۳

ترجمه: آیا به چیزهایی که خدا آفریده است ننگریسته‌اند که [چگونه] سایه‌هایشان از راست و از چپ می‌گردد و برای خدا در حال فروتنی سر بر خاک می‌سایند.

اشکال

در این آیات دو غلط واضح وجود دارد.

اشکال اول: سایه امری عدمی است و سجود آن بی‌معنی است. مثل این است که بگوئید صفر فلان کار را می‌کند. عدم فهم این موضوع فلسفی توسط اعراب بدوی ۱۴۰۰ سال

۱- من آیات الإعجاز العلمي في القرآن، ج ۲، ص ۱۶ و ۱۷ و موسوعة الإعجاز العلمي في القرآن و السنة، ص ۳۴۱.

۲- رعد آیه ۱۵.

۳- نحل آیه ۴۸.

پیش طبیعی است و همین امر مؤید این است که این آیات ساخته‌ی محمد است نه خدا. اشکال دوم این است که در آیه‌ی ۱۵ رعد گفته سایه‌های آنچه در زمین و آسمان است در صبح و عصر سجده می‌کنند؛ یعنی تمام آنچه در آسمان‌ها و زمین‌اند دارای سایه‌اند. آیا خورشید سایه دارد. آیا کهکشان‌ها سایه‌دارند. آیا ملائک (طبق نظر قرآن) سایه‌دارند. سایه فقط در مورد سیاراتی که دور خورشیدی بگردند معنی دارد و بس.^۱

جواب

سایه‌ها امور عدمی هستند و در اثر فقدان نور به وجود می‌آیند ولی از آنجا که نورها از هر طرف آن‌ها را احاطه کرده و آثاری برای خود دارند، در این آیه به آن‌ها اشاره شده است تا نشان دهد که حتی سایه‌ها هم در پیشگاه خدا خاضع‌اند، یعنی تابع قوانین تابش نور هستند.^۲ اما جواب به اشکال دوم: سه‌ها مدعی است که دروس اسلامی خوانده بنابراین علم نحو که یکی از پایه‌های مهم فهم علوم اسلامی است را باید خوانده باشد اما چرا به این مسئله توجه نکرده که "من" اسم موصول برای صاحبان عقل بکار برده می‌شود^۳ و اشاره‌ای به خورشید و کهکشان‌ها ندارد و اما درباره ملائکه از آنجایی که ملائکه و جن، سایه ندارند پس مقصود از «کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند» بشر و مخلوقاتی شبیه بشر هستند که سجده از روی اطاعت، مربوط به مؤمنین، و سجده از روی اکراه، مربوط به کافرین است (البته سجده در اینجا به معنای خضوع است).

سه‌ها که ادعا دارد سطح فهمش بالاست و اشکالات موشکافانه می‌کند یک اشکال به روش اشکال‌تراشی خودش بر وی می‌توان وارد کرد و آن اینکه او مدعی است "سایه فقط در مورد سیاراتی که دور خورشیدی بگردند معنی دارد و بس" لازمه این سخن این است که

۱ - نقد قرآن ص ۱۲۵.

۲ - تفسیر قرآن مهر (ویژه جوانان)، ج ۱۰، ص ۲۲۴.

۳ - مبادی العربیه ج ۲ ص ۱۱۲.

اگر در غیر منظومه شمسی نور ستاره‌ای بر جسمی تابید و طرف دیگرش بی‌نور بود دیگر به آن سایه نگویند اگر آنجا یا هر جای دیگر از نور برق استفاده شد نه نور خورشید و طرف دیگر بی‌نور بود دیگر به آن سایه نگویند. ادعای انحصار سایه در مورد سیاراتی که دور خورشید می‌گردند ادعای سستی است.

۲۳- خلقت شب

«وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ»^۱ ترجمه: و او کسی است که شب و روز را خلق کرد. اشتباهی که در این آیه وجود دارد این است که خلقت را به شب نسبت داده است. شب عدم نور است و علیت و ایجاد به امر عدمی تعلق نمی‌گیرد. مثل این است که بگوئید خدا هیچ را خلق کرد که غلط است. در افسانه‌های باستانی یونانی نیز خلقت شب مطرح شده است. «تُولِجُ اللَّيْلُ فِي النَّهَارِ وَتُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ»^۲ ترجمه: (ای خدا) شب را در روز داخل می‌کنی و روز را در شب داخل می‌کنی.

شبهه آیه‌ی فوق چندین بار در قرآن تکرار شده است.

اشکال

همان اشکال قبل اینجا هم وجود دارد. شب (عدم نور) چیزی نیست که با نور مخلوط شود. به تعبیر دقیق‌تر عدم چیزی نیست که آن را باوجود مخلوط‌کنی. مثلاً در هنگام تاریک و روشن صبحگاه، واقعیت این است که میزان نور (وجود) کم است نه اینکه مقداری تاریکی را با نور مخلوط کرده باشیم.

«يَكْوَرُ اللَّيْلُ عَلَى النَّهَارِ وَيَكْوَرُ النَّهَارُ عَلَى اللَّيْلِ»^۳ ترجمه: شب را به‌روز درمی‌پیچد

۱- انبیاء آیه ۳۳.

۲- آل عمران آیه ۲۷.

۳- زمر آیه ۵.

و روز را به شب درمی پیچد.

همان غلط قبلی اینجا هم تکرار شده است. شب چیزی نیست که نور را در خود بپیچد و پیچیدن شب به روز هم بی معنی است.

«وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتٍ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مَبْصُرَةً»^۱

ترجمه: و شب و روز را دو نشانه‌ی خدا قرار دادیم نشانه شب را محو کردیم و نشانه روز را روشنی بخش گردانیدیم.

همان اشتباه تکرار شده است. چون تاریکی امر عدمی است نمی‌تواند آیه یا نشانه‌ی علت یا خالق باشد.

این گونه آیات که شب را امر وجودی گرفته‌اند در قرآن مکرر آمده‌اند. البته انتظار نمی‌رود فردی در عربستان زمان محمد این مطلب فلسفی را بفهمد. طبعاً محمد هم متوجه این خطای تکراری اش نشده است. اما خدا غیرممکن است نفهمد. بنابراین این‌ها گفته‌های محمدند نه خدا.^۲

جواب

با اینکه سه‌ها مدعی فهم فلسفه است اما معلوم می‌شود اطلاعی از فلسفه ندارد زیرا در فلسفه به این نوع عدم اشاره شده است و آن اینکه: شب و روز دو مفهوم متقابل‌اند، و تقابل آن دو، تقابل عدم و ملکه است، نظیر تقابلی که بین دو مفهوم کوری و بینایی هست، چون همان‌طور که کوری به معنای مطلق نبود بینایی نیست، و به همین جهت به دیوار که بینایی ندارد نمی‌گوییم کور، بلکه کوری عبارت است از نبود بینایی در چیزی که قابلیت بینایی را دارا است، مانند انسان.

۱- اسراء آیه ۱۲.

۲- نقد قرآن ص ۱۲۷.

بی‌نوری شب نیز همین‌طور است، یعنی کلمه "شب" به معنای مطلق عدم نور نیست، بلکه به معنای زمانی است که در آن زمان ناحیه‌ای از نواحی زمین از خورشید نور نمی‌گیرد. و پرواضح است که چنین عدمی (عدم ملکه) وقتی تحقق می‌یابد، که ضد آن یعنی ملکه قبلاً وجود داشته باشد، تا نسبت به آن تعیین پیدا کند، چون اگر در عالم چیزی به نام بینایی نمی‌بود، کوری هم تحقق نمی‌یافت، و نیز اگر در عالم چیزی به نام روز نمی‌بود، شب هم معنا نمی‌داشت.^۱ از این رو شب بهره‌ای از وجود دارد.

۲۴- شهاب‌سنگ تیری به سوی شیطان و جن

«إِنَّا زَيْنًا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِرِزْنَةِ الْكَوَاكِبِ (۶) وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ (۷) لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَيُقَدُّونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ (۸) دَحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ (۹) إِلَّا مَنْ خُطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ (۱۰)»^۲

ترجمه: ما آسمان این دنیا را به زیور ستارگان آراستیم (۶) و تا آن را از هر شیطان سرکشی حفظ کنیم (۷) آن‌ها نمی‌توانند به عالم بالا گوش فرا دهند و از هر سوی هدف قرار می‌گیرند (۸) با شدت به دور رانده می‌شوند و برایشان عذابی دائم است (۹) مگر کسی که استراق سمع کند که شهابی (ثاقب) (شکافنده) از پی او می‌تازد.

در این آیه نیز به صراحت گفته که ستارگان تیره‌ایی برای شیاطین اند
«وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ»^۳

ترجمه: و در حقیقت آسمان دنیا را با چراغ‌هایی زینت دادیم و آن‌ها را تیره‌ایی برای شیاطین قرار دادیم و برای آن‌ها عذاب آتش فروزان آماده کرده‌ایم.

۱- ترجمه تفسیر المیزان ج ۱۷ ص ۱۴۱.

۲- صافات آیه ۶ تا ۱۰.

۳- ملک آیه ۵.

و در آیات زیر نیز ستارگان را شهاب ثاقب می‌داند.

«وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ (۱) وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ (۲) النَّجْمُ الثَّاقِبُ (۳)»^۱

ترجمه: قسم به آسمان و قسم به طارق (کوبنده) و تو چه دانی که کوبنده چیست. ستاره‌ی ثاقب است.

در تفسیر این آیات در حدیث صحیحی آمده است: هنگامی که پیامبر در جمعی از اصحابش نشسته بود ستاره‌ای پرتاب شد و نور ایجاد کرد. پیامبر گفت در جاهلیت وقتی چنین چیزی را می‌دیدید در مورد آنچه می‌گفتید؟ گفتند ما می‌گفتیم که فرد بزرگی می‌میرد یا به دنیا می‌آید. پیامبر گفت برای مرگ و حیات کسی پرتاب نمی‌شود و لکن پروردگار هرگاه تصمیم به کاری می‌گیرد (قضی امر) حمل‌کنندگان عرش او را تسبیح می‌گویند سپس اهل آسمان مجاور آنان تسبیح می‌گویند تا تسبیح به این آسمان (آسمان دنیا) می‌رسد. سپس اهل آسمان ششم از اهل آسمان هفتم می‌پرسند خدای شما چه گفت؟ پس به آنان خبر می‌دهند. سپس اهل هر آسمان از خبر می‌پرسند تا خبر به اهل آسمان دنیا می‌رسد و شیاطین استراق سمع می‌کنند پس به سوی آنان پرتاب می‌شوند و اولیائشان مورد هدف قرار می‌گیرند.^۲

حدیث فوق هم مطالب آیات را تکرار می‌کند. در مجموع در آیات فوق دو غلط فاحش وجود دارد.

۱ - طارق آیات ۱ تا ۳.

۲ - «عن ابن عباس قال بینما رسول الله جالس فی نفر من أصحابه إذ رمی بنجم فاستنار فقال رسول الله ما كنتم تقولون لمثل هذا فی الجاهلیة إذا رأیتموه قالوا كنا نقول یموت عظیم أو یولد عظیم فقال رسول الله فإنه لا یرمی به لموت أحد ولا لحیاته ولكن ربنا عز وجل إذا قضی أمرنا سح له حملة العرش ثم سح اهل السماء الذین یلونهم ثم الذین یلونهم حتی یبلغ التسبیح إلى هذه السماء ثم سأل اهل السماء السادسة اهل السماء السابعة ماذا قال ربكم قال فیخبرونهم ثم یتخبر اهل كل سماء حتى یبلغ الخبر اهل السماء الدنيا ویختطف الشیاطین السمع فیرمون فیقذفونها إلى أولیائهم...»، قال أبو عیسی هذا حدیث حسن صحیح تفسیر الطبری جامع البیان ت شاکر ج ۲۱ ص ۱۴ و سنن الترمذی ت بشار ج ۵ ص ۲۱۵.

اشکال اول

اولین اشکالی که سه‌می‌گیرد اینکه قرآن ستارگان را همان شهاب‌های ثاقب دانسته است.

جواب

وی بدون ارائه دلیل و قرینه‌ای ادعا کرده است که مقصود از «نجم ثاقب» همان «شهاب ثاقب» است و بر اساس این ادعا به قرآن اشکال کرده و آن را خطای فاحش نامیده است؟! این شیوه بحث مناسب یک محقق منصف نیست، چرا که هر کس می‌داند که ستارگان ربطی به شهاب سنگ‌ها ندارند.

اگر ایشان به تفسیر آیه «نجم ثاقب» و روایات آن مراجعه می‌کرد متوجه می‌شد که مقصود سیاره کیوان (زحل) است و ربطی به شهاب سنگ‌ها ندارد.

ابان بن تغلب گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودم که مردی از اهل یمن خدمت ایشان رسید امام صادق علیه السلام به او فرمود: مقام زحل در بین ستارگان نزد شما چگونه است؟ آن مرد یمنی گفت: ستاره نحسی است. امام صادق علیه السلام فرمود: بس کن و دیگر این را مگو؛ زیرا زحل ستاره امیرالمؤمنین علیه السلام و ستاره اوصیا است و آن همان «نجم ثاقب» است که خدای عزوجل در کتابش ذکر کرده است.^۱ لازم به یادآوری است که ستاره در این حدیث، به معنای عام استعمال شده است که شامل سیاره نیز می‌شود زیرا زحل در آسمان دارای نور است و عرف مردم خیال می‌کردند که ستاره است و اینجا بر اساس فهم آن با مردم صحبت نموده است.

اشکال دوم

اینکه گفته این شهاب‌های ثاقب تیرهایی هستند که در هنگام گوش دادن شیاطین (یا جن در آیه‌ی ۹ سوره‌ی جن) به‌سوی آنها پرتاب می‌شوند. اما امروزه ما می‌دانیم که ستارگان کرات آسمانی فروزانی شبیه خورشید هستند که با سوخت هسته‌ای حرارت و نور تولید می‌کنند و ربطی به شهاب ثاقب ندارند. و آنچه ما به‌عنوان شهاب ثاقب می‌بینیم خرده‌های

۱ - بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۱۱۳.

سنگ ناشی از انفجارهای ستارگان اند که در فضا پراکنده‌اند. و هنگامی که زمین در مسیر حرکتش در معرض این قطعات سنگ قرار می‌گیرد، برخورد سنگ‌ها با جو زمین موجب سوختن آنان و ایجاد نور می‌شود. زمان و موقعیت برخورد جو با این قطعات نیز قابل محاسبه و پیش‌بینی است. بنابراین نه ستارگان شهاب‌اند و نه شهاب برای زدن شیطان پرتاب می‌شود.

جواب

این بیان که در کلام خدای تعالی آمده، از باب مثالی است که به منظور تصویر حقایق خارج از حس زده شده، تا آنچه خارج از حس است به صورت محسوسات در افهام بگنجد، هم چنان که خود خدای تعالی در کلام مجیدش فرموده: «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ»^۱ و این گونه مثل‌ها در کلام خدای تعالی بسیار است، از قبیل عرش، کرسی، لوح و کتاب، که هم در گذشته به آن‌ها اشاره شد، و هم در آینده به بعضی از آن‌ها اشاره خواهد شد.

بنابراین اساس، مراد از آسمانی که ملائکه در آن منزل دارند، عالمی ملکوتی خواهد بود که افقی عالی‌تر از افق عالم ملک و محسوس دارد، همان‌طور که آسمان محسوس ما با اجرامی که در آن هست عالی‌تر و بلندتر از زمین ماست و مراد از نزدیک شدن شیطان‌ها به آسمان، و استراق سمع، و به دنبالش هدف شهاب‌ها قرار گرفتن، این است که: شیطان‌ها می‌خواهند به عالم فرشتگان نزدیک شوند، و از اسرار خلقت و حوادث آینده سر درآورند و ملائکه هم ایشان را با نوری از ملکوت که شیطان‌ها دور می‌سازند، دو شاهد این ادعا را تقویت می‌کند اول: قبلاً بیان شد که آسمان به معنای مقام قرب و مقام حضور که محل تدبیر امور عالم هم در قرآن نیز بکار رفته است. دوم: در سوره صافات ابتدا از سه طایفه از ملائکه یاد می‌کند

که مأمور نازل کردن وحی بودند و راه این کار را از مداخله شیطان‌ها ایمن می‌کردند و آن را به پیغمبران و یا خصوص پیامبر اسلام محمد ﷺ می‌رساندند و آسمانی که ملائکه در آن حضور دارند آسمان معنوی است.

و یا مراد این است که: شیطان‌ها خود را به حق نزدیک می‌کنند، تا آن را با تلبیس‌ها و نیرنگ‌های خود به صورت باطل جلوه دهند و یا باطل را با تلبیس و نیرنگ به صورت حق درآورند، و ملائکه رشته‌های ایشان را پنبه می‌کنند و حق صریح را هویدا می‌سازند تا همه به تلبیس آن‌ها پی برده، حق را حق ببینند، و باطل را باطل.^۱ حدیث بیان شده در منابع اهل سنت آمده است ولی در منابع حدیثی شیعه نیست.

۲۵- کوه‌ها مانع لرزش زمین

«وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِي أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ»^۲ و در زمین کوه‌هایی استوار نهادیم تا مبدا [زمین] آنان [مردم] را بلرزاند در آیات دیگری (لقمان ۱۰، نحل ۱۵ و انبیاء ۳۱) همین جمله تکرار شده است.

اشکال

اول: این مفهوم به احتمال قوی از قس بن ساعده الایادی شاعر عرب جاهلی اخذ شده است که گفته «وَجِبَالٌ مَرَسَاةٌ»^۲

و در آیاتی کوه‌ها میخ قلمداد شده‌اند که طبعاً از لرزش زمین جلوگیری می‌کنند: «وَالْجِبَالُ أَوْتَادٌ»^۳ و کوه‌ها را میخ‌هایی قرار دادیم.

۱- ترجمه تفسیر المیزان ج ۱۷، ص ۱۸۸.

۲- انبیاء آیه ۳۱.

۳- نباء آیه ۷.

عین آیهی فوق در شعر شاعر قدیم جاهلی کعب بن لؤی آمده است و نشان می‌دهد که محمد این جمله را از شعر وی اقتباس کرده است. همچنین نشان می‌دهد که مفهوم میخ بودن کوه‌ها از قبل از محمد در محیط عربستان شایع بوده است. دوم: اما هر دو آیهی فوق غلط‌اند. اولاً: کوه‌ها مثل میخ نیستند که ریشه‌ای فروکوفته در پوسته‌ی زمین داشته باشند برعکس کوه‌ها قشر زمین‌اند که برآمده شده‌اند یعنی درست عکس میخ.

ثانیاً: فرورفتگی‌ها و کوه‌ها نتیجه‌ی حرکات زمین هستند و نقشی در تثبیت ندارند و برعکس هر جا کوه است خطر زلزله بیشتر است. این مبحث در زمین‌شناسی تحت عنوان plate tectonoc مورد بحث واقع می‌شود. پوسته‌ی زمین از قطعات بزرگ مجزا ساخته شده‌اند که در حال حرکت‌اند؛ در محل تماس این پوسته‌ها زمین‌لرزه، آتش‌فشان و کوه به وجود می‌آیند. بنابراین کوه نمود بی‌ثباتی زمین است نه تثبیت‌کننده‌ی زمین.

جواب

اولاً دلیل ادعای گرفتن از دیگر افراد مثل قس بن ساعده و کعب بن لؤی صرفاً جهت شباهت گفتاری است و دلیلی بر این مطلب بیان نکرده است و قبلاً سه‌ها بیان کرد که مبنای صحت و سقم قرآن و سنت است درحالی که قرآن تأکید دارد که: «إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى»^۱

اما این ادعا که کوه نماد بی‌ثباتی زمین هست با علم روز سازگاری ندارد.

اکنون باید دید ریشه این اضطراب که وجود کوه‌ها از بروز آن جلوگیری می‌نمایند چیست؟ عوامل اضطراب زمین را از دیدگاه علم تجربی بیان می‌کنیم:

۱- کره زمین ما، به‌سان مهره‌ای است که چهارده حرکت بر آن وارد می‌شود؛ زمین با حرکت انتقالی سریع خود که سرعت آن در هر دقیقه ۳۰۰ فرسخ و در هر ساعت ۱۸ هزار فرسنگ است، به دور خورشید می‌گردد. از طرف دیگر، با حرکت سریع وضعی خود، که سرعت آن در

خط استوا تقریباً در هر ساعت به ۲۸۰ فرسنگ می‌رسد، به گرد خود می‌گردد و سرانجام شب و روز پدید می‌آیند. از طرف سوم، چون منظومه شمسی ما در هر ثانیه، ۲۰ کیلومتر در فضا رو به مقصد نامعلومی به دنباله ستاره «وگا» حرکت می‌کند، کره زمین، به دنبال خورشید در ضمن این مجموعه، با حرکتی سریع، که سرعت آن در هر ساعت به دو هزار و هشتصد و هشتاد کیلومتر می‌رسد، به سوی این مقصد روان و رهسپار است. به طور مسلم این نوع حرکات سریع زمین بالأخص حرکت وضعی آن، در تماس خود با هوای مجاور آن و در برخورد مولکول‌های هوا با سطح کره آن چنان حرارتی تولید می‌کند که می‌تواند به تنهایی برای حیات مشکل‌آفرین باشد.

این مشکل در صورتی پیش می‌آید که هوای مجاور زمین، همراه خود آن حرکت نکند که در نتیجه بر اثر برخورد زمین با مولکول‌های هوای ساکن که همه جوانب آن را مانند پوسته پیاز فراگرفته است، حرارت شدیدی تولید می‌شود ولی اگر هوای مجاور زمین پا به پای خود زمین حرکت نماید، و هر دودست به دست هم و به یک سمت در حال حرکت باشند، قطعاً چنین خطری پدید نخواهد آمد.

اتفاقاً وجود کوه‌ها و پستی‌ها و بلندی‌های زمین در حرکت هوای مجاور همراه زمین، نقش مؤثری دارند؛ زیرا در پرتو فواصل رشته‌کوه‌ها و پستی و بلندی‌های آن که قشر جامد زمین را به صورت سرزمین شخم شده درآورده است، هوای مجاوری که با زمین تماس دارد در میان فواصل کوه‌ها حبس شده و پستی و بلندی‌های مختلف زمین - که حتی در برخی از نقاط به هشت کیلومتر می‌رسد - هوای چسبیده به زمین را در خود نگاه داشته است، و هنگام حرکت زمین، هوای داخل فواصل و چسبیده به آن، با آن حرکت می‌کند و هر دو در مسیر واحدی پا به پای یکدیگر به گردش خود ادامه می‌دهند.

شاید جمله «وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ» کوه‌ها را آفرید تا شمارا از حرکات ناموزون آن حفظ کند» اشاره به این راز بزرگ باشد که در سایه کوه‌ها به وجود می‌آید.

۲- ممکن است این حرکات ناموزون که کوه‌ها مانع از بروز آن هستند، معلول جاذبه نیرومند ماه باشد که می‌تواند در پوسته زمین جزر و مدی مانند جزر و مد دریاها به وجود آورد و همواره در حرکت و اضطراب باشد ولی مانع از بروز این نوع حرکات ناموزون، همان کوه‌هاست زیرا کوه‌ها در حقیقت حکم یک زره محکم فولادین را دارند که دورتادور زمین را احاطه کرده و با توجه به ارتباط و پیوندی که از زیر به هم دارند، یک شبکه نیرومند سرتاسری را تشکیل می‌دهند.

اگر این زره محکم و این شبکه نیرومند، کره زمین را نپوشانده بود و پوسته روی زمین از یک قشر نرم و لطیفی هم چون خاک و شن تشکیل یافته بود احتمالاً تحت تأثیر جاذبه ماه واقع می‌شد و حرکات ناموزونی مانند جزر و مد دریاها در آن به وجود می‌آورد؛ ولی باینکه قشر محکمی پوسته زمین را پوشانیده باز حرکات خفیف جزر و مد در آن پیدا می‌شود و هر بار حدود سی سانتیمتر پوسته زمین تدریجاً بالا و پایین می‌رود.

۳- عامل سوم این حرکات ناموزون، همان مواد مذابی است که هسته مرکزی زمین را تشکیل می‌دهد و دل زمین مملو از گازهای متراکمی است که با شدت هرچه تمام‌تر بر آن فشار می‌آورد. زلزله‌های خطرناکی که ضررهای جبران‌ناپذیری به وجود می‌آورد، به عقیده گروهی از دانشمندان نتیجه عمل حرارت و گازهای درونی است که با شدت خارج می‌شوند.

در این صحنه متلاطم، یگانه عاملی که از متلاشی شدن و تفرق قطعات زمین، مانع می‌گردد، همان کوه‌ها هستند. ریشه کوه‌های سنگین که در اعماق زمین فرورفته و قطعات زمین را در بر گرفته آن‌ها را به هم اتصال می‌دهد - و به‌سان میخ‌ها - که قطعات تخته را به هم متصل می‌سازد و از جدایی جلوگیری می‌کند، قطعات زمین را از تفرق و پاشیدگی باز می‌دارد. شاید آیه «وَالْجِبَالُ أَوْتَادًا» کوه‌ها را میخ‌های زمین قرار دادیم، اشاره به همین حقیقت باشد.

امیرمؤمنان در ستایش و بیان عظمت کاخ آفرینش چنین می‌فرماید: «وَتَدَّ بِالصُّخُورِ مِيدَانَ

«أَرْضِهِ»^۱ زمین را با کوه‌هایی که حکم میخ را دارند، از لرزش بازداشت. در جای دیگر می‌فرماید: «وَعَدَلَّ حَرَكَاتِهَا بِالرَّاسِيَّاتِ مِنْ جَلَامِيدِهَا»^۲ حرکات زمین را به وسیله کوه‌های استوار که از صخره‌های بزرگ تشکیل یافته‌اند، تعدیل نمود.^۳ توگویی که کوه‌ها به سان لنگر کشتی هستند که حرکات زمین را متعادل می‌سازند.^۳

همان‌طور که بیان شد سها به دلیل نظریه پلی تکتونیک plate tectonoc در علم زمین‌شناسی کوه را نماد بی سباطی زمین می‌داند و اشاره نمی‌کند که کدام قسمت این نظریه این مطلب را ثابت می‌کند بنابراین لازم است توضیحی در این زمینه داده شود: نظریه plate tectonic بیان می‌کند که پوسته زمین از تعدادی صفحه تشکیل شده است که این صفحات بر روی گوشته (طبق نظریه زمین‌شناسان، زمین از سه لایه پوسته، گوشته و هسته تشکیل شده) که حالت خمیری و پلاستیکی دارد قرار دارند.



۱- نهج البلاغه ص ۳۹.

۲- نهج البلاغه ص ۱۳۲.

۳- قرآن و اسرار آفرینش ص ۹۵ و ۹۶.

صفحات به دلیل وجود حرکات کنوکسیون^۱ (همرفت) در داخل گوشته زمین در حال حرکت هستند. صفحات از نظر حرکتی به سه دسته همگرا، واگرا و یا امتداد لغز تقسیم می‌شوند. در مرز صفحات همگرا دو صفحه به یکدیگر برخورد می‌کنند و در واگرا دو صفحه از همدیگر دور می‌شوند و در مرز صفحات امتداد لغز صفحات در کنار یکدیگر شروع به لغزش می‌کنند که علت اصلی زلزله‌ها این نوع از لغزش‌ها هستند. همچنین صفحات از نظر جنس سنگ‌ها به دودسته صفحات قاره‌ای و اقیانوسی تقسیم می‌شوند. جنس سنگ‌های صفحات اقیانوسی چگالی کمتر و سن آن‌ها جوان‌تر از صفحات قاره‌ای است.

نظریه plate tectonic در حال حاضر قوی‌ترین نظریه برای اثبات فرآیند کوه‌زایی و تشکیل کوه‌ها و رشته‌کوه‌های به وجود آمده در کره زمین می‌باشد.

واژه کوه‌زایی (Orogenesis): اولین بار توسط زمین‌شناس آمریکایی (ج. ک. گیلبرت) در سال ۱۸۹۰ میلادی برای توصیف فرآیند کوه‌سازی پیشنهاد شد. پیشوند Oro در زمین‌شناسی به معنای کوهستان است. و به حرکاتی از پوسته جامد زمین که نواحی نسبتاً محدودی را شامل شده ولی در این نواحی در زمان نسبتاً کوتاهی پوسته تحت تأثیر شدیدترین نیروهای درونی و برون‌ی زمین قرار داشته و ساختمان‌های زمین‌شناسی جدیدی نیز تولید کرده، که به آن حرکات کوه‌زایی گویند. حرکات کوه‌زایی سبب ایجاد کوهستان‌ها و پیدایش سلسله کوه‌ها شده است

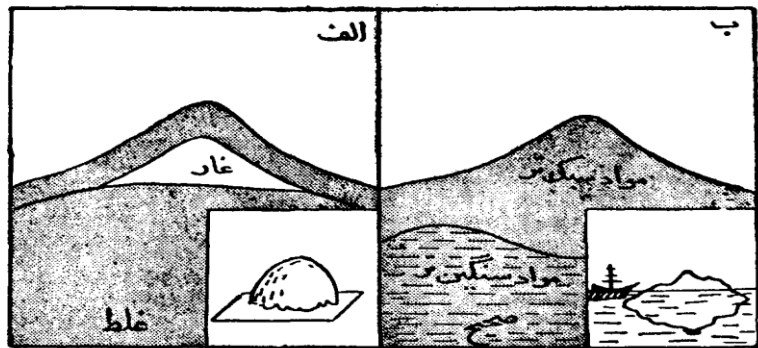
مراحل تشکیل کوه‌زایی

کوه‌زایی فرایندی چند مرحله‌ای است. ابتدا صفحات توسط نیروهای واگرا از هم دور شده و یک شکاف در بین آن‌ها به وجود می‌آید. سپس در محل این شکاف، دریایی تشکیل شده و طی سالیان متوالی رسوبات در مجاورت صفحات دور شده از هم، روی هم انباشته شده و سپس صفحات توسط نیروهای هم‌گرا به هم نزدیک شده و به یکدیگر برخورد می‌کنند که در محل

۱ - همرفت یا کنوکسیون (Convection): یکی از روش‌های انتقال گرما است. همرفت نه تنها در داخل یک سیال، بلکه بین دو جسم که یکی از آنها سیال باشد نیز اتفاق می‌افتد. فرایند رسانش بین یک سطح جامد و یک سیال در حال حرکت، همرفت نامیده می‌شود. حرکت سیال می‌تواند طبیعی یا با اعمال نیروی خارجی باشد. برای مثال وقتی آب می‌جوشد حباب‌ها که در ته ظرف تشکیل می‌شود به بالا رفته و آب سرد پایین می‌رود.

این برخورد و در اثر انباشته شدن رسوبات بر روی یکدیگر کوه تشکیل می‌شود. هنگامی که کوه‌زایی پایان می‌پذیرد، بالا آمدگی روی می‌دهد و یک پوسته قاره‌ای پایدار تشکیل می‌شود (که همان کوه است) که در آن چند صفحه کوچک‌تر پوسته‌ای توسط کمربندهای فعال که به‌تازگی تثبیت و پایدار شده‌اند، به یکدیگر مربوط می‌شوند و یک بلوک بزرگ‌تر و جدید از پوسته سخت تشکیل می‌دهند. با تشکیل بلوک‌های پایدار دیگر، وسعت این پوسته سخت به‌تدریج افزایش می‌یابد و از نظر زمین‌شناسی در نقاط پایدار زمین، کنش و واکنش شدید مثل زلزله در آنجا اتفاق نمی‌افتد. شاهد این مثال عدم رخ دادن زلزله در رشته‌کوه‌های زاگرس است. و به‌این ترتیب کوه‌ها منشأ پایداری در زمین هستند و از آن‌ها به‌عنوان میخ‌های زمین در قرآن کریم ذکر گردیده است.

اشکال دیگر سه‌ها که: کوه‌ها مثل میخ نیستند که ریشه‌ای فروکوفته در پوسته‌ی زمین داشته باشند؛ بلکه کوه‌ها قشر زمین‌اند که برآمده شده‌اند یعنی درست عکس میخ ناشی از جهل سه‌ها در باب کوه‌شناسی است. ژرژگاموف استاد دانشگاه جرج واشنگتن در کتاب سرگذشت زمین تحت عنوان کوه‌های وارونه می‌گوید: نظریه سطحی بودن کوه‌ها در زمین‌شناسی یک قرن پیش از نظریه‌های عمومی بوده ولی اخیراً به این موضوع پی برده‌اند که قسمت عمده هر کوهی زیر سطح زمین قرار دارد^۱



شکل کوه‌ها در زمین برگرفته از کتاب سرگذشت زمین نوشته ژرژگاموف، ص ۱۲۲

۱- سرگذشت زمین، ص ۱۲۰.

۲۶- نصب کوهها

اشکال

«وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ»^۱ ترجمه: و به کوهها (نمی‌نگرند) که چگونه نصب شده‌اند آیا کوهها اشیاء جدائی از پوسته‌ی زمین بوده‌اند که خدا آنان را در زمین فرو کرده و نصب کرده است؟ خیر. کوهها چین خوردگی پوسته‌ی زمین‌اند نه چیزهایی مجزا.^۲

جواب

این آیه مردم را توجه می‌دهد به اینکه به فلسفه و فواید وجودی کوه توجه کنند و از آیه استفاده نمی‌شود که کوه مجزا از زمین هست و نوع نشاندن با چین خوردگی پوسته‌ی زمین می‌تواند باشد. اما فواید کوه برای زمین در پاسخ به شبهه قبل بیان شد.

۲۷- کوههای آسمان

اشکال

خدا از کوههای آسمان تگرگ نازل می‌کند «وَيُنزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ»^۳

ترجمه: خدا از کوههای آسمان تگرگ نازل می‌کند ظاهراً چون تگرگ مثل سنگ جامد است محمد گمان می‌کرده در آسمان هم کوههایی از یخ وجود دارند که تگرگ‌ها مثل سنگریزه‌ها از آنها جدا می‌شوند و به زمین می‌ریزند. واقعاً خطای به این فاحشی حیرتانگیز است.

جواب

این آیه از باب تشبیه است و ابرهای حامل تگرگ هستند که دانه‌های یخ در میان آنها به

۱- غاشیه آیه ۱۹.

۲- نقد قرآن ص ۱۳۲.

۳- نور آیه ۴۳.

وجود می‌آید و توده‌های ابر همچون کوه‌های مرتفع یخی می‌شود. سپس تگرگ‌ها فرود می‌آیند که این مطلب از نظر علوم هواشناسی قابل توجه است.^۱

محمد ابو زهره در این باره می‌گوید: این نکته برای کسی که در روی زمین راه می‌رود، یا بر بلندی‌ها و ارتفاعات آن ایستاده روشن نیست، و عرب‌ها نیز آن را نمی‌دانستند، تنها کسی ابرها را چون کوه‌ها می‌بیند که با هواپیما بر فراز آسمان پرواز کند.

این سخن، علاوه بر آن که نشانه اعجاز قرآن است، خود بخشی از شناخت جهان هستی و آفرینش است، زیرا چنین توصیفی امکان ندارد از سوی حضرت محمد ﷺ باشد، زیرا آن حضرت پرواز نکرده بود تا بر بالای ابرها قرار گیرد، بنابراین باید به علم خدای متعال باشد و تمامی قرآن از جانب او باشد نه از سوی حضرت محمد ﷺ^۲ و این توده ابری که قرآن تشبیه کوه می‌کند در قرن بیستم به وسیله هواپیماها و ماهواره‌ها مشاهده گردید و این جهت خود اعجاز علمی برای قرآن هست.^۳

به عقیده دانشمندان شکل‌گیری تگرگ در آسمان به این طریق است که دانه‌های باران از ابر جدا می‌شود، و در قسمت فوقانی هوا به جبهه سردی برخورد می‌کند و یخ می‌زند، سپس طوفان‌های کوبنده‌ای که در آن منطقه حکم‌فرما است گاهی این دانه‌ها را مجدداً به بالا پرتاب می‌کند، و بار دیگر این دانه‌ها به داخل ابرها فرو می‌رود و لایه دیگری از آب به روی آن می‌نشیند که به هنگام جدا شدن از ابر مجدداً یخ می‌بندد، و گاهی این موضوع چندین بار تکرار می‌شود و هر زمان لایه تازه‌ای روی آن می‌نشیند تا تگرگ به اندازه‌ای درشت شود که دیگر طوفان نتواند آن را به بالا پرتاب کند، اینجا است که راه زمین را به پیش می‌گیرد

۱- تفسیر قرآن مهرج ۱۴ ص ۱۸۷.

۲- معجزه بزرگ پژوهشی در علوم قرآنی، ص: ۶۲۱ و ۶۲۲.

۳- من علوم الأرض القرآنية ص ۹۱.

و فرود می‌آید، و یا اینکه طوفان فرومی‌نشیند و بدون مانع به طرف زمین حرکت می‌کند.^۱

۲۸- در هم نیامیختن آب شور و شیرین دریا

«وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٍ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَحْجُورًا»^۲

ترجمه: و اوست کسی که دو دریا با هم مخلوط کرد این یکی شیرین گوارا (و آن یکی شور تلخ است و میان آن دو مانع و حریمی استوار قرار داد

«مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ (۱۹) بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا يَبْغِيَانِ (۲۰) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۲۱) يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْؤُ وَالْمَرْجَانُ (۲۲)»^۳

ترجمه: دو دریا را کنار هم قرار داد که باهم برخورد می‌کنند (۱۹) میان آن دو حدفاصلی است که به هم تجاوز نمی‌کنند (۲۰) پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را منکرید (۲۱) از هر دو مروارید و مرجان خارج می‌شود (۲۲)

اشکال

در آیات فوق ادعا شده است که دو دریای شیرین و شور وجود دارند که به هم متصل‌اند ولی آب شان مخلوط نمی‌شود یکی همیشه شیرین و دیگری همیشه شور است و از هر دو دریا لؤلؤ و مرجان صید می‌شود. هر سه نکته‌ی مذکور غلط‌اند.

اولاً: در جهان دریای شیرین وجود ندارد.

ثانیاً: ممکن است گفته شود منظور محمد تماس آب رودخانه‌های شیرین با دریاست. در این صورت هم دو خطا وجود دارد. یکی اینکه رودخانه که دریا نیست. و دوم اینکه آب شیرین و شور به تدریج باهم کاملاً مخلوط می‌شوند و این ادعا که باهم مخلوط نمی‌شوند غلط است.

۱- تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۵۰۵.

۲- فرقان آیه ۵۳.

۳- الرحمن آیات ۱۹ تا ۲۲.

ثالثاً: در آب شیرین لؤلؤ و مرجان وجود ندارد که صید شود.^۱

جواب

ابتدا لازم است که بیان شود این ادعا که به رودخانه دریا گفته نمی‌شود حاکی از بی‌اطلاعی وی از معنی لغت بحر در زبان عربی است زیرا بحر در لغت عربی هر مکان وسیعی است که آب زیادی را در خود جمع کرده است بنابراین به رودخانه‌ها هم بحر گفته می‌شود^۳ از این رو ست که به رودخانه نیل، بحر نیل هم گفته‌اند.^۴

مراد از دو دریا، دو دریای معین نیست، بلکه دو نوع دریا است، یکی شور که قریب سه چهارم کره زمین را در خود فرو برده، که بیشتر اقیانوس‌ها و دریاها را تشکیل می‌دهد، و یکی هم دریاهای شیرین است که خدای تعالی آن‌ها را در زیر زمین ذخیره کرده و به صورت چشمه‌ها از زمین می‌جوشد، و نه‌های بزرگ را تشکیل می‌دهد و مجدداً به دریاها می‌ریزد، این دو جور دریا یعنی دریاهای روی زمین و دریاهای داخل زمین همواره به هم اتصال دارند، هم در زیرزمین و هم در روی زمین، و در عین اینکه " **یلتقیان** - برخورد و اتصال دارند" نه این شوری آن را از بین می‌برد و نه آن شیرینی این را، چون بین آن دو حاجز و مانعی است که نمی‌گذارد در وضع یکدیگر تغییری بدهند، و آن مانع، خود مخازن زمین و رگه‌های آن است، که نه می‌گذارد دریای شور به دریای شیرین تجاوز نموده، و آن را مثل خود شور کند، و در نتیجه زندگی جانداران را تهدید نماید، و نه دریای شیرین به دریای شور تجاوز نموده بیش از اندازه از زمین بجوشد، و زیاده از اندازه به دریا بریزد، و دریا را شیرین

۱- نقد قرآن ص ۱۳۴.

۲- ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج ۱، ص ۲۴۱.

۳- معجم المقایس اللغة، ج ۱، ص ۲۰۱.

۴- تاج العروس ج ۱۹ ص ۵۲۱.

سازد، و در نتیجه مصلحتی را که در شوری آب دریاها است که یا تصفیه هوا است و یا مصالحی دیگر از بین ببرد. و نیز به طور دائم دریاها شور، دریاها شیرین را از این راه کمک می‌کند، که آب خود را به ابرها داده، و ابرها آن را بر زمین می‌بارد، و زمین باران را در خود فروبرده مخازن خود را پر می‌کنند، و همین مخازن هم دریاها شور را کمک نموده، همان طور که گفتیم از زمین می‌جوشد و به صورت نه‌های کوچک و بزرگ به دریا می‌ریزد.^۱ درباره اشکال سه‌ها به عدم وجود لولو و مرجان در آب‌های شیرین باید گفت: ما هیچ دلیلی نداریم بر این که لولو و مرجان فقط در آب شور به وجود می‌آید جز اینکه غالباً این امر در آب شور اتفاق می‌افتد، بلکه بعضی تصریح کرده‌اند که لؤلؤ و مرجان در آب‌های شیرین و شور هر دو یافت می‌شود.^۲

۲۹- نسبت دادن تفکر به قلب درون سینه

«أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آدَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارَ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ»^۳

ترجمه: آیا در زمین گردش نکرده‌اند تا دل‌هایی داشته باشند که با آن بیندیشند یا گوش‌هایی که با آن بشنوند در حقیقت چشم‌ها کور نیست لیکن دل‌هایی که در سینه‌هاست کور است.

۱- ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۱۶۶ و ۱۶۷.

۲- از آن جمله دائرة المعارف بستانی است، که در ماده کلمه "صدف" گفته است: مرورید در آب شیرین نیز تولید می‌شود، و همچنین در تحت عنوان "آمریکانا EncycloPoedia" و عنوان "بریتانیا EncycloPoedia" گفته که: مرورید در آب‌های شیرین نیز یافت می‌شود، و نام چند نهر شیرین را در آمریکا و اروپا و آسیا برده‌اند که از آنها مرورید استخراج می‌شود. نقل از ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۳۶ و دائرة المعارف الشعب المصریة ج ۷۳ ص ۵۳۷ به نقل از تفسیر الوسیط للقرآن الکریم، ج ۱۴، ص ۱۳۸.

۳- حج آیه ۴۶.

«إِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ»^۱ ترجمه: در حقیقت پروردگار تو آنچه

را در سینه‌هایشان نهفته و آنچه را آشکار می‌دارند نیک می‌داند.

«يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ

الْصُدُورِ»^۲ ترجمه: آنچه را که در آسمان‌ها و زمین است می‌داند و آنچه را که پنهان می‌کنید

و آنچه را که آشکار می‌دارید می‌داند و خدا به ذات سینه‌ها داناست.

اشکال

در آیات فوق و بسیاری آیات دیگر قرآن و همچنین در سنت، تفکر، ایمان، احساس و امثالهم

به قلب درون سینه نسبت داده شده است که غلطی فاحش است. مثلاً خلیفه‌ی چهارم علی

می‌گوید " - به رگ‌های درونی انسان پاره گوشتی آویخته که شگرف‌ترین اعضای درونی

اوست و آن قلب است که چیزهایی از حکمت و چیزهایی ضد آن در او وجود دارد"^۳. در هیچ

جایی در قرآن و سنت حتی اشاره‌ای به مغز به‌عنوان محل ادراک نشده است.

این خطا در گذشته‌ی تاریخ بشری و در تمام ملل شایع بوده است در گذشته بشر نمی‌دانست

که مغز درون جمجمه چه کاره است و تمامی درک و احساس را به قلب نسبت می‌داد

در حالی که قلب یک پمپ ساده‌ی عضلانی است. محمد هم این غلط را از محیطش گرفته

و به اسم خدا وارد قرآن کرده است. و این دلیل قطعی است بر اینکه قرآن ساخته‌ی محمد

است.

جواب

الف: جایگاه مغز و عقل در قرآن و سنت

در رابطه با عدم اشاره قرآن و سنت به مغز چند نکته باید بیان شود:

اولاً: لفظ مغز، در قرآن و سنت آمده و این کلمه در کلام عرب به معنی دماغ یا دماغ است

۱- نمل آیه ۷۴.

۲- تغابن آیه ۴.

۳- نهج البلاغه حکمت ۱۰۸ ص ۴۸۷.

خداوند در سوره انبیاء می‌فرماید:

«بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ» ترجمه: بلکه ما به سبب حق

بر سر باطل می‌کوبیم تا به مغز او می‌رسد پس به ناگاه باطل نابود شده است.

ثانیاً: عقل منشأ ادراک، زیرکی، تفکر است.^۲

راغب در مفرداتش می‌گوید: عقل به نیرویی که آماده برای پذیرش علم است گفته می‌شود،

نیز به علم و دانشی که با آن نیروی باطنی انسان از آن سود می‌برد عقل گفته می‌شود.^۳

امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرماید: «الْعَقْلُ عَقْلَانِ: عَقْلُ الطَّبَعِ وَ عَقْلُ التَّجْرِبَةِ، وَ كِلَاهُمَا يُودَى الْمَنْفَعَةَ»؛^۴

عقل دو نوع است: ۱- عقل ذاتی. ۲- عقل تجربی و هر دو موجب بهره‌مندی انسانند.

عقل طبع که امروزه از آن به وجدان اخلاقی یاد می‌شود هم مبدأ ادراک است و هم مبدأ

تحریک^۵

ثالثاً: در روایات به جایگاه عقل در مغز اشاره شده است.

ابن عباس می‌گوید: خداوند به داود وحی کرد که از چهارده کلمه از سلیمان سؤال کند پس

اگر جواب داد علم و نبوت را بر او به ارث بگذارد. (داود) گفت: فرزندم از محل و موضع عقل

مرا خبر ده گفت: مغز^۶

از این حدیث فهمیده می‌شود که در عصر پیامبر جایگاه عقل را در مغز می‌دانستند.

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز جایگاه عقل را مغز می‌داند حضرت می‌فرماید: محل عقل مغز است آیا

۱ - انبیاء آیه ۱۸ .

۲ - حکمت نامه پیامبر اعظم (ص) ج ۱ ص ۱۰۶ .

۳ - مفردات ألفاظ القرآن، ص ۵۷۸ .

۴ - بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۶ .

۵ - حکمت نامه پیامبر اعظم (ص) ج ۱ ص ۱۱۴ .

۶ - وَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ أَوْحَىٰ إِلَىٰ دَاوُدَ أَنْ يَسْأَلَ سُلَيْمَانَ عَنْ أَرْبَعِ عَشْرَةَ كَلِمَةً فَإِنْ أَجَابَ وَرَّثَهُ الْعِلْمَ وَ النَّبُوَّةَ قَالَ

أَخْبَرَنِي يَا بُنَيَّ أَيْنَ مَوْضِعُ الْعَقْلِ مِنْكَ قَالَ الدَّمَاعُ»، بحار الانوار ج ۵۷ ص ۳۳۱ و الدر المنثور ج ۵ ص ۳۰۹ .

نمی‌بینی به مردی که کم‌عقل است سبک‌مغز می‌گویند.^۱ از این رو ادعای سه‌مینی بر اینکه پیامبر و مردم آن زمان اطلاعی از تفکر در مغز نداشته‌اند ادعایی بدون دلیل است و شواهد خلاف آن را ثابت می‌کند. اما این ادعا که قلب یک پمپ ساده‌ی عضلانی است اشتباه است و امروزه دانشمندان خلاف آن را ثابت کرده‌اند امروزه علمی با عنوان نوروکاردیولوژی (neurocardiology) تشکیل یافته‌است که به مطالعه ارتباط بین مغز و قلب می‌پردازد. دکتر جی اندرو آرمور برای نخستین بار در سال ۱۹۹۱ اصطلاح «مغز قلب» را به کار برد. او همچنین از قلب با عنوان «مغز کوچک» نام برده است. علم مدرن اعتقاد مردم باستان را بر این که قلب مرکز خرد بالا می‌باشد تأیید کرده است. قلب می‌تواند چیزها را به خاطر آورده و تا حد زیادی شبیه مغز عمل کند.^۲ کاربردهای قلب

باید دید چرا درک حقایق در قرآن به قلب نسبت داده شده است: قلب در قرآن به معانی گوناگونی آمده است، از جمله:

۱- به معنی عقل و درک، چنان که در آیه ۳۷ سوره «ق» می‌خوانیم: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ»؛ در این مطالب تذکر و یادآوری است برای آنان که نیروی عقل و درک داشته باشند.

۲- به معنی روح و جان، چنان که در سوره «احزاب»، آیه ۱۰ آمده است «وَإِذْ رَأَيْتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ»؛ هنگامی که چشم‌ها از وحشت فرومانده و جان‌ها به لب رسیده بود.

۳- به معنی مرکز عواطف. آیه ۱۲ سوره «انفال» شاهد این معناست «سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ»؛ به‌زودی در دل کافران ترس ایجاد می‌کنیم». در جای

۱ - تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۳۹.

۲ - سایت یک نامز persian.epochtimes.com

دیگر در سوره «آل عمران» آیه ۱۵۹ می‌خوانیم: «لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ» اگر سنگدل بودی از اطرافت پراکنده می‌شدند.^۱

منظور از قلب در سینه در آیه ۴۶ سوره حج

حال که معلوم شد که قلب در زبان عربی و آیات و روایات معانی مختلفی دارد باید نگاه کرد که منظور از قلب در این آیه چیست؟

دیدگاه اول قلب همان قلب صنوبری است در وجود انسان دو مرکز نیرومند به چشم می‌خورد:

۱- مرکز ادراکات که همان " مغز و دستگاه اعصاب است " و لذا هنگامی که مطلب فکری برای ما پیش می‌آید احساس می‌کنیم بامغز خویش آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم. (اگرچه مغز و سلسله اعصاب درواقع وسیله و ابزاری هستند برای روح).

۲- مرکز عواطف که عبارت است از همان قلب صنوبری که در بخش چپ سینه قرار دارد و مسائل عاطفی در مرحله اول روی همین مرکز اثر می‌گذارد، اولین جرقه از قلب شروع می‌شود.

ما بالوجدان هنگامی که با مصیبتی روبرو می‌شویم فشار آن را روی همین قلب صنوبری احساس می‌کنیم، و هم چنان وقتی که به مطلب سرور انگیزی برمی‌خوریم فرح و انبساط را در همین مرکز احساس می‌کنیم (دقت کنید).

درست است که مرکز اصلی " ادراکات " و " عواطف " همگی روان و روح آدمی است ولی عکس العمل‌های جسمی آن‌ها متفاوت است عکس‌العمل درک و فهم نخستین بار در دستگاه مغز آشکار می‌شود، ولی عکس‌العمل مسائل عاطفی از قبیل محبت، عداوت، ترس، آرامش، شادی و غم در قلب انسان ظاهر می‌گردد، به‌طوری که بهنگام ایجاد این امور به روشنی اثر آن‌ها را در قلب خود احساس می‌کنیم.

نتیجه اینکه اگر در قرآن مسائل عاطفی به قلب (همین عضو مخصوص) مسائل عقلی به

۱ - تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۸۷ و ۸۸.

قلب (به معنی عقل یا مغز) نسبت داده شده، دلیل آن همان است که گفته شد و سخنی به‌گزارف نرفته است.^۱

دیدگاه دوم قلب در آیه قلب صنوبری نیست بلکه روح است. در آیات و روایاتی که قلب و صدر کنار هم آمده‌اند، اول باید معنای قلب را به کمک قرینه‌ها تشخیص داد و سپس متناسب با معنای قلب، صدر را ترجمه نمود؛ چراکه در مفهوم شناسی صدر ذکر شده که صدر در هر چیزی متناسب با آن چیز است، و این که صدر را قرینه‌ای قرارداد برای این که قائل شد: منظور از قلب، قلب صنوبری است، کار اشتباه و نادرستی است.

اما اگر صدر را به معنی واقعی هم بگیریم و منظور از قلب همان قلب واقعی باشد در این صورت مجاز است و مجاز در قرآن آمده است

آیه این گونه است «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آدَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ»^۲

با توجه به کاربردهای قلب و قرائن موجود در آیات در سیاق آیه نشان می‌دهد که قلب در این آیه روح انسانی است نه قلب صنوبری. قلب صنوبری، به تکه گوشتی گفته می‌شود که در سمت چپ سینه قرار دارد. این تکه گوشت، کار انتقال خون را به همه اعضاء بدن، بر عهده دارد. ولی قلب دیگری در انسان است که بدان قلب روحانی گفته می‌شود. مراد از قلب در آیه «وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» قلب روحانی است، نه قلب صنوبری؛ زیرا قلب صنوبری، هیچ ارتباطی با ایمان و کفر ندارد.

در آیات پیش از این آیه، در مورد ایمان و کفر و همچنین پذیرش و تکذیب دین، سخن گفته شده است و این اوصاف، با قلب نفسانی و روحانی یا همان روح، صورت می‌گیرد، و نه با قلب صنوبری.

۱- تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۸۸ و ۸۹.

۲- حج آیه ۴۶.

منظور از قلب در این قسمت از آیه، عقل به‌عنوان قوه تفکر نیز نیست زیرا کار عقل، تحلیل و بررسی است و ایمان و کفر، توسط قلب (دل) روحانی صورت می‌گیرد. از ذکر عبارت «قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا» در اول این آیه، فهمیده می‌شود که مراد از «قلوب» در این عبارت، عقل است و از آنجایی که بار دیگر، «قلوب» را با چنین عبارتی ذکر نکرد و از عبارت «قلوب در صدور» استفاده نمود، فهمیده می‌شود که مراد از «قلوب» دوم، چیزی متفاوت از «قلوب» اول است. در «قلوب» اول، مراد عقل بود. بنابراین، در «قلوب» دوم، مراد دل و روح انسان است.

منظور از صدر در این آیه

چون قلب در این آیه قلب صنوبری نیست و قلب روحانی است صدر را هم متناسب با آن آورد در تاج العروس آمده که «الصَّدْرُ: أَعْلَى مُقَدِّمِ كُلِّ شَيْءٍ وَأَوَّلُهُ» که به معنای قسمت بالا از جلوی هر چیزی است و منحصر در سینه جسمانی نیست.

بررسی آیه ۷۴ سوره نمل

– «وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ»^۱؛ ترجمه: و در حقیقت پروردگار تو آنچه را در سینه‌هایشان نهفته و آنچه را آشکار می‌دارند نیک می‌داند. در این آیه نیز منظور از سینه، سینه جسمانی نیست.

و دو احتمال برای صدر بیان شده است

اول به معنای قلب است، گاه واژه «قلب» و «صدر» در آیات از نظر معنا مترادف و نزدیک به هم بکار برده می‌شوند برای نمونه میان آیه «أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ...»؛ آن‌ها کسانی هستند که خداوند آنچه در دل آن‌هاست خیر دارد، و آیه «وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ»؛ و به‌یقین پروردگارت آنچه در دل‌هایشان پنهان می‌دارند و آنچه آنان آشکار می‌کنند را می‌داند، که تفاوت چندانی میان این دو آیه مشاهده نمی‌شود.

دوم معنای صدر متفاوت با معنای قلب است، بعضی در تفاوت بین قلب و صدر گفته‌اند: همان‌طور که قلب ظاهری و مادی مرکز زندگی حیوانی است و صدر صندوقچه آن است و آن را احاطه کرده، قلب باطنی و روحانی نیز مرکز زندگی روحانی انسان است و صدر آن را احاطه کرده است. بنابراین قلب، مرکز صدر و سینه است و صدر مرتبه وسیع‌تر و ثانوی نورانی قلب است. از این‌رو، نسبت دادن حالات مختلف با یکدیگر فرق می‌کند؛ لذا اموری مانند ایمان، اطمینان، خشوع، سلامت، قساوت، هدایت، کوری و مهر شدن به قلب نسبت داده می‌شود ولی به صدر منسوب نمی‌شود. در مقابل، اموری مانند مخفی کردن، آشکار کردن، پنهان ساختن، علنی کردن، تنگ شدن، وسیع شدن و منبسط گشتن به صدر منتسب شده ولی به قلب نسبت داده نمی‌شود.^۱

بررسی آیه ۴ سوره تغابن

«يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»^۲ ترجمه: آنچه را که در آسمان‌ها و زمین است می‌داند و آنچه را که پنهان می‌کنید و آنچه را که آشکار می‌دارید می‌داند و خدا به ذات سینه‌ها دانا است.

واژه "ذات" که مذكر آنر "ذو" است در اصل به معنی "صاحب" آمده است، هرچند در تعبيرات فلاسفه به معنی عین و حقیقت و گوهر اشیاء به کار می‌رود، اما به گفته "راغب" در "مفردات" این اصطلاحی است که در کلام عرب وجود ندارد. بنابراین جمله «إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» مفهومی این می‌شود که خداوند از صاحب و مالک دل‌ها باخبر است، این جمله کنایه لطیفی از عقاید و نیت انسان‌ها است.^۳

بررسی حدیث در نهج البلاغه

حدیث بیان‌شده از حضرت علی علیه السلام گرچه سندش در نهج البلاغه و در منابع دیگر حدیثی یافت نشد تا مورد بررسی قرار گیرد؛ از این‌رو صدور این حدیث از جانب حضرت علی علیه السلام

۱ - التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۶، ص ۲۰۷.

۲ - تغابن آیه ۴.

۳ - تفسیر نمونه، ج ۱۸، ص ۲۷۸ و ۲۷۹.

برای ما قطعی نیست اما بر فرض صحت حدیث ادامه حدیث شاهد بر این است که منظور حضرت مسائل عاطفی است که تأثیر بر قلب صنوبری می‌گذارد.

درون انسان را مجموعه‌ای از غریزه‌ها و سرشت‌ها فراگرفته است که به‌طور کلی به دو بخش تقسیم می‌شوند:

نخست: عقلی - فکری که از آن به منطق عقلی تعبیر شده و سرچشمه دانش و شناخت انسان است.

دوم: قلبی - عاطفی که منطق عاطفی نامیده می‌شوند و خواسته‌ها و امیال انسانی از آن برمی‌خیزد. وجود هر دو منطق در یک روح و بدن، بسیاری از اوقات سبب بروز درگیری و برخورد بین آن‌ها می‌شود در بیشتر موارد عاطفه بر عقل پیروز می‌شود در نتیجه عقل بی‌اثر شده و کارآمدی خود را از دست می‌دهد از این رو بسیاری از کارها و رفتارهای انسان بر اساس عاطفه و نه عقل انجام می‌شود سخن امام در اینجا در ارتباط با منطق عاطفی است و به برخی از نمونه‌های آن اشاره می‌کند.^۱

۳۰- زنده کردن زمین بعد از مرگ

اشکال

در آیات متعددی در قرآن آمده است که خدا زمین مرده (زمین در زمستان) را در بهار زنده می‌کند (گیاه و موجودات زنده‌ی دیگر ایجاد می‌کند. مثلاً: «وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقَّتْهُاءُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ»^۲

ترجمه: و خدا همان کسی است که بادها را روانه می‌کند پس [بادها] ابری را برمی‌انگیزند و [ما] آن را به‌سوی سرزمینی مرده رانندیم و آن زمین را بدان [وسیله] پس از مرگش زندگی بخشیدیم رستاخیز [نیز] چنین است.

«يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ

۱- در سایه سار نهج البلاغه ج ۶ ص ۱۶۱ و ۱۶۲.

۲- فاطر آیه ۹.

تُخْرَجُونَ»^۱ ترجمه: (خدا) زنده را از مرده بیرون می‌آورد و مرده را از زنده بیرون می‌آورد و زمین را بعد از مرگش زنده می‌سازد و بدین گونه [از گورها] بیرون آورده می‌شوید. در صورتی که ما می‌دانیم در زمستان تخم گیاهان و حشرات وجود دارند و زنده‌اند و در بهار در شرایط مناسب رشد می‌کنند. در واقع گیاه و حیوان از خاک مرده به وجود نمی‌آیند. این خطای محمد نشان می‌دهد که محمد نمی‌دانسته که مثلاً دانه‌ی گندم زنده است. و این دلالت دارد که این کلام از محمد است نه از خدا.^۲

جواب

ابتدا لازم است معنای مرگ روشن گردد:

منظور از موت در آیه **«وَاللّٰهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَىٰ بَلَدٍ مِّمْتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذٰلِكَ النُّشُورُ»**^۳؛ مرگ به حسب ظاهر است نه مرگ به معنی عدم حیات دلیل بر این ادعا آیه ۵ سوره حج هست که خداوند می‌فرماید: **«وَتَرَىٰ الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ»**^۴ ترجمه: «زمین را (در فصل زمستان) خشک و مرده می‌بینی، اما هنگامی که آب باران بر آن فرو می‌فرستیم، به حرکت درمی‌آید و می‌روید؛ و از هر نوع گیاهان زیبا می‌رویاند!» در این آیه کلمه **«تَرَىٰ»** ناظر به ظاهر زمین هست که به حسب ظاهر آثاری از حیات در آن وجود ندارد و در ادامه می‌فرماید: از همین زمینی که به ظاهر مرده است گیاه می‌روید. چون در این آیه برای تقریب به ذهن کردن مسئله زنده کردن مردگان از مسئله رویش زمین پس از زمستان آن استفاده کرده است، نکته دیگر اینکه گروهی مرگ را فنای انسان می‌دانند و معتقدند که با مرگ به کلی از بین می‌روند و نشانه‌ای از او جز یک جسد بی‌روح

۱- روم آیه ۱۹.

۲- نقد قرآن ص ۱۳۶ و ۱۳۷.

۳- فاطر آیه ۹.

۴- حج آیه ۵.

که پس از چند صباحی به خاک و دیگر عناصر تبدیل می‌شود باقی نمی‌ماند، این گروه از فلسفه مادیگری پیروی می‌نمایند.

از آیات قرآن و روایات صحیح به روشنی به دست می‌آید که مرگ به معنای فنای انسان و نابودی او نیست بلکه انتقال از عالمی به عالم دیگر است به‌عنوان نمونه، حقیقت مرگ در این کلام پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده که می‌فرماید: گمان مبرید که با مردن نابود می‌شوید بلکه از خانه‌ای به خانه دیگری منتقل می‌شوید از این نکته می‌توان چنین استفاده نمود که در دیدگاه قرآن و سنت، روح گیاهی در زمستان نابود نمی‌شود بلکه زنده می‌ماند و هنگام بهار می‌روید.

بنابراین اشکال سه‌مینی بر اینکه پیامبر نسبت به زنده بودن گندم جهل داشته حاکمی از جهل خود وی نسبت به قرآن است.

و آیه «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ»^۱

اولاً: با شاهدی که در ذیل آیه قبل گفتیم روشن می‌شود که این مرگ بکار برده شده در آیه، مرگ به معنای عدم روح در موجودات نیست ثانیاً: در ابتدای آیه «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ» آمده است که این هم ناظر به مرگ و زندگی واقعی نیست بلکه طبق روایاتی که در ذیل این آیه بیان شده است مقصود از "حی" مؤمنی است که از طینت کافر به وجود می‌آید، و مقصود از "میت" کافری است که از طینت مؤمن موجود می‌شود^۲ که شاهد دیگر بر همین مطلب است.

۱- روم آیه ۱۹.

۲- و فی الدر المنثور، أخرج ابن مردويه من طريق أبي عثمان النهدي عن ابن مسعود أو عن سلمان عن النبي ص: يخرج الحي من الميت ويخرج الميت من الحي قال: المؤمن من الكافر والكافر من المؤمن. (الدر المنثور في تفسير المأثور، ج ۲، ص: ۱۵)

۳۱- زوجیت همه‌ی موجودات

«وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَتَذَكَّرُونَ»^۱ ترجمه: و از هر چیزی دو زوج آفریدیم

شاید شما عبرت گیرید.

اشکال اول

آیه‌ی فوق می‌گوید که هر چیزی در جهان به صورت زوج وجود دارد که غلطی فاحش است. آیا فوتون زوج است؟ آیا زمین زوج است؟ آیا ماه زوج است؟ آیا خورشید زوج است؟ حتی در بسیاری از موجودات زنده ساده از نظر تکاملی زوجیت وجود ندارد. باکتری‌ها و ویروس‌ها که بیشترین و گسترده‌ترین موجودات زنده در کره‌ی زمین هستند زوج نیستند. این درک غلط از یک انسان معمولی در زمان محمد تا حدودی قابل‌پذیرش است.

چون موجودات زنده‌ی بزرگی که با آنان سروکار داشت زوج بودند و اطلاعی هم از موجودات دیگر مخصوصاً میکروب‌ها نداشتند. محمد هم این درک غلط خود را وارد قرآن کرده است. منتهی محمد این غلط را بدتر کرده است چون زوجیت را به همه‌ی موجودات (جاندار و بی‌جان) نسبت داده است.^۲

جواب

قبل از اینکه جواب شبهه داده شود لازم است که بیان شود که قرآن کریم در آیات متعدد به زوجیت گیاهان بلکه همه اشیاء اشاراتی کرده است. این آیات عبارت‌اند از:

«وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلْنَا فِيهَا زَوْجَيْنِ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ لِلْحَبِّ جِنْدًا أُولَئِكَ هُمْ ضَالُّوا سَبِيلَهُمْ فَأَعْيَنَ اللَّهُ الَّذِينَ يَهْتَدُونَ»^۳ «و از هرگونه میوه‌ای در آن [زمین] جفت‌جفت قرارداد. روز را به شب

عن أبي عبد الله (عليه السلام) حديث طويل يقول فيه: و قال الله عز و جل «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ» فالحي المؤمن الذي تخرج طبيئته من طينة كافر و الميت الذي يخرج من الحي هو الكافر الذي يخرج من طينة المؤمن، فالحي المؤمن و الميت الكافر. الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۵.

۱- ذاریات آیه ۴۹.

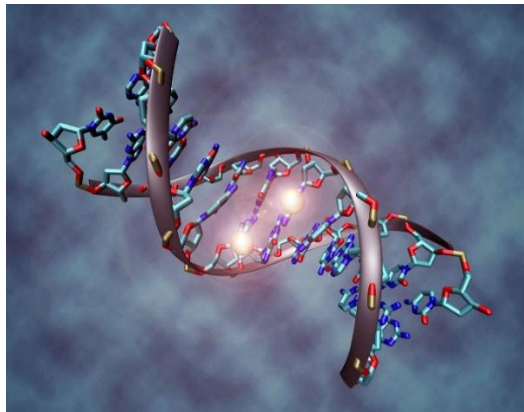
۲- نقد قرآن ص ۱۳۷.

۳- رعد آیه ۳.

پوشاند قطعاً در این [امور] برای مردمی که تفکر می‌کنند نشانه‌های وجود دارد»
 «مگر در زمین ننگریسته‌اند که چقدر در آن از هرگونه جفت‌های زیبا رویانیده‌ایم قطعاً در
 این [هنرنمایی] عبرتی است.»^۱

"لینه" دانشمند و گیاه‌شناس معروف سوئدی در قرن ۱۸ میلادی موفق به کشف مسئله
 زوجیت در گیاهان می‌شود و بیان می‌دارد که جهان گیاهان همچون حیوانات از طریق
 آمیزش نطفه نر و ماده بارور می‌شوند، میوه آخرین مرحله تولید گیاهان عالی است مرحله
 قبل از این گل می‌باشد که دارای ارگان‌های نر و ماده (پرچم و تخمک) است به عبارت دیگر
 در ابتدا گرده حاوی باری است که به نوبت تخمک را بالغ و آزاد می‌کند البته در برخی
 از این گونه‌های مشخص میوه از گل‌های غیر بارور به وجود می‌آید همانند موز نمونه خاصی
 از آناناس، انجیر، پرتقال و غیره. این گونه‌ها نیز دارای ویژگی‌های جنسی مشخصی هستند
 بر این اساس هر میوه‌ای نشانگر ارگان‌های نر و ماده است^۳ که قرآن در چهارده قرن قبل،
 آن را بیان داشته است.

نکته دیگری در باب زوجیت قابل توجه است اینکه مولکول DNA که در همه موجودات
 زنده وجود دارد هم زوجیت مطرح است زیرا از دو رشته مکمل ساخته شده است.



۱ - شعراء ۷ و ۸.

۲ - تفسیر نمونه، ج ۱۰ ص ۱۱۵.

۳ - قرآن و علوم جدید ص ۷۲.

علاوه بر این زوجیت در همه اشیا وجود دارد. از جمله در عالم اتم‌ها، امروزه روشن شده است که اتم از اجزاء مختلفی تشکیل شده، اجزائی که دارای بار الکتریسیته منفی و مثبت هستند که عبارت‌اند از الکترون و پروتون.

اما اشکال سه‌ها در مورد اموری که در آن‌ها زوجیت وجود ندارد باید گفت: اولاً: همان‌طور که بیان شد DNA آن‌ها از دو رشته مکمل تشکیل گشته است. ثانیاً: اگر نگاهی به کتب لغوی شود کلمه «زوج» در لغت به هر یک از دو چیزی که قرینه همدیگر باشند و یا مقارن، مشابه و یا متضاد باشند گفته می‌شود^۱ پس نمی‌توان گفت که معنای لغت زوج منحصر در «تر و ماده» است؛ از این‌رو در تک‌یاختگان که از طریق تقسیم سلولی دو تا می‌شوند دو زوج خلق شده است و لذا مشمول کلمه زوج هستند چون از هر کدام از آن‌ها دو چیز مقارن و مشابه پیدا می‌شود.

با این وصف فوتون، باکتری‌ها و ویروس‌ها هم مقارن، مشابه دارند و زوجیت تحقق پیدا می‌کند. اما سؤال درباره زمین و خورشید که زوج‌اند باید گفت که زمین نام یک سیاره است و خورشید هم نام ستاره است که آن‌ها مشابه دارند بنابراین اشکال سه‌ها وارد نیست.

اشکال دوم

چه ربطی بین زوجیت و عبرت گرفتن وجود دارد؟ آیا اگر موجوداتی زوج نباشند نمی‌توان در مورد آنان اندیشید و عبرت گرفت؟

جواب

جمله «لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» اشاره به این است که زوجیت و تعدد و دوگانگی در تمام اشیا جهان، انسان را متذکر این معنی می‌کند که خالق جهان، واحد و یگانه است، زیرا دوگانگی از ویژگی‌های مخلوقات است.

در حدیثی از امام علی بن موسی‌الرضا علیه السلام نیز به این معنی اشاره شده، آنجا که می‌فرماید:

"اشیاء جهان را متضاد آفریده، تا روشن شود برای او ضدی نیست، و آن‌ها را باهم قرین ساخته، تا معلوم شود قرینی برای او نیست، نور را ضد ظلمت، و خشکی را ضدتری، و خشونت را ضد نرمش، و سرما را ضد گرما قرار داده، درعین حال اشیاء متضاد را جمع کرده و موجودات نزدیک به هم را از هم جدا نموده تا این جدایی دلیل بر جداکننده و آن پیوستگی دلیل بر پیونددهنده باشد.^۱ و این است معنی «وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»^۲

اما عبرت گیری از زوجیت اشیاء عبرت گیری از دیگر امور را نفی نمی‌کند.

۳۲- قطعی بودن زمان مرگ هر کس از ابتدا

در قرآن و سنت گفته شده که زمان مرگ افراد از قبل تعیین شده و قطعی و لایتنیر است. مثلاً: «وَلَنْ يُوَخَّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجْلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»^۳ ترجمه: و هر کس مرگش فرارسد هرگز خدا به تأخیر نمی‌افکند و خدا به آنچه می‌کنید آگاه است.

«هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ»^۴ ترجمه: اوست کسی که شما را از گل آفرید آنگاه مدتی را [برای شما عمر] مقرر داشت و مرگ حتمی نزد اوست. «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُّوَجَّلًا»^۵ ترجمه: و هیچ نفسی جز به فرمان خدا نمیرد، سرنوشتی است معین.

۱ - "بمضادته بین الاشیاء عرف ان لا ضد له، بمقارنته بین الاشیاء عرف ان لا قرین له، ضاد النور بالظلمة، و الییس بالبلبل، و الخشن باللین، و الصرد بالحرور، مؤلفا بین متعادیاتها، مفرقا بین متدانیاتها، دالة بتغریقها علی مفرقها، و بتالیفها علی مؤلفها، و ذلك قوله "وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ" الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۱، ص ۱۳۹.

۲- تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۳۷۷.

۳- منافقون آیه ۱۱.

۴- انعام آیه ۲.

۵- آل عمران ۱۴۵.

«يَقُولُونَ لَوْ كَانَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بَيوتِكُمْ لَبُرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ»^۱

ترجمه: می‌گفتند اگر ما را در این کار سهمی بود [و وعده پیامبر واقعیت داشت] در اینجا (جنگ) کشته نمی‌شدیم بگو اگر شما در خانه‌های خود هم بودید کسانی که کشته شدن بر آنان نوشته شده قطعاً به‌سوی قتلگاه‌های خویش می‌رفتند.

اشکال

این ادعای غلطی است و با بدیهیات دانش امروز نمی‌سازد. قطعاً تغذیه مناسب، بهداشت و درمان در افزایش طول عمر مؤثرند و به همین دلایل است که متوسط طول عمر بشر با پیدایش دانش جدید افزایش یافته است. اگر مرگ زمان قطعی و از قبل تعیین شده‌ای داشت بشر نیازی به مداوا و رعایت بهداشت نمی‌دید. اگر بیمار مداوا شود در بسیاری موارد زنده می‌ماند و عمر بیشتری خواهد داشت. و به همین دلیل است که مردم به دنبال بیماری به‌سوی درمان می‌روند و از خطرهای می‌گریزند و در حفظ جان خویش تلاش می‌کنند.^۲

جواب

اجل از نگاه قرآن و سنت طبق تقسیمی دودسته‌اند: اجل حتمی و اجل غیر حتمی (معلق) اجل حتمی اجلی است که علت تامه اجل برای آن تحقق پیدا کرده باشد و پایان استعداد جسم انسان برای بقاء است، و با فرارسیدن آن هر چیز به فرمان الهی پایان می‌گیرد.^۳ اما اجل غیر حتمی یا اجل معلق؛ اجلی است که با دگرگونی شرایط، دگرگون می‌شود، فی‌المثل انسانی دست به انتحار و خودکشی می‌زند درحالی‌که اگر این گناه کبیره را انجام نمی‌داد سال‌ها زنده می‌ماند، و یا بر اثر روی آوردن به مشروبات الکلی و مواد مخدر و شهوت‌رانی بی‌حد و حساب توانائی جسمی خود را در مدت کوتاهی از دست می‌دهد، درحالی‌که اگر این امور نبود سالیان بسیاری می‌توانست عمر کند.

۱- آل عمران ۱۵۴.

۲- نقد قرآن ص ۱۳۹.

۳- یکصد و هشتاد پرسش و پاسخ ص ۳۴۹.

اما عواملی که برای افزایش طول عمر بیان شده که به بعضی اشاره می‌شود: امام صادق علیه السلام فرمودند: «إِغْسِلُوا أَيْدِيَكُمْ قَبْلَ الطَّعَامِ وَ بَعْدَهُ فَإِنَّهُ يَنْفِي الْفَقْرَ وَ يَزِيدُ فِي الْعُمْرِ»^۱ دست‌هایتان را قبل و بعد از غذا خوردن بشویید، که فقر را می‌برد و بر عمر می‌افزاید.

امام علی علیه السلام فرمودند: «بَرَكَتُهُ الْعُمُرُ فِي حُسْنِ الْعَمَلِ»^۲ برکت عمر در خوب انجام دادن کارهاست.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «صِلَةُ الرَّحِمِ وَ حُسْنُ الْجَوَارِ يَعْمُرَانِ الدِّيَارَ وَ يَزِيدَانِ فِي الْأَعْمَارِ»^۳ صله رحم و خوش رفتاری با همسایه، شهرها را آباد و عمرها را زیاد کنند. قَالَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَكْثَرُ مِنَ الطُّهُورِ يَزِدُ اللَّهَ فِي عُمْرِكَ»^۴ دائم الوضو باش تا عمرت زیاد گردد.

قَالَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «قَالَ لَا يَزِيدُ فِي الْعُمْرِ إِلَّا الْبِرُّ وَ لَا يَرُدُّ الْقِضَاءَ إِلَّا الدُّعَاءُ»^۵ عمر را زیاد نمی‌کند مگر خوبی و قضا را بر نمی‌گرداند مگر دعاء. و ...

و بعضی از عوامل کوتاهی عمر: امام صادق علیه السلام فرمودند: «أَرْبَعَةٌ تُهْرِمُ قَبْلَ أَوَانِ الْهَرَمِ: أَكْلُ الْقَدِيدِ وَ الْقُعُودُ عَلَى النَّدَاوَةِ وَ الصُّعُودُ فِي الدَّرَجِ وَ مُجَامَعَةُ الْعَجُوزِ»^۶ چهار چیز، انسان را پیش از فرا رسیدن هنگام پیری، پیر می‌کند: خوردن گوشت خشکیده (یا مانده)، نشستن بر جای مرطوب، بالا رفتن از پله و آمیزش با پیرزنان.

۱- المحاسن، ج ۲، ص ۴۲۵.

۲- غرر الحکم و درر الکلم، ص ۳۱۲.

۳- الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۲، ص ۱۵۲.

۴- الأُمالی (للمفید) ص ۶۰.

۵- مکارم الأخلاق، ص ۳۸۹.

۶- بحار الأنوار ج ۷۵، ص ۲۳۰.

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «لَا تَدْعُوا الْعِشَاءَ وَ لَوْ عَلَى حَشْفَةٍ إِنِّي أَخْشَى عَلَى أُمَّتِي مِنْ تَرْكِ الْعِشَاءِ الْهَرَمَ فَإِنَّ الْعِشَاءَ قُوَّةُ الشَّيْخِ وَ الشَّابِّ»؛^۱ شام را ترک نکنید، هر چند به خوردن دانه خرماي خشکیده‌ای باشد. من بر ائمتّم از این بیم دارم که با ترک خوردن شام، پیری و شکستگی به سراغشان آید؛ چرا که خوردن شام، مایه نیرومندی پیر و جوان است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَوْتُ الْإِنْسَانِ بِالذُّنُوبِ أَكْثَرُ مِنْ مَوْتِهِ بِالْأَجْلِ وَ حَيَاتُهُ بِالْبِرِّ أَكْثَرُ مِنْ حَيَاتِهِ بِالْعُمُرِ»؛ مرگ مردم از گناه بیش از مرگ آن‌ها به اجل است، و زندگی به واسطه نیکی کردن بیشتر است از زندگی با عمر.

...و

۳۳- بررسی وجود نقص در جهان

«الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ»؛^۲ ترجمه: همان (خدائی) که هفت آسمان را طبقه طبقه بیافرید در آفرینش آن [خدای] بخشایشگر هیچ‌گونه تفاوتی نمی‌بینی بازنگر آیا نقصانی می‌بینی باز دوباره بنگر تا نگاهت زبون و درمانده به سویت بازگردد.

اشکال

در آیات فوق آمده است که در جهان هیچ‌گونه اختلاف و عیب و نقصانی نیست. مؤمنین چون معتقدند که کلیه‌ی اجزاء جهان توسط خالق عاقل عالم حکیمی ساخته شده‌اند بنابراین نمی‌توانند قبول کنند که در جهان عیب و نقصی وجود داشته باشد چون نقص با علم و حکمت خدا ناسازگار است و تا آنجا پیشرفته‌اند که می‌گویند ساخت جهانی بهتر از این اصلاً امکان‌پذیر نیست. اما واقعیت ملموس قابل فهم برای همگان این است که جهان پر از زیبایی و کمال و هماهنگی و همچنین پر از اختلاف و تفاوت و نقصان است. آیا سنگ‌ها و مواد

۱- المحاسن، ج ۲، ص ۴۲۱.

۲- ملک آیه ۳ و ۴.

سرگردان در فضای بیکران وجود ندارند؟ آیا برخورد سیاره‌ها باهم و فروپاشی سیارات و ستارگان وجود ندارد؟ آیا آسیب‌های حیاتی توسط اشعه‌ی ماوراءبنفش خورشید ایجاد نمی‌شود؟ آیا حیات موجودات در معرض خطاهای ژنتیکی نیست؟ آیا منابع رادیواکتیو و مواد شیمیائی و اشعه‌های مختلف موجب جهش‌های ژنتیکی مرگبار یا نقصان آور در موجودات زنده نمی‌شوند؟ آیا زلزله و سیل و طوفان و انواع ویروس‌ها و باکتری‌های بیماری‌زا وجود ندارند؟ و هزاران نمونه‌ی دیگر. بنابراین، آیات فوق محتوی یکی از بدیهی‌ترین خطاهای علمی قرآن‌اند.^۱

جواب

ابتدا باید منظور از تفاوت معلوم گردد: «مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَاوُتٍ» راغب می‌گوید: کلمه "فوت" به معنای دور شدن چیزی است از انسان، به طوری که دست یافتن به آن دشوار باشد و در قرآن کریم آمده که: «وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِّنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ» "اگر از زنان شما چیزی نزد کفار مانده باشد" آنگاه می‌گوید: کلمه تفاوت که مصدر باب "تفاعل" از ماده "فوت" است، به معنای اختلاف دو چیز در اوصاف و خصوصیات است، گویا این از آن دور و آن از این دور است، خصوصیات این در آن نیست و خصوصیات آن در این نیست.

اصل وجود تفاوت در عالم دنیا هم در بعد تکوینی و هم در بعد تشریحی وجود دارد. قرآن کریم به تفاوت‌های تکوینی زیر اشاره دارد و برخی از آن‌ها را از نشانه‌های خدا می‌داند:

۱- نقد قرآن ص ۱۳۹ و ۱۴۰.

تفاوت رنگ‌های میوه‌ها،^۱ تفاوت رنگ‌های جنبدگان و چارپایان،^۲ تفاوت رنگ انسان‌ها،^۳ تفاوت امت‌ها در کمی و فراوانی نیرو و امکانات،^۴ تفاوت انسان‌ها در شخصیت و روحیات، عامل اختلاف رفتاری آنان،^۵ تفاوت انسان‌ها در عمر و حیات دنیایی^۶ و تفاوت بعضی از درختان با یکدیگر، در عین تشابه^۷ و از جمله تفاوت‌های تشریحی مورد اشاره قرآن کریم درجات متفاوت آیات قرآن،^۸ تفاوت درجات معنوی پیامبران^۹ و... است.

از این رو قطعاً قرآن این‌گونه تفاوت‌ها را قبول دارد حال باید گفت: تفاوت در آیه شریفه مورد بحث به معنای ناهماهنگی در خلقت است زیرا در خلقت خدا چیزی که از مقتضای حکمت خارج باشد وجود ندارد از نظام عجیب و شگفت‌انگیزی که بر یک دانه اتم، و ذرات الکترون و پروتون حاکم است گرفته، تا نظام حاکم بر کل منظومه شمسی، و منظومه‌های دیگر و کهکشان‌ها، همه در سیطره قوانین دقیقی قرار دارند که آن‌ها را در مسیر خاصی پیش می‌برند، خلاصه همه‌جا قانون است و حساب، و همه‌جا نظم است و برنامه.^{۱۰}

به‌عنوان مثال اگر در آسمان دقت شود با توجه به تراکم و فشردگی شدید و اجتماع ۲۰۰ تا ۳۰۰۰ میلیارد ستاره در هر کهکشان (مطابق تصویرها و محاسبات ارائه‌شده) و با توجه به

۱ - فاطر آیه ۲۷.

۲ - فاطر آیه ۲۷ و ۲۸.

۳ - روم آیه ۲۲.

۴ - نحل آیه ۹۲.

۵ - اسراء آیه ۸ و ۸۴.

۶ - حج آیه ۵.

۷ - انعام آیه ۹۹.

۸ - بقره آیه ۱۰۶.

۹ - احزاب آیه ۷.

۱۰ - تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۳۱۹ و ۳۲۰.

تأثیرات جاذبه و نیروهای گرانشی آن‌ها بر یکدیگر و سرعت و حرکات چرخشی آن‌ها به دور یکدیگر جای سؤال است چرا این همه اجرام با همدیگر تصادف و برخورد ندارند؟ لذا خداوند خالق یکتا در این مورد در قرآن کریم آیات متعددی دارد و یکی از آن آیات آیه ۴۱ سوره مبارکه فاطر است که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ، إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا»؛ خداوند (تمام اجرام) آسمان‌ها و کره زمین را نگاه می‌دارد. تا از نظام خود منحرف و زایل نشوند (و یا از بین نروند) و اگر هرآینه زایل شوند. کسی جز خدا نمی‌تواند آن‌ها را (در مدار خود) نگاه دارد، برای اینکه او حلیم و غفور است.^۱

از این روست که هرچه دانشمندان به قوانین حاکم بر عالم بیشتر توجه کرده‌اند توانسته‌اند اختراعات و کشفیات جدیدی را جهت رفاه زندگی انسانی ایجاد کنند و اگر جهان بدون حکمت و بدون دلیل ایجاد می‌شد این امور قابل استفاده نبود.

اما درباره آنچه به ظاهر خلاف حکمت جلوه می‌کند و سها آن‌ها را به عنوان نقص در عالم برشمرده است باید گفت:

اولاً: یک اصل بدیهی در این عالم وجود دارد و آن اینکه علم ما نسبت به خصوصیات اشیاء محدود است و چه بسا اگر این امور در عالم مادی نبود ضررهای دیگر به انسان می‌رسید لذا خداوند می‌فرماید: «عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ يَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا»^۲ چه بسا از چیزی کراهت دارید و خداوند در آن نیکی فراوان قرار داده است.

به عنوان مثال اشعه ماوراءبنفش که سها آن را از نقایص عالم می‌داند درست است که برای انسان‌ها مضر است اما وجود این اشعه برای عالم هستی لازم است و اگر نبود انسان‌ها به بیماری‌های مختلفی دچار می‌شدند.

۱ - کهکشانها در قرآن ص ۳۲۱.

۲ - نساء آیه ۱۹.

خورشید به خاطر اشعه مخصوص "ماوراءبنفش" تأثیر فراوانی در کشتن میکروب‌ها دارد، که اگر نبود کره زمین به بیمارستان عظیمی تبدیل می‌شد، و چه‌بسا در مدت کوتاهی نسل موجودات زنده از میان می‌رفت.^۱

این اشعه امروزه از لوازم علوم پزشکی جهت درمان بیماران است. با این وصف خداوند برای در امان ماندن انسان‌ها از این اشعه لایه اوزون را ایجاد کرده است اوزون یک گازی است که در لایه‌های بالایی جو زمین به هنگامی که یک مولکول اکسیژن با یک اتم اکسیژن دیگر پیوند می‌خورد، تشکیل می‌یابد. اوزون تشعشعات ماوراءبنفش مضر را از خورشید جذب می‌کند.^۲ علاوه بر آن در بدن انسان محافظه‌هایی قرار داده است.

پوست انسان که تمام اعضا و جوارح او را می‌پوشاند، از خارج، محافظی در برابر میکروب‌های خارجی، اشعه‌های مضر مانند ماوراءبنفش و جز آن به شمار می‌آید و از داخل، حفظ‌کننده ترکیبات و ترجمان‌های حیاتی مختلف بدن است.^۳

مواد رادیواکتیو هم از این قبیل امور است و امروزه مورد استفاده در علم پزشکی و بعضی از علوم دیگر هست که چه‌بسا نبود آن مشکلاتی را برای انسان‌ها به وجود می‌آورد. حوادث طبیعی مثل زلزله و طوفان و سیل که شر نامیده می‌شود دارای نظام خاصی در صفحه گیتی بوده و ناشی از علل و اسباب معینی و هماهنگی‌هایی دارد و محاسبات و معادلات ویژه‌ای بر آن‌ها حاکم است که انسان در کشف بعضی از این عوامل توفیق یافته است و برخی از آن‌ها هنوز کشف نشده است.^۴

۱- تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۲۵.

۲- همان.

۳- آن‌سوی آیه‌ها نگرشی بر اعجازهای پزشکی قرآن ص ۶۷.

۴- ترجمه محاضرات فی الالهیات ص ۳۱.

نکته دیگر اینکه این عالم، عالم مادی است در عالم مادی اجزای هستی با یکدیگر برخورد می‌کنند که به ظاهر شر و نقص پنداشته می‌شود اما آن‌ها هم دارای علت و معلول و دارای نظم خاصی هستند که بی‌توجهی بشر موجب گمان شر پنداشتن آن شده است به‌عنوان مثال برخی از مشکلات ژنتیکی که موجب ناقص‌الخلقه به دنیا آمدن نوزاد می‌شود قابل‌پیشگیری است زیرا این مسئله معلول علت‌هایی از جمله تغذیه پدر و مادر و محیط زندگی است که با اصلاح آن علل می‌توان از بروز آن مشکل جلوگیری کرد. قرآن کریم نیز به این معنا اشاره دارد که مقصر بعضی از این مشکلات خود انسان‌ها هستند، آنجا که می‌فرماید: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»^۱ به سبب اعمال مردم، فساد در خشکی و دریا آشکار شد تا به آن جزای بعضی از کارهایشان را بچشانند، باشد که بازگردند.

بنابراین وجود علت و معلول در عالم هستی خود نظم این عالم را می‌رساند اگر هر حادثه تلخی را بررسی کنیم، خواهیم دید که آن حادثه از یک سلسله علت و معلول و بر اساس محاسبات و فرمول‌های دقیق، به وجود آمده است.

برای روشن شدن اهمیت علت و معلول در این عالم به مثال زیر دقت شود:

خانه‌ای بر سر خانواده‌ای خراب‌شده؛ به عوامل این موضوع پرداخته می‌شود:

- ۱- توپ بچه‌های محل به هنگام بازی روی بام همسایه افتاد.
- ۲- توپ گرد و کروی چرخید و در سوراخ ناودان جا گرفت و راه خروج آب باران بند آمد.
- ۳- بارندگی شد و آب‌ها روی پشت‌بام خانه جمع شد.
- ۴- آب باران در سقف اثر و خشت‌ها را خیس کرد.
- ۵- سقف خستی که با آب باران از هم‌گسسته شده، بر اثر سنگینی و جاذبه زمین فروریخته و عده‌ای زیر آن از بین رفته‌اند.

طبق نظام علّت و معلول، باید این حوادث پیش آید چون خود توپ و چرخیدن آن و سراسیمگی بام و تنگی سوراخ ناودان و تأثیر آب در سستی سقف و سقوط سقف بر اثر جاذبه زمین، هر یک حساب و نظام و فرمولی دارد.

اکنون اگر شما طرفدار عالمی حساب شده هستید باید این ناگواری را برای اهل خانه بپذیرید و گرنه هرج و مرج می شود و محاسبات به هم می ریزد. مثلاً در این جریان باید:

۱- توپ بچه‌ها به قدری سنگین شود که بالای بام همسایه نرود.

۲- ضربه به توپ و پرتاب توپ بی اثر باشد.

۳- موقع آمدن توپ ناودان بزرگ شود که توپ به راحتی از آن خارج شود.

۴- عوامل بارندگی باران همه از کار بیافتند و باران نبارد.

۵- آب خاصیت خود را از دست بدهد و در خشت اثر نکند.

۶- جاذبه زمین متوقف شود و سقف را به سوی خود نکشد.

۷- بدن کسانی که زیر سقف خوابیده‌اند به صورت شیء محکمی در آید که فروریختن‌ها در آن‌ها اثر نکند.

مشاهده می فرمائید اگر طرفدار نظام و حساب باشیم و در مدار علل و معلول حرکت کنیم چنین ناگواری‌هایی لازمه یک زندگی طبیعی است و نفی آن مستلزم به هم زدن ده‌ها قانون و فرمولی است که دست حکیمانه خدا در عالم قرار داده است.^۱

۳۴- بیرون آمدن آب از سنگ

در آیه‌ی زیر سنگ را با قلب یهود مقایسه کرده و گفته قلب شما از سنگ هم سخت تر است چون از دل سنگ آب بیرون می زند. «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»؛^۲ سپس

۱- اصول عقاید، ص ۱۴۷ و ۱۴۸.

۲- بقره آیه ۷۴.

دل‌های شما بعد از این سخت گردید همانند سنگ یا سخت‌تر از آن چراکه از برخی سنگ‌ها جوی‌هایی بیرون می‌زند و پارهای از آن‌ها می‌شکافد و آب از آن خارج می‌شود و برخی از آن‌ها از بیم خدا فرومی‌ریزد و خدا از آنچه می‌کنید غافل نیست.

اشکال

واضح است که از سنگ آب تولید نمی‌شود و آب از بین شکافهای سنگ عبور می‌کند و خارج می‌شود. بنابراین، هم این مثل غلط است و هم تصور اینکه واقعاً سنگ آب دارد غلط است.^۱

جواب

قرآن، سرشار از کنایات و تشابهات و استعارات و انواع دیگر فنون بدیع است و اصلاً یکی از جهات برجستگی این کتاب عظیم، همین جنبه‌ی فوق‌العاده‌ی ادبی آن است، قرآن نگفته که سنگ آب تولید می‌کند خود سها این‌گونه ترجمه کرده است از برخی سنگ‌ها جوی‌هایی بیرون می‌زند صحبت قرآن خروج آب از آن است و این بانفوذ آب از زمین و بین سنگ‌ها و خروج از سنگ‌ها هم صادق است.

۳۵- لمس جن یا شیطان

«الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ...»^۲ کسانی که ربا می‌خورند، بر نمی‌خیزند مگر مانند برخاستن کسی که شیطان بر اثر تماس، او را دیوانه کرده است.

اشکال

قدما و حتی بعضی قبائل عقب‌افتاده امروزه بر این باورند که بیماری‌ها مخصوصاً بیماری‌های روانی در اثر تماس یا وارد شدن جن و شیطان به بدن فرد ایجاد می‌شود. محمد این خرافه

۱ - نقد قرآن ص ۱۴۰ و ۱۴۱.

۲ - بقره آیه ۲۷۵.

را وارد قرآن کرده است.^۱

جواب

کلمه‌ی «شیطان» از ماده‌ی «شطن» گرفته شده، که به یک قدر مشترک بازگشت می‌کنند و آن اینکه شیطان در لغت کلمه‌ای است جامع که به هر کسی که از حق انحراف دارد و راهش منحرف است اطلاق می‌شود.^۲ بنابراین گاه به ابلیس اطلاق می‌گردد و گاه به انسان و از موارد استعمال این کلمه در قرآن نیز برمی‌آید که شیطان به موجودی موذی و مضر گفته می‌شود، موجودی که از راه راست برکنار بوده و درصدد آزار دیگران است و اختلاف و فساد به راه اندازد چنان که می‌خوانیم: «إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقَعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ»؛^۳ شیطان می‌خواهد بین شما دشمنی و بغض و کینه ایجاد کند.

و از طرفی می‌بینیم که در قرآن نیز شیطان به موجود خاصی اطلاق نشده، بلکه حتی به انسان‌های شرور و مفسد نیز اطلاق گردیده است. آنجا که می‌خوانیم: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ»^۴ بدین گونه ما برای هر پیامبری دشمنی از شیطان‌های انسانی و یا جن قرار دادیم.

و علت بکار بردن کلمه شیطان به ابلیس به خاطر فساد و شرارتی است که در او وجود دارد اما یک معنی دیگر را با توجه به سنت می‌توان به دست آورد و آن اینکه در روایات پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ علاوه بر بکار بردن آن بر جن و انس بر میکروب هم بکار رفته است که به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌شود.

پیامبر ﷺ و ائمه ﷺ به پاکیزگی اهمیت زیادی می‌دادند

۱ - نقد قرآن ص ۱۴۱.

۲ - التحقيق في كلمات القرآن، ج ۶، ص ۶۲.

۱ - مائده آیه ۹۱.

۲ - انعام آیه ۱۱۲.

۱- امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: از قسمت شکسته و طرف دستگیره‌ی ظروف، آب نخورید، زیرا شیطان بر روی دستگیره و قسمت شکسته شده‌ی ظرف می‌نشیند.^۱ شاهد بر اینکه منظور میکروب است اینکه در روایتی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید که دسته ظرف محل قرار گرفتن چرک است.^۲

۲- علی بن ابی‌طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل کرده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در ضمن سخنانی بسیار فرمودند: دستمال گوشت را در اتاق مگذارید زیرا جایگاه شیطان است و نیز خاک و زباله را پشت درب منزل نگذارید بماند؛ زیرا مکان شیطان است.^۳

۳- رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: درب‌ها را ببندید و روی ظروف سرپوش گذارید و در مشک آب را با ریسمان محکم نمایید زیرا شیطان پوشش را کنار نمی‌زند.^۴

۴- در منازل و مساکن خود تار عنکبوت نگذارید که جایگاه شیاطین است.^۵

۵- پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: ناخن‌ها را کوتاه کنید به‌درستی که شیطان بین گوشت و ناخن حرکت می‌کند.^۶

۶- رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: زیاد مضمضه و استنشاق (آب دردهان و بینی گرداندن) کنید، زیرا این عمل موجب آمرزش هر بنده‌گوینده، و دور کردن شیطان‌ها می‌شود.^۷

۱- «لَا تَشْرَبُوا الْمَاءَ مِنْ ثُلْمَةِ الْأَنْاءِ وَلَا مِنْ عُرْوَتِهِ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَقْعَدُ عَلَى الْعُرْوَةِ وَالثُّلْمَةِ». الكافي ج ۶، ص ۳۸۵.

۲- الأمايلي للصدوق) ص ۴۲۲.

۳- عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي كَلَامٍ كَثِيرٍ «لَا تُؤْوُوا مِنْدِيلَ اللَّحْمِ فِي الْبَيْتِ فَإِنَّهُ مَرِيضُ الشَّيْطَانِ وَ لَا تُؤْوُوا التُّرَابَ خَلْفَ الْبَابِ فَإِنَّهُ مَأْوَى الشَّيَاطِينِ»، علل الشرائع، ج ۲، ص ۵۸۳.

۴- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «أَجِيفُوا أَبْوَابَكُمْ وَ مَحَرُّوا آيَاتَكُمْ وَ أَوْكُوا أَسْفِيَتَكُمْ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَكْتَشِفُ غِطَاءً». علل الشرائع، ج ۲، ص ۵۸۲.

۵- قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «بَيْتُ الشَّيَاطِينِ مِنْ بُيُوتِكُمْ بَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ». الكافي ج ۶، ص ۵۳۲.

۶- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «فَصُوا أَظْفِيرَكُمْ؛ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مَا بَيْنَ اللَّحْمِ وَالظُّفْرِ». حکمت نامه پیامبر اعظم (ص)،

ج ۷، ص ۳۴۸.

۷- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِيُبَالِغَ أَحَدُكُمْ فِي الْمُضْمَضَةِ وَ الْإِسْتِنْشَاقِ فَإِنَّهُ غُفْرَانٌ لِمَا تَكَلَّمَ بِهِ الْعَبْدُ وَ مَنْفَرَةٌ لِلشَّيَاطِينِ. النوادر ص ۴۴.

از این مقوله روایات که به یقین و بدون شک می‌توانیم واژه شیطان را به واژه میکروب برگردانیم^۱ در زمان پیامبر و امامان که هنوز نامی از میکروب نبود، و این نام را کسی به نام «سید لوث» در سال ۱۸۷۸ بر آن گذاشت^۲ شارع مقدس و امام معصوم میکروب را که موجودی زینبار است برای اعراب بی‌سواد به‌عنوان شیطان که به معنای موجود زینبار است مطرح نموده‌اند و آن‌ها را وادار به پرهیز از آن می‌نمودند.

از این رو استعمال شیطان برای میکروب می‌تواند تبیین‌کننده منظور قرآن باشد که منظور از مس شیطان اثر میکروب باشد که فرد بر اثر آن دچار بیماری شده است.

پاسخ به شبهات قسمت بررسی ادعای معجزه‌های علمی

۱- پیش بینی سفر به فضا، ادعای قرآن

«يَا مَعْشَرَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ (۳۳) فَبِأَيِّ آيَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳۴) يَرْسُلُ عَلَيْكُمَا سُورَاطٍ مِنْ نَارٍ وَنُحَاسٍ فَلَا تَنْتَصِرَانِ (۳۵)»^۳ ای گروه جنیان و انسیان اگر می‌توانید از کرانه‌های آسمان‌ها و زمین به بیرون رخنه کنید پس رخنه کنید [ولی] جز با [به دست آوردن] تسلطی رخنه نمی‌کنید (۳۳) پس کدام‌یک از نعمت‌های پروردگارتان را منکرید (۳۴) بر سر شما شعله‌های آتش و مس گداخته فرو فرستاده خواهد شد و [از کسی] یاری نتوانید طلبید (۳۵).

اشکال

ادعاشده که عبور از قطرهای آسمان و زمین به معنی سفر به فضاست. ۱- برای تفصیل بیشتر به کتاب اعجاز القرآن بین الحقیقه و البهتان اثر شاکر فضل‌الله النعمانی مراجعه کنید. غافل از اینکه در آیه‌ی بعد گفته شده که اگر از قطر آسمان‌ها و زمین خارج شوید بر سر

۱- تفسیر حکیم، ج ۵، ص ۱۹۹ و ۲۰۰.

۲- طب النبی (ص) و طب الصادق (ع)، ص ۸۸.

۳- الرحمن آیه ۳۳ تا ۳۵.

شما آتش و مس گداخته فرومی‌ریزد. آیا فضانوردانی که از کره‌ی زمین خارج شدند مورد هجوم آتش و مس گداخته قرار گرفتند و آیا در فضای بین سیارات، آتش و مس گداخته وجود دارد؟^۱

جواب

این آیات مربوط به قیامت است و ارتباطی با فضانوردی ندارد زیرا آیات قبل و بعد از آن ناظر به رویدادهای سرای دیگر است و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم: (روز قیامت خداوند بندگان را در محل واحدی جمع می‌کند و به فرشتگان آسمان پائین وحی می‌فرستد فرود آید، آن‌ها که دو برابر جمعیت روی زمین از جن و انس هستند فرود می‌آیند، سپس اهل آسمان دوم که آن‌ها نیز دو برابر همه می‌باشند فرود می‌آیند، و به همین ترتیب فرشتگان هفت آسمان فرود می‌آیند و همچون هفت حجابی گرداگرد انس و جن را احاطه می‌کنند، اینجاست که منادی صدا می‌زند: ای جمعیت جن و انس اگر می‌توانید از اقطار آسمان‌ها و زمین بگذرید، اما هرگز نمی‌توانید جز با قدرت الهی و در اینجا می‌بینند اطراف آن‌ها را هفت گروه عظیم از فرشتگان فراگرفته‌اند (و راهی برای فرار از چنگال عدالت نیست).^۲

اما اگر این آیه را مربوط به سفر به فضا هم بدانیم ایراد سه‌واورد نیست زیرا معنی شواظ و نحاس در آیه «يُرْسَلُ عَلَيْكُمْ شُواظٌ مِنْ نَارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ» این‌گونه است.

شواظ به معنای دودهایی که در آن آتش نیست.^۳

در معنای نحاس هم گفته‌اند: شعله‌ی بدون دود است که به علت رنگش به مس تشبیه شده است.^۴

۱- نقد قرآن ص ۱۴۲ و ۱۴۳.

۲- تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۱۹۴.

۳- التحقيق في كلمات القرآن ج ۱۲ ص ۵۹.

۴- المفردات في غريب القرآن، ص ۷۹۴.

بنابراین معنی آیه این گونه می‌شود شعله‌هایی از آتش بی‌دود، و دودهایی متراکم بر شما فرستاده می‌شود؛ و نمی‌توانید از کسی یاری بطلبید!^۱
مورد اول به شعله‌هایی از آتش که از ستارگان خارج می‌شود و دودهای بدون آتش به سحابی‌ها قابل تطبیق است.^۱

۲- ادعای بیان حرکت زمین در قرآن

سها برای ابطال حرکت زمین در قرآن فقط به دو آیه که مسلمان‌ها در موضوع حرکت زمین بیان کرده‌اند اشاره و به نقد آن می‌پردازد:
آیات ۱۵ و ۱۶ سوره ملک

«هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِن رِّزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ (۱۵) أَلَمْ نَكُنْ مِن فِي السَّمَاءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ»^۲

ترجمه: اوست کسی که زمین را برای شما رام گردانید پس در فراخنای آن رهسپار شوید و از روزی [خدا] بخورید و رستاخیز به سوی اوست (۱۵) آیا از آن کس که در آسمان است ایمن شده‌اید که شما را در زمین فروبرد پس هنگامی که می‌لرزد (۱۶)

اشکال

ذلول به معنی شتر فرمان‌بر و راهوار است. بنابراین گفته‌اند بکار بردن ذلول در مورد زمین یعنی اینکه زمین در حال حرکت است اما راهوار است.
البته کسانی که مدعی این معجزه شده‌اند به عمد (به احتمال قوی) یا به سهو از آیه‌ی بعدی صرف‌نظر کرده‌اند که معنی ذلول را مشخص کرده است.
در آیه‌ی ۱۶ گفته شده که خدا می‌تواند این زمین آرام را با زیر و رو کردن و زلزله (لرزش) ناآرام کند. پس آرام بودن در مقابل زلزله آمده است نه حرکت وضعی یا انتقالی زمین.^۳

۱ - ابرمانندی متشکل از گازهای بسیار رقیق و کم‌دما که در اثر نور ستارگان مجاور خود قابل رؤیت می‌شوند. فرهنگ معین واژه سحابی .

۲ - ملك آیه ۱۵ و ۱۶ .

۳ - نقد قرآن ص ۱۴۳ و ۱۴۴ .

جواب

اول اینکه ذلول به معنی مرکب راهور است راغب در مفردات می‌گوید: ذُلُولُ: آن حیوان بعد از سرکشی رام شد و دیگر سواریش سخت نیست.^۱ بنابراین معنا اعم از شتر است و به گاو هم ذلول می‌گویند.

این آیه اطلاق دارد و خداوند در برابر همه حرکات زمین اعم از درونی و بیرونی او را رام کرده است و در ادامه به دو مورد از عدم راهوری زمین اشاره می‌کند یکی زلزله و دیگر تندبادهای ریگ افشان بنابراین گرچه آیه صراحت در حرکتهای وضعی و انتقالی زمین ندارد اما صرف بیان زلزله در آیه ۱۶ و تندبادهای ریگ افشان در آیه ۱۷ دلیل بر عدم برداشت رام کردن در برابر حرکتهای دیگر زمین از این آیه نمی‌شود.

صاحب تفسیر نمونه می‌گوید: این مرکب راهوار با حرکات متعدد و بسیار سریعی که دارد آن چنان آرام به نظر می‌رسد که گوئی مطلقاً ساکن است، بعضی از دانشمندان می‌گویند زمین چهارده نوع حرکت مختلف دارد که سه قسمت آن حرکت به دور خود، و حرکت به دور خورشید، و حرکت همراه مجموعه منظومه شمسی در دل کهکشان است، این حرکات که سرعت زیادی دارد چنان نرم و ملایم است که تا براهین قطعی بر حرکت زمین اقامه نشده بود کسی باور نمی‌کرد حرکتی در کار باشد!

از سوی دیگر، پوسته زمین نه چنان سفت و خشن است که قابل زندگی نباشد و نه چنان سست و نرم است که قرار و آرام نگیرد، بلکه کاملاً برای زندگی بشر رام است، اگر فی‌المثل غالب سطح زمین باتلاقی‌هایی بود که همه چیز در آن فرومی‌رفت یا ماسه‌های نرمی که پای انسان تا زانو در آن فرومی‌نشیند یا سنگ‌های تیز و خشنی که با مختصر راه رفتن بدن انسان را کوفته و مجروح می‌کند، آن وقت معنی ناآرامی زمین روشن می‌شد.

از سوی سوم، فاصله آن از خورشید نه چندان کم است که همه چیز از شدت گرما بسوزد، و نه چندان دور است که همه چیز از سرما بخشد، فشار هوا بر کره زمین آن چنان است که آرامش انسان را تأمین کند، نه آن قدر زیاد است که او را خفه کند، و نه آن قدر کم است که

۱ - ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج ۲، ص ۱۷.

از هم متلاشی شود، جاذبه زمین نه آن قدر زیاد است که استخوان‌ها را درهم بشکند و نه آن قدر کم است که با یک حرکت انسان از جا کنده شود و در فضا پرتاب شود!^۱ حال چه از این آیه حرکت انتقالی را برداشت کنیم و چه نکنیم آیات دیگری بر حرکت زمین دلالت می‌کند.

آیه صراحت در موضوع حرکت زمین ندارد اما حرکت‌های متعدد زمین و تعبیر به مرکب راهور می‌تواند شاهد بر حرکت زمین باشد.

آیات ۸۷ تا ۹۰ سوره نمل

«وَيَوْمَ يَنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَكُلُّ أَتَوْهٍ دَاخِرِينَ (۸۷) وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسِبُهَا جَمَادَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صَنَعَ اللَّهُ الَّذِي أَنْتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ (۸۸) مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ (۸۹) وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۰)»^۲

ترجمه: و روزی که در صور دمیده شود پس هر که در آسمان‌ها و هر که در زمین است به هراس افتد مگر آن کس که خدا بخواهد و جملگی با زبونی رو به سوی او آورند (۸۷) و کوه‌ها را می‌بینی [و] می‌پنداری که آن‌ها بی‌حرکت‌اند و حال آنکه آن‌ها ابر آسا در حرکت‌اند [این] صنع خدایی است که هر چیزی را در کمال استواری پدید آورده است در حقیقت او به آنچه انجام می‌دهید آگاه است (۸۸) هر کس نیکی به میان آورد پاداشی بهتر از آن خواهد داشت و آنان از هراس آن روز ایمن‌اند (۸۹) و هر کس بدی به میان آورد به رو در آتش [دوزخ] سرنگون شوند آیا جز آنچه می‌کردید سزا داده می‌شوید (۹۰).

اشکال اول

آیات فوق وقایعی که در قیامت اتفاق می‌افتند را ذکر می‌کند از جمله حرکت کوه‌ها. بعضی از معجزه تراشان این آیه را از قبل و بعدش جدا کرده‌اند و نتیجه گرفته‌اند که قرآن می‌گوید،

۱ - تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۳۳۷ و ۳۳۸.

۲ - نمل آیات ۸۷ تا ۹۰.

همین الآن نه در قیامت، که کوهها مانند ابرها در حرکت اند. در حالی که همه‌ی مفسرین این آیه را مربوط به قیامت دانسته‌اند و هر فرد عادی هم که این آیه را در ضمن آیات قبل و بعدش می‌خواند متوجه می‌شود که مربوط به قیامت است. بعلاوه انتهای آیه نیز مؤید این است که آیه مربوط به قیامت است چون گفته " خدا به آنچه می‌کنید آگاه است". اگر ابتدای آیه مربوط به حرکت زمین باشد، انتهای آیه ربطی به ابتدا نخواهد داشت ولی چون ابتدا مربوط به قیامت است با انتها کاملاً سازگار است. بعلاوه در کل قرآن و سنت کوچک‌ترین اشاره‌ای به حرکت زمین نشده است.

جواب

آیه ۸۸ به حرکت زمین اشاره دارد نه وقایع روز قیامت زیرا:

۱- تشبیه کوه به ابر و حرکت آرام آن که در دنباله آیه هست متناسب با برقراری نظم جهان و آرامش فعلی آن و نه حوادث قیامت است.

۲- دیگر تعبیر اینکه «گمان می‌کنی کوهها جامدند» با حوادث قیامت که آشکار است، ناسازگار است زیرا این دگر گونی را در قیامت همه می‌بینند و دیگر گمان عدم حرکت ندارند زیرا هنگام قیامت کوهها متلاشی می‌شود همانند پشم حالجی شده رنگین «يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ»^۱ یا در آیه دیگری می‌گوید: نابودی کوهها در آستانه قیامت، مثل سراب «وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا»^۲

۳- در ادامه بیان شده که "این صنع و آفرینش خداوندی است که همه‌چیز را متقن آفریده" «صُنْعَ اللَّهِ الَّذِي أَتَقَّنَ كُلَّ شَيْءٍ» تعبیر به "اتقان" که به معنی منظم ساختن و محکم نمودن است نیز تناسب با زمان برقراری نظام جهان دارد، نه زمانی که این نظام فرو می‌ریزد و متلاشی و ویران می‌گردد.^۳

۱- معارج آیه ۸ و ۹ و قارعه آیات ۴ و ۵.

۲- نبأ آیه ۲۰.

۳- تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۵۶۸.

۴- انتهای آیه که جمله «إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ» قرار دارد و سه‌ها آن را دلیل بر مرتبط داشتن با قیامت می‌داند درحالی‌که دال بر عدم قیامت می‌کند زیرا "تفعلون" فعل مضارع است چرا که می‌گوید: "او از اعمالی که شما در حال و آینده انجام می‌دهید باخبر است" و اگر مربوط به پایان این جهان بود می‌بایست گفته شود "ما فعلتم" (کاری که انجام دادید) (دقت کنید).^۱

اشکال دوم

اگر آیه را از آیات قبل و بعدش جدا کنیم آیا نظر معجزه سازان را تأمین می‌کند؟ خیر؛ چون اگر منظور از حرکت کوه‌ها اشاره به حرکت وضعی یا انتقالی زمین باشد. باید گفته می‌شد که "زمین را می‌بینید و گمان می‌کنید که ثابت است ولی در حرکت است" چون در واقع کوه‌ها جزئی از زمین‌اند و از این لحاظ حرکتی نسبت به زمین ندارند. احتمال دومی که مطرح کرده‌اند اینکه منظور حرکت صفحات پوسته‌ی زمین نسبت به همدیگر باشد که در زمین‌شناسی مطرح است. این احتمال هم این اشکال جدی را دارد که حرکات پوسته‌ی زمین بر حسب سانتیمتر در سال است و به هیچ‌وجه مشابهتی با حرکت ابرها ندارند و این تشبیه در آیه بسیار غیرمعقول می‌شود.^۲

جواب

آیه به قسمتی از زمین که نماد پایداری است اشاره می‌کند که همین کوه‌ها هم در حال حرکتند اما حرکت آنها به واسطه حرکت زمین است و به این ترتیب معنای آیه چنین می‌شود که: زمین با سرعت حرکت می‌کند همچون حرکت ابرها. طبق محاسبات دانشمندان امروز، سرعت سیر حرکت زمین، به دور خود نزدیک به ۳۰ کیلومتر در هر دقیقه است و سیر آن در حرکت انتقالی، به دور خورشید از این هم بیشتر است به‌هرحال آیه فوق، از معجزات علمی قرآن است زیرا حرکات زمین توسط گاليله ایتالیائی و کپرنیک لهستانی در حدود قرن هفده میلادی کشف شد درحالی‌که قرآن حدود هزار سال قبل از آن سخن

۱- همان ج ۱۵، ص ۵۶۸ و ۵۶۹.

۲- نقد قرآن ص ۱۴۵.

گفته است.»

اشکال سوم

بعلاوه اگر از تمامی اشکالات بگذریم باز هم قرآن معجزه‌ای نکرده است چون حرکت وضعی و انتقالی زمین توسط Philolaus قرن پنجم قبل از میلاد- ۱۱۰۰ سال قبل از محمد و Aristarchus قرن سوم قبل از میلاد- ۹۰۰ سال قبل از محمد مطرح شده است.^۱

جواب

اگر ادعای وی درست باشد بیان حرکت زمین در قرآن از مصادیق اعجاز علمی قرآن نیست اما به هر حال این نظر بر خلاف نظریه علمی رایج جهان در عصر بعثت بوده است جهان علم تا مدت‌ها از نظریه مرکزیت زمین و کیهان‌شناسی بطلمیوسی پیروی می‌کرد. ۱۸۰۰ سال بعد کپرنیک ایده مرکزیت خورشید را دوباره مطرح کرد.^۲

آیات دال بر حرکت زمین و عدم بیان آن توسط سها

آیه ۳۰ سوره نازعات

«وَالْأَرْضُ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا» دحا به معنی گستردن و نیز غلتیدن آمده^۳ که از آن حرکت

وضعی زمین استفاده می‌شود.

آیه ۶ سوره شمس

«وَالْأَرْضِ وَ مَا طَحَاهَا» طَحُو مثل - دَهُو - است یعنی گستردن چیزی و بردن آن^۴ که

از آن حرکت انتقالی قابل استفاده است.

۱- همان ص ۱۴۶.

۲- [fa.wikipedia.org/wiki/آریستارخوس ساموسی](http://fa.wikipedia.org/wiki/آریستارخوس_ساموسی)

۳- الفائق في غريب الحديث ج ۱ ص ۴۱۸.

۴- المفردات، ص ۵۱۷.

۳- ادعای کروی بودن زمین

آیه ۳۰ سوره نازعات

«وَالْأَرْضُ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا»^۱ ترجمه: و (خدا) زمین را بعد از آسمان پهن کرد.

اشکال اول:

بعضی معجزه سازان گفته‌اند که آیه‌ی زیر کروی بودن زمین را می‌رساند پس معجزه است. «وَالْأَرْضُ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا» ترجمه: و (خدا) زمین را بعد از آسمان پهن کرد. کتب لغت و همه‌ی مفسران گفته‌اند دحا به معنی پهن کردن و گستردن است معجزه تراشان برخلاف تمام آنان گفته‌اند: که دحاها از دحیه به معنی بیضه گرفته شده یعنی خدا زمین را مثل بیضه کرد یعنی کروی کرد. این روال کار معجزه تراشان است که معانی لغات قرآن و حتی معانی جملات را تغییر می‌دهند تا به مقصود خود برسند. هر کس بخواهد معنی لغتی را بفهمد به کتب معتبر لغتنامه مراجعه می‌کند اما اینان معنی لغت را از خودشان در می‌آورند. اما این ادعای ایشان غلط است و معجزه‌ای در کار نیست. اولاً چنانچه قبلاً تحت عنوان "زمین مسطح است" مطرح کردیم این آیه در تناسب با تمام آیات دیگری است که زمین را مسطح دانسته‌اند.

جواب

سها طوری مطلب را بیان می‌کند که فقط یک دلیل برای کروی بودن زمین وجود دارد و آن را نقد کرده درحالی که دلایل مختلفی برای کروی بودن زمین بیان شده است که بعداً بیان خواهد شد اما تعبیر دحا به تخم درست نیست و در کتب لغت هم به این معنی به کار نرفته است ولی دحا معنی دیگری دارد که از آن می‌توان کروی بودن زمین را استفاده کرد و آن به معنی غلتیدن است کما اینکه بعضی از لغویان این معنی را آورده‌اند.^۲ با توجه به این معنا غلتاندن در صورتی قابل توجیه است که مسطح نباشد و همان‌طور که قبلاً اشاره شده از این آیه حرکت وضعی زمین نیز قابل اثبات است.

۱- نازعات آیه ۳۰.

۲- الفائق فی غریب الحدیث ج ۱ ص ۱۸۴.

اشکال دوم

این برداشت در تضاد کامل با داستان ذوالقرنین است (قبلاً توضیح دادیم) که به طور قطع مسطح بودن زمین را می‌رساند.

جواب

همان گونه که گفتیم: در آنجا خداوند لفظ «**وجدها**» را آورده است و خبر از یافته ذوالقرنین می‌دهد بنابراین در تضاد نیست.

اشکال سوم

به فرض که سخن آنان را بپذیریم بازهم معجزه نیست چون قبلاً فلاسفه‌ی یونان مثل فیثاغورث، ۱۲۰۰ سال قبل از محمد، کروی بودن زمین را مطرح کرده‌اند همچنین در شعر جاهلی قبل از محمد مفهوم این آیه با همان لغت "دحاها" آمده است. زید بن عمرو شاعر جاهلی می‌گوید: «**دحاها فلما استوت شدها باید و ارسی علیها الجبالا**».

زمین را پهن کرد و چون درست شد آن را با دست خویش قوی گردانید و کوهها را بر آن استوار گردانید.

جواب

ادعای کروی بودن زمین را اگر فیثاغورث مطرح کرده باشد اما دیدگاه غالب و پذیرفته عصر پیامبر همان مسطح بودن زمین است و بیان قرآن برخلاف نظر غالب روز بوده است.

آیات دال بر کروی بودن زمین و عدم بیان آن توسط سها

از این آیه هم که بگذریم آیات دیگری با صراحت بیشتری به کروی بودن زمین اشاره دارد که به آن‌ها اشاره نکرده بیان قول ضعیف و عدم اشاره به بقیه موارد حاکی از بغض سها نسبت به قرآن است آیاتی که به کروی بودن زمین اشاره دارد:

آیه ۵ سوره زمر

«**يَكْوَرُ اللَّيْلُ عَلَى النَّهَارِ وَيَكْوَرُ النَّهَارُ عَلَى اللَّيْلِ**»؛^۱ شب را بر روز می‌پیچاند و روز

را بر شب می‌پیچاند.

لغاتی که برای تشریح جهان در قرآن کریم به کار رفته است بسیار مهم‌اند. در این آیه لغت تکویر پیچانیدن ترجمه می‌شود. مثلاً این لغت برای پیچانیدن لنگی یا دستار به کار می‌رود. معلومات این آیه در مورد پیچیده شدن روز و شب بالای یکدیگر شکل زمین را بیان می‌کند. این قضیه در حالتی امکان‌پذیر است که زمین کروی باشد.^۱

آیه ۴۰ سوره یس

«لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ»

با توجه به این نکته که، مسابقه و پیش افتادن یکی از آن دو در صورتی ممکن است که هر دو در زمان واحدی موجود باشند، وجود شب و روز در یک‌زمان، از آیه فهمیده می‌شود و از آنجایی که این اجتماع فقط در صورت کروی بودن زمین امکان دارد؛ می‌توان کروییت زمین را لازمه‌ی معنای آیه دانست.

اگر زمین سطحی صاف بود از این دو حالت خارج نمی‌شد، یا همیشه [در کل سطح زمین] شب و یا همیشه روز بود.^۲

آیات ۱۳۷ سوره اعراف و ۵ سوره فصلت و ۴۰ سوره معارج

آیاتی است که مشرق و مغرب به صورت تشبیه یا جمع آمده است خداوند متعال می‌فرماید: «وَأُورِثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا»^۳ ترجمه: و مشرق‌ها و مغرب‌های پربرکت زمین را به آن قوم به ضعف کشانده شده (زیر زنجیر ظلم و ستم) واگذار کردیم.

۱- اعجاز قرآن در پرتو ساینس و تکنولوژی معاصر ص ۲۷.

۲- تفسیر موضوعی قرآن ویژه جوانان ج ۵ ص ۱۹۹.

۳- اعراف: ۱۳۷.

«رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَ رَبُّ الْمَشَارِقِ»^۱ ترجمه: او پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان آنهاست، می‌باشد و همچنین پروردگار مشرق‌ها. «فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ»^۲ ترجمه: سوگند به پروردگار مشرق‌ها و مغرب‌ها که ما توانائیم.

این سلسله آیات در عین اینکه بر متعدد بودن محل طلوع و تابش آفتاب و محل غروب آن دلالت می‌کند و بر کروی بودن زمین نیز اشاره دارد. زیرا اگر زمین کروی باشد طلوع کردن و تابیدن آفتاب بر هر جزئی از اجزای کره زمین مستلزم این خواهد بود که از جزء دیگر آن غروب بکند و در این صورت تعدد مشرق‌ها و مغرب‌ها بدون هیچ‌گونه تکلف و زحمت، روشن و واضح می‌گردد ولی در غیر کروی بودن زمین تعدد مشرق‌ها و مغرب‌ها قابل درک و مفهوم نیست.^۳

۴- ادعای پیش بینی پیروزی روم بر ایران

«غَلِبَتِ الرُّومُ (۲) فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ (۳) فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدِ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ»؛^۴ روم شکست خورد (۲) در نزدیکترین سرزمین و بعد از شکستشان پیروز خواهند گردید (۳) در ظرف چند سالی، کار گذشته و آینده از آن خداست و در آن روز است که مؤمنان شاد می‌گردند.

اشکال اول

ایران و روم، دو ابر قدرت آن زمان، تقریباً به‌طور دائم باهم در جنگ بودند و موفقیت و شکست‌های پیاپی از هر دو طرف اتفاق می‌افتاد. این امر عادی بود که یک‌طرف امسال شکست بخورد و در سال بعد یا چند سال بعد پیروز شود.

۱- صافات آیه ۵.

۲- معارج آیه ۴۰.

۳- شناخت قرآن ص ۹۴.

۴- روم آیات ۱ تا ۳.

جواب

ابتدا لازم است که شان نزول آیات آورده شود:

مفسران بزرگ همگی اتفاق دارند که آیات نخستین این سوره بدین سبب نازل شد که در آن هنگام که پیامبر ﷺ در مکه بود و مؤمنان در اقلیت قرار داشتند، جنگی میان ایرانیان و رومیان در گرفت و در این نبرد ایرانیان پیروز شدند.

مشركان مکه این را به فال نیک گرفتند و دلیل بر حقانیت شرک خود دانستند! و گفتند: ایرانیان مجوسی هستند و مشرک (دوگانه پرست) اما رومیان مسیحیند و اهل کتاب، همان گونه که "ایرانیان" بر "رومیان" غلبه کردند پیروزی نهایی از آن شرک است و طومار اسلام به زودی پیچیده خواهد شد و ما پیروز می شویم.

گرچه این گونه نتیجه گیری ها پایه و مایه ای نداشت اما در آن جو و محیط برای تبلیغ در میان مردم جاهل خالی از تأثیر نبود، لذا این امر بر مسلمانان گران آمد.

آیات فوق نازل شد و قاطعانه گفت: گرچه ایرانیان در این نبرد پیروز شدند اما چیزی نمی گذرد که از رومیان شکست خواهند خورد و حتی حدود زمان این پیشگویی را نیز بیان داشت و گفت این امر فقط در طول چند سال به وقوع می پیوندد!

از این روشن می گردد که ظاهر امر پیروزی از آن ایرانیان است و شکست روم (اهل کتاب) قطعی است.

اشکال دوم

البته این شکست ها و پیروزی ها هیچ کدام قاطع و نهائی نبود و منجر به سقوط طرف مقابل نمی شد. تنها شهرها بود که دست به دست می گشت. در چنین شرایطی هر فردی می توانست پیش بینی کند که اگر روم امسال شکست خورد در چند سال آینده پیروز می شود و محمد از همین وضع استفاده کرد و آیات ابتدای سوره ی روم را نازل کرد و پیش بینی کرد ۹ سال روم پیروز می شود و مؤمنان این را - که در عرض چند بضع (۳-۹) معجزه می دانند.

جواب

به طوری که می‌بینیم در این آیات با صراحت و قاطعیت تمام از دو پیروزی خبر داده شده: یکی پیروزی رومیان و دیگری پیروزی مسلمانان ضمناً تأکید شده که این وعده قطعی و تخلف‌ناپذیر الهی است و مسلماً روی خواهد داد و می‌گوید: «لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ». هنوز نه سال نگذشته بود که این دو حادثه عیناً انجام یافت: رومیان در نبرد دیگری بر ایرانیان پیروز شدند و مقارن آن در روز جنگ بدر (و طبق پاره‌ای از تواریخ صلح حدیبیه) پیروزی مسلمانان بر دشمنان آشکار گردید.

اکنون باید فکر کرد مسلماً پیروزی رومیان که تفوق چشمگیر قاطعی بر سپاه ایران نداشتند، آن‌هم در طی چند سال، و مقارن آن پیروزی سپاه اسلام بر دشمنان نیرومند برای هیچ مردی سیاسی قابل پیش‌بینی نبود.

تازه به فرض اینکه چنین امری قابل پیش‌بینی باشد حتماً باید با قید احتیاط و به صورت احتمال - آن‌چنان که عادت سیاستمداران و مفسران سیاسی است - ذکر شود نه با آن لحن قاطع و صریح و غیرقابل بازگشت.

به راستی اگر کسی متکی به یک نیروی معنوی مافوق طبیعی نباشد چگونه جرئت می‌کند با آن قاطعیت خبر از دو حادثه بزرگ نظامی در آینده نزدیک بدهد در حالی که قرائن قطعی برای آن ظاهراً وجود نداشته باشد؟ اگر این وعده قطعی خلاف از آب درآید آیا بزرگ‌ترین حربه به دست دشمن نخواهد افتاد؟^۱

اشکال سوم

در زیر تیتراژ مهم‌ترین پیروزی‌ها و شکست‌های روم و ایران را در حیطه‌ی زمانی محمد آورده‌ام.

با این توضیح که در سال‌های ذکر شده و در بین آنان ده‌ها نبرد دیگر اتفاق افتاده که با پیشرفت و عقب‌گرد هر دو طرف همراه بوده است. معمولاً پیروزی به طور پیوسته برای یک طرف وجود نداشته است.

۱ - قرآن و آخرین پیامبر ص ۲۸۲ و ۲۸۴.

- سال ۶۰۳ پس از میلاد حمله‌ی ایرانیان به رومیان
 سال‌های بعد شکست و پیروزی‌هایی از هر دو طرف
 ۶۰۷ شکست Domenziolos سردار رومی از ایرانیان
 ۶۰۹ سقوط Edessa مرمه به دست ایرانیان
 ۶۱۱ سقوط Antioch و Emesa به دست ایرانیان
 ۶۱۲ پیروزی موقتی روم در Caeserea و ارمنستان و عقب رانده شدن به دست ایرانیان
 ۶۱۳ شکست امپراتور روم از ایرانیان در انتاکیه و از دست دادن بخشی از سیسیل
 پیروزی‌های متعدد ایرانیان در سوریه، فلسطین، مصر و آفریقا
 ۶۱۴ سقوط اورشلیم به دست ایرانیان
 ۶۱۶ - ۶۱۷ تصاحب مصر، اسکندریه و لیبی به دست ایرانیان
 ۶۲۳ شکست Sahrbaraz سردار ایرانی از هراکلیوس امپراتور روم
 ۶۲۴ اشغال ارمنستان ایران توسط رومیان و به دنبال آن اشغال آذربایجان تا حد تیسفون
 ۶۲۵ حمله‌ی سه سپاه ایران به رومیان و به دنبال آن شکست نسبی سه - سردار ایرانی از
 هراکلیوس امپراتور روم
 ۶۲۶ محاصره‌ی طولانی و ناموفق قسطنطنیه توسط ایرانیان
 ۶۲۷-۶۲۸ شکست جدی ایرانیان و پیشروی گسترده‌ی سپاه روم در قلمرو ایران
 ۶۲۹ - قبول قرارداد صلح توسط ایران و بازگرداندن سرزمین‌های روم به آن شامل سوریه،
 فلسطین و اورشلیم و مصر.
 اکنون آیات را دوباره با دقت بخوانید. آیا از این مبهم‌تر می‌توان پیش‌بینی کرد؟ رومیان
 پیروز شدند، تا چه حدی؟ در کجا؟ در چه تاریخی؟ در چه سرزمینی؟ گفته در سرزمین
 نزدیک، نزدیک به کجا؟ مگر آن سرزمین اسم نداشته است؟ همه مبهم است. باز گفته رومیان
 پیروز می‌شوند. تا چه حدی؟ در کجا؟ در چه زمانی؟ گفته در عرض چند سال.
 باز هم همه مبهم است. می‌گویند: محمد پیروزی روم را پیش‌بینی کرده این یک معجزه است
 . در حالی که هر کسی در زمان محمد بود می‌توانست چنین امر واضحی را بر اساس سابقه‌ی

تاریخی بیان کند؛ چنانکه هر کسی امروز می‌تواند با قاطعیت پیش‌بینی کند که در هفته‌های آینده طالبان بمب‌گذاری بزرگی انجام می‌دهند و تعداد زیادی را می‌کشند. اگر این پیش‌بینی کافی است همه‌ی مردم پیغمبرند.^۱

جواب

اگر در تاریخ پیروزی‌ها و شکست‌های ایران و روم که سه‌ها مطرح کرده است - برفرض صحت - دقت شود معلوم می‌شود که از سال ۶۰۳ تا ۶۲۳ گرچه ایرانیان گاهی شکست می‌خوردند اما دست برتر با آن‌ها بود و شکست‌های پیاپی روم باعث تضعیفش شده بود و غیر از شبه‌جزیره قسطنطنیه برای او هیچ باقی نمانده بود و غیر از ایران از شمال نیز بلغارها او را تعقیب می‌کردند. به همین دلایل خزانه ثروتی نیز برای این کشور نمانده بود. در این زمان خبر غلبه روم بر ایران از نظر اسباب ظاهری، ممتنع؛ و خبری از تمام جهات برای کفار و مشرکان غیرقابل قبول بود و به همین علت این خبر قرآنی را نیز تکذیب نموده و آن را هم حمل بر سائر دعاوی محمد ﷺ نمودند.^۲

۱ - نقد قرآن ص ۱۵۱.

۲ - به قدری شکست ایران غیر مترقب و از اسباب ظاهریه بعید می‌نمود زیرا تصرف ممالک تحت تصرف روم، دفعة صورت نگرفت تا از دست دادن آنها آسان باشد. بتدریج دولت ایران در مدت چهارده سال فلسطین و شام و آسیای صغیر (ترکیه) را تصرف کرد، و لشگر و قوای ایران در آنجاها کاملاً متمکن گردیده بود. و سپس مصر را هم که از رومیان گرفت، یک نیروی واحد عظیم در دنیا شد. اگر اراده الهی اتفاقات غیر منتظره را پیش نمی‌آورد، مملکت روم بکلی منقرض گردیده بود؛ چنانکه اسکندر مقدونی ایران را منقرض کرد. و از جمله تأییدات الهی این بود - همانطور که مشیرالدوله در کتاب «ایران باستانی» آورده است - که: تصرف کالسدن برای رومیان محال بود؛ ولی چون سپاهیان از دو جانب با هم روبرو شدند، باد به سوی لشگر ایران می‌وزید، و خاک و خاشاک و غبار بر روی آنها میریخت و مواجه با دشمن بودن برایشان سخت بود، از اینجهت رومیان جرأت کردند و آنها را به هزیمت و فرار دادند.

کریستنسن در «تاریخ ساسانیان» از کتاب «التاج» جاحظ نقل می‌کند که: شهر براز، فرمانده سپاهیان ایران به واسطه آنکه خسرو پرویز برای وی نامه‌های متضاد می‌نوشت، از - کید او در وحشت و اندیشه افتاده به هرقل پیوست؛ و راه را برای او باز کرد تا توانست تا نهر وان پیش بیاید و اینها همه دلیل است بر اینکه غلبه رومیان جز به تأیید خداوندی بر امر غیر مترقب

خبر این شکست در حدود سال ۶۱۶ میلادی (یعنی حدود سال ششم یا هفتم هجری) بیان شده است^۱ برای اینکه فضای این سال در جنگ ایران و روم بهتر روشن گردد لازم است از کتب تاریخی آورده شود که در سال ۶۱۴م در منطقه بحرالمیت لشکر روم شکست سختی از ایرانیان می‌خورد و در ادامه ایرانیان اورشلیم را محاصره می‌کنند^۲ و به کمک ۲۶ هزار یهودی بیت المقدس را تسخیر نموده صلیب حضرت عیسی را به ایران فرستاد این فتوحات پی‌درپی خسرو اثر غریبی در عالم آن روزی کرد بخصوص تصرف بیت المقدس و آوردن صلیب که در انظار عالم مسیحی چیزی مقدس تر از آن نبود خسرو به این فتوحات اکتفا نکرده شهربراز یکی از سرداران نامی ایران را با سپاهی به طرف مصر فرستاد و او از کویری که بین شامات و مصر حائل است گذشته به اسکندریه که شهر نامی تجارتی آن زمان بود درآمد (۶۱۶ م). این فتح سردار ایران باز اثر عجیبی در عالم آن روزی کرد زیرا قرونی بود که مصر از تصرف ایران خارج شده بود و شاهان ساسانی همواره می‌خواستند حدود ایران را به حدود زمان هخامنشی‌ها برسانند از طرف دیگر در ۶۱۷ م. شاهین سردار نامی دیگر ایران از کاپادوکیه گذشته ولایات آسیای صغیر را یک‌به‌یک گرفت و به کالسدن در نزدیکی قسطنطنیه رسید در اینجا هرقل با سردار ایرانی ملاقاتی کرده به صلاح دید او سفیری نزد خسرو پرویز برای مذاکرات صلح فرستاد ولی مذاکرات به جایی نرسید زیرا فتوحات خسرو او را مغرور و متکبر کرده بود: خسرو نه فقط برای مذاکرات صلح حاضر نشد بلکه سفیر را به زندان انداخته به قتل تهدیدش نمود که چرا هرقل را در غل و زنجیر در پیش تخت او حاضر نکرده پس از آن کالسدن بزودی تسخیر شد و ایران تقریباً به حدود زمان هخامنشی‌ها رسید (۶۱۷ م). اوضاع بیزانس در این وقت بسیار بد بود: چه ارمنستان روم و

چیزی نبوده است. و این حقیقت را میتوان از آیه قرآن استفاده کرد که اَوَّلَا مِی‌فَرَمَیْدُ: «لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ»؛ و ثانیاً می‌فرماید: «یَنْصُرُ مَنْ یَشَاءُ» یعنی نصرت خداوندی بوده است بر اساس انحصار امر در دست وی، که چنین ظفر نصیب رومیان گردیده است. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۳۲۲.

۱- تفسیر قرآن مهر ج ۱۶، ص ۱۲۳.

۲- ر. ک دایرة المعارف اساطیر و آیین‌های باستانی جهان ج ۳ ص ۱۲۰۹ تاریخ اورشلیم (بیت المقدس)، ص ۱۷۴.

شهرها و قلاع رومی در بین النهرین و تمام ممالک آسیای صغیر و سوریه و فلسطین و مصر مسخر گردیده بود و خود قسطنطنیه نیز از طرف ایران و (آوار) ها تهدید می شد این ها مردمی بودند که از طرف شمال بروم شرقی فشار داده می خواستند از راه خشکی این پایتخت معظم را تصرف کنند اوضاع بیزانس در این زمان به قدری بد بود که هرقل در ابتدا می خواست از پایتخت فرار کرده به قرطاجنه رود و با این مقصود خزانه روم را از قسطنطنیه حمل کرد ولی روحانیون و مردم مانع شدند.^۱

از مطالب سه‌ها فهمیده می شود که پیروزی‌های روم بر ایران در سال‌های ۶۲۳ تا ۶۲۹ صورت می گیرد از این رو خبر قطعی پیروزی روم بر ایران در زمانی که اوج شکست‌های سالیانه روم است به طوری که هرقل پادشاه روم تصمیم بر فرار می گیرد و خبر بقاء مسلمانان تا آن زمان (این خبر در مکه در زمانی که مشرکان تصمیم به از بین بردن پیامبر و مسلمانان گرفته بودند) و خوشحالی آن‌ها در آن زمان خود اعجاز علمی است اگرچه مکان و زمان پیروزی به طور دقیق مشخص نشده باشد زیرا همان‌طور که بیان شد هدف قرآن بیان تاریخ نیست هدف هدایت است از این رو از مسائل تاریخی که ارتباط با جنبه هدایتی نداشته است دوری کرده‌اند هدف که دلگرمی به مؤمنان بود تحقق پیدا کرد به طوری که بعضی از مسلمانان با مشرکان روی این وعده شرط‌بندی کردند.^۲

اما مثال بمب‌گذاری طالبان برای این قضیه با توجه به تاریخ‌های بیان شده در جنگ‌ها و شرط‌بندی مشرکان بر عدم پیروزی روم سستی این شبهه را بیشتر روشن می کند.

اشکال چهارم

مؤمنان باز می گویند که محمد گفته در عرض چند سال این پیروزی به دست می آید، این هم معجزه‌ی دوم. حال با مشکل روبرو می شوند که چند سال بین ۳-۹ سال است پس به طور دلخواه شکست و پیروزی‌هایی را انتخاب می کنند که فاصله‌شان کمتر از ۱۰ سال باشد. بر چه اصولی؟ تا معجزه جور در بیاید. اما اگر بخواهیم ملاک معقولی برای انتخاب

۱- تاریخ ایران از آغاز تا انقراض سلسله قاجاریه، متن ایران قدیم، ص ۲۲۲ و ۲۲۳.

۲- تفسیر القرآن العظیم، ج ۶، ص ۲۶.

یک شکست و یک پیروزی انتخاب کنیم. تنها ملاک، فتح اورشلیم است چون مقدس‌ترین سرزمین برای رومیان مسیحی بود. از دست دادن اورشلیم توسط رومیان در سال ۶۱۴ و به دست آوردن مجدد آن در ۶۲۹ پس از قرارداد صلح است. در این صورت فاصله بین شکست و پیروزی روم ۱۵ سال می‌شود نه ۳-۹ سال که قرآن گفته است. پس در اینجا نیز محمد خطا کرده است نه معجزه.^۱

جواب

شاهد قطعی مبنی بر اینکه شکست و فتح اورشلیم مبنای بیان قرآن بر شکست و پیروزی روم و ایران باشد وجود ندارد و همان‌طور که بیان شد شکست روم و پیروزی ایران باعث تقویت روحیه مشرکان و تضعیف روحیه مسلمانان شده بود و هدف قرآن تسلی دادن مسلمانان بود که محقق شد و پیروزی‌های رومیان نیز انجام شد.

۵- ادعای مشخص کردن کم ارتفاع‌ترین نقطه‌ی زمین

اشکال

اخیراً معجزه‌ی دیگری از آیات فوق بیرون کشیده شده است. گفته‌اند قرآن گفته که شکست روم در "ادنی الارض" اتفاق افتاده یعنی در کم ارتفاع‌ترین نقطه‌ی زمین. و کم ارتفاع‌ترین نقطه‌ی زمین بحر المیت است حدود ۴۰۰ متر پائین تر از سطح دریا در مرز فلسطین و اردن. و شکست روم در سواحل بحر المیت اتفاق افتاده، بنابراین محمد در ۱۴۰۰ سال پیش می‌دانسته که کم ارتفاع‌ترین نقطه‌ی زمین بحر المیت است که این یک معجزه است. اما بررسی این ادعا:

اولاً: لغت ادنی از ریشه‌ی دنا به معنی "نزدیک شد" آمده است و ادنی به معنی نزدیک‌تر است و تا امروز صحابه و مفسران همگی آن را به معنی نزدیک‌تر دانسته‌اند. در قرآن در بیست مورد از این لغت استفاده شده که در ۱۸ مورد به معنی نزدیک است مثل: «**دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی**»^۲ ترجمه: سپس نزدیک آمد و نزدیک‌تر شد تا به قدر دو کمان

۱- نقد قرآن ص ۱۵۱.

۲- نجم آیه ۸ و ۹.

یا نزدیک تر شد و در یک مورد به معنی کمتر (از نظر تعداد):
«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يُكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةَ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ»^۱

ترجمه: آیا ندانسته‌ای که خدا آنچه را که در آسمان‌ها و آنچه را که در زمین است می‌داند هیچ گفتگوی محرمانه‌ای میان سه تن نیست مگر اینکه او چهارمین آن‌هاست و نه میان پنج تن مگر اینکه او ششمین آن‌هاست و نه (کمتر از این [عدد] و نه بیشتر مگر اینکه هر کجا باشند او با آن‌هاست و در یک مورد به معنی پست‌تر از نظر ارزش آمده است: **«قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ»^۲**؛ آیا آنچه کم‌ارزش‌تر است را با آنچه بهتر است عوض می‌کنید.

بنابراین نه در قرآن و نه در لغت، ادنی به معنی اخفض "پائین‌تر از نظر ارتفاع" نیامده است مگر خدا نمی‌توانست از لغت درست یعنی اخفض استفاده کند. طبق معمول معجزه‌سازان معنی لغت را تغییر می‌دهند تا به هدف خود برسند.

به فرض که تغییر معنی لغت را بپذیریم و بپذیریم که از بین چند شکست فوق، منظور قرآن شکست روم در اورشلیم (بیت المقدس) بوده است پس محل شکست در بحرالْمِیت یا سواحل آن نبوده بلکه در اورشلیم بوده است که ارتفاعش حدود ۷۵۰ متر بالاتر از سطح دریاست و کم ارتفاع‌ترین نقطه‌ی زمین نیست. بنابراین بازهم این معجزه سازی به بیراهه رفته است.^۳

جواب

در اینکه منظور قرآن از **«ادنی الارض»** به پستی زمین اشاره کرده باشد دلیل قطعی نداریم اما شواهد این احتمال را تقویت می‌کند زیرا

۱- مجادله آیه ۷.

۲- بقره آیه ۶۱.

۳- نقد قرآن ص ۱۵۳.

اولا کلمه ادنی به معنی پایین تر در قرآن آمده است کما اینکه سهها هم به آن اشاره می کند «قَالَ أَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ»^۱ اما سهها این گونه القا می کند که چنانچه ادنی به معنی پست تر بیاید، پست تر از نظر ارزش است کما اینکه در این آیه است، که این نوعی مغالطه است زیرا ادنی فقط به معنی پست تر است و قید ارزش از سیاق آیه به دست می آید نه از خود کلمه ادنی بنابراین اگر سیاق درباره زمین باشد پست تر بودن از حیث ارتفاع می شود.

اما در لغت هم به معنی پست تر آمده این جوزی می گوید: ادنی در قرآن به چند معنی است اول: بِمَعْنَى أَجْدَرٍ یعنی شایسته تر دوم: به معنی اقرب نزدیک تر سوم: به معنی أَقْلٍ یعنی کمتر. چهارم: آدون یعنی پست تر است^۲ و در معنی چهارم حیثیت ارزش داشتن لحاظ نشده است حال باید دید سیاق آیه کدام معنی را بیشتر می رساند «غُلِبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ» در این آیات دو احتمال وجود دارد اول ادنی به معنی نزدیک ترین باشد بنابراین معنی، آیه ابهام دارد که نزدیک تر بودن را نسبت به ایران یا روم و یا مردم مکه اما اگر به معنی پست ترین زمین باشد معنی درست است و آن ابهام را ندارد.

سهها ایراد وارد می کند که مگر خدا نمی توانست از لغت درست یعنی اخفض استفاده کند جواب این است سهها آشنایی با لغت عربی ندارد زیرا استفاده کردن اخفض برای زمین کم ارتفاع اشتباه و خلاف فصاحت است چرا که خفض به چیزی که حرکت می کند و پایین می رود بکار برده شده است راغب در مفردات می گوید: «الْخَفْضُ» یعنی پائین آوردن، که نقطه مقابلش، الرَّفْعُ، یعنی برافراشتن است.^۳ اما در لغت ادنی دیگر سخن از فرود نیست و فقط پست تر بودن را می رساند.

۱- بقره آیه ۶۱.

۲- المدهش ص ۲۳ و نزهة الأعين النواظر في علم الوجوه والنظائر ص ۱۲۰.

۳- ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج ۱، ص: ۶۱۷.

ثانیا: بحر المیت پست‌ترین نقطه زمین است که در ۴۰ کیلومتری بیت‌المقدس یا همان اورشلیم واقع شده است و طبق منابع تاریخی در این منطقه اواخر سال ۶۱۴م جنگی بین لشکر ساسانی و لشکر روم صورت می‌گیرد و رومیان شکست می‌خورند.

در کتاب دایرة‌المعارف اساطیر و آیین‌های باستانی جهان آمده است: بحر المیت و بحر لوط و یا دریای مرده دریاچه‌ای شور در مرز اردن و فلسطین اشغالی و در کرانه باختری رود اردن واقع است.... در سال ۶۱۴م در کنار این دریاچه نبردی میان ارتش ساسانی به پادشاهی خسرو دوم و ارتش روم به پادشاهی هراکلیتوس اول در گرفت که در نتیجه آن روم شکست سنگینی خورد^۱ بعد از شکست رومیان پس از بیست روز محاصره، شهر اورشلیم را تصرف کردند بنابراین شکست در بحر المیت اتفاق افتاده است.^۲

ازاین‌رو غلبه ایران بر روم در پست‌ترین نقطه زمین صحیح است و این نوعی اعجاز است.

۶- ادعای اشاره ی قرآن به اکسیژن

«فَمَنْ يَرِدِ اللَّهَ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يَرِدْ أَنْ يَضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيْقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ»؛^۳ پس کسی را که خدا بخواهد هدایت نماید دلش را به پذیرش اسلام می‌گشاید و هر که را بخواهد گمراه کند دلش را سخت تنگ می‌گرداند چنانکه بخواهد به آسمان بالا رود.

اشکال

گفته شده تشبیه تنگ کردن سینه به بالا رفتن در آسمان از این لحاظ است که هر چه از سطح زمین دور شویم میزان اکسیژن کم می‌شود و فرد به حالت خفگی می‌افتد و این معجزه است چون قرآن یک حقیقت علمی را که در آن زمان ناشناخته بوده است مطرح کرده است.

۱ - دایرة‌المعارف اساطیر و آیین‌های باستانی جهان ج ۳ ص ۱۲۰۹.

۲ - تاریخ اورشلیم (بیت المقدس)، ص ۱۷۴.

۳ - انعام آیه ۱۲۵.

اما بررسی این ادعا:

اولاً: در واقع چنین نیست؛ در کمبود اکسیژن، سینه گشادتر هم می‌شود چون تنفس عمیق‌تر می‌شود یعنی سیستم تنظیم تنفس با اتساع بیشتر سینه و افزایش تعداد تنفس سعی می‌کند که هوای بیشتری را به داخل ریه‌ها بکشد. مثل هنگامی که مدتی نفس خود را نگه‌دارید و سپس رها کنید متوجه می‌شوید که سینه‌ی شما در هنگام دم بیشتر بالا می‌آید و نفس‌های عمیق با فرکانس بالاتر می‌کشید. بنابراین این معجزه به ضد معجزه تبدیل می‌شود یعنی آیه ادعای غلطی کرده است.^۱

جواب

درباره این آیه دو احتمال وجود دارد:

اول اینکه: منظور همان سختی بالا رفتن به طرف آسمان باشد و همان‌طور که رفتن به آسمان بدون وسیله امکان‌پذیر نیست هدایت این اشخاص هم امکان‌پذیر نیست.

دوم اینکه: یصعد به معنی بالا رفتن نباشد بلکه به معنی سختی تنفس در آسمان باشد زیرا اولاً: «يَصْعَدُ» - از باب صعدا به معنی سختی تنفس است^۲ و به معنی تنگی سینه نیست و کاربرد این لفظ - از باب تفاعل «تصعد» - برای افاده معنای به‌دشواری افتادن است. ثانیاً: اگر به معنی بالا رفتن بود باید «يَصْعَدُ إِلَى السَّمَاءِ» می‌آمد درحالی‌که در آیه «يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ» آمده است و با این وصف کسی که در آسمان باشد دچار سختی نفس می‌شود و این جز با اکتشافات علمی روز قابل‌فهم نیست، که در آن روزگار برای بشریت پوشیده بوده است و از اعجاز علمی قرآن است.

اشکال سه‌ها بنابراین احتمال وارد نیست زیرا این آیه نمی‌گوید که چون بالا می‌رود سینه او تنگ می‌شود بلکه می‌گوید: در آسمان دچار تنگی نفس می‌شود اما وجه شبه این‌گونه است که منظور از "صدر" (سینه) در اینجا روح و فکر است و این کنایه در بسیاری از موارد به کار می‌رود، و منظور از شرح (گشاده ساختن) همان وسعت روح و بلندی فکر و گسترش

۱- نقد قرآن ص ۱۵۴.

۲- من الباب الصعداء، و هو تنفس بتوَجِّع. مقایس اللغة ج ۳ ص ۲۸۸.

افق عقل آدمی است، زیرا پذیرا شدن حق، احتیاج به گذشته‌های فراوانی از منافع شخصی دارد که جز صاحبان ارواح وسیع و افکار بلند آمادگی برای آن نخواهند داشت. حرج" (بر وزن حرم) به معنی تنگی فوق‌العاده و محدودیت شدید است، و این حال افراد لجوج و بی‌ایمان است که فکرشان بسیار کوتاه و روحشان فوق‌العاده کوچک و ناتوان است و کمترین گذشتی در زندگی ندارند بنابراین آیه این‌گونه تفسیر می‌شود که سختی پذیرش ایمان برای آن‌ها به مثل سختی تنفس در آسمان است.

اشکال اول

آنچه از این آیه صحابه و مفسران فهمیده‌اند این است که همان‌طور که رفتن به آسمان غیرممکن است ایمان پیدا کردن کسی که خدا نخواهد نیز غیرممکن است معنایی است که با آیات دیگر قرآن هم جور در می‌آید.

چنانچه در تفسیر الدر المنثور از ابن عباس نقل شده است: «**عن ابن عباس في قوله ... كأنما يصعد في السماء يقول كما لا يستطيع ابن آدم أن يبلغ السماء فكذا لا يقدر على أن يدخل التوحيد والإيمان قلبه حتى يدخله الله في قلبه**»؛^۱ مانند اینکه به آسمان صعود کند (یعنی) همان‌گونه که آدمیزاد نمی‌تواند به آسمان برسد همان‌گونه نمی‌تواند توحید و ایمان را به قلبش وارد کند مگر اینکه خدا به قلبش داخل کند. تفسیر طبری و دیگر مفسران نیز همین نظر را دارند.^۲

جواب

بیان شد که هر دو احتمال وجود دارد و اشکال سه‌ها بر آن دو وارد نیست اما روایت بیان شده خالی از اشکال نیست زیرا این روایت را سیوطی در کتاب الدر المنثور بدون بیان سلسله سند به نقل از ابن ابی حاتم و عبد بن حمید آورده است و در کتب موجود عبد بن حمید این حدیث یافت نشد اما در دیگر کتب اهل سنت از جمله کتاب تفسیر ابن ابی حاتم تنها سلسله سند آن عبارت است از:

۱- الدر المنثور ج ۳ ص ۳۳۵.

۲- نقد قرآن ص ۱۵۵.

«حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ حَمَّادِ الطُّهْرَانِيُّ ثنا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ أَنْبَأَ الْحَكَمُ بْنُ أَبَانَ عَنْ عِكْرِمَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ»^۱ در این سند حفص بن عمر الأیلی قرار دارد که هیچ یک از رجالیون اهل سنت او را توثیق نکرده اند بلکه تضعیفش کرده‌اند.^۲ سها هنرش این است که احادیث ضعیف‌السند را مبنا برای نقد قرآن قرار می‌دهد.

اشکال دوم

تفسیر ابن عباس با دودسته از آیات قرآن تناسب تام دارد. اول آیاتی که همین تشبیه را بکار برده‌اند و بالا رفتن به آسمان را ناممکن می‌دانند مثل:

«وَإِنْ كَانَ كَبِيرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلْمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ»^۳

(خطاب به محمد) و اگر اعراض کردن آنان [از قرآن] بر تو گران است اگر می‌توانی نقبی در زمین یا نردبانی در آسمان بجویی تا معجزه‌ای برایشان بیاوری [پس چنین کن] و اگر خدا می‌خواست قطعاً آنان را بر هدایت گرد می‌آورد پس زنده‌ها از نادانان مباش (۳۵) یعنی نمی‌توانی نردبانی پیدا کنی و به آسمان روی.

«مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدَهُ مَا يَغِيظُ»؛^۴ هر که می‌پندارد که خدا او را در دنیا و آخرت هرگز یاری نخواهد کرد پس راهی یا وسیله‌ای بجوید به سوی آسمان سپس قطع کند آنگاه بنگرد (که آیا نیرنگش چیزی را که مایه خشم او شده از میان خواهد برد.

دوم: تفسیر ابن عباس با آیاتی که هدایت شدن بعد از گمراه شدن توسط خدا را محال می‌دانند، متناسب است. مثل: «مَنْ يَضِلُّ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَيُدْرِمُ فِي طُغْيَانِهِمْ

۱- تفسیر ابن ابی حاتم - محقق ج ۴ ص ۱۳۸۶.

۲- لسان المیزان ت ابی غده ج ۳ ص ۲۲۸.

۳- انعام آیه ۳۵.

۴- حج آیه ۱۵.

یعمهون»^۱

ترجمه: هر که را خداوند گمراه کند برای او هیچ هدایت‌کننده‌ای نیست و (آنان را در طغیانشان سرگردان وامی‌گذارد).
 «وَمَنْ يَضِلَّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ»^۲ کسی را که خدا گمراه کند هدایت‌کننده‌ای نخواهد داشت.

مفهوم این دو آیه حدود ۱۵ بار در قرآن تکرار شده است. بنابراین به خاطر تناسب تام آیه‌ی مورد بحث با آیات دیگر قرآن، مفسران همین نظر ابن عباس را درست می‌دانند که وجه تشبیه در آیه‌ی مورد بحث این است که همانطور که به آسمان بالا رفتن غیرممکن است هدایت کسی که خدا او را گمراه کرده است نیز غیرممکن است. بنابراین تفسیر به کمبود اکسیژن یک تفسیر بی پایه است.

جواب

این آیات احتمال دوم را رد نمی‌کند کما اینکه شواهد احتمال دوم را تقویت می‌کند.

۷- دور گردش آب

سیر گردش آب عبارت است از: ۱ - تبخیر آب از دریا و تشکیل ابر ۲ - حرکت دادن ابرها توسط باد ۳ - ریزش باران از ابر ۴ - بازگشت آب به دریا. گفته شده که سیر گردش آب در قرآن آمده است و این معجزه است. اما از مراحل فوق مرحله‌ی ۲ و ۳ در قرآن آمده است مثلاً: «وَهُوَ الَّذِي يَرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سَقَّتْهُ لِبَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»^۳

ترجمه: و اوست که بادها را پیشاپیش [باران] رحمتش مژده‌رسان می‌فرستد تا آنگاه که ابرهای گرانبار را بردارند آن را به‌سوی سرزمینی مرده برانیم و از آن باران فرود آوریم و از هرگونه

۱- اعراف آیه ۱۸۶.

۲- رعد آیه ۳۳.

۳- اعراف آیه ۵۷.

میوه‌ای [از خاک] برآوریم بدین‌سان مردگان را [نیز از قبرها] خارج می‌سازیم باشد که شما متذکر شوید.

آیات بامعنی مشابه در قرآن فراوان‌اند؛ اما اینکه باد ابرها را جابجا می‌کند و از ابر باران می‌بارد که امری روشن است که انسان‌های اولیه هم می‌دانسته‌اند و معجزه نیست. حتی در دوران جاهلی (قبل از محمد) رانده شدن ابر توسط باد و تقسیم‌بندی ابرها از نظر باران‌زایی و غیره وجود داشته است.

از مراحل فوق مرحله‌ای که سخت‌تر است و مرحله‌ای که کمی دقت می‌خواهد را قرآن نگفته است حتی مرحله‌ی ۱ هم در عهد عتیق آمده است مثلاً در عاموس. بنابراین معجزه‌ای در کار نیست.

جواب

ادعای اعجاز قرآن برای سیر گردش آب درست نیست غالب مسلمانان این آیه را بر اعجاز قرآن بیان نکرده‌اند اما در آیه ۲۲ سوره حجر نکته بیان شده که می‌توان اعجاز علمی باشد و آن اینکه هر موجود نر و ماده وقتی ثمر می‌دهند که زایا باشند و زایا شدن آن‌ها به آمیزش دو جنس است. اما آمیزش هر نوعی با نوع دیگر متفاوت است آمیزش گیاهان از راه گرده‌افشانی و آمیزش ابرها به‌وسیله برخورد ابرهایی با بار مثبت و منفی و آمیزش حیوانات و انسان غالباً با انتقال اسپرم‌ها با شیوه خاص است.

قرآن کریم به مسئله آمیزش و زایا شدن ابرها اشاره می‌کند و می‌فرماید: «وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ فَاَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاسْقَيْنَاكُمُوهُ وَ مَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ»؛ «و بادها را باردار کننده فرستادیم و از آسمان، آبی نازل کردیم، پس شما را بدان سیراب نمودیم، و شما خزانه‌دار آن نیستید.»

قرن‌ها بشر اطلاعاتی از کیفیت دقیق نزول باران از ابرها نداشت ولی در سال‌های اخیر پس از پیشرفت‌هایی که در علم فیزیک صورت گرفت و در نتیجه رشته‌های جدیدی از قبیل

هواشناسی (متئولوژی) تأسیس یافت به مسئله تلقیح ابرها پی بردند و حتی بحث از باران مصنوعی شد.^۱

اشاره علمی قرآن به لقاح ابرها در آیه ۲۲ سوره حجر می‌تواند نوعی اعجاز علمی قرآن بشمار آید چراکه این مطلب تا سال‌های اخیر برای بشر روشن نشده بود.^۲

۸- ادعای اعجاز عدد ۱۹ و ۷ در قرآن و تحلیل کلام سه‌ها

صاحب کتاب نقد قرآن قسمتی را تحت عنوان ادعای معجزه‌ی عدد ۱۹ در قرآن بیان می‌کند و از شخصی به نام رشاد خلیفه و تلاش او جهت اعجاز عدد نوزده از قرآن یاد کرده است و در ادامه می‌گوید: این‌گونه ادعاهای او خشم جهان اسلام را برانگیخت به‌نحوی که برخی مفتیان بزرگ حکم به کفر او دادند و بالاخره توسط مسلمانان پاکستانی در سال ۱۹۹۰ در مسجد تاکسان آریزونا به ضرب‌کارد کشته شد^۳ بنابراین معلوم است که این دیدگاه منتقدانی دارد و بعید نیست که خود جیره‌خور منتقدان مسلمان در رد رشاد خلیفه باشد اما جالب است که سه‌ها در کتاب "نقد قرآن" هنرش را در نقد رشاد خلیفه قرار داده است و معلوم نیست با این نقد هدفش تضعیف قرآن بوده یا تضعیف دیدگاه رشاد خلیفه است لذا به‌نقد و بررسی سه‌ها پرداخته نمی‌شود

همچنین او در صفحه ۲۰۹ به‌نقد ادعای معجزه‌ی عدد هفت در قرآن که توسط فرد دیگری بنام عبدالدائم الکحیل در سال ۲۰۰۶ نوشته شده می‌پردازد و در ادامه برای اینکه ثابت کند که این‌گونه بازی با اعداد بی‌اعتبار و درست نیست به یک بیت از شعر حافظ و بازی با اعداد اشاره می‌کند.^۴

لازم است به دیدگاه علمای علوم قرآنی در باب اعجاز عددی اشاره شود.

۱ - پژوهشی در اعجاز علمی قرآن، ص ۲۸۸.

۲ - همان ص ۲۹۳.

۳ - نقد قرآن ص ۱۶۱.

۴ - همان ص ۲۱۱.

در موضوع اعجاز عددی قرآن هرچند که در کتاب «الاتقان فی علوم القرآن» سیوطی، رد پای این فکر دیده می‌شود؛ اما با ظهور رایانه‌هایی در چند سال اخیر که می‌تواند حساب‌های بسیار زیادی را در مدت‌زمان کم و با دقت بالا انجام دهد، پرده از روی نظم ریاضی قرآن برداشته شد. در رأس این گروه افرادی همچون رشاد خلیفه و عبدالرزاق نوفل و ... هستند. در مقابل آنان، گروه دیگری از نویسندگان و صاحب‌نظران قرآنی، قرار دارند که این مطالب را نمی‌پذیرند و برخی محاسبات آنان را خطا آلود می‌دانند. و حتی برخی نویسندگان نسبت بهایی به رشاد خلیفه می‌دهد.^۱

مسلمانان کتاب‌هایی مثل ۱- معجزه القرآن الکریم، دکتر رشاد خلیفه ۲. الاعجاز العددی للقرآن الکریم، عبد الرزاق نوفل ۳. اعجاز الرقم ۱۹ فی القرآن الکریم، بسام نهاد جرّار ۴- المعجزة، مهندس عدنان رفاعی ۵- الاعجاز العددی فی سورة الفاتحة، طلحة جوهري... در باب اعجاز عددی قرآن کتاب نوشته‌اند و بعضی هم در مخالفت اعجاز عددی کتاب نوشته‌اند مثل: ۱. تسعة عشر ملكا، بیان ان فریة الاعجاز العددی للقرآن خدعة بهائية، حسین ناجی محمد محی الدین که ایشان به شدت به کسانی که عدد ۱۹ را یکی از اسرار قرآن می‌دانند حمله می‌کنند و آن‌ها را نوعی دروغ بستن بر خدا دانسته است. سپس متذکر می‌شود که عدد ۱۹ از شعارهای بهاییان است که در نظر مسلمانان مرتد و کافر هستند. اعجاز الرقم ۱۹ فی القرآن الکریم، بسام نهاد جرّار: ایشان هر چند خود به نوعی اعجاز عدد ۱۹ را در قرآن پذیرفته است اما با ذکر مطالبی خطاها و اشتباهات دکتر رشاد خلیفه را بیان کرده است.^۲

سها در نقد اعجاز عددی مغالطه کرده است زیرا خواسته است با نقد چند ادعای نادرست برخی موافقان اعجاز عددی نتیجه کلی عدم اعجاز عددی را بگیرد درحالی که دیدگاه آن افراد مورد نقد علمای اسلامی بوده است و بعید نیست سها این نقدها را از این علما برگرفته باشد. سستی این گونه نقد کردن بدیهی است. حال بعضی از موارد جلوه‌های عددی را علمای

۱ - موسوعة الإعجاز العلمي في القرآن و السنة، ص ۶۸.

۲- پژوهشی در اعجاز علمی قرآن ص ۲۲۰.

علوم قرآنی بیان کرده‌اند که با توجه به اینکه قرآن در مدت بیست‌وسه سال در جامعه بدوی عربستان از شخصی امّی و استاد ندیده بیان شده که مایه اعجاب است. به چند نمونه از آن‌ها اشاره می‌شود:

واژه «شهر» (ماه) دوازده بار آمده به‌اندازه ماه‌های سال.

واژه تشبیه و جمع «یوم» سی بار به‌کار آمده به‌اندازه روزهای ماه.

واژه «ملائکه» و «شیاطین» هر کدام هشتادو هشت بار در قرآن آمده است.

واژه «دنیا» و «آخرت» هر کدام صد و پانزده بار ذکر شده است.

واژه «شجر» (درخت) بیست‌وشش بار در قرآن آمده همین اندازه نیز واژه «نبات» (گیاه) آمده است.

واژه «حساب» بیست‌ونه بار یادشده از «عدل» و «قسط» هم بیست‌ونه بار.

واژه «سیئات» (کارهای ناشایست) صد و شصت‌وهفت بار، واژه «صالحات» و هم خانواده‌هایش نیز صد و شصت‌وهفت بار...^۱

بنابراین در مورد اعجاز عددی قرآن اشاره به چند مطلب لازم است:

۱. روشن شد که تعدادی از دانشمندان مسلمان نظم ریاضی قرآن را دنبال کرده‌اند و به نتایج قابل توجهی رسیده‌اند، هرچند که برخی از محاسبات آن‌ها خطا بوده و یا با اعمال سلیقه و ذوق شخصی همراه بوده است. از سخنان طرفین استفاده می‌شود که نظم ریاضی قرآن به‌صورت موجه جزئیّه (یعنی در بعضی موارد) مورد پذیرش موافقان و مخالفان اعجاز عددی واقع شده است اما به‌صورت موجه کلیه (یعنی در همه موارد ادعا شده) مورد قبول نیست.

۲. معجزه بودن عدد ۷ و ۱۹ در همه آیات و ارقام قرآن مخدوش است اما این مطلب بدان

۱ - اعجاز در قرآن کریم، ص: ۱۸۷ و ۱۸۸.

معنا نیست که بگوییم همه‌ی مواردی که به‌عنوان اعجاز عددی بیان می‌شود اشتباه باشد و البته نسبت بهایی دادن به امثال رشاد خلیفه صحیح به نظر نمی‌رسد.

۳. نظم ریاضی قرآن (در همان موارد محدودی که وجود دارد و مورد پذیرش طرفین است) یک مطلب شگفت‌انگیز است بنابراین شاید اطلاق اعجاز صحیح نباشد و تنها می‌توان آن را شگفتی در نظم اعداد نام نهاد چرا که جنبه اعجاز قرآن در آیات خود و تحدی در آن زمان که هنوز قرآن کامل نشده بود نیز مطرح بود.

نتیجه‌گیری سها در فصل دوم

صاحب کتاب نقد قرآن در ادامه فصل دوم چند نتیجه می‌گیرد:

۱- مباحث قرآن در مورد طبیعت بسیار ساده و پیش پا افتاده‌اند که امروزه معمولاً کودکان سال آخر دبستان، آن‌ها را بهتر و صحیح‌تر از قرآن می‌دانند.

۲- تقریباً قرآن هر کجا به مباحث طبیعت اشاره کرده خطا گفته است مگر حقایق بسیار پیش پا افتاده‌ای مثل اینکه خورشید روشن است یا آب برای حیات لازم است.

۳- محمد تقریباً همه‌ی مطالب مربوط به طبیعت را از محیطش گرفته است و وارد قرآن کرده است که چنانچه انتظار می‌رود این مطالب عمدتاً غلط‌اند. بدتر اینکه بعضی از مطالب را قرآن پر خطا تر از محیط مطرح کرده است؛ مثلاً درحالی که فلاسفه‌ی یونانی کروی بودن زمین را بیش از هزار سال قبل از محمد مطرح کرده بودند قرآن زمین را مسطح می‌داند؛ مثال دیگر رشد جنین است که محمد عیناً از محیط گرفته است ولی آنچه محمد نقل کرده است ضعیف‌تر و مغلوط‌تر از اصل مطلب است. این دلیل قطعی است که این مطالب از خدا نیست و بصورت نقل دهان به دهان به محمد رسیده است

۴- در قرآن هیچ معجزه‌ی علمی و حتی هیچ نکته‌ی جدید صحیح علمی وجود ندارد. مؤمنان معجزه تراش با تحریف معنی لغات و جملات و در بسیاری موارد بر خلاف نصوص

قرآن و سنت ادعاهای بی دلیلی کرده اند که موارد عمده‌ی آنان در این فصل مورد نقد قرار گرفت و نشان داده شد که آنچه مطرح کرده اند نه تنها معجزه نیست بلکه ضد معجزه اند یعنی اثبات می‌کنند که قرآن غیر الهی است. در نهایت غلط بودن بخش اعظم مطالب علمی قرآن، دلیل قطعی است بر اینکه قرآن ساخته‌ی شخص محمد است نه خدا. غیر ممکن است خدا این قدر نادان باشد.^۱

جواب

باملاحظه شبهات بیان‌شده از جانب سها و جواب‌های داده‌شده معلوم می‌شود که استدلال‌های او بر رد علمی بودن قرآن اشتباه است و وی انصاف در نقد را رعایت نکرده است و این در حالی است که بقیه را توصیه به نگاه بدون حب و بغض در نگاه به قرآن کرد.

وی می‌گوید: اگر قرآن را با عشق و ایمان بخوانید همه چیز آن به نظرتان درست می‌آید و اگر با نفرت بخوانید همه چیز آن به نظرتان غلط می‌آید درحالی که نه این است و نه آن. فردی ادعای نبوت کرده و کتابی را به‌عنوان کتاب خدا معرفی کرده است. شما باید بدون حب و بغض آن را به‌دقت مطالعه کنید، در آن تفکر کنید با علم و واقعیت و عقل بسنجید و اگر آن را راست و معجزه دیدید از آن تبعیت کنید و گرنه آن را کنار بگذارید.^۲ سها در این بیان ادعای بی‌طرفی در بررسی قرآن می‌کند اما واقعیت این است که سها در دام بدبینی به قرآن افتاده که به نمونه‌هایی اشاره می‌شود:

۱- ضعف علمی سها

۱- نقد قرآن ص ۲۱۴ و ۲۱۵.

۲- همان ص ۴۶.

اول: کم‌اطلاعی از معانی لغوی: بعضی از اشکالات به خاطر عدم اطلاع از معانی لغت است لذا بعضی از اشکالات ترجمه‌ای را به قرآن وارد می‌کند.^۱ یا یک کلمه در معانی مختلف بکار برده می‌شود و او به این مطلب توجه نداشته است و شروع به نقد کرده است مثلاً کلمه سماء به معانی مختلف بکار برده شده یا کلمات چون عرش و یوم در قرآن این گونه‌اند.

دوم: علم تجربی: وی مدعی است که بعضی از ستاره‌ها از خود نوری ندارند و لذا به قرآن ایراد وارد می‌کند در حالی نور صفت ذاتی ستاره است. مدعی است که سایه فقط در مورد سیاراتی که دور خورشیدی بگردند معنی دارد و بس. مدعی است محل ذخیره منی کیسه منی است و ...

سوم: علم نحو: "من" از ادات موصوله ای است که برای صاحبان عقل استعمال می‌شود. وی آن را اعم از عاقل و غیر عاقل می‌گیرد و اشکال بر قرآن می‌کند که خورشید و ستارگان داخل در حکم بیان شده نیست.^۲

۲- استفاده از نظریات بعضی از مسلمانان و تحمیل آن بر دیدگاه قرآن

این در حالی است که ادعای آن‌ها مورد تأیید بسیاری از علمای اسلامی قرار نگرفت ولی سها مطالب را مبنا برای ایراد به قرآن قرار داده است به‌عنوان مثال وی درباره اعجاز عددی ۱۹ قرآن به کتاب دکتر رشاد خلیفه امام جماعت یکی از مساجد آمریکا استناد می‌کند و آنگاه حدود ۴۳ صفحه به نقد این دیدگاه می‌پردازد و حال آنکه دیدگاه رشاد خلیفه درباره اعجاز عددی از نگاه بعضی از علمای علوم قرآنی مورد خدشه است.^۳ یا نظر فرد دیگری بنام عبدالدائم الکحیل^۴ نام می‌برد از این رو نقد دیدگاه آن‌ها نقد قرآن نیست.

۱ - همان ص ۴۴ و همان ص ۱۴۲ و ۱۴۳.

۲ - همان ص ۳۳۷.

۳ - پژوهشی در اعجاز علمی قرآن، ص ۲۲۴ تا ۲۳۲.

۴ - نقد قرآن ص ۲۰۳.

۳- عوام فریبی

سها در مقدمه کتابش برای اینکه چهره منصفی از خود نشان دهد درباره چگونگی نوشتن این کتاب مدعی است اگر خطایی [از قرآن] توسط خودم یا مفسرین قابل توجیه (هرچند ضعیف) بود آن را کنار گذاشتم.^۱ یا همان طور که بیان شد مدعی است که اشکالات او بدون حب و بغض است و نیز مدعی است که مبنای برای نقد فقط کتاب و سنت است و این گونه جملات به ظاهر جذاب است اما در مقام عمل خلاف آن را انجام می‌دهد از جواب‌هایی که داده شد لاقلاً توجیه ضعیف داشته است با اینکه همه آن‌ها توجیه عقلانی و قوی داشته است و برداشت صاحب کتاب اشتباه بوده است. این نوع ادعا کردن برای تحمیل دیدگاه‌های خود بر دیگران نوعی مغالطه معنوی است.

۴- **ادعاهای بی‌دلیل** بعضی از اشکالات او صرفاً جهت شباهت است و هیچ دلیلی بر این امر بیان نمی‌کند مثل شباهت بعضی مطالب قرآن با تورات یا انجیل. یا به دلیل شباهت هفت آسمان به هشت فلکی که بطلمیوس بیان می‌کند سعی دارد که هر طور شده فلک دیگری به آن بیفزاید تا تطبیق صورت گیرد.^۲ یا شباهت مطالب قرآن با ادیان یا افراد دیگر و هیچ دلیلی بر این امر بیان نمی‌کند. سها از ساخته و پرداخته‌های ذهنی بدون ارائه دلیل زیاد استفاده می‌کند نمونه آن را در ادعای انتقال اندیشه‌های گالن از طریق تجارت و روابط دیگر از ترکیه به سرزمین‌های دیگر از جمله عربستان رسیده و محمد این‌ها را به‌طور ناقص شنیده است. یا مثل ادعای تدوین اخلاق اسلامی با بهره‌گیری از ملل یونانی.^۳ درحالی که اصلاً واقعیت ندارد.

۵- استفاده نادرست از روایات

۱- همان ص ۳۱.

۲- همان ص ۸۴.

۳- نقد قرآن ص ۴۱.

اول یکی از کارهای سه‌گانه استفاده از روایاتی که از منابع اهل سنت است و بی‌توجهی از منابع روایی شیعه این در حالی است که برخی از احادیث اهل سنت باینکه به ظاهر صحیح‌السند هستند اما از حیث محتوی موردقبول نیست نمونه آن استفاده از منابع روایی و تاریخی و تفسیری اهل سنت مثل صحیحین، طبری و... مورد تأیید قرار داده است درحالی‌که به کتاب‌های نام‌برده نقدهایی وارد هست و بعضی از علما همچون آیت‌الله محمدصادق نجمی کتاب سیری در صحیحین را نوشته‌اند یا تاریخ طبری به خاطر عدم توجه به صحت سند روایاتی که نقل کرده است و از احادیث ضعیف و اسرائیلیات در آن فراوان استفاده کرده است و نکته دیگر اینکه وی در بیان احادیث اهل سنت نیز منصفانه عمل نکرده و برای پیش برد اهداف خود از احادیث ضعیف نیز استفاده کرده است نمونه آن در بخش دوم بیان شد و به جرئت می‌توان گفت: سه‌گانه حدیث‌شناس نیست و غالب احادیثی که از اهل سنت نقل کرده مشکل سندی دارند.

دوم: از روایات اهل بیت استفاده نکرده درحالی‌که پیامبر(ص) در حدیث ثقلین این دو را در کنار یکدیگر دانسته است.
سوم: اکثر احادیثی که از منابع اهل سنت استفاده کرده، مشکل سندی دارد در فصل دوم شواهد زیادی نقل شده است.

۶- عدم توجه به وجه شبه

در قرآن از صنعت تشبیه استفاده کرده است اما تشبیه از یک جهت مقرب است و از چند جهت مبعده است سه‌گانه به وجه شبه در این تشبیه‌ها استفاده نکرده است و

برداشت‌های اشتباه کرده است نمونه آن را در موضوع ستون‌های نگه‌دارنده آسمان^۱ و جمع شدن آسمان در روز قیامت^۲ می‌توان یافت.

خلاصه برخی از علوم تجربی بیان‌شده در این فصل

دیدگاه‌های قرآن با علوم تجربی قطعی برخلاف دیدگاه‌ها کاملاً سازگار است و این علوم از کسی که بزرگ‌شده در منطقه ابتدائی و استاد ندیده امکان‌پذیر نیست و مگر اینکه متصل به علم نامحدود الهی باشد در پایان‌گزیده‌ای از علوم تجربی بیان‌شده در قرآن بیان خواهد شد.

بارداری و جنین‌شناسی و مسائل مرتبط با آن در قرآن

- ۱- قرآن ازدواج با محارم را منع می‌کند.
- ۲- نزدیکی با همسر در ایام عادت ماهانه منع کرده امروزه علم تجربی بر همین امر تأکید می‌کند.
- ۳- محل خروج منی از پشت و بین دوپاست.
- ۴- در قرآن تأکید شده وقتی شخصی جنب شد غسل کند^۳ شستن با آب موجب تعادل سلسله اعصاب پاراسمپاتیک بر اعصاب سمپاتیک می‌کند.
- ۵- از کل منی مرد مقدار کمی (سالاله) برای باروری تخمک لازم است.
- ۶- اسپرم مرد جنسیت را تعیین می‌کند.^۴
- ۷- جنین از نطفه که مخلوطی از آب مرد و زن است تشکیل شده می‌شود.

۱- نقد قرآن ص ۷۵ تا ۷۷.

۲- نقد قرآن ص ۱۱۵ و ۱۱۶.

۳- «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ... وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا...» سوره مائده آیه ۶.

۴- «وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى»؛ (نجم آیه ۴۵ و ۴۶) و هم اوست که دو نوع می‌آفریند نر و ماده از نطفه ای چون فرو ریخته شود.

- ۸- علقه از روز هفت بارداری تا پایان هفته سوم است که در این مدت چند خصوصیت دارد چسبیده است آویزان است اطرافش را خون گرفته است و شبیه به زالو است
- ۹- مضغه غیر مخلقه از هفته چهارم شروع می شود ابتدا اعضای جنین روئیده بارداری تا پایان هفته چهارم هیچ یک از اجزای جنین قابل تشخیص نیست.
- ۱۰- جنین در ابتدا سلول های استخوانی و غضروف به وجود می آید بعد بر آن گوشت روئیده می شود این امر از هفته چهارم شروع می شود.
- ۱۱- از هفته پنجم اعضای جنسی جنین روییده می شود در ماه سوم مرحله تخلق پایان می پذیرد.
- ۱۲- در مراحل تکامل جنین شنوایی مقدم بر بینایی است.
- ۱۳- جنین در سه پوشش تاریک هست و این در ماه سوم تحقق پیدا می کند.
- ۱۴- قرآن حداقل حمل را شش ماه می داند و کمتر از شش ماه جنین زنده نمی ماند.
- ۱۵- شیر از بین «فَرث» غذای هضم شده داخل معده و دم «خون» ساخته می شود اتفاقاً ترکیب شیر نیز چیزی است حد وسط میان خون و فرث نه خون تصفیه شده و نه غذای هضم شده تنها.
- ۱۶- خداوند به حضرت مریم عَلَيْهَا هنگام بارداری توصیه به خوردن خرما می کند.
- ۱۷- قرآن توصیه به خوردن شیر مادر می کند.
- ۱۸- از نگاه قرآن پوست محل ادراک درد است.^۱

علم نجوم و زمین شناسی در قرآن

- ۱- اشاره به لایه های جو به عنوان سقف حفاظت کننده.

۱ - «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كَلَّمًا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا»؛ آنان که به آیات ما کافر شدند بزودی به آتش دوزخشان در افکنیم که هر چه پوست تن آنها بسوزد به پوست دیگر مبدلش سازیم تا سختی عذاب را بچشند که همانا خدا مقتدر و کارش از روی حکمت است.

- ۲- اشاره به جاذبه زمین و نیروی گریز از مرکز به عنوان ستون‌های نگهدارنده آسمان که مانع برخورد می‌شود.
- ۳- نور ستاره ذاتی است و بر اساس قرآن و سنت ماه نورش ذاتی نیست و برگرفته از خورشید است.
- ۴- ستاره کم‌نور و محو می‌شود.
- ۵- خورشید علاوه بر اینکه در میان اجرام در حرکت است بلکه به دور خود نیز در حرکت است.
- ۶- از کلمه تحری استفاده می‌شود که در خورشید مواد آن در جریان است.
- ۷- در قرآن و سنت اشاره به کهکشان شده است و هنگام برپایی قیامت از بین می‌رود.
- ۸- از آیات قرآن کروی زمین ثابت می‌شود و آنجایی که به مسطح بودن زمین اشاره دارد هموار بودن برای زندگی است.
- ۹- آسمان پیش از زمین آفریده شده است.
- ۱۰- ابتدای خلقت آسمان و زمین چیزی شبیه دود بوده است.
- ۱۱- آسمان هنوز در حال توسعه است.
- ۱۲- قرآن اشاره به موجودات زنده در آسمان دارد.
- ۱۳- توده‌های ابر هنگام تگرگ همچون کوه‌های مرتفع یخی است
- ۱۴- در آسمان نفس کشیدن انسان سخت می‌شود.
- ۱۵- کوه‌ها مایه ثبات زمین‌اند.
- ۱۶- بخشی از کوه‌ها در دل زمین است همچون میخ.
- ۱۷- از نگاه قرآن در دریا‌های عمیق تاریکی وجود دارد و نور به اعماق آن نمی‌رسد.
- ۱۸- خداوند همه اشیاء را زوج آفریده است.

خوردن و آشامیدن در قرآن

- ۱- خداوند امر به خوردن غذای پاکیزه می‌کند و اجتناب امور ناپاک و کثیف دارد.
 - ۲- قرآن از خوردن خون منع می‌کند.
 - ۳- قرآن از گوشت مردار منع می‌کند.
 - ۴- خداوند از خوردن شراب منع می‌کند.
- بنابراین ادعای سه‌ها در اشتباه بودن علوم تجربی، اشتباه و از بی‌انصافی سه‌ها است.

کتابنامه

- ۱- ازدی سجستانی، أبو داود سلیمان بن الأشعث، سنن ابی داود، المحقق: محمد محیی الدین عبد الحمید، المكتبة العصرية، صیدا، بیروت.
- ۲- أزهری الهروی، محمد بن أحمد، تهذیب اللغة، المحقق: محمد عوض مرعب، دار إحياء التراث العربی - بیروت، الأولى، ۲۰۰۱ م.
- ۳- اس یانگ، ریچارد، حیات در آسمانها، ترجمه: محمود بهزاد و حمیده غروی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۰ ش.
- ۴- انصاریان، حسین، تفسیر حکیم، دار العرفان، قم، اول.
- ۵- اوبلاکر، اریک، فیزیک نوین، ترجمه‌ی بهروز بیضائی، انتشارات قدیانی، تهران، ۱۳۷۰ ش.
- ۶- براتی، عباسعلی، نقد بازشناسی قرآن، موسسه فرهنگی سید الشهداء علیه السلام، قم، ۱۳۶۹ هـ ش، اول.
- ۷- برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، دار الکتب الإسلامية، قم ۱۳۷۱ ق دوم.
- ۸- بخاری نجفی، محمد بن إسماعیل أبو عبدالله، صحیح البخاری، المحقق: محمد زهیر بن ناصر الناصر، دار طوق النجاة، ۱۴۲۲ هـ، الأولى.
- ۹- بستانی، فؤاد افرام، فرهنگ ابجدی فرهنگ ابجدی عربی فارسی، مترجم رضا مهیار، تهران، اسلامی، ۱۳۷۰.
- ۱۰- ابن ابی حاتم، عبد الرحمن بن محمد، تفسیر القرآن العظیم لابن ابی حاتم، المحقق: أسعد محمد الطیب، مكتبة نزار مصطفى الباز، المملكة العربية السعودية، ۱۴۱۹ هـ، سوم.
- ۱۱- ابن بابویه، محمد بن علی، الأمالی (للسدوق)، کتابچی تهران ۱۳۷۶ ش، ششم.
- ۱۲- ابن بابویه، محمد بن علی، علل الشرائع، کتاب فروشی داوری، قم ۱۳۸۵ ش / ۱۹۶۶ م، اول.
- ۱۳- ابن حجر العسقلانی، أحمد بن علی بن محمد بن أحمد، تعریف اهل التقديس بمراتب الموصوفين بالتدليس، المحقق: د. عاصم بن عبدالله القریوتی، الناشر: مكتبة المنار - عمان، ۱۴۰۳، اول.
- ۱۴- ابن حجر العسقلانی، أحمد بن علی، لسان المیزان، المحقق: عبد

- الفتاح أبو غدة، دار البشائر الإسلامية، ۲۰۰۲ م، اول.
- ۱۵- ابن سعد، محمد بن سعد، **الطبقات الكبرى**، تحقيق: محمد عبد القادر عطا، دار الكتب العلمية، بيروت.
- ۱۶- ابن فارس، أحمد بن زكرياء، **مجلد اللغة لابن فارس**، دراسة وتحقيق: زهير عبد المحسن سلطان، مؤسسة الرسالة، بيروت، ۱۴۰۶ هـ، چاپ دوم.
- ۱۷- ابن فارس، أحمد بن زكرياء، **معجم مقاييس اللغة**، المحقق: عبد السلام محمد هارون، دار الفكر، ۱۳۹۹ هـ.
- ۱۸- ابن كثير، اسماعيل بن عمر، **تفسير القرآن العظيم**، دار الكتب العلمية، بيروت، ۱۴۱۹ ق اول.
- ۱۹- ابن ماجه، محمد بن يزيد، **سنن ابن ماجه**، محقق: شعيب الأرنؤوط - عادل مرشد - محمد كامل قره بللى - عبد اللطيف حرز الله دار الرسالة العالمية، ۱۴۳۰ هـ، الأولى.
- ۲۰- ابن بابويه، محمد بن على، **التوحيد**، محقق / مصحح: حسيني، هاشم، جامعه مدرسين، قم، ۱۳۹۸ هـ ق، اول.
- ۲۱- ابن منظور، محمد بن مكرم، **لسان العرب**، محقق / مصحح: مير دامادى، جمال الدين، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع، بيروت، ۱۴۱۴ ق، سوم.
- ۲۲- ابو زهره، محمد، **معجزه بزرگ پژوهشى در علوم قرآنى**، محمود ذبيحى، آستان قدس، مشهد، ۱۳۷۹، دوم.
- ۲۳- بى آزار شيرازى، عبد الكريم، **قرآن ناطق**، دفتر نشر فرهنگ اسلامى، تهران، ۱۳۷۶، اول.
- ۲۴- بيهقى، أحمد بن الحسين، **دلایل النبوة للبيهقى**، دار الكتب العلمية، بيروت، ۱۴۰۵ هـ، الأولى.
- ۲۵- پاک نژاد، رضا، **اولین دانشگاه و آخرین پیامبر (ص)**، کتابفروشى اسلاميه، تهران، چهارم.
- ۲۶- پيرنيا، حسن و اقبال آشتيانى، عباس، **تاریخ ایران از آغاز تا انقراض**

- سلسله قاجاریه، خیام، تهران، ۱۳۸۰ ش، نهم.
- ۲۷- ترمذی، محمد بن عیسی، الجامع الكبير سنن الترمذی، المحقق: بشار عواد معروف، دار الغرب الإسلامي، ۱۹۹۸ م.
- ۲۸- تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، غرر الحكم و درر الكلم، محقق / مصحح: رجائی، سید مهدی، دار الكتاب الإسلامي، دوم، قم، ۱۴۱۰ ق.
- ۲۹- ثقفی تهرانی محمد، تفسیر روان جاوید، انتشارات برهان، تهران، ۱۳۹۸ ق، سوم.
- ۳۰- جمعی از نویسندگان، قرآن و طب (مجموعه مقالات)، بنیاد پژوهش‌های قرآنی حوزه و دانشگاه و دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی، مشهد و تهران، ۱۳۸۸.
- ۳۱- جواهری، حسن سید محمد، پرسمان علوم قرآنی، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۸۵، سوم.
- ۳۲- جوزی، أبو الفرج، المدهش، محقق: مروان قبانی، دار الكتب العلمية، بیروت، ۱۴۰۵ هـ، دوم.
- ۳۳- جوزی، أبو الفرج، نزهة الأعين النواظر في علم الوجوه والنظائر، المحقق: محمد عبد الكريم كاظم الراضي، مؤسسة الرسالة، بیروت، ۱۴۰۴ هـ، اول.
- ۳۴- جوهری فارابی، أبو نصر إسماعيل بن حماد، الصحاح تاج اللغة وصحاح العربية، تحقيق: أحمد عبد الغفور عطار، دار العلم للملايين، بیروت، ۱۴۰۷ هـ، چهارم.
- ۳۵- احمدیان، عبد الله، قرآن شناسی، نشر احسان، تهران، ۱۳۸۲، دوم.
- ۳۶- حاج احمد، یوسف، موسوعة الإعجاز العلمي في القرآن و السنة، مكتبة دار ابن حجر، دمشق، دوم.
- ۳۷- حسینی زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، دار الفکر - بیروت، ۱۴۱۴ ق، چاپ: اول.
- ۳۸- حسینی طهرانی، محمد حسین، نور ملکوت قرآن، مشهد مقدس، ۱۴۲۷ ق، سوم.

- ۳۹- حمیدی، جعفر، تاریخ اورشلیم: بیت المقدس، امیر کبیر، تهران، ۱۳۸۸، سوم.
- ۴۰- حویزی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، انتشارات اسماعیلیان، قم، چهارم، ۱۴۱۵ ق.
- ۴۱- خسروپناه، عبد الحسین، کلام جدید با رویکر اسلامی، دفتر نشر معارف، ۱۳۸۸ ش.
- ۴۲- دبیرخانه مکاتبه و اندیشه، در محضر حضرت آیت الله جوادی آملی، دفتر نشر معارف، قم، ۱۳۸۹، یازدهم.
- ۴۳- دگانی، مایر، نجوم به زبان ساده، مترجم: محمد رضا خواجه پور، موسسه جغرافیایی و کارتوگرافی گیتاشناسی، تهران ۱۳۸۹ هـ. ش، هفتم.
- ۴۴- دیاب، عبدالحمید، قرقوز، طب در قرآن کریم، ترجمه و تحقیق: کمال روحانی، آراس، ۱۳۸۹، اول.
- ۴۵- ذهبی شمس الدین محمد بن أحمد، دیوان الضعفاء والمتروکین وخلق من المجهولین و ثقات فیهم لین، مكتبة النهضة الحديثة - مكة، ۱۳۸۷ هـ، الثانية.
- ۴۶- ذهبی شمس الدین محمد بن أحمد، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، تحقیق الشیخ علی محمد معوض والشیخ عادل أحمد عبدالموجود، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۹۹۵ م.
- ۴۷- رازی، محمد بن ابی بکر، پرسش و پاسخ قرآنی، ترجمه: سید محمد رضا غیائی کرمانی، نور گستر، قم، ۱۳۸۰، اول.
- ۴۸- راغب أصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، دار القلم، بیروت، ۱۴۱۲ ق، اول.
- ۴۹- راغب أصفهانی، حسین بن محمد، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ القرآن، مترجم: غلامرضا خسروی حسینی، المكتبة المرتضویه لاحیاء آثار الجعفریة، تهران ۱۳۸۳ ش.
- ۵۰- راوندی کاشانی، فضل الله بن علی، النوادر (للاوندی)، دار الکتب، ایران؛ قم، اول.

- ۵۱- ربانی گلپایگانی، علی، **ترجمه محاضرات فی الالهیات به ضمیمه فرهنگ مصطلحات**، مترجم: عبدالرحیم سلیمانی بهبهانی، مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه، قم، ۱۳۸۹ هـ.ش، اول.
- ۵۲- رضایی محمدعلی اصفهانی و جمعی از پژوهشگران قرآنی، **پرسش و پاسخ‌های قرآنی ویژه جوانان**، انتشارات پژوهش‌های تفسیر و علوم قرآن، قم، ۱۳۸۶.
- ۵۳- رضایی اصفهانی محمدعلی، **پژوهشی در اعجاز علمی قرآن**، کتاب مبین، قم، سوم.
- ۵۴- رضایی اصفهانی محمدعلی، **تفسیر قرآن مهر**، انتشارات پژوهش‌های تفسیر و علوم قرآن، قم، ۱۳۸۸.
- ۵۵- رضایی اصفهانی محمدعلی، **در آمدی بر تفسیر علمی قرآن**، اسوه، قم، ۱۳۷۵، اول.
- ۵۶- رضوی سلدوزی، محمد امین، **آغاز و انجام جهان یا دو نیروی نوین از قرآن کریم و نهج البلاغه**، www.marazavi.ir
- ۵۷- زمخشری، محمود بن عمر، **الفائق فی غریب الحدیث**، تحقیق: علی محمد البجاوی - محمد أبو الفضل ابراهیم، دار المعرفة، الثانية.
- ۵۸- سادلر، تامس دبلیو، **جنین‌شناسی لانگمن**، ترجمه: فرید ابوالحسنی، غلامرضا حسن زاده، محمد حسین قربانی، انتشارات ارجمند، تهران، ۱۳۸۸، اول.
- ۵۹- سبحانی، جعفر، **الالهیات**، مرکز العالمی للدراسات الاسلامیة، قم، ۱۴۱۲ ق، سوم.
- ۶۰- سبحانی، جعفر، **ایمان و آثار سازنده آن**، قم: موسسه امام صادق، ۱۳۸۴ چاپ دوم.
- ۶۱- سبحانی، جعفر، **قرآن و اسرار آفرینش**، مؤسسه امام صادق (علیه‌السلام)، قم، ۱۳۸۹، یازدهم.
- ۶۲- سها، **نقد قرآن**، ۱۳۹۳، دوم.

- ۶۳- سلیمی، لطف علی، **کهکشانها در قرآن**، انصاری، قم، ۱۳۸۱ ش، اول.
- ۶۴- سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، **الدر المنثور فی تفسیر المأثور**، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۴ ق، اول.
- ۶۵- شرتوتی، رشید، **مبادئ العربیه**، تنقیح و اعداد: حمید محمدی، دارالعلم، قم، ۱۳۸۹ هـ ش، چاپ سی و ششم.
- ۶۶- شریف الرضی، محمد بن حسین، **نهج البلاغة (للصباحی صالح)**، محقق / مصحح: فیض الإسلام، هجرت، قم، ۱۴۱۴ ق، اول.
- ۶۷- شریف، عدنان، **من علوم الأرض القرآنیة**، دار العلم للملایین، بیروت، ۲۰۰۰ م، سوم.
- ۶۸- طالقانی سید محمود، **پرتوی از قرآن**، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۲ ش، چهارم.
- ۶۹- طباطبایی سید محمد حسین، **ترجمه تفسیر المیزان**، سید محمد باقر موسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی جامعهی مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۳۷۴ ش، پنجم.
- ۷۰- طبرسی، حسن بن فضل، **مکارم الأخلاق**، شریف رضی، چهارم، قم، ۱۴۱۲ ق.
- ۷۱- طبرسی، فضل بن حسن، **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، تحقیق: محمد جواد بلاغی، انتشارات ناصر خسرو، تهران، ۱۳۷۲ ش، سوم.
- ۷۲- طبری، أبو جعفر، **جامع البیان فی تأویل القرآن**، المحقق: أحمد محمد شاکر، مؤسسة الرسالة، ۱۴۲۰ هـ، اول.
- ۷۳- طنطاوی، سید محمد، **تفسیر الوسیط للقرآن الکریم**، دار نهضة مصر للطباعة و النشر، قاهره، اول.
- ۷۴- طوسی، محمد بن حسن، **التبیین فی تفسیر القرآن**، تحقیق: احمد قصیر عاملی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، اول.
- ۷۵- عامری الحرزی، یحیی بن ابی بکر، **بهجة المحافل و بغیة الأماثل فی تلخیص المعجزات و السیر و الشمائل**، دار صادر - بیروت.

- ۷۶- عباس‌نژاد، محسن و دیگران، **قرآن و طب**، بنیاد پژوهش‌های قرآنی حوزه و دانشگاه، مشهد، ۱۳۸۵ هـ.ش، دوم
- ۷۷- عبدانی‌پور، علی‌رضا، واحدی‌زاده، حمید / مجدی، آرزو، **علم جنین‌شناسی از دیدگاه قرآن**، یاوریان، ۱۳۹۲، اول.
- ۷۸- عرفان، حسن، **اعجاز در قرآن کریم**، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، تهران، ۱۳۷۹، اول.
- ۷۹- عسکری، أبو هلال الحسن بن عبد الله، **الفروق اللغویة**، حقه و علق علیه: محمد ابراهیم سلیم، دار العلم والثقافة، القاهرة، مصر.
- ۸۰- عقیلی المکی، محمد بن عمرو بن موسی بن حماد، **الضعفاء الكبير**، دار المكتبة العلمية، بیروت، ۱۴۰۴ هـ.
- ۸۱- عینی، محمود بن أحمد، **مغانی الأخیار فی شرح أسامی رجال معانی الآثار**، تحقیق: محمد حسن محمد حسن إسماعیل، دار الکتب العلمیة، بیروت.
- ۸۲- عطائی اصفهانی، محمد عباس، **اعترافات ۱ خدمات اسلام به اروپا**، حضرت عباس، قم، ۱۳۸۶، دوم.
- ۸۳- عیاشی، محمد بن مسعود، **کتاب التفسیر**، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، چاپخانه علمی، تهران، ۱۳۸۰ ق، اول.
- ۸۴- غزالی اصفهانی، حسین، **بانک جامع نجوم شناسی**، مؤسسه تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۲.
- ۸۵- فراستخواه، مقصود، **زبان قرآن**، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۶، اول.
- ۸۶- فراهیدی، خلیل بن أحمد، **العین**، نشر هجرت، قم، ۱۴۰۹ ق، دوم.
- ۸۷- فقهی زاده، عبد الهادی، **پژوهشی در نظم قرآن**، جهاد دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۴، اول.
- ۸۸- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، **القاموس المحیط**، تحقیق: مکتب تحقیق التراث فی مؤسسه الرسالة، مؤسسه الرسالة للطباعة والنشر والتوزیع، بیروت، ۱۴۲۶ هـ، هشتم.
- ۸۹- فیومی، أحمد بن محمد، **المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير**

- للرافعی، موسسه دار الهجرة - قم، ۱۴۱۴ ق، دوم.
- ۹۰- قرائتی، محسن، اصول عقاید، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، تهران، ۱۳۸۹، هشتم.
- ۹۱- قرائتی، محسن، تفسیر نور، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، تهران، ۱۳۸۳ ش، یازدهم.
- ۹۲- قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، دار الکتب الإسلامية، تهران، ۱۳۷۱ ش، ششم.
- ۹۳- قرطبی، یوسف بن عبد الله، التمهید لما فی الموطأ من المعانی والأسانید، وزارة عموم الأوقاف والشؤون الإسلامية - المغرب ۱۳۸۷ هـ.
- ۹۴- قزوینی، سیدمهدی حائری، ترجمه الاتقان فی علوم القرآن، جلال الدین سیوطی، امیر کبیر، تهران، ۱۳۸۰، سوم.
- ۹۵- قشیری نیشابوری، مسلم بن الحجاج، الجامع الصحیح المسمى صحیح مسلم، دار الجیل، بیروت.
- ۹۶- قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، دار الکتب، قم، ۱۴۰۴ ق، سوم.
- ۹۷- قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، تحقیق: حسین درگاهی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۶۸ ش، اول.
- ۹۸- کریم الکواز، محمد، سیدی، سید حسین، سبک‌شناسی اعجاز بلاغی قرآن، سخن، تهران، ۱۳۸۶، اول.
- ۹۹- کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی، دار الکتب الإسلامية، تهران، ۱۴۰۷ ق، چهارم.
- ۱۰۰- کمالی، سید علی، شناخت قرآن، اسوه، تهران، ۱۳۷۰ ش، اول.
- ۱۰۱- گاموف، ژرژ، آفرینش جهان، مترجم: رضا اقصی، نشر جامی، ۱۳۶۲.
- ۱۰۲- گاموف، ژرژ، سرگذشت زمین، ترجمه: دکتر محمود بهزاد، انتشارات نیل، ۱۳۴۸، چهارم.
- ۱۰۳- گریک، کنی است، قرآن را چگونه شناختم، انتشارات مجید، ۱۳۶۹.

- ش، چهارم.
- ۱۰۴- گری میلر؛ مترجم: خرمی، مرتضی؛ مجله: پیام جاویدان (زمستان ۱۳۸۴ - شماره ۹، ۳۰) مقاله قرآن شگفت انگیز.
- ۱۰۵- گمنام، دفاع از قرآن رد بر کتاب نقد قرآن دکتر سها، bazandish.com.
- ۱۰۶- مجلسی محمد باقر، بحار الأنوار، دار إحياء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ ق، چاپ: دوم.
- ۱۰۷- مجلسی محمدباقر، ترجمه: محمد باقر کمره ای، آسمان و جهان (ترجمه کتاب السماء و العالم بحار الأنوار جلد ۵۴)، اسلامیة، تهران، ۱۳۵۱ ش، اول.
- ۱۰۸- مجلسی، محمدباقر، زندگانی حضرت جواد و عسکریین علیهم السلام ترجمه جلد ۵۰ بحار الأنوار، مترجم موسی خسروی، اسلامیة، تهران، ۱۳۶۴ ش، دوم.
- ۱۰۹- محمدی ری شهری، محمد و جمعی از پژوهشگران، حکمت‌نامه پیامبر اعظم (ص)، دارالحدیث، قم، ۱۳۸۶.
- ۱۱۰- مدرسی، محمدتقی، تفسیر هدایت، ترجمه احمد آرام، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، مشهد، ۱۳۷۷ هـ ش، اول.
- ۱۱۱- مستغفری، جعفر بن محمد، طب النبی (ص) و طب الصادق (ع)، محقق / مصحح: الهی خراسانی، علی اکبر، مکتبه الحیدریة، نجف، ۱۳۸۵ ق، اول.
- ۱۱۲- مصطفوی، حسن، التحقيق في كلمات القرآن، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۳۰ ق، سوم.
- ۱۱۳- المزی یوسف بن عبد الرحمن بن یوسف، تهذیب الکتب العلمیة، الرجال، مؤسسة الرسالة، بیروت، ۱۴۰۰ ق، اول.
- ۱۱۴- مطهری، مرتضی، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، انتشارات صدرا، تهران.

- ۱۱۵- مفید، محمد بن محمد، **الأمالی (المفید)**، کنگره شیخ مفید، قم ۱۴۱۳ ق اول.
- ۱۱۶- المقدسی، ضیاء الدین أبو عبد الله محمد بن عبد الواحد، **الأحادیث المختارة أو المستخرج من الأحادیث المختارة مما لم يخرجہ البخاری ومسلم فی صحیحیهما**، دار خضر للطباعة والنشر والتوزیع، بیروت - لبنان ۱۴۲۰ هـ - ۲۰۰۰ م.
- ۱۱۷- معرفت، محمدهادی، **التمهید فی علوم القرآن**، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۵ هـ، دوم.
- ۱۱۸- معرفت، محمدهادی، خیاط و نصیری، **تفسیر و مفسران**، مؤسسه فرهنگي التمهید، قم، ۱۳۷۹، اول.
- ۱۱۹- معرفت، محمدهادی، **علوم قرآنی**، مؤسسه فرهنگي التمهید، قم، ۱۳۸۱، چهارم.
- ۱۲۰- معصومی، غلامرضا، **دایره المعارف اساطیر و آئین باستانی جهان**، شرکت انتشارات سوره مهر، تهران، ۱۳۹۳، اول.
- ۱۲۱- مغنیه، محمد جواد، **در سایه سار نهج البلاغه ترجمه فی ظلال نهج البلاغه**، مصحح سامی غریزی، ترجمه گروهی از مترجمان، دارالکتاب الاسلامیه، قم، ۱۳۸۷، اول.
- ۱۲۲- مکارم شیرازی، ناصر، **تفسیر نمونه**، دار الکتب الإسلامیه، تهران ۱۳۷۴، ش اول.
- ۱۲۳- مکارم شیرازی، ناصر، **قرآن و آخرین پیامبر**، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۷، پنجم.
- ۱۲۴- مکارم شیرازی، ناصر، **یکصد و هشتاد پرسش و پاسخ قرآنی**، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۶، ش، چهارم.
- ۱۲۵- مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، **مثنوی معنوی**، به تصحیح: رینولدا نیکلسون، هرمس، تهران، ۱۳۹۰، ش، پنجم.
- ۱۲۶- میچل، آدام و...، **آناتومی گری برای دانشجویان**، مترجم غلامرضا حسنزاده و دیگران، ابن سینا، تهران.

- ۱۲۷- نابلسی، محمد راتب، *موسوعة الإعجاز العلمی فی القرآن و السنة*، دار المکتبی، دمشق، ۱۴۲۶ هـ، دوم.
- ۱۲۸- نجار، محمد، راغب، زغلول، *من آیات الإعجاز العلمی فی القرآن*، مکتبه الشروق الدولیه، قاهره، ۲۰۰۴ م، سوم.
- ۱۲۹- نسائی، أحمد بن شعیب، *الضعفاء والمتروکون*، مکتبه المنار - دار الوعی حلب، ۱۳۹۶ هـ.
- ۱۳۰- نصیری، علی، *تفسیر موضوعی قرآن ویژه جوانان*، پژوهش‌های تفسیر و علوم قرآن، قم، ۱۳۸۶.
- ۱۳۱- نوری زاد، صمد، *آن سوی آیه‌ها نگرشی بر اعجازهای پزشکی قرآن*، آیت عشق، قم، اول.
- ۱۳۲- نیشابوری، محمد بن عبد الله، *المستدرک علی الصحیحین للحاکم*، تحقیق: مصطفی عبد القادر عطا، دار الکتب العلمیه - بیروت، ۱۴۱۱ هـ، اول.
- ۱۳۳- نیشابوری، فتال، *روضه الواعظین و بصیره المتعظین*، محمد بن احمد، ایران؛ قم، انتشارات رضی، ۱۳۷۵ ش، اول.
- ۱۳۴- نیک، ذکیر، *قرآن و علوم جدید*، مترجم: سیدرضا بلاغت، دانشکده اصول الدین، قم، ۱۳۹۱، اول.
- ۱۳۵- هاشمی رفسنجانی، اکبر، *تفسیر راهنما*، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۶ ش، پنجم.
- ۱۳۶- یحیی، هارون، *اعجاز قرآن در پرتو ساینس و تکنولوژی معاصر*، محمد فرید آسماند، ۱۳۸۵ هـ ش.

یکصد و هشت پرسش www.dutch-angle.blogfa.com - ۱۳۷

نجومی

۱۳۸- wikipedia.org

سایت ایک تاتمز persian.epochtimes.com - ۱۳۹

دفاع از قرآن در ردّ کتاب نقد قرآن

چندی است کتابی با عنوان نقد قرآن در فضای مجازی انتشار یافته است. در این کتاب سعی شده قرآن را کتابی پر از اشکال و ساخته‌ی افکار حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) معرفی کند. در این کتاب به اشکالاتی در موضوع معرفی قرآن در فصل اول و اشکالات علمی به قرآن در فصل دوم پاسخ داده خواهد شد.

انتشارات فرشتگان فرها

تلفن مرکز بخش: ۰۲۱۷۶۳۳۲۷۳۰ - ۰۹۱۲۹۳۴۱۲۴۵ - ۰۹۱۲۷۵۱۱۲۴۵



قیمت: ۱۹۵۰۰ تومان